

S4

کتابخانه

سوی صناعی و مکاره فضل اسلام از وزرا
بن شمعین بن ول قین بن

مذکر و اکبر

کتابخانه مذکر و اکبر
و مطبع می مشی نو کشتو طبع بن بن

کتابخانه مذکر و اکبر



بسم الله الرحمن الرحيم

عاداً و مصلیاً و سلام پس ازین فقیر حقیر خادم الطیبه المفتقر الی الله العلام محمد عبد السلام غفر عنه متوطن قصبه هندوه
منلع فتح پور بخدمت برادران اهل اسلام خصوصاً فضلاء و علمای ذوی الاحترام عرض می نمایم که درین زمان بسیار
از جاهلان از تعاون دشامت نفس و اکثر ایشان بموجب فتوای بعضی علمای این زمانه که در ملک و در الحرب
جمعه جائز نیست یا آنکه برای صحت ادای جمعه ضرر و سلطان شرط است و معتبر آنست که در وی قاضی و مفتی بود که اقامت نمود
و تنفیذ احکام نماید و این هر دو شرط فی زمانه که عملداری کفارست منقود اند لهذا جمعه صحیح نیست جمعه را که فرضیت او
از نفس قطعی ثابت است بلا عذر عمد ترک کرده اند و بعضی از ایشان در صورت اقامت جمعه نیز در تذنب ب افتا و بعد
از جمعه چهار رکعت فرض ظراً احتیاطاً بفتوای همین علما ادای سازند پس به مشاهدۀ این حال این مختصر را در چند اوراق
تخریر کرده بر سه ابواب و هر باب را بر دو فصل و بر یک خاتمه ترتیب و اوم و موسوم به تذکرۀ اجمعه کرده
باب اول فصل اول در بیان فرضیت جمعه **فصل دوم** در بیان تفصیل روز جمعه **باب دوم فصل اول**
در بیان خواب نماز و فصل دوم در بیان تهدید و تشدید بر ترک جمعه **باب سوم فصل اول** در بیان اشتهار
فصل دوم در بیان اشتهار سلطان و خاتمه در بیان گزاردن فرض ظراً بعد از جمعه احتیاطاً **باب اول**
فصل اول تذکره در بیان فرضیت جمعه باید دانست که جمعه منصرض عین است و فرضیت و سببه
ثابت است یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسسوا الی ذکر الله الایه شیخ عبد الحق محدث
رحمه الله علیه جمعه شکوة تحریری می فرمایند که امر او از ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبه وی و وجوب خطبه متلزم وجوب
در تفاسیر آنست که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو یا شامل است و هر دو صادق

اکبر مساجد هم لم یسعم والاول اختیار کرخی و ہوا نظاہر و الثانی اختیار بلخی) انتہی بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم در
 ہر کان اربعہ میفرماید اختلاف روایات فی مذہبنا فی ظاہر الروایۃ ہو بلکہ بہا امام وقاضی یصلح الاقامۃ الحدود
 و فی فتح القدر بلکہ فیہا سنگ و اسواق و دال نصف المظلوم من الظالم و عالم رجع الیہ فی الحوادث و بذاتہ
 حملوا قول امیر المؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ علی ما رواہ عبد الزاق لا تشریق ولا جمعة الا فی مصر جامع علی احدین
 و الروایتین فان المصر الجامع لا یكون الا ما ہذا شانہ و علی التفسیر الاول المصر الذی والیہ کافرا لا تجب فیہ الجمعة و علی التفسیر الثانی
 لا تجب فی المصر الذی والیہ ظالم لا یتصف المظلوم من الظالم و یردہین الروایتین ان الصحابة والتابعین لم یرکوا الجمعة
 فی زمان یزید المشتق مع انہ لا شہتہ فی انہ کان من اشد الناس ظلماً بالاجماع لانہ ہتک حرمتہ اہل البیت و بقیہ مصر علیہ
 لم یر علیہ وقت الاکان ہو بعد و الظلم من اباحتہ و ما الصحابة الا خیار و اما انتصاف المظلوم من الظالم فبعد منہ
 کل البعد فانہم و فی روایتہ الامام سید یوسف رحمہ اللہ وضع یبلغ المقیمون فیہ عدد الا یسع اکبر مساجدہ ایاہم
 فی الہدایۃ ہو اختیار بلخی و بہا فتی کثیر من المشائخ لما رواہ فساد اہل الزمان الہلاۃ فان شرط اقامۃ الحدود و انتصاف
 المظلوم من الظالم ینفی وجوب الجمعة مع انہا من فحشاء الاسلام و نحن نقول قد وقع التہادون فی اقامۃ الحدود و انتصاف
 المظلوم من الظالم فی امارۃ نبی امیۃ بعد وفات معاویۃ الثانی زمان عمر بن عبد العزیز قدس سرہ و فی امارۃ بعض العتبات
 و لم یرک الجمعة احد من الصحابة والتابعین و من تعجم فاعلم انہما لیسوا بفرطین فان قابل الفتوی فی مذہبنا الروایۃ المختارۃ
 (بلخی) انتہی بالجملہ از ہر دو عبارت منقول مستفاد شد کہ برای مصر جامع از ابی یوسف رحمہ اللہ و روایت اول
 مختار کرخی و دوم مختار بلخی و نیز از عبارت اخیر مستنبط می شود کہ روایت بلخی قوی و مرجح است کہ موافق و مطابق است
 بعمل سلف صالحین از صحابہ و تابعین و تبع تابعین و مصداق این روایتہ جابجا در بلاد و قصبات یافتہ میشود و بذا
 کرخی ضعیف و مرجوح بر آنکہ خلافت است بعمل صالحین بنا برین اکثر فقہائے حنفیہ از مسلک کرخی رجوع کردہ مسلک
 بلخی را اختیار کردہ اند و اورا مفتی بہ قرار دادہ اند چنانچہ از در مختار نیز واضح میشود و بیشتر بصحتہا سبعة اشیا الاول
 المصر و ہوا لا یسع اکبر مساجدہ اہل المكلفین بہا و علیہ فتوی اکثر الفقہاء مجتہدین نظہر التوانی فی الاحکام) انتہی و بحر العلوم
 نوشتہ (و علیہ فتوی اکثر الفقہاء قال ابو شجاع ہذا حسن باقیل فیہ و فی المولود الجیۃ و ہو صحیح) انتہی و در شرح وقایہ گوید (وانما اختار
 و دون التفسیر الاول نظہر التوانی فی احکام الشرع لا سیما فی اقامۃ الحدود و فی الامصار) انتہی و در رد المحتار حاشیہ مختار
 مینویسد (و قدمہ فی الدرر علی القول الآخر و ظاہرہ ترجیحہ) انتہی پس بلا حظہ این روایات معتبرہ کہ مذہب بلخی موافق
 و برین زیانہ پرفتنہ و فساد و ظلمت و کفر کہ نام و نشان از اقامت حدود و تنفیذ احکام شرع و انتصاف مظلوم از ظالم اصلاً
 پیدا نیست اختیار کردن مسلک بلخی از اہم معات واجب و لازم آمد و قابل فتوی در مذہب ما ہمین روایت مختار
 خواہد گردید بگویم صاحب رد المحتار بر قول صدر الشریعہ و انما اختار ہذا دون التفسیر الاول الخ نظر کردہ حیث قال (و)

صداطریق در اعتقاد و من صاحب الرقابة حيث اختار الحد المقدم نظير التواني في الاحكام مزبوت بل ان المراد بقدره
على اقتضاد على ما صرح به في الحق من اني صيغة رمد الله عنه بلدة كبيرة فيها سلك و اسوان و لها راساتين فيها و ال بقدره
انصاف لتكلم من انظار مجتهد و علم او علم غير يرجع الناس اليه فيما يقع من الحوادث و هذا هو الاصح الخ الا ان صاحب الهداية
ترك ذكر السلك و اساتين لان الغالب ان الامير و القاضي الذي شاد القدرة على تنفيذ الاحكام و اقامته الح و لا يكون
الا في بلدة كذا لك قوله بقدره و في التفسير بقدره و على صد لا شريعة كماله و في شرح الشيخ اسمعيل عن ال بهوي ليس المراد
تنفيذ جميع الاحكام بالفعل انما لم يمت في عهد الظلم الناس و هو المجاز و انه كان ينفذ جميع الاحكام بل المراد و الله
اعلم اقتضاه على ذلك قوله و يوجد انه لو كان الاضلال بتنفيذ بعض الاحكام ممكنا لكان البلدة مصر ا على هذا القول الذي
على سبيل ال و ان لا مانع الجمع في بلدة من بلاد الاسلام في هذا الزمان بل فيما قبل من انما ان فتعين كون المراد الاقتدار
على تنفيذ الاحكام و لكن منفي ال و اكثر ال و لا فقه تفسر على الحاكم الاقتدار على تنفيذ بعضها يمنع ممن و لا و كما يقع في باب المظنة
من نصب سفراء بالبلد بعضهم على بعض ال و على الحاكم بحيث لا يقدر على تنفيذ الاحكام فيهم لانه قادر على تنفيذ ال في غيرهم و في
عسره على ان هذا عارض فلا يعتبر انتهى لخصا ما سلس بطور خلاصه انست آنچه صد الشريعة تفسير ال و بسبب ظهور
و تهاون و احكام مزبوت كذا و صد از طرف صاحب و قايه پیش خود كه اختيار كردن دي حد مقدم را باین سبب
ذكر است ان مزبوت دي خود مزبوت است با انكه مراد از ان قدرت است بر اقامت حد و و اجراء احكام چنانچه
از ال صنف فرمودی است انه بلدة كبيرة الخ نه آنكه تنفذ جميع احكام بالفعل مراد باشد زیرا كه بعد اقامت یافت و زمان
محتاج كه نظام قرار دے کسی نبود و در نظام هرست كه دے تعمیل جميع احكام نمی كرد بلكه مراد و الله اعلم اقتضای است
بلان و لیكن لا نأنت كه اكثر احكام مراد و اند بالبلد آنچه صاحب ارکان از بعد سلك كرفی را بسبب تهاون اقامت
حد و و اجرای احكام و انصاف منقولم از نظام كه مراد از ان ايشان از ان اقامت و اجرای حد و و انصاف بالفعل است
تضعیف و تزئيف كه خود مزبوت كذا و بیان تقرير كه صاحب رد المحتار ننود و رت و ترجیح این سلك بهمين تفسير
بر موضوع القياس و موافق و مطابق بعمل سلك صالحين از صحابه و تابعين و جمع تابعين كذا و بجزيرا كه و السبان كه در
زمان ايشان بوده اند همه قادر بودند بر اقامت و غيره اگر چه بالفعل آن امور از ايشان جاری نبود و باشند پس
معلوم شد كه در این باب اقتدار شرط است نه جريان بالفعل بالبلد جمع كردن از سلك كرفی و عمل سلك مخفی بهامت
تھاون اقامت اعتباری ندارد و در این زمانه نیز و البیان صاحب اقتدار كه بر اقامت و غيره و ايشان از قدرت حاصل از فضل
تعالی و ملك عرب و عجم و هند موجود و انما تفر من هر دو و ابیت كه در تفسير مصر جامع الی بیست و ثمانية مقبول و معتبر است
و عمل بر هر دو ممكن است باین طریق كه بايكا اقامت جمعه با سلطان و امر وی ممكن نباشد و ما بخا سلك كرفی اعتبار بايكون
و در جمعه نقصان خلل و افع خواهد شد از اینجا است كه سلطان و امر و برادرين باب شرط محتمل از شدة انقدر من نفه ای تنقید

مذهب را که از ظاهر الروایه است اختیار کرده اند و در جای که حاجت بسططان و امروی درین باب نیست و راغب مسلک لمخی
بعل باید آورد که درین مسلک جماع مسلمانان شهر کافی است فصل دوم تذکره در بیان اشتراط سلطان و ارکان
اربعه تحریر میفرمایند و منها السلطان و امره باقامة الجمعة عند الحنفیه خاصه لا عند الشافعیه فانهم یقولون اذا اجتمع المسلمون
بلد و قد موا اما و صلوا الجمعة خلفه جازت الجمعة و اما مور من قبل السلطان افضل و لم اطلع علی دلیل یفید اشتراط
امر السلطان و ما فی الهدایه لا نهاتقام بحجاءه فحسی ان تقع المنازعه فی التقدیم و التقدیم لان کل انسان یطلب لنفسه
رتبه فلا بد من امر السلطان لیدفع هذه المنازعه فلهذا راسه لا یتبث للاشتراط لا طلاق نصوص و جوب الجمعة ثم هذه
المنازعه تندفع باجماع المسلمين علی تقدیم واحد کما ان رتبه السلطان یطلبها کل احد من الناس فحسی ان تقع المنازعه
فلا یصح نصب السلطان لکن تندفع هذه المنازعه باجماع المسلمين علی تقدیم واحد فکذا انما فی جماعه الصلوة عی
ان تقع المنازعه فی تقدیم رجل لکن تندفع باجماع المصلین فکذا فی الجمعة ثم الصحابة اقاموا الجمعة فی زمان فتنه لوی
امیر المؤمنین عثمان و کان هو اما حقاً محصوراً و لم یعلم انهم طلبوا الاذن فی اقامته الجمعة بل الظاهر عدم الاذن لان
هو لا رالاشقیار من اصحاب الشریع لم یخصوا ذلك فعلم ان اقامته الجمعة غیر مشروطه عندهم بالاذن و عمل بهذه الواقع رجوع
المشایخ عن هذا الشرط فیما تعذر الاستیذان و انتوا بان ان تعذر الاستیذان من الامام فاجتمع الناس علی رجل یصلی بهم کما
فی العالم لیرتبه تاقل عن التهنیه انتهى حاصل تقریر صاحب ارکان اربعه فیست که بر اشتراط امر سلطان و دلیل که مفید
اشتراط باشد و علم بایافته نمی شود و آنچه صاحب هدایه وقوع منازعت را علت براسه اشتراط قرار داده است این
محض رای است که ازین اشتراط ثابت نمی شود بنا بر اطلاق نصوص جمعه و تدافع این منازعت موقوف بر وجود سلطان
نیست بلکه تدافع آن باتفاق مردم هم که یکے را امام سترا و دهنده می تواند شد و نیز وقوع منازعت فقط منحصر در
امر اقامت جمعه نیست بلکه وقوع آن در دیگر امور نیز محتمل است چنانکه در رتبه سلطان که هر شخص از مردم میخواهد که مارا رتبه
سلطان حاصل شود و درین باب منازعت میکند پس برای رفع این منازعت تعیین سلطان صحیح سنے گردد بلکه رفع
آن باتفاق مردم که یکے را از قوم خود سلطان قرار دهند لکن است پس همچنین است و اقامت جمعه که یکے را از قوم
امام معین نمایند و چنانکه در جماعت نماز هم همین منازعت محتمل است که در تقدیم شخصی واقع گردد پس تدافع آن باتفاق
مصلیان می تواند شد پس همچنین است و اقامت جمعه و آنچه مولانا می نویسند که مارا علم بر دلیل اشتراط امر سلطان نیست این
نقی بحسب علم خود کرده اند و نه از حدیث ابن ماجه که ولی امام عادل او جائز که در باب اول مذکور است اشتراط ثابت میشود
و نیز از تقریر مولانا مستفاد شد اشتراط سلطان و امروی و باب اقامت جمعه خاص است نزد حنفیه و نزد شافعیه شریعت
اجماع مسلمانان شهر کافی است و نیز مشایخ حنفیه در صورت تعذر استیذان از سلطان ازین شرط رجوع کرده گفتند باجماع
بنموده و چنانکه روایتهاست دیگر هم برین دلالت دارند و در جامع الرموز می نویسد (و السلطان ای الخلیفه ای الامیر)

است ترک کردن امر قطعی را خیلی ناهمی و ضعف ایمانی است و اینجا قدری عبارت شرح سفر السعادت که مفید طلب است
منقول میشود مصنفش حضرت شیخ عبدالحق دهلوی علیه الرحمة میفرماید که (و شاید بر آنکه تعیین روز جمعه ازین امت باجتهاد بود
حدیث عبد الرزاق را آورده اند که با سناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده و شیخ ابن حجر و راورد شرح بخاری آورده که جمعه کرد
انصار و مدینه پیش از قدم آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و پیش از نزول قرآن بدان و گفتند که چون
یهود و رومیست که مجتمع می شوند و رومی در هر هفته و انصار می رانیز روزیست مانند آن مانیز بگردانیم روزی که ما که
مجمع شویم در رومی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذرانیم در رومی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس یوم العروبه که نام
قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدم حضرت بود
بشرط اسلام مشرت شده بود آمدند و می بایشان نماز گزار و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن نازل شد که اذان و اذان
للصلوة من یوم الجمعة الخ پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار کردند) انتهی بدانکه
اقامت از اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدم حضرت به نیت اجتماع صحابه برای آن صحیح است و احمد و ابوداود و
ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که گزار و با جمعه را پیش از قدم حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر بر آنند که فرضیت روز جمعه در اول قدم حضرت شد و آنحضرت بعد از اقامت
سه روز بقبار و جمعه قصد آمدن مدینه مطهره کرد و هم در میان راه نماز جمعه گزار و برین تقدیر اجتماع صحابه و روز
جمعه با اسعد بن زراره باجتهاد صورت اشکال پیدا نکرد و بقولیکه گویند فرضیت جمعه در آنکه بود خالی از اشکال نیست
شیخ ابن حجر فرماید و نیست که (حضرت جمعه را در آنکه بوجی دانسته باشند ولیکن بر اقامت و اجتماع مردم بر آن
و بر آن قدرت و تمکن نیافته چنانچه نزودار قطنه حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده و صحابه از اهل مدینه آنرا
نشنیده و در نیافته و آنرا باجتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز لازم نیست که جمیع خصوصیات
که در جمعه وارد است بوده و این قدر مقصود کافی است و الله اعلم) انتهی بقدر الحاجة بالجملة ازین عبارت چند استغفار
شدند اول اقامت از اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدم حضرت صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول آیت جمعه
و دوم اقامت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمعه را بعد از مدینه طیبیه بعد از نزول آیت جمعه سوم فرضیت جمعه در آنکه مظهر
بعد از نزول وحی و عدم اقامت او در آن باعث عدم قدرت و تمکن بر روی پس از اول و دوم مستنبط میشود که اقامت
جمعه در قرنی جائز نیست زیرا که مدینه طیبیه قبل از قدم و هم در ابتدا بعد از قدم و در اقامت حد و و تنفیذ احکام موافق
مسلك کرخی اصلا نبود و چون بغیر و تامل ملاحظه کرده میشود مسلك بلخی هم باین واقع صحیح موافق و منطبق نمی آید
بدلیل آنکه در وقت اقامت از اسعد بن زراره جمعه را و نیز در وقت اقامت از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه
مساجد نبودند که در آن مساجد وحی تخمین و تقدیر عدم گنجائش مردم کرده باشند آری در اول نزول برکت شمول آنحضرت و منازل نبی اکرم

یہ علی ان من کان امیرا علیہ ان یراعی حقوق رعیتہ ومن جملة حقوقہم اقامۃ الجمعۃ و بہ المطابۃ للترجمۃ انتہی پس اقامات
 این حق برائے امراء تعلق او بایشان در حق رعیت ظاہر بنا بر مصلحت وقت بود کہ از تعلیل ہدایہ و بجز مستنبط میشود
 کہ انما کان شرطاً للصحة لانها تقام بجمع عظیم وقد تقع المنازعة فی التقدم والتقدیم وقد تقع فی غیرہ فلا بد منہ تنسیلاً مراد
 و در کفایہ شرح ہدایہ نوشتہ قولہ فی التقدم ای لنفسہ التقدم ای لغيرہ قولہ وقد تقع فی غیرہ من نحو ادارہ من سبق الی الجامع
 و من الادارہ فی اول الوقت و آخرہ و من نصب الخطیب انتہی و مولانا بجز العلوم این تعلیل را تضعیف و ترہیف
 کردہ اند چنانچہ بالا مذکور شد بالجملہ معلوم شد کہ در زمان ماسبق مسلمانان از اہل جاہ و شہمت در باب تقدم و غیرہ
 در امر اقامۃ جمعہ مناقشہ و منازعہ می کردند پس بنا بر مصلحت تکمیل این امر تدافع فتنہ منازعہ حق اقامۃ بامر و سلاطین
 مفوض گشت آلان این امور منازعہ فیہا در مسلمانان اہل جاہ مفقود اند حاجت بسططان و امیر اصلاً نیست
 فقط اجماع مسلمانان برائے تکمیل امر مذکور و تدافع این فتنہ و برین باب کافی ست چنانچہ مولانا بجز العلوم و دارکان
 اربعہ کہ عبارتہ من بالا مذکور شدہ و نیز مولانا رفیع الدین دہلوی علیہما الرحمۃ در استفنائے کہ بالا منقول شدہ
 باین معنی اشارہ فرمودہ اند و انشاء علم و از امور مستنبط مے شود کہ جمعہ در دار الحرب فرض ست و اقامت او
 در دے صحیح و جائز با استدلال آنکہ در زمان فرضیت جمعہ یقیناً مکہ معظمہ دار الحرب بود و ارشاد آن حضرت برائے
 اقامت شدہ بود و اگر بسبب تسلط و غلبہ کفار نکلن و قدرت بر اقامت حاصل نگشت پس مانع از اقامت ہمین تسلط بود و
 پس و نوشتہ اند کہ در علمداری کفار جمعہ صحیح و جائز ست چنانچہ در عالمگیری می نویسند بلا و علیہا ولایۃ کفار یجوز
 للمسلمین اقامۃ الجمعۃ و یسمی القاضی قاضیا تراخی المسلمین و یجب علیہم ان یتمسکوا و الیا مسلماً کذا فی المعراج
 الدرایۃ انتہی پس از اینجا باطل شد قول کسیکہ گوید کہ جمعہ در دار الحرب فرض نیست و اقامت او در دے
 صحیح و جائز نہ و نیز نوشتہ اند کہ تا دیر جمعہ در ایام فتنہ صحیح ست چنانکہ در رد المحتار مے نویسند و لو مات الوالی
 و لم یحصہ الفتنۃ و لم یوجد احد ممن راعی اقامۃ الجمعۃ لنصب العامۃ لم خطیباً للضرورة کما سیأتی مع انہ لا امیر و لا قاضی
 تمہ اصلاً و ہذا ظہر جہل من یقول لا تصح الجمعۃ فی ایام الفتنۃ مع انہا تصح فی البلاء و التي استولی علیہا الکفار انتہی
 پس از اینجا ظاہر شد جہالت آنکس کہ گوید جمعہ در ایام فتنہ صحیح نیست با وجودیکہ صحیح مے شود در علمداری کفار و در
 ایام حدوث بلوی مسموع مے شد کہ بعضی علماء این زمانہ باین وجہ فتویٰ بعدم صحۃ جمعہ دادہ اند خاتمہ تذکرہ
 در بیان تا دیر صلوٰۃ اربعہ بعد از جمعہ بہ نیت ظہر بسبب وقوع شک در صحۃ جمعہ و وقوع شک در صحۃ جمعہ ظاہر اربعہ
 وجہ معلوم میشود و اول بسبب روایت عدم تعدد جمعہ در یک شہر و دوم بسبب شک در تحقق شرط جمعہ بآن
 اول باید شنید بدانکہ تعدد جمعہ در یک شہر و چند جا بر مذہب راجح جائز ست چنانچہ از عبارت در مختار مذکور شد
 و تودی فی مصر و اعدوا صنف کثیرہ مطلقاً علی المذہب و علیہ الفتویٰ شرح الجمع للحنبلی و امامتہ فتح القدیر و فعال

و علی المرحوم قاجار که من سخن تحریر و تفسیر بالعمیة والا شنباه فیصلی بعد از آخر ظهر در آن کلمات کذبیه را بفرمود
 سرور منی که در حقش هیچ انحراف و کمالی در طلب والا احد بنیه آخر ظهر او رکعت و قنیه لان و جوب علیه بانزله وقت منتهی بجز آن
 همه در یک شهر در چند جا مطلقا جائز است ظهر که آن باشد یا خورد و در هر دو باب وی نه فاصل باشد انداخته و با
 در میان وی بل باشد یا نه در همه دو سه باشد یا کفر و مقتضای اطلاق نیست که لازم نمی آید که تعدد بقدر مقتضای
 بود پس به تحقیق ذکر کرده ام سرخسی بن سخن را که صحیح از مذہب الی حقیقه همانا قائم جمیع است و یک شهر و سه شهر
 یا زاده از آن و آن محل یکین تا به طلاق لا جمیع فی عصر یکت تحقیق شرع فطری پس بیشک مذہب جواز مطلقا زیرا
 که از مردم ادای جمیع و یکجا موجب مرجع است که مردم باور علی مسافت و دوازده برای حضور جمیع وقت خواهد شد و آنکه کلام
 جمیع تعدد یا نه نمی شود بلکه تعدد ضروری مقتضی عدم انحراف و احوال و موضوع است خصوصا و فنی که شهر که آن باشد بزرگ
 زیاده از دو جا جائز نیست چنانچه در بیان ذکر است پس برین قول جمیع آنکس صحیح است که تقریر منی که بزرگ آن
 در صورت محبت و اشتباه و فاسد خواهد شد فلینذا اگر در جمیع مسلوقة شهر نیست آخر ظهر و در قول با جمعی اگر در وقت
 صاحب و چند بار بعد از تلاوت ظهر جاری شد بنا بر وقت مقتضای عدم فرضیت جمیع و در هر یک گفته کرد و عمل آن احکام نیست
 زیرا که جواز تعدد و پنج و آخری است از روی دلیل تمایز است و من در المختار گویم اگر تعدد بقدر حاجت بود اول
 و نسبت است زیرا که تا نماز قد حاجت چنانچه سرخسی گفته باعث تقلیل حاجت است پس در شهر آن که بزرگ آن شهر است
 به حسب آن ایضا که حاجت باشد بزرگ نماید و عبارت آنجا که کذبیه است چهار بعد مسلوقة الرابع بعد از این که اول وقت
 مقتضای فرضیت جمیع و در بیان آن مرتبه رسیده است که بسیاری از عوام و نیز بعضی از خواص جمیع را
 حکم کرده اند و بن فرضیت از تادیب جمیع مسلوقة الرابع پیدا شده است و ایضا نیز بعد اطلاق لی فتح القدر فی بیان اینها
 تم قال تا اکثر انبیاء و ائمه و کبار و اصحاب من بعض اهل علم و سبب آن که مذہب حنفیه در آن فرضیت از انبیاء و ائمه و کبار
 من قول القدر و من علی الظاهر فالحق مع قول نفر من و صرح الامام سکره و قد صرح اصحابنا باننا فرضی که من آنکه
 و کفر با حدیثی با قول قد کفر فک من حیلان و اما ایضا و منشأ از جمله مسلوقة الرابع بعد از جمیع بنیه الظاهر و آثار
 و من غیرین عند الخلف فی صحت جمیع بسبب روایه عدم حدیثی در حدیثی است بمالروایه البته در حدیثی با قول
 از انبیاء و مسلوقة الرابع بعد از مردمان الی حقیقه و صاحبین از حدیثی انی بجز الاثنی عشرین عبارت نموده اند و منشأ
 فصحی با بیان که فرضیت جمیع را مذہب حنفیه و سبب یکفندی قول قدوی است که هرگاه گفته ظهر پس حرمت بنا بر بزرگ
 فرضی است ظهر صحیح است و بیشک تصریح کرده اند صحابا که فرضیت جمیع آنکه است ظهر و منکر وی کافی است و منشأ از حدیث
 و ایشان تادیب از حدیثی است بعد از جمیع به نیت ظهر و انحراف کرده اند این را بعضی از متاخرین قنیه شکاف شده و در جمیع سبب روایه

عدم تعدد جمعة وریک شهر و این روایت غیر مختار است و احتیاطاً صلوة اربع بعد از جمعة از ابو حنیفه و صاحبین و ی نیست که قول آن
 متفرع است برین اصل که فرض وقت و اصل بر دو جمعة نزد حنفیه سواي از فرض ظهر است و جمعة بدل ستازوی مثال لیکن امر بیاوید جمعة
 برای احتیاطاً ظهر است بنا بر این چون او خواهد کرد و قبل از فوت جمعة صحیح خواهد شد نزد ما اگر چه اقتضای بظهر حرام است نزد ائمه ثانیة و از صحیح
 نیست زیرا که فرض وقت و اصل نزد ایشان جمعة است بکذا یفهم من کتب الفقه بذا که صاحب رد المحتار بر قول بجا کرده احتیاطاً
 فعلها کلام کرده حیث قال قول فیہ نظر بل هو الاحتیاط بمعنی الخروج عن العادة بیقین لان جواز التعدد وان کان کما یجمع و اقوال
 و دلیل لکن فیہ شبهة قویة لان خلافاً مروی عن ابی حنیفة ایضاً و اختاره الطحاوی المتعاشی صاحب المنهاج و جعل العتالی و غیره و بحسب
 الشافعی و المشهور عن مالک و احادیث الروایتین عن احمد کما ذکره المقدسی فی رسالته نور الشیعة فی ظواهر المجموع بل قال السبکی من
 الشافعية انه قول اکثر العلماء و لا یحفظ عن صحابی و لا تابعی تجوز تعدد ما آه و قد علمت قول لبدائع انه ظاهر الروایت فی شرح المنیة عن
 جوامع الفقه انه اظهر الروایتین عن الامام قال فی النهرونی الحادوی القدسی و علیه الفتوی و فی التکرار لازمی و به ناخذ آه
 فهو حنین قول معتد فی المذهب لا قول ضعیف و لذا قال فی شرح المنیة اولی هو الاحتیاط لان الخلاف فی جواز التعدد و عدمه
 قوی و کون الصحیح الجواز للضرورة للفتوی لا یمنع شرعیة الاحتیاط للفتوی آه قلت علی انه لو سلم ضعف فی الخروج عن خلافه
 اولی تکلیف مع خلاف هو لا الائمة و فی الحدیث المتفق علیه من النبی الشبهات استبرأ لدنیة و عرضة و کذا قال بعضهم فممن
 یقضی صلوة عمره انه لم یفته منها شیء لا یکره لانه اخذ بالاحتیاط و ذکر فی القیمة انه احسن ان کان فی صلوة خلاف
 المحتب بن یحیی بن خلافت ما مروی فی القیمة لما ابتلی اهل مرو باقامة الجمعین فیها مع اختلاف العلماء فی جوازهما امر المومنین
 بالاربع بعد باحتیاط و نقله کثیر من شراح الهدایة و غیر ما و تد او له و فی الظهیر و اکثر مشایخ بخاری علیه
 یرحمه عن العدة بیقین ثم نقل المقدسی عن الفتح انه ینبغي ان یصلی اربعاً یفوی بها آخر فرض او رکعت و قته و لم او روه
 ان تروونی کونه مصرّاً و تعدد الجمعة و بالجملة فقد ثبت انه ینبغي الاتیان بهذه الاربع بعد الجمعة لکن بقیة الکلام فی
 تحقیق انه واجب او مندوب قال المقدسی ذکر ابن الشیخة عن جده انصرح بالندب و بحث فیہ بانه ینبغي ان یكون عند
 مجر و التوسیم اما عند قیام الشک و الاشتباه فی صحة الجمعة فالظاهر الوجوب انما اطلنا فی ذلک لدفع ما یوهمه کلام اشاج
 بتما للبحر من عدم فعلها مطلقاً نعم ان ادی الی مفسدة لا یفعل جباراً و الکلام عند علمها و لذا قال المقدسی نحن لا نأمر
 بذلک امثال هذه العوام بل ندل علیه الخواص و لو بالنسبة الیسیم انتهی لمخصاً بالجملة ازین عبارت بطور خلاصه مستفاد
 شد که روایت جواز تعدد اگر چه ارجح و اقوی است از روی دلیل و لیکن در روی شبهة قوی پیدا شد باین سبب
 که خلاف آن از ابو حنیفه رحم و دیگر ائمه و فقها مرویست پس روایت عدم جواز تعدد و درین وقت معتد در مذہب
 برآمد نه قول ضعیف پس بنا برین احتیاطاً تا دویة اربعه بعد از جمعة در صورت توهم مستحب است و در صورت شک
 و اشتباه واجب و این طوالت کلام درین باب براسه آن کرده شد که در بحر مطلقاً بعدم تا دویة اربعه فتوی

که در حدیث شریف بر روایت ابوهریره رضی الله عنه دو گیر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین وارد شد که اگر
 بنی اسرائیل ادنی گاؤ را گرفته بچ می کردند کفایت میکرد لیکن ایشان برخود سخت گیری کردند حق تعالی نیز
 ایشان سخت گیری فرمود و انتهی پس درین ماده نیز قول راجح را که مطلق مبهم است و در و س آسانی از جانب
 شارع است ترک کرده و قول مرجوح را که مقید معین است و در و س سختی و ضیق است اختیار خواهند کرد پس
 از جانب شارع نیز سخت گیری نخواهد شد که تبرک آن بر روز و الام و معاتب خواهند گردید فلماذبر باللام است
 که نص مصر را که مطلق مبهم واقع است بر اطلاق و ابهام خود بگذاریم چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و سلم گذاشته
 و این براس آسانی است بر امت حاصلش این است آنچه از جانب شارع مطلق مبهم واقع است و در ابهامین
 طور باید گذاشت و بر مقید معین حل نباید کرد و نیز از قاعده مضبوطه اهل اصول معلوم میشود که مقصود شارع
 در وین آسانی و دفع حرج است چنانچه از اشباه و نظائر که در قاعده رابعه مینویسد مستفاد می شود و المشقة تجلب
 التيسير والاصل فيها قوله تعالى يريد الله ليجعل عليكم في الدين من حرج و في
 الحديث احب الدين الی الله تعالى الخفیفه السخیه قال العلماء بخسرج علی هذه القاعدة جمیع ارجح الشریع
 و تحقیقاته و اعلم ان اسباب التحقیقات فی السبب و غیره سبعة الی ان قال السبب السادس العسر
 و عموم انبلوی انتهى لمخصا و تفریعات و درین سبب بسیار مذکور انداز انجمله میگوید و لیس من القراءة شیا حتی انفاخته
 عملاً بقوله تعالى فاقروا ما تيسر من القرآن و التيسير بحيث لا يجوز غيره عسر و اسقط القراءة عن الماموم بل منعه
 منها شفقة علی الماموم دفعا للتخليط منه كما يشاهد بالجامع الازهر الی ان قال السبب السابع النقص فانه نوع
 من المشقة فناسب الخفیف و هذه فوائد مهمة ختم بها الكلام علی هذه القاعدة الی ان قال الفائدة الثالثة
 المشقة و الحرج انما يعتبران فی موضع لالنفس فيه و اما مع النص بخلافه انتهى لمخصا بالجملة از قاعده مضبوطه
 المشقة تجلب التيسير که اصل آن از خصوص و احادیث ثابت است و جمیع رخص شرع و تخفیفات و س ازین
 قاعده می برآیند معلوم شد که اسباب تخفیفات و رعایات و غیره هفت انداز انجمله سبب سادس عسر و بلوی است
 و تفریعات و درین سبب بسیار مرقوم اند که از انجمله مینویسد که امام ابو حنیفه برای قراة چیزی از قرآن تا آنکه فاتحه
 را معین نکرده بنا بر عمل بر اطلاق نص فاقروا ما تيسر من القرآن و تعیین باین حیثیت که غیر فاتحه جائز باشد موجب
 عسر است و ساقط قراة را از ماموم بلکه منع کرد و در اذان بنا بر شفقت بر ماموم برای دفع خلط اذان از انجمله سبب
 نقص است که نوعی است از مشقت پس مناسب است در وی تخفیف و چند فوائد اند که کلام را با آنها بر این قاعده ختم
 کرده و از انجمله فائدة ثالثة مشقت و حرج است و این هر دو معتبر دران موضع خواهند شد که در و س نص وارد
 نشده باشد و در منصوص معتبر نیست پس مسئله متنازع فیه نیز برین اصل متفرع خواهد شد و بر تفریع که در سبب

سادس نوشته نیز منطبق خواهد کرد و نیز اگر تعیین یک موضع براسه اقامت جمعه باین معیت که زیاده ازان
 باشد و نباشد موجب عسر است زیرا که در آن راه و حضور جمعه در آن سبب جامع خصوص در شهر اسه بسیار کلمان است
 بلکه در غیره در علم مسافت طویله غیبت و حرج واقع خواهد شد و نیز در التزام اتحاد موضع اقامت دیگر حرج
 عظیم واقع است که یک مکان گنجانند مردم در یکجا شهر را محال است پس بنا بر دفع مشقت و حرج از مردم بقتضا
 مشقت بر ما ضرر است و جامع قوی تر از آن اقامت جمعه واجب و لازم آید و در عدم جواز قصد و نسی دارد نه شده
 ماز که پس مشقت و حرج درین باب مستبر خواهد شد با بجز آنچه صاحب رد المحتار قول مر جرح را
 بتایید آیات ضعیفه که اصل آن از احادیث ثابت است شود قول معتدله که الله سبحانه و تعالی در غیر ضعیف نوشته
 غیر غلبه که در آن حدیث و اخبار و قاضی شده و با بجز که ضعیف خود را کرده و غلبه بخوار مزدک العمل
 بر آن و چون که بناست از آن روایتی برین بنیاد ضعیف و بی اصل بود و حاله باین تقریر و هم در هر یک از این
 از صاحب رد المحتار و عبارت منقول بالا می نویسد که در کون الصحیح الجواز لا ضرر و لا فتنه و لا یمنع شریعت
 از اعتناء معتدله باین سخن راست و حق است بشرطیکه عمل با احتیاط و تمیز بینکرات و منهیات که در دوره شرعیة الاعتیاط
 ممنوع است چنانچه از مردم و بانی جمعه الاسلام امام ابوالی علیہ الرحمه که در کتبیه است سعاد شمس از آن مستفاد
 میشود که در این منیای که مادت صوفیان است از مجرب داشتن و از آن بهر گزشتن و آب پاک بقیقین
 طلب کردن و نت به نگار و شستن تا که دست و پا نگیرد جهت نیکوست تا آنکه گفته به آن احتیاطها نیکوست
 بکن پیش شرم تا آنکه گفته خرم شرم گمان منیای و منکرات و منهیات را که کند چنانچه هر سه بار زیاده
 کند و طهارت که بار چهارم شستن است یا طهارت در آن کند و غسل و در آن شستن به دست با شستن که این نشانه
 آب بسیار بریزد یا طهارت اول وقت به غیر کند یا امام باشد و اهل جماعت را در آن شستن و در آن
 تا آنکه گفته که این چنین کار بسبب احتیاطی که در ایض نیست مباح گردانند و آنکه مخصوصا بعد از آنکه پس
 از آن فیه تا در این احتیاط اگر بفرموده غوث اعتقاد به در فضیلت جمعه که از منکرات و منهیات است
 خواهد شد پس درین صورت بسبب احتیاطی که در ایض نیست مباح خواهد بود و در این اعتقاد و در
 در آن ظاهر است و نیز شیخ محمد بن محمد بن دلو سے من و شرح منوال سعادت است و از آنکه بعضی
 گفته اند که این چهار رکعت که چهار جمعه احتیاطا به نیت نکر گذارد به آنست که پیش از جمعه بخوار و زیاده
 که چون جمعه را جماعت گذارد پس ازان به نیت نکر گذارد و اسارتی بسلامان لازم آید که نماز که
 گذارد و اند فاسد بود استی بقدوالی جته گویم این اسارتی بسلامان در صورت گذاردن این چهار
 رکعت پیش از جمعه نیز مقصور است زیرا که گذاردن دست بنا بر همین خیال است که نماز که او خوانده است

فاسد خواهد شد و بر ظاہر است کہ اسامی ظنی بمسلمانان بحکم آیہ کریمہ یا ایہا الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان
 بعض الظن اثم حرام است پس ہر گاہ کہ احتیاط مستلزم حرام باشد تاویہ آن مطلقاً جائز نخواہد شد
 بالجملہ قول صاحب بحر الرائق کہ انہ لا احتیاط فی فعلہا لانه العمل باقوت الدلیلین از راہ انصاف و برین
 مقام غایت احسن و انسب است زیرا کہ در تمیز برین قول از ہر دو مخطورہ مذکور یعنی اعتقاد عدم فرضیت
 جمعہ و اسامی ظنی محفوظ می نماید و اینجہ محشی مذکور در عبارت منقولہ بالا مینویسد لکن بقی الکلام فی تحقیق انہ واجب
 او مندوب و قال المقدسی ذکر ان الشک عن جده التصریح بالندب و بحث فیہ بان مینویس ان یكون عندہم التوہم
 اما عند قیام الشک و الاشتباہ فی صحۃ الجمعیۃ فان ظاہر الوجوب پس بر تقدیر تسلیم صحت تاویہ اربع در حکم
 وجوب بحالت قیام شک اشتباہ کلام است زیرا کہ توہم و شک در لغت بمعنی گمان آمدہ و ہو خلاف
 الیقین و اشتباہ بمعنی پوشیدہ کہ ہو المستفاد من الصراح پس اشتباہ نیز خلاف یقین برآید و
 همچنین از اصطلاح فقہان نیز معلوم می شود چنانچہ در اشتباہ و نظائر فائدہ ثانیہ کہ متعلق بقاعدہ الیقین
 لایزال بالشک است مے نویسد الشک تساوی الطرفين والظن الطرف الرابع و ہو ترجیح جہتہ الصواب
 و الوہم رجحان جہتہ الخطا و اما اکبر الراعی و غالب الظن فہو طرف الرابع اذا اخذ بہ القلب و ہو معتبر
 عند الفقہاء کما ذکرہ اللمسی فی اصولہ و حاصلہ ان الظن عند الفقہاء من قبیل الشک لانہم یریدون
 بہ التردد بین وجود الشئ و عدمہ سواء استویا و ہر جرح احد ہما و لذا قالوا فی کتاب الاستدلال
 لو قال علی الف فی ظنی لا یلزمہ شئ لانه للشک انتہی و غالب الظن عندہم لمح حق بالیقین و ہو الذی
 ینی علیہ الاحکام یعرف ذلک من تصحیح کلامہم فی الابواب صرحوا فی نواقض الوضو بان الغالب
 کا لمحقق و صرحوا فی الطلاق بانہ اذا ظن الوقوع لم یقع و اذا غلب علی ظنہ وقع انتہی ما فی الاشتباہ
 و ایضا فیہ فی القاعدۃ السادستہ و الشبہ بالیشبہ الثابت و لیس ثابت بالجملہ از تحریر صاحب اشتباہ و نظائر
 معلوم شد کہ نزد فقہا ظن و توہم و اشتباہ ہمہ لمح حق بشک انہ کہ مراد ایشان بان تردد است و در میان
 وجود شئ و عدم و ہر دو طرف مساوی بودند یا یکے را بر دیگرے ترجیح بود اگرچہ حد و دابین چار
 اند فی الجملہ متفاوت اند الا در اصل معنی تردد مشترک اند و لیکن اکبر راے و غالب ظن لمح حق بیقین
 است زیرا کہ معنی تردد در حد این ہر دو مفقود است و احکام از ندب وجوب ہر یک ازین اقسام
 مذکورہ از تفریعات کہ درین عبارت منقول اند مے بر آید چنانچہ بر ماہران فن فقہ و اصول
 پوشیدہ نخواہد شد بالجملہ حکم وجوب در صورت غالب ظن و اکبر راے کردہ خواہد شد
 و در صورت توہم و شک و اشتباہ بندب چنانچہ از تفریعات مذکورہ مستفاد مے شود پس حکم کردن

[illegible]

ایشان دانند یعنی حاکم مسلم که اقامت حدود و تنفیذ احکام نماید درین بار و شهر باوقصبات و قری مطلقاً موجود نیست پس
 نزد ایشان لامحالہ ادای این شعار بطور نفل خواهد شد و در مختار مینویسد فی القنیۃ صلوة العید فی القری ترک کریمای
 لانه اشتغال بالاصباح لان المصر شرط الصحة انتهى قوله صلوة العید و مثله الجمعة قوله بالاصباح ای علی انه عید و الا فهو
 نفل مکرره لا داء بالجماعة انتهى مافی رد المختار پس معلوم شد که تاویع عید و جمعه بجاعت در صورت فوت شرط نفل
 مکرره است بکراهت تحریمی که مرتکب آن آثم است و نیز در عالمگیری مینویسد و اما نوافل النهار یختفی فیها احتیاطاً بر تقدیر
 جمعه آن نیز نماز مکرره تحریمی خواهد شد زیرا که در اینجا ترک احتیاط واجب است لازم آمد کما یفهم من کتب الفقه باید که
 اهل انصاف درین مقام غور و تامل فرمایند که این مخطورات که ذکر کرده ایم بتقدیر ایشان که مخیر از عدم فرضیت
 جمعه است لازم می آید بانه انصاف شرط است پس اگر بلحاظ این مخطورات ترک جمعه میکنند تا بهم فوت و بالآخرت است
 که امر قطعی متروک میشود چون ادا میسازد و درین مخطورات مبتلا میگردد و غرض در عجب مختصه گرفتار است پس نجات
 ازین مخطورات بجز آنکه بفرضیت جمعه قطعاً قائل گردد و از تذبذب برآید نظری آید تکمیل در خاطر مریخت که حاصل
 و خلاصه این رساله برای تفهیم عوام منتخب گردد و در ذیل خاتمه ثبت نمایم تا که ایشان مستفید میشوند و در فهم و اخذ
 مطلب عاجز نشوند ورنه به نسبت خواص حاجت این خلاصه نبود باید دانست که جمعه فرض عین است و

فرضیت وی نبض قطعی ثابت است یا ایها الذین آمنوا اذنوا وی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله الای
 ای مومنان و فتنیکه نداده شود برای نماز بر روز جمعه پس بدوید بسوی ذکر خدا و مراد از ذکر الله صلوة جمعه است
 یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست که مراد خطبه و صلوة
 هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و بحديث هم فرضیت وی ثابت روایت است از جابر
 بن عبد الله که گفت که خطبه خواند برای رسول الله صلی الله علیه و سلم پس فرمود ای مردمان توبه کنید از گناهان
 و باز گردید بطاعات حق غرض اجل پیش از آنکه بمیرید و ازین عالم در گذرید تا آنکه فرمود که بدانید که خدای تعالی
 فرض گردانید بر شما نماز جمعه را و در محل ایستادن من که نیست و در روز من که نیست در ماه من که نیست و در
 سال من که نیست تا روز قیامت پس کسیکه ترک کند جمعه را و در حیات من یا ترک کند آنرا بعد از مہات من
 و او را با دشمنی باشد جو رکند یا عدل اندوزند بهجت سبک پیدا شدن و سهل انگاشتن آنرا یا بعلت انکار
 اگر آنرا پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را و برکت نداند و خدا تعالی در کار و سوائه آگاه باشد
 ای مخاطب و بشنو قبول نیست مترک جمعه را تا روز و نه روز است مرا و را و نه زکوة است او را و نه حاجت
 او را و نه بیج نیکی مقبول است مرا و تا آنکه توبه کند از ترک جمعه و محمود و استحقاق و سوائه پس اگر توبه نکند
 از آن گناه رجوع کند حق تعالی بروی بعفو و رحمت رواه ابن ماجه پس ازین حدیث مستفاد شد که اگر

تا نباشد جاری خواهد نمود و نصیب می دهم باقی است و نیز معلوم شد که هر که جمعه را بلا عذر قصد آن ترک نماید و نماز
 و روزه و جمله عبادات تدبیر نیکی و بی مقبول نیست و بدعا می آنحضرت صلی الله علیه و سلم همواره در پیشانی آنفرقه نهادند
 مانند در کار وی برکت خواهد شد و در فضیلت روز جمعه حدیثی از ابی لبابه بن عبد الله آمده که گفت فرمود پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم که جمعه روزی است که در آن روز بزرگوارتر از آن است نزد خدا و در آن روز جمعه بزرگتر است نزد خدا از عید فطر
 و عید مضان و در روز جمعه بی نخلت است و در آن روز جمعه پیداکرد خدا آدم را و فرود آنگذارد وی آدم را و در آن روز
 میرایند خداست تعالی آدم را و در آن روز جمعه ساعتی است که نطلبیده در آن ساعت چیزی را اگر آنکه بدید او را و آدم
 که نطلبیده چیزی را که حرام است و در آن روز جمعه بر پا میشود قیامت نیست هیچ فرشته نزدیک گردانیده شده و بجانب
 حق تعالی و نیست هیچ آسمانی و نیز هیچ زمینی و نه باد آید و نه کوه آید و نه دریا اگر آنکه میسرند از روز جمعه رواه ابن
 ابی نعیم از ناگهان بر پا شدن قیامت و درین روز حدیثی از ابو هریره رضی الله تعالی عنه در جواب نماز جمعه
 آمده که گفت که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که چون میباشد روز جمعه می ایستند در شنگان بر در مسجد و میگویند
 اللهم هر که پیشتر من آید به ترتیب و مثل میجویم حال کسی است که میفرستد شعر را بلکه برای قرآنی بهتر حال تا کس که پس از من
 می آید میجویم حال کسی است که میفرستد گاه و بر پس از آن هر که پیشتر از من می آید حال و میجویم که میفرستد بفرستد
 بهتر که قصد میکند آنگاه تا پیشتر آنکه قصد میکند بفرستد و پس چون بیرون می آید امام برای خطبه می بیند و شنگان
 همه خود را که مردم با تمام توبیسی کرده اند و استماع میکنند و اگر را متفق علیه میجویم آنست که در اول وقت جمعه بآیند و است
 یعنی هر که پیشتر از همه در اول وقت جمعه در مسجد جامع حاضر شود و در آن جواب قرآنی شتر است پیشتر از آن که جواب قرآنی
 که در پیشتر از آن جواب قرآنی و نیز پیشتر از آن جواب صدقه آنگاه که پیشتر از آن جواب صدقه و بفرستد حدیثی در باب
 تعدید و تشدید بزرگ جمعه از ابن عباس رضی الله عنهما حدیثی است که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که هر که در آن روز جمعه
 بیخود است و نشسته شود از جمله منافقان و کذابیکه سوره نسی شود و بفرستد و او نمی شود و در بعضی روایات ثلثا
 نافع شده رواه الشافعی یعنی کسی که در آن روز جمعه را سه بار دعا و حدیث درین باب بسیار دارد و اندر دنیا نماند فقط
 درین ذکر است و نماند و کثرت و تسلیم و اطمینان در کانی و شافی و نافع است و منافق و منکر را اگر در نماز
 ازین حدیث بنمایند کفایت نموده که در نفع خواهد بخشید و معلوم باید کرد که جمعه و شنبه و قصبات و دهات صحیح و بسیار
 و حاجت باد شاه و امیر و باب اقامت جمعه اصدا نیست اتفاق مسلمانان و درین باب کافی است که شخصی ملا امام فر
 ساخته عقب وی نماز جمعه را کرده باشند و جمعه در اطاق و یا در امام فتنه و علمای آن افکار صحیح و در دست و پا
 آن گفته بعضی غلط و باطل است و سمع میشود بعضی علمای آن زمانه و امام حدود ثلث بلوی فتوی بعد از جمعه
 داده بودند معلوم نیست که کدام دلیل این فتوی داده بود و در این جمعه را که از عید و شعائر اسلام است و در نصیب

دوی از نص قطعی ثابت است بہر حال و بہر تقدیر باید کرد و محض بقصد ان بعض شروط بر عم خود کہ بدل لائل ظنیہ ثابت
ست ترک کردن امر قطعی را خیالی نمانمی و ضعف ایمانی است و فرضیت جمعہ اگرست از فرضیت ظہر و منکر دوی کا فرضست
و جمعہ در یک شہر در چند جا مطلقاً بر مذہب راجح جائزست شہر کلان باشد یا خرد و لازم نیست کہ تعدد بقدر حاجت بود
گویم اگر تعدد بقدر حاجت بود اولی و انسب است زیرا کہ زائد از قدر حاجت باعث تقلیل جماعت خواهد شد پس در
شہر اسے کلان همچنین در شہر اسے خرد و قصبات و دیہات ہر قدر کہ حاجت باشد تجویز نمایند بالجملہ ہر گاہ کہ قیامت
جمعہ در شہر و قصبات و دیہات جائز شد و اجماع مسلمانان و اہل قیامت جمعہ قائم مقام سلطان گشت و تعدد جمعہ در یک
شہر بر مذہب راجح مطلقاً جائز گردید پس الآن ادای نماز ظہر بعد از جمعہ بہ نیت آخر ظہر احتیاطاً جائز خواهد شد زیرا کہ درین
صورت اجتماع دو فرض و یک وقت لازم خواهد آمد و آن غیر مشروعست و نیز در ادای این نماز اعتقاد عدم
فرضیت جمعہ لازم می آید کہ انچہ گذارده است فرض واقع نشدہ پس باین لحاظ بعد از جمعہ ظہر احتیاطاً ادا میکنند و نیز
ظنی بہ نسبت مسلمانان کہ حرامست لازم می آید کہ انچہ گزارده اند صحیح نیست الغرض بقرضیت جمعہ قطعاً قائل باید شدہ
و در مذہب نباید افتادہ اصل و فرض وقت بروز جمعہ ظہرست و جمعہ بدلست از دوی کہ با داسے آن ظہر از
ذمہ ساقط می شود اگر تاویہ آن بشرائط باشد و نیت جمعہ باین کیفیت باید کرد کہ نیت بآنکہ ساقط کنم فرض ظہر را
از ذمہ خود با دای دور کعت نماز فرض جمعہ و دلائل این اجمال و نزول تفصیل این رسالہ ہمہ مذکور اند ہر حاجت
باشد در آنجا بہ طلبد و اللہ اعلم بالصواب و ما علینا الا البلاغ و علی اللہ الحساب ربنا لا تؤاخذنا ان سیدنا و اخطانا

صلی اللہ علی سیدنا و مولانا محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین

قطرۃ تاریخ کتاب مستطاب جناب مولانا و مرشدنا دام ارشادہ از واحد علی وحید ساکن بہسودہ

کتاب جیسے بغیر ہر چہ کی کامل	تو تذکرہ ہی ہر چہ و ہر چہ انہیں ہی	مؤلف ہمایون آباد و جہان آباد	عجب مذاق ہر ایک اسکی استانی ہر
نماز جمعہ میں کس کو کلام یہ تو ہر فرض	کتاب حق ہے تو اسکا حق جانیں ہی	برای سال وحید بخش شناس ہر دم	طبیعت اپنی عجب فکر این انہیں ہی
	عد کو دال و نیہ کے تاہو آئینہ	کہ فرض عین و نیہ الہی جانہیں ہی	

قطرۃ تاریخ کتاب تذکرۃ الجمعہ از نتایج طبع میرجل حسین متخلص بہ تجلی ساکن قصبہ ایرادان ضلع فتح پور

ہادی وین مولوی عبد السلام	حاجی و حسا قطا ولی کردگار	در جہان بہر شہوت فرض عین
زین کتاب جمعہ کردہ شہار	گفت تاریخش خبلی حزمین	نصف بہشت و شانزدہ بہشت چار

خاتمۃ الطبع از جانب کارپردازان مطبع رسالہ نافع عام مؤننین فرضیت جمعہ میں جو قطعاً و یقینی ہر مصنف
حاجی و حافظ جناب مولوی عبد السلام صاحب بارہ نجم مقام لکھنؤ مطبع نامی منشئی ٹولک شور میں بجلوی بہت جناب
منشی پراگ نرائن صاحب مالک مطبع مذکور بہ پناہ فروری سنہ ۱۹۰۹ء مطبوع ہوا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَطْبَعَةُ سَمَاعَاتِ شَرْعِيَّةِ
دَارُ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ



بسم اللہ الرحمن الرحیم
ذلک مفتاح کنوز الحکیم

الحمد لله الذی ارسل رسولہ بالمدی و دین الحق لیظہرہ علی الدین کلمہ و لو کرہ المشرکون بلصلوۃ
علیہ و علی آلہ و صحبہ الذین سلکوا سوا سبیلہ کما یعرفہ المؤمنون اما بعد خاکسار ہیئت دار راجی حرمۃ
ربہ الباری محمد یوسف الانصاری صانۃ اللہ تعالیٰ بفیضہ الجاری عن شرور العاری ختم خاتم
الفقہاء و المحدثین مولانا الحاج محمد عبدالحی الکنوی الفسنگی محلی نور اللہ مرقدہ بخدمت
ماہران رموز شریعت و واقفان فنون طریقت عرضہ میدہ کہ اکثر اصحاب مودت و وداد
و ارباب صدق و سداد از اطراف امصار و کناوت دیار خواستگار فتاوی دستخطی جناب المعنی
زمان لودھی دوران کشاف و قائل معقول و منقول حلال مہمات فروع و اصول مجردت
خاتم المرسلین مروج قانون شرع مبین اکمل کملاء افضل الفضلاء حاجی حرمین شریفین جانتظ
کلام رب المشرقیین و المغربین جناب مولانا و استاذنا ابوالحسنات مولوی محمد عبدالحی
صاحب تفسیر اللہ بغفرانہ و اسکنہ بجموۃ جنانہ بودند و گوہر مقصود را گاہی بسلاک تحریر
و گاہی بر ششہ تقریر منسلک نموده ظاہر نیز کردند و بیاعت کثرت فتاوی دستخطی مولانا ی
صدر الوصف از سال نقلش پیش ہر خواستگار امرے محال بود و کاری و دراز مجال ہذا

بعضی فرست رسانی مشتاقین و افتاد طالبین فتاوی دستخطی مولانا ی مرحوم که در زمان حیات
خود بنویسند و در دو جلد تنظیم از کیدان خویش درج کنانیده بود و در چه که ترتیبش بر طبق کتاب
علم فقه و شواهد بود و بعد از این امر معصب اعراض نمود و همیشه که جناب مولانا مفتور
درج کتاب کنانیده بود و در نقل کنانیدم و به **سورة الفتاوی** می رسد
کردم و بعضی ترتیب بظراف سالی استخراج فتاوی بر امر نه دست مضامین مختصر شامل
کتاب نمودم و بهمان طور در دو جلد منقسم ساختم تا که باعث اختصار هر جلدی از
جلدین منقسم گردد و در هر جلد طبع بر آمد و انیس خاطر مشتاقین و مونس طبع طالبین گردد و ببار
انتظار بر قلوب صدای مستطرازان نه نشیند امیداری بنیایت حضرت باری چنانست
که جناب مولانا **رحم** مایه جنبین و آیات معظم فخر برین مطاسازد و این مجموعه مکرم را از چشم
مفسدین محفوظ دارد و بهین مضامین و ملحوظ نماید که چون نگذرد و آید لایزال نشاط
گردد و کثرت طبعش و در کسب قبول و حسن الفوز لکل مامل و الوصول الی کل مسئل
است **سنة** هر میفرمایند علماء است اهل سنت و جماعت که شیعه اثنا عشریه مسلم اند
بمذاهب شیعی که فروع اند از ائمه اسلام و بموجب کتب معتبره و محکم علیهم بالجماد باشند و اگر کفرشان از
این کتب ثابت نشود پس که اسی غیر آن از ائمه و تابعین الی یومنا تمام فرمایند که در
پایه سنی به پیروی شیعه بنیال تشیع او نزدیک باشد آنچه که درین سلسله کتب مفتی به باشد تمام نماید
هو المصوب و کفر از اثنا عشریه فتنه افکات کرده اند بعضی به جهت همین حکم کفر و ادند
بین است قوال اصحاب فتاوی و صاحب بحر الرائق و در مختار و غیره لیک مفتی به و اجماع عدم کفرشان
است و باینجه موجب کفر نمی شود و بهین مذاهب کثرت قوال امام اعظم است و آنچه در کتب فتاوی
مکرر فرموده است از این تحقیق نوح است **تکلیف** لا یجوز ان یشیع المذاهب الا کبره و بسط الامام
فی صیغه العلم الی عدم تحقیق اقبایه و لکن نه دلائل علی الی سبب تخمین پس بفرماده محمد ابوالشکر
سلیمانی تهید و ذاک عدم ثبوت مبتدا و عدم تحقق معناه فان مسلم نسق کلماتی که در شیخ
یستوی است و غیره با فتوای من در سبب تخمین که بخرج عن الایمان تمام و اتم الالباب
انرا اعماله و الفسین و العسبان لا یزیدان الایمان و غیره کائن کبره و کبره البعد لا ترزق الا به

در هر دو جلد فتاوی در هر دو جلد فتاوی در هر دو جلد فتاوی در هر دو جلد فتاوی در هر دو جلد فتاوی

کما قال المعتزلة روية السرة تعالى وخلق افعال لعباده لانه مبني على التاويل انتهى لمقطا ومولا نادى الله
 كهنوى رحمة الله عليه وشرح مسلم الثبوت سيفر ما يند المحققون من الحنفية والتكليفين ذهبوا الى عدم تكفير
 الروافض بالكفرهم خلافة ابى بكر وعمر الثابتة بالاجماع القطعى عندهم حتى قبلوا بشهادتهم وادفع فى الخلاصة
 وغيره من الفتاوى من صريح الكفر لم يقل عن ابى حنيفة وانما هو من تفرعات المشايخ كالفاظ التكفير
 المنقولة فى الفتاوى كيف وقد لخص الامام ابو حنيفة والشافعى بعدم تكفير احد من اهل القبلة لكونه على اويل
 فاحفظ ولا تسرع فى تكفير فرق الاسلام انتهى لمختصا ومولا نادى ابو الشكور سلمى ورحميد مينو ليسند كلام الروافض
 مختلفة فبعضه يكون كفرا وبقية قال ان عليا كان الها منزل من السماء وكفر وقال بعضهم بانه شرك
 لمحمد صلى الله عليه وسلم فى النبوة وقال بعضهم النبوة كانت لعلى وجبريل اخطا ومنهم من قال ان عليا كان
 افضل من الرسول فهذا كله كفر واما الذى يكون بدعة فلا يكون كفرا فهو قولهم ان عليا كان افضل من اثنين
 ومنهم من قال انه يجب لعن على من خالف عليا كعائشة ومعاوية ومنهم من قال ان حب اهل البيت دلى وجب
 وهذا كله وما يشهد بدعة ليس بكفر لانه صادر عن تاويل انتهى لمختصا الحاصل حكم كفر شيعة بسبب شتى فبيان تزيب
 محققين ست وعلامه شامى در رد المحتار حاشية در مختار ورساله خود مسمى به تنبيه الولاية والحكام درين باب
 بتفصيل نوشته است و بر صاحب در مختار قدح کرده است و بهكذا صرح به جماعة من اصحابنا وهو الموافق
 لعقائدنا پس محبوب شدن و ارث رافضى را از مودت شتى وجهى نهيست و السلام علم بالصواب عنده حسن الثواب كتبه
 الراجى رحمة ربه القوى ابو الحسنات محمد عبد الحى الكهنوى تجاوز الله عن ذنبه الجلى والخفى ابن مولانا الحافظ محمد
 عبد الحليم ادخله الله فى جنات النعيم محمد عبد الحى هذه الجواب صحيح محمد نور الحسين
 استقصا در فتاوى عالمگير به است من الامامة ابى بكر الصديق فهو كافر ورافضى اذا كان
 يسب اثنين فهو كافر والمعتزلى اذا قال باستحالة الروية فهو كافر ولو قال رجل لو لم ياكل اوم الحنطة لما صرنا
 اشقياء وكفر ولو قال رجل لاخر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجب القرب مثل ما قال ذلك الغير
 ان الا احمه فهذا كفر ولو قال قال غيره ان آدم تسب الكرابس ليس باهمه جولا به بچگان باشيم فهذا كفر و اگر کسی گوید
 که بخدا و به سر تو سوگند است فهذا كفر ولو قال ان الانبياء هم العصاة حال النبوة ولا قبلها كفر و اگر گوید که اگر از
 آسمان بانگ یزد که مزن هم بزنم یزید که اگر گوید که حضرت یوسف عزم زنا کرده بود کافر شد و مثال اینها
 از قسم الفاظ زبانی بسیار است که بیان آنها موجب قطع است پس آنچه درین فتاوى قائلین قسم

استقصا در فتاوى عالمگير به است من الامامة ابى بكر الصديق فهو كافر ورافضى اذا كان
 يسب اثنين فهو كافر والمعتزلى اذا قال باستحالة الروية فهو كافر ولو قال رجل لو لم ياكل اوم الحنطة لما صرنا

بر سایر علوم میداشتند قول و خلاف قرآن می‌هاوید است یانه و مصر و چین امور چه حکم دارد بینوا تو جودا
 هو المصوب بطلاق ای بر آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم در کلام مجید آمده است قال الله تعالی
 الذین یتبعون الرسول النبى الامى الایة و قال فی معالم التنزیل هو محمد صلی الله علیه و علی آله و سلم
 قال ابن عباس هو نبیکم امیاً لا یتب لا یقر اولاً یمسب هو منسوب الی الام ای هو علی ما ولدته امه

و قیل هو منسوب الی امه اصله امتی سقطت التاء فی النسبه کما سقطت فی المکی والمدنی و قیل هو
 منسوب الی ام القری امتی مخصوصه در شریعت محمدیه ثابت نگرددید که آنحضرت بر تمامی علوم جمیع
 اشیا ی ماضیه و مستقبله جزئی و کلیه اطلاع داشتند الا ماشاء الله تعالی و الله اعلم بمقه ابوالحسنات
 محمد عبدالحی عفا الله ما صدر عنه من الذنب الجلی و الخفی محمد عبدالحی ابوالحسنات ص ۱۲۰ الجواب کتبه
 محمد یوسف غفر الله ذنوبه و کفر سیئاته محمد یوسف

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت که زید انتقال کرد
 و ورثه گذاشت یکی همیشه عینی میسمی را بجه دهم برادرزاد یان سبی فاطمه زینب کلثوم که پدر این هر سه
 برادرزاد یان رو بروی زید فوت شده بود و کلثوم هم رو بروی زید فوت شده الا یک خرمش موجود است
 و یکت اورزاده حقیقی میسمی بکر که پدر او هم رو بروی زید فوت شده و یکت جه مسماه خدیجه که جمله ورثه
 مذکوره صلی او را حصه هشتم داده راضی کرده اند پس بقیه متروکه زید فیما بین دو برادرزاد یان یک
 دختر برادرزادی و یک برادرزاده و یک همیشه بحسب سهام شرعی چه که تقسیم یانه بینوا تو جودا
 هو المصوب بعد تقدیم با تقدیم علی الارث و منع مواته بقیه زید منقسم بدو سهم شده یک
 سهم از ان به همیشه حقیقی و یک سهم به برادرزاده خواهد شد و باقی ورثه بموجب خواهد شد
 و الله اعلم بالصواب کتبه ابوالحسنات محمد عبدالحی عفا الله عنه القوس

استفتا چه میفرمایند علمای دین متین و پیران شرع متین در صورتی که بنده بقسم گفت
 که من زید را شیر خود نوشانیده ام و بر دعوی خود یک گواه هم از ذکور و اناث ندارم پس برین
 صورت دعوی اش بنا بر شرع شریف مستوجب اثبات گردد یا نه بینوا تو جودا
 هو المصوب دعوی بنده غیر سموع است چه در غایب قول یکت ن ثابت نمیشود و در کفر
 می آرد ثبت الرضای بامتنیت بالمال و تحت آن صاحب بحر الرائق تحریر میسازد و هو شهادة

کتاب الزاویه

کتاب الرضای

البیہقی باسناد صحیح انہم کانوا یقومون علی عمد عمر لعشرین رکعتہ و علی عمد عثمان بن عفان علی مثل ذلک
 فصاراجا حاکم انتی و شیخ عبدالحق محدث دہلوی در فتح المنان می آر د قال الحلیمی و السمرنی کونہما عشرین
 رکعتہ ان الرواتب فی غیر رمضان عشرۃ فضو عفت لانه وقت جد کذا فی المواہب اللدنیہ و لا یرہب
 علیک ان تقدیر الاعداد من غیر سند من جانب شارح لا یجوز بمثل ہذہ النکتۃ الکی ذکرہا الحلیمی فانظاہر
 انہ قد ثبت عنہم صلوة رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم عشرین رکعتہ کما جانی حدیث ابن عباس
 اخرہ ابن ابی شیبہ فاقارہ عمر انتی و شیخ ابن حجر مکی بیہقی در شرح مشکوٰۃ مینویسند قول بعض المیتنا انہ
 علیہ الصلوٰۃ والسلام صلی بالناس عشرین رکعتہ لعلہ اخذہ مما فی مصنف ابن ابی شیبہ انہ کان
 یصلی فی رمضان عشرین رکعتہ سوی الوتر و کذا رواہ البیہقی لکن الروایتان ضعیفتان و فی صحیح
 ابن حبان و ابن خزیمہ انہ صلی بہم ثمان رکعات و الوتر لکن اجمع الصحابة علی ان التراويح
 عشر و ن رکعتہ انتی و ما یجئین قسطا لانی در شرح صحیح بخاری و عینی در شرح ہدایہ و غیر ہما من المجتہدین
 نوشته اند و شاہ عبدالعزیز دہلوی در بعض تحریرات خود میفرماید در باب تراویح چنانچہ این حدیث
 وارد شدہ است کہ ما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم یرید فی رمضان و لاسے
 غیر علی احدی عشرۃ رکعتہ یجئان این احادیث ہم وارد شدہ اند کہ قالت عائشہ کان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم یجتہد فی رمضان بالاحیاء فی غیرہ رواہ مسلم و عنہا قالت اذا دخل العشرۃ
 الاواخر من رمضان احیی لیلۃ رواہ البخاری و مسلم و ابو داؤد و عن النعمان بن بشیر قال قمت مع
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم فی رمضان لیلۃ ثلثہ و عشرین الی ثلث الاول ثم قمتا معہ
 لیلۃ خمس و عشرین اسے لصف دلیل ثم قمتا معہ لیلۃ سبع و عشرین حتی قلنا ان لا ندرک لصلح
 ای السحر فیس وجہ تطبیق و این روایات کہ صریح دلالت بر زیادت کمیت و کیفیت نماز
 آنحضرت در رمضان میکنند و در ان روایت کہ نفی زیادت میکنند ہمین است کہ آن روایت
 محمول بر نماز تہجد است دلیل بر حمل آنست کہ از ابو سلمہ راوی در تہجد این حدیث میگوید
 کہ قالت عائشہ قلت لرسول اللہ تمام قبل ان یوتر قال یا عائشہ ان عینی تنامان و لانیام قلبی
 رواہ البخاری و مسلم فقط ہرست کہ نوم قبل از وتر نہ تہجد متصور میشود و در روایات صحیح
 تعیین عدد تراویح آنحضرت نیامدہ لیکن در الفاظ مذکورہ در جہد معلوم میشود کہ عدد آن بسیار بود

و در مصنف ابن ابی شیبہ تعیین بیت رکعت وارد شده است اما بعضی تضعیف این روایت کرده
 بعلت آنکه ماوی آن جدالی کردن ابی شیبہ است حال آنکه ابو شیبہ جدالی بکر آن قدر ضعف ندارد
 که روایت او را مطروح مطلق ساخته شود آری اگر معارضه و حدیث صحیح بودی البته ساقط
 شدی و قد سبق بان ما توهم معارضه فی حدیث عائشة المتقدم لیس معارضه لنتی کلامه
 خلاصه ملزم اینکه روایت ابن ابی شیبہ آن قدر ضعف ندارد که متروک شود و مقام غور است
 که بعد از شدن این که نزد محدثین بغایت مرتبه ضعیف است و در ضعف ضرب المثلی است کما لا یخفی
 علی من لا یحب تمذیب تمذیب لهما اتفاقا این مجرای استقلالی محدثین روایتش قبول میسازند پس ابو شیبہ
 جدالی بکر ابی شیبہ چه حرم کرده است که روایتش بالکل ترک کرده شود فعلی ندارد بودن
 بست رکعت سنت مگر که گفته نیست آنکه روایت مذکور قابل قبول نیست و تعیین این عدد
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنکه مسلم ثابت نیست کما قبل مکن در ثبوت موافقت صحابه
 از زمان عمر برین عدد گفته نیست و بجهان که موافقت نویسنده سنت مگر دانند موافقت
 خلفاء هم موجب سنت می شود و اعتماد اصولیین بجهان تصریح این امر ساخته اند اگر چه نزد جمهور
 اصولیین تعریف سنت مگر که بما و اطلب علیه الرسول است لیکن محققین این تعریف را به اختصار
 بنا علی الاعتماد علی الفطرة او قاعده محمول میسازند و تعریف سنت بما و اطلب علیه رسول شراد
 خلفاء میسازند تصریح آن در رد المحتار موجود است و آنچه که صاحب فتح القدیر در بحث تراویح
 این عبارت می فرماید ففصل من ذاک ان قیام رمضان احد اشهر رکعاته مع الاثر سنة فعله رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لم ترک بعد رکعة ثمانین سنة افلاک الراشدین و قوله علیه الصلوة
 و السلام علیکم جنسی سنة الکفارة الراشدین مذنب الی ستم فیکون العشرون سجدا و السنة
 هو ذلک لکن انتی کلامه لخصا پس مبنی است بر توهم سنت بما و اطلب علیه الرسول و قدرت
 ابی الحنفی خلاصه آنچه نوشته که قوله وایه السلام علیکم السنة الحدیث مذنب الی ستم پس مذهب مشهور است
 پس در جهاد الی آنکه علیکم برای لزوم و تسبیح است پس ازین حدیث صاف لزوم سنت خلفاء
 ثابت میشود نه استحباب آن و دوم اینکه معطوف در حکم معطوف علیه میشود پس بجهان که لزوم سنت
 نویسنده ازین حدیث ثابت شده لزوم سنت خلفاء ثابت خواهد شد و آنکه اگر کسی فرض

آنحضرت بیان استحباب سنت خلفا بودی تخصیص خلفا بکر را و چنانچه بنویسند چنانچه صحابه برای ما بیان
مستحب هستند الحاصل این حدیث صریحا معلوم میشود که سنت خلفا مثل سنت آنحضرت است بر امت
لازم و موکد است پس بعد ثبوت موطبت خلفا بر سنت رکعت جای شک و تشکیک در بودن یا نبودن
سنت موکده باقی نمانده هذا عندی والله اعلم بالصواب و عنده حسن الثواب

الجواب صحیح
صح الجواب ره
الحجج العباد
الحوال المرقوم صحیح

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت که واجب

تعالی شأنه بر پیدا کردن شرک خود قادر است یا نه بنویسند و اگر

هو المصوب واجب تعالی بر پیدا کردن شرک خود قادر نیست چه جمله متکلمین تصریح

این امر بسیارند که علت مقدوریت امکان است پس شرک باری له متمنع است مقدور

نخواهد شد و نیز شرک باری متمنع است بالاجماع و قدرت الهی بر متمنع نیست امام فخرالدین

رازی و علامه سعدالدین تفتازانی می نویسند لاشی من الواجب المتمنع بمقدور له تعالی لزوال

امکان الشرک فی الاول والفعل فی الثانی انتهى و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر تحریر بسیارند

قد قبل کل عام محض کما خص قوله تعالی و ايسر على كل شيء قدیر بما شاره لیخرج ذاته وصفاته و عالم

یشأ من مخلوقاته و ما یكون من المحال و قوعه فی کائناته و الحاصل ان کل شیء تعلقت به شیئته

تعلقت به قدرته و الا فلا یقال هو قادر علی المحال لعدم وقوعه و لزوم کذب استتمه و علامه

کمال الدین ابن ابی شریف تلمیذ صاحب فتح القدیر در شرح رساله مسایره تصنیف استاد خود

می نویسند متعلق العلم اعم من متعلق القدرة فان العلم يتعلق بالواجب الممكن المتمنع و القدرة

انما تتعلق بالممكن دون الواجب المتمنع انتهى اگر در قلب اختلاف این امر شود که عدم قدرت

واجب تعالی بر شرک باری مستلزم عجز است و مستلزم للنقص و دفع آن گفت

خواهد شد که عدم قدرت بر امری که لائق تعلیق قدرت نباشد نقص نیست بلکه عین کمال است

در کتب علم کلام و فقه صحیح این امر موجود است علامه عبدالغنی نابلسی در مطالب قیه می آورند

قال الحقون المراد بالممكن بالایجاب جوده و لا عدمه لذاته فدخل ما لا یتصور من الممكنات لا لذاته

بل غیر ممکن خلق حکم الله تعالی بخدم و قوه ایمان الی بل و وقع لبین حرم ما هو بین البطلان
 حیث قل انه تعالى قادر علی ان یجذوله لا ذلوم یقدر علیه لکان مجزاً و قد تعد بعض الاعبیاء من المتبدعة
 فاطرائی و خصال ذی المبتدع کیف فانه ان تجزانا لیکون لو کان العصور جاد من تاحیه العترة
 اما اذا کان لعدم قبول استجیل عقل القدرة علی توهم متوهم ان هذا مجز و قد سئل الامام عید الله بن
 اسعد لم یمنی من کون اشرف قاد علی جمیع امکانات بل یمنی بذلك شئ من المستحیلات فاجاب
 بان جمیع المستحیلات العقیة لا تعلق للقدرة بها سواء کانت استحالته شرعاً لقوله تعالی
 ولا یسل سابق انهار و عقلاً کولج اجل فی سم خیاط و قوله تعالی حتی یج اجل فی ستم الخیاط
 بدل منی اعطای طبع الکفار لمدخل الجنة فان قبل لم یوصف الحق بالقدرة علی ذلك و عدم
 القول به یؤدی الی نقص القدرة قلت ذلك لا یؤدی الیه فان الله قادر علی ان یصغر الجسم
 الی ان یتفرق فی ستم خیاط و علی توسیع سم خیاط الی ان یسع الجسم او لو جیه و کل منها
 من صورته قلک من الاستحیال عقل الذی نقص العلماء علی ان لا تعلق للقدرة الله و کذا
 لا یقتل النار الابد ذاب السیل و السیل لا بعد ذاب النار کل منها شرط المحی الاخر و اجماع النصار
 مع السیل استحیال عقلی فلا یعلق القدرة به و قوله تعالی خالق کل شئ معناه خالق کل شئ و جدد
 او سید جدد الاستحیال العقلی غیر موجود و لا یکنه ان یوجد فلا یفعل تحت ذلک لا یجد العقل الی خلق
 ذلک سبباً لا تقی کلام النابی بسی الخصال کما حصل فیها من عقول صریحاً لالت می کتد برین که
 واجب تعالی ما قدره بر عقل تا مور مستحیله مثل قتال فیضین و دخول جبل در سم خیاط و وجود
 شرک باری و اتخاذ ولد و مثال آنها نیست و انما قدرت برین امور موجب نقص نیست
 بلکه من کمال است و علی هذا الطریق المتکون و جمیع العلماء المتشرعون و شیعیه العقل و العقل فک
 ذلک فقد انی بشئ عجیب و انما علم الحساب و حسن الثواب کتب محمد عبدالله معناه الله عز
 و جل

الحمد لله رب العالمین
 الجواب صحیح الحمد لله رب العالمین

استفتا توکم حکم الله که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحاب
 و ائمه و ائمتی میت و قبر و پهلوی و است مریج و معروف بوده یا بر پشت نقطه قبول
 گردن بسوی قبله بوده و اجماع فقهای شیخ اول است یا لانی بیوا تو جرد

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 الجواب صحیح الحمد لله رب العالمین

هو المصنوب باتفاق حنفیه و شافعیه سنون همین است که میت بر پهلوی راست غلطانیده شود
 و رخ ردیش بسوی قبله کرده شود و همین امر متواتر است از زمان برکت نشان آنحضرت صلی الله
 علیه و علی آله و سلم تا این زمان در هدایه می آرد و اذا احضر الرجل وجهه الى القبلة علی شقة الایمن
 اعتبار بحال و وضع فی القبر انتی و در هدایه می نویسد الاضطجاع علی شقة الایمن فی حالة المرض
 علی شقة الایمن عرضا للقبلة و فی حالة الصلوة و هو الاستلقاء و فی حالة النزاع فانه یوضع کما یوضع
 فی حالة المرض و فی حالة الغسل بعد ما مضی بحنبه فلا رواته فیہ عن اصحابنا کیف یوضع علی التخت
 الا ان العرف فیہ ان یوضع مستقیما علی قفاه طویلا نحو القبلة و فی حالة الصلوة علیه عرضا علی قفاه
 و فی حالة اللحد فانه یوضع علی شقة الایمن انتی و بهمین طور صاحب محیط آورده و لفظ کذا توارثت
 الشیخة نوکد ساخته و شیخ الاسلام بدر الدین عینی در منتهی السلوک شرح تحفة الملوک تحریر میسازد و وضع
 علی شقة الایمن موجبا الیهما بکذا جرت الشیخة الیهما انتی و علامه حلبی در غنیة المستملی شرح منتهی
 می آرد و وجه المیت الی القبلة فی القبر علی جنبه الایمن و لا یلقی علی ظهره و قال السروجی فی شرح الهدایة
 ذکر فی کتاب صحاب لشافعی و احمد یوضع تحت راسه لبنته و حجر و لم یقف علیه من اصحابنا انتی و ابن ماجه از
 سعید بن المسیب روایت میکند قال خذ رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من قبل القبلة و استقبال
 استقبالاً و علامه بران الدین طرابلسی در بران شرح مواهب الجحان می نویسد یوجه الی القبلة
 علی جنبه الایمن لما روی ابوداؤد و ان رجلاً قال یا رسول الله الکبار قال تسع فذكر منها استحلال
 البیت الحرام قبلتکم احياء و امواتاً و رواه الحاكم فی المستدرک ایضاً انتی و بزار در مسند خود از معاذ بن
 جبل را آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم در قصه تشفیق قرآن در قبر روایت میکند ثم یخبر الملائكة
 فی القبر علی شقة الایمن قبل القبلة باقی ماند کلام درین که توجیه وجه در اجتماع علی الشق الایمن
 آیا هر دو واجب اند یا مسنون صاحب تحفه توجیه را سنت نوشته و ظاهر عبارات فقها دلالت
 بر وجوب میکند و صاحب رد مختار تصریح آن هم کرده و بهمین است مع چنانکه لفظ حدیث قبستکم
 احياء و امواتاً هم دال برین است و اما اضیاع علی الشق الایمن پس علمای شافعیه تصریح سنیت
 آن کرده اند و علمای حنفیه صاحب رد مختار و صاحب نزهة القلوب هم لفظه بمنقح
 آورده اند و از محیط و هدایه هم همین معنیون استفاده می شود بلکه مستنباط آن از عبارات هدایه نیز

مکن است فلیعلم علیه و تحقیق این مسیحت کما یبغی در سائر رفع الستر عن کبیته اذ قال البیت و تو جه
 الی القبلة فی القبر کرده ام و امدا علم بالصواب و غنیه حسن الثواب حرد محمد عبدالحی عفا الله عنه
 جواب صحیح محمد قاضی خان الجواب صحیح امیر نور محمد شریف الجواب صحیح محمد سیح الدین خان
 استفتا چه میفرایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین سلسله که از طرف دالی
 ملک بام زیر قهری یومیه بقید مع فرزند محمدان مقرر است و زید آن را کلاً و بعضاً بیکایک از فرزندان
 خود به ساخت این همه جائز و نافذ خواهد شد یا نه بینوا تو جردا

هو المصوب به مذکوره جائز و نافذ نیست چه یومیه شیعه دوم است آنافا تا حادث میشود
 بعد به قبضه یوم بضر و یارب و نیز هرگاه در سند سلطان القطر مع فرزندان مندرج است استحقاق
 فرزندان دوان یومیه ثابت شد و فرزندان مندرج شده استحقاق شده اند فقط از یوم پس به زیر سکه از
 فرزندان خود که بطل حق دیگر است نافذ نخواهد شد بعد مامات زید جلد فرزندان زید سکه السویه
 مستحق خواهند شد و الله اعلم کتبه محمد عبدالحی عفا الله عنه

استحقاق الحمد لله مستحقه ما قول سادات العلماء و الاعلام فی تمییز غیر الاله لایب لاجد مجربین
 ما دارید و بجا و ما دام و متعذر ذلک علی مذہب انا الشافعی فمن یکن و لیما و ما کیفیت
 مستحقه عند سید الامام الامام الی منیفة و ما یجب مراعاة من ارکان و شواهد انید الجلب مع هذا حکم
 هو المصوب عند امتنا الحنفیة الاولى فی النکاح العصبه بلا توسط انشی علی ترتیب الارث
 و ما یجب ثلث ثلث من حصبة فالولاية للام ثم لعم لایب ثم لعمنت ثم لابن ثم لعمنت البنت ثم لعمنت
 بن الامن ثم لعمنت بنت ابنت و کذا ثم لعمنت ابنت ثم لعمنت لایب و الام ثم لایب ثم لولد الام
 ثم لعمنت الام کما فی البحر الرائق و الدر المختار و غیرهما ففی الصورة المسئلة منها یكون لایه
 من بیع تمک الیتیم العصبه و الله اعلم کتبه محمد عبدالحی عفا الله عنه
 استفتا چه میفرایند علمای دین و مفتیان شرع متین درین سلسله که یک موضع از
 دالی ملک بطریق وقت و در وجه اخراجات نمود و کل ما عدا من فقر صادر و از د فیور درگاه حضرت
 شیخ قدوم عطا الله حبه بنی موقوف مقرر گردیده و از وقت معانی دالی ملک بموجب ستاد مالیت
 وضع مذکور شد تا خرج مذکور بجام اولاد الی حضرت موقوف است و معالیه جائز است و نیز حسب متور

در جواب صحیح

در جواب صحیح

در جواب صحیح

بزرگان مثلاً بنام سمسری به عمر و یکی از اولاد شیخ اکبر موصوف از عطایای سند سرکاری بر موضع مذکور
بمشرط مزبور بلا شرکت غیر سرفراز شده از قدیم قایلین و متصرف و از ابتدا تا این زمان
احدی از اولاد اکبر یعنی سجاد و نشین به برادری خود در مشروط مذکور ترک نهاده و حسب حکم
شرعی معمول و مستمر آمده حالاً سمسری به بکر برادر خرد عمر و مذکور در مشروط مسطور حسب فرائض الله
ترکه میخواند و چاره همیشریان عمر و بسبب دعوی بکر نیز دعوی ترکه می کنند پس از روی شرع شریف
در مشروط خرج مصارف خود و گکل مذکور حکم فرائض به برادر و همیشریان جاریست یا نه و عبارت
سند بدین لمطاست موضع شیخا پور بموجب فرمان و اسناد پیشین بمشرط خدمت تولیت و سجاده
نشینی روضه منوره حضرت شیخ المشایخ مخدوم عطاء الله حسینی واقع در وجه اخراجات خود و گکل
و عمر و سمسری روضه منوره و فقرایان صادر مقرر و جاریست لهذا بدستور سابق از نا از مشروط فصلی
در وجه اخراجات روضه مذکوره بمشرط خدمت مذکور بنام فلان بلا سهم دیگری مقرر بحال گشته
هو المصوب موضع مذکور برای اخراجات خود و گکل حسب سند سرکاری وقف است نه ملک
عمر و که در آن دعوی بکر و غیره بابت تقسیم ترکه رسد عمر و فقط از طرف سرکار متولی وقف مقرر شده
و در جمله کتب فقه مصرح که اختیار تولیت به واقع است هر کسی که خواهد متولی گرداند درین باب
دعوی دیگری رسد قطع نظر ازین در سند لفظ بلا سهم دیگری موجود است پس دعوی بکر
و همیشریان در صورت مذکوره نقاذی ندارد و الله اعلم کتبه محمد عبد الله عفا الله عنه
استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرح متین درین باب که شخصی منصب دار
ملازم سرکار سمسری پرورش عیونان یک دختر مسماة دولارا بیگم و کتبتبندی سمسری سرور علی و یک داماد
زوج دولارا بیگم سمسری محمد فتح علی را گذاشته انتقال نمود مسماة دولارا بیگم برای اجرای اسامی منصبی
مرحوم بنام فرزند اخوتی خود سمسری محمد جهانگیر علی صخر سن که از لطن زوج دیگر شوهر خود است بحسب
ضرورت و اتفاق وقت مقرر کنانیده از سرور علی متبتنای مرحوم صلح کرد بدین حساب که بحساب فی ثوبه
خود و فرزند خود و فرزند خود و دولارا بیگم علی و چار آن در ادای قرضه مرحوم یعنی خسرو خود از نخواه
جهانگیر علی می گرفته باشند و سامی مذکور بعنایت الهی به محمد جهانگیر علی از سرکار بحال شد پس صلح
مذکور بشرع عادت است یا نه و حسب صلح هر یک از آنها بگیرد یا فقط جهانگیر علی ملازم سرکار بگیرد

در خواسته شده
و کتبتبندی

هو المصوب بشرط صدق انما استغنى شرعا سرور علی مذکور و فتح علی هر دو وارث مروج نمیشود
 فقط دختر مروج وارث است اما نوکری عطای سرکار است نام هر کس که در دفتر سرکار است مشایره
 نوکری خواهد یافت دختر را نیز درین مخالفت نیست و اگر متروکه باشد فقط دختر وارث خواهد شد
 متبنی و داماد محرم و صلی که کرده است غیر صحیح اما جائز علی ظرحی لسی اگر چیزی بود الوالد علی
 خود از مشایره منصب مدعی می داد و باشد اختیار است جبر بر او نمی رسد و ادای دین باز متروکه است الا غیره
 و نوکری متروکه نیست الا در این باب بکفینه و تمیزه من غیر تهذیر و تقصیر لم یقضی دیونه من جمیع ابغی
 من مال ذلک فی شریفه اذا کان فی الدیوان عطاء مکتوب باسم رجل فانه فیما خردادی انداخته
 المدعی علیه علی دعایم بعد از این زمانه احوال اجل فاستطاع باطل و کذا الوصافه علی شیء بعینه هو باطل
 کما فی المسو طو العطاء الذی جعله الامام العطاء له کذا فی الوجیز لکن در می آید قنای مالگیری
 و در شرح التمسک شرح دین محمد منشی سید فخر الدین احمد بن ابی اسحاق محمد بن عبد علی عفا الله عنه
 استفتا در بیان این دعای دین و مفتیان شرح متین اندرین مسئله که شخصی بجه گروانی
 علی الدوام در خواندن اوست یعنی تسبیح و تهلیل و تهلیل و استغفار و درود شریف مصروف میباشد
 و بخت از نوافل مثل هفت عصر و صلاه الامین به مغرب و هفت شامی گذارند و اکثر تحریض
 بر مسج و ولود شریف کرده و در مجالس میلاد شریف حاضر میشود و شب کسان باشد و مانعت نموده
 میگویند که این همه بدعت است متکلف بر سواد متبع است بکرم الجاد مع المبتدع افضل من
 جاد اکفا قتال را می لازم است و بعد از نماز مطروحه رفع یدین ما برای دعایم منع کرده
 می گویند که این بدعت است و دین با حسیب بنده چه حکم شرع باشد بیان فرمایند
 هو المصوب بجه گروانی فی نفسه امریت مشرع بشرطیکه اندر یا خالی باشد
 و این چنین بجه مروج اگر چه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و علی آله و سلم نه بوده لیکن
 در زمان صحابه و تابعین یافته شده است چنانچه در بعضی رسائل خود تصریح کرده است
 پس بخیر را می بخیر بود بدعت خواهد شد و ابی صلو الا و این غیر نوافل در شرع ترغیب دارد
 شد است هر که با یک اوقات خود را بچنین عبارات گذارد و مجلس ولود شریف را علما
 سلف بدعت حسنه نمیزند و در این مجلس حاضر شدن بشرطیکه خالی از موانع شرعی باشد

در باب شکر و سپاس

امریت مستحسن کابر محدثین و فقهای این راسته شمرده اند و رفع یدین در دعا امریت مستحب
 ملا علی قاری تحقیق این امر کما حقہ در شرح مشکوٰۃ و در شرح حصن حصین کرده است اما حاصل
 شخصه که این چنین امور مثل سجده گردانی و حضور مجالس مولود شریف و رفع یدین دعا میکند
 اگر نیت آن فالص است مثاب خواهد شد و الله اعلم کتبه محمد عبدالحی عفا الله عنه
 استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که شوهر بپسندیده مفقود شده بپسندیده
 بعد گذشتن ده سال از خوف از تکاب زنا از زید نکاح کرده گرفت بعد از آن زید آن را طلاق
 داده بپسندیده بعد انقضای عدت به بکر نکاح ساخت پس این هر دو نکاح جائز شدند یا نه
 هو المصوب اکثر علمای حنفیه مدت مفقود نمود سال می نویسند بعضی کم زائد پس قبل
 گذشتن این قدر مدت نکاح بپسندیده جائز خواهد شد لیکن نزد امام مالک ثلث مفقود چهار سال است
 و عند الضرورت فتوی دادند بر ندر ایشان نزد حنفیه هم جائز است در جامع الرموز می آرد

قال مالک لا وزاعی الی اربع سنین فیسک عرسه بعدا کمافی انظم فلو افتی به فی موضع الضرورة
 یشی ان لا باس به علی ما اطن انتمی و صاحب در مختار در فتوی شرح ملحق هم بهمین طرف اهل
 شده و شامی در رد المحتار هم بهمین را تأیید داده پس موافق این فتوی هر دو نکاح بپسندیده
 فی کتاب المفقود
 جائز شدند و الله اعلم کتبه محمد عبدالحی عفا الله عنه

استفتا ما تقولون یا ایها العلماء اندرین مسئله که درین زمان حفاظ قرآن در راه مبارک
 رمضان در یک شب بالکل قرآن شریف را من اوله الی آخره میخوانند و درین شب بتمام فرس
 فروش و چراغ و فانوس می سازند حتی که کداسراف می رسانند و این قدر در خواندن
 سرعت می کنند که بجز یک و از چیزی دیگر بفهم نمی آید و با وجود این سرعت در قرات خود
 تفاخر می نمایند این همه از شرع ثابت است یا نه

هو المصوب ختم کردن تمام قرآن در نماز تراویح در یک شب در قرون ثلثه نبود و نه در
 زمانه فقهاء جمله فقهای همین قدمی نویسند که احکم مرتبه سنه و الاثان فضیله و المشکله افضل
 و ختم شبیه که مروج فی زمانه است بر سامعین گران و بار میشود بعضی سامعین بفرط طلب جفا نه
 می آیند بعضی بنظر آمدن همنشینان و کسی نیست که بطیب خاطر تمام قرآن

در شبهای کمال
 ذکر از مقام

در شبهای کمال
 ذکر از مقام

در یک شبهه فنی لسماعت کند الا اشار الله و این امر موجب کراهت نیست فقها تصریح این امر
 جامعهای سازنده اختتامی کرد الا فضل بن السراویج فی زمانه قدره الله عمل حکیم الهی و علامتهای
 در رساله فضائل رمضان فی نویسه مفتی ابو الفضل کرمانی بانه اذا قرأ الفاتحة و آیتة التین
 لا یکره و من لم یکن عالما بالآل زمانه فهو جاهل منتهی و همچنین است در بحر الرق و خیر و علاه برین حفاظ
 که ختم شبیه میکنند این چنین مجملست میسازند که حرکات و حروف خلطه واقع میشود و بهین سبب
 آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم از ختم قرآن حکم از سه روز منع فرمودند تا بود او را از عهد الله
 این حدیث روایت میکند قل قال رسول الله افرو القرآن علی شهره قال لی ما جوده قال قال قرأ فی
 عشرین قال لی ما جوده قال قرأ فی خمس عشرة قال لی ما جوده قال قرأ فی عشرة قال لی احبب
 قوه قال قرأ فی سبع و لا تزدین علی ذلک و در روایت دیگری اگر من عبد الله بن عمر بن الخطاب قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقعد القرآن من قرأ فی آمل من ثلاث لیس زین روایت صاف
 طبع که ختم مجملست کردن در شرع شریف منتهی عنده است و قالی با ذکر کراهت نیست الا اصل ختم شبیه
 فی نفس امر استستحسن لیکن چون لی زمانه موجب کراهت مقتضایان و مجملست در قرات
 قار بان که هر دو امر موجب کراهت این فعل ندی شود خالی با ذکر کراهت نخواهد بود آری اگر شخصی
 قاری جدید است آید که بر ختم شبیه بطوری که در شرع شریف مشروع است قادر باشد یعنی حروف
 و حرکات ماکما حقه اما سازد و قواعد تجوید ضروری هم لحاظ دارد و سامعین هم به طیب خاطر
 بر شنیدن ختم یک شبی مستعد باشند و هرگز در دل شان باری نرسد در صورت ختم شبیه
 هر بیت موجب ثواب اگر چه خود این هم در خیر القرون نه بود لیکن احداث آن از قبیل
 بدعات حسنه است مثل بتای مدارس و غیره و خواهد بود و امام غزالی با بسیاری از ذوالنقل میسازند
 که او شان در هر روز یک ختم می ساختند و از امام ابی حنیفه منقول است که ایشان در ماه رمضان
 هر روز یک ختم و بهر شب یک ختم خارج از تراویح می ساختند لیکن شک نیست که این حضرات
 در ختم لحاظ امور مذکوره العده میداشتند و امری موجب کراهت از ایشان صادر نمی شد کسیکه
 اعتدای کامل ایشان نماید اجور خواهد شد نعم المقدی و نعم المقتری نهما اعتدی و المسلم عنه
 عالم السرخسی و الجلی کتبه محمد عبد الله بن عفا الله عنه الجواب صحیح (محمد زکریا)

استفتاء سوال اول کسی که کفر الذی قال فی راضیة کفر یا سفر السعادت را سبب

گمراهی دانند حکم آن چیست بینوا تو جروا

هو المصوب اگر کسی این هر دو کتاب را موجب ضلالت بدین چه دانند که در این هر دو کتاب مسائل شرعی موافق کتاب تشو و سنت رسول ص و اجماع و قیاس و مذاکره کس از احاطه هلام بیرون خواهد شد لانه امان الدین و من امان الدین فقد کفر جمله فقها تصریح این امری سازند

علامه حافظ الدین بزاز می در فتاوی خود می آورند از الامام الفتوی علی الارض و قال عند روثه الفتوی روی او قال بن چه شرح است یکفر لانه رد حکم الشرع انتی و همچنین اگر موجب ضلالت بدین وجه دانسته که این هر دو کتاب تصنیف دو عالم جید هستند چه استهزا و استخفاف به علما هم کفر است علامه ابن حجر مکی بهیثمی شافعی تحقیق این امر که محقق در کتاب خود مسمی به اعلام بقبولح الاسلام ساخته اند و اگر سبب ضلالت آن هر دو کتاب نقصان علم مصنف آنها عدم اعتبارشان پندارد پس حال آن باید شنید که صاحب کفر رئیس الفقها ابو البرکات عبد السمیع احمد الملقب بحافظ الدین نسفی صاحب منار و دلی و غیره است وفات او در شمس ۷۱۰ و قمر ۷۱۰ و در شهر قزوین و در کتب و کتب الدقائق

راستند و اسم با مسمی پنداشته علامه فخر الدین زریعی در شرح خود مینویسند اما بعد قانی لما رأیت

المختصر المسمی بکنز الدقائق حسن مختصر فی الفقه حادیما یحتاج الیه من الواقعات مع لطافة تحریر و اختصار نظیر حبیب آن کیون که شرح متوسط الخ و اما سفر السعادت پس مصنف آن شیخ مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب شیرازی است وفات او در شمس ۷۱۰ و قمر ۷۱۰ و در شهر قزوین و در کتب و کتب الدقائق حافظ ابن حجر عسقلانی و غیره او را از مجتهدین مائة ثمانه شمرده اند تصانیف او بسیار نافع و ما در بعضی مکتوبات تصانیف بر مسکات تصنیف فقه و سفر السعادت اکثر اقوال خلاف مذاهب مجتهدین تحریر ساخته و در قائمه آن اقتدا و باین جوی اختیار ساخته احادیث صحیح را ثابت نشده گفته شیخ عبد الحق محدث دیوبندی و شرح سفر السعادت جایجا تعرض ساخته و بر مواضع زلال و مسامحات مطلع کرده پس عالم متدین را باید که حسن را از قبیح میرساند عال شود و جاهل محض متعصب لازم مطالعه آن منع سازد و مگر تا بل باید که در کتب و انواع مسامحات و غیره موجب این امر نیستند که آن کتاب محکوم به ضلال شود چه خطا از لوازم بشریت است باید دید که این جوی در باب حدیث مسکات تصنیف گرفته احادیث صحیح و حسن

کتاب الفقه

و ضعیف را که در صحاح است موجود و از موضوع گفته چنانچه عاقلان این حجر و غیره تصریح آن را ساختند
و موضوع را از غیر موضوع تمیز ساختند و همچنین بعضی ضعیف به شافعی و شافعی به حنفی و حنفی به شافعی و حنفی به حنفی
کسی از علماء ایشان را ضعیف نگفتند عالم زمانه را باید که عوام کالایع عام بلکہ خواص کالایع عام را ازین
چنین کلمات باز دارد و اگر کسی کثر الدقائق را بدین وجه موجب ضلالت دانزد گمان آن کتاب بجهت
امام ابو حنیفہ قیاس را بر حدیث مقدم میساختند پس آن شخص محظوظ است نسبت تقدیم قیاس بر حدیث
بطریق اما اعظم افترای محض است عادت را باقی صمد الواب شعرائی در میزان کبری نویسنده علم این

بنا کلام صمد من اجاب فی تعصب و قد روی الامام ابو جعفر بسنده متصل الی ابی حنیفہ کہ کان
یفعل بکذب علی باشد افترا می بینا من یعول ثانیاً عدم القیاس علی النص و اعتقادنا و اعتقاد کل

منصف فی الامام الی ضعیف اند لو عاقل حتی دونه الاحادیث و بعد حمل المخطوطان بعد من البلاد

و تلفظ بہا ترک کل قیاس کن ہما کانت ولہ اشع مسفرۃ فی فہرۃ کثر القیاس فی فہرۃ بالنسبۃ

الی الایۃ الاخری و قد صرح عندہ عن اللایۃ کلمہ اذ صرح الحدیث فہو نہ ہینا تنقی لہذا علم مصوب بہا الثواب

سوال ثانی کہے کہ متبع شخص شرعی را فریاد کردہ از حکم آن محبت مبتنی است یا نہ

ہو المصوب متبع شخص شرعی اگر بقصد حق باشد حرام است بالاجماع مثل آنکہ حنفی برای تمسک

اختیار مذہب امام شافعی در شطرنج ساز و کار بقصد حق نباشد مضائقہ ندارد و متبع مبتنی بر

نواہد شدہ گرازمین چنین ماسور عوام منع کردہ شوند عالم متقی با مضائقہ نیست کہ اقال بحر العلوم

فی شرح مسلم الثبوت و شاہ علی احمد محدث دہلوی بعد از ازالۃ الخلافہ عن خلافۃ الخلفاء سے آر نہ

فی المصلح قال رسول اللہ علیہ و علیہ السلام ان الدین لیسر ولن یثاد الدین حذرا علیہ

مسند وادقار لہا و البشیر و اذکر البشیر عن علیہ قال عدت من صحاب رسول اللہ علیہ

و سلم الثمن من یحیی النار ایت قرأ ہون سیر و لا اقل شدید منہم من ہا بایکیم نہ قال لکلمک فی

الاسلام امر من یحیی النار ایت قرأ ہون سیر و لا اقل شدید منہم من ہا بایکیم نہ قال لکلمک فی

اقر بہا لی الحق لان اللہ تعالیٰ یقول بر یا محمد کلم الیسر و لا یرید بک العسر و ازین آثار صحت منہم

می شود کہ لفظ شخص ہا ہل و بعد از آنکہ فاعل نفس قرآن و حدیث مشہور و اجماع صحت

و قیاس ہی نباشد حسن است خلافاً لفقہاء المتأخرین فی النسبہ لہم الی الضیق انتہی کلام

و فی المسلم و شرع له لولا تأملی الله الکنوی و تخرج ای تستنبط منه ای يجوز اتباع غیر المقلد الاول
 كما هو مختار ابن العام من ان تقلید مذهب معین لیس بواجب عاجز از اتباع مصلح مذهب بی اعتنا به
 ایهون علیه من المذاهب فلا یمنع منه مانع شرعی اذ لا انسان یسک لمسک الا خفت علیه اذا کان
 ای لا انسان الیه ای الی الا خفت سبیل ثم بین سبیل بقوله بان لم یکن کل فی ای فی ذلک الحول فمقتضی
 یاخوای بقول آخر مخالف لهذا لا خفت و کان علیه الصلوة والسلام یجب خفت علیهم و انقل عن ابن عبد البر
 انه لا يجوز للعامة تتبع الرخص جماعة ما جیب عننی التیسیر شرح التخریر بالمنع ای بمنع صحة النقل عنه
 و لو سلم فلا تسلم صحة دعوی الاجماع اذ فی تفسیق متبوع الرخص من علی ام احمد و یتان فلیف یحقق العلم
 و محققان رواته التفسیق با اذ اقصا التمسکی انتهى کلامها و تم مرادها و تمجین در شروع تخریر الاصول
 مرقوم است و الله اعلم بالصواب عنده ام الكتاب

سوال ثالث کسیکه انکار مذهب نماید و مذهب برگزین را بدو اند و اتباع کتب حدیث را
 دعوی کند حکمش چیست مبتدع است یا چه

هو المصوب اصحاب مذاهب چه ابو حنیفه و چه شافعی و چه مالک و چه احمد و غیر ایشان
 تدوین مذاهب و استخراج مسائل خلافت شرع نه ساختند ادله اربعه مستند هر یک هستند و سبب
 اختلاف فیما بین شان و وقوع اختلاف در فهم معنی آیات و احادیث نه آنکه احدی را تعبیر راه دلا
 یا آنکه قیاس بر شرع مقدم کرده باشد حاشا و کلاما بیهوده از تقدیم قیاس بر استنباط و نسبت
 کنند این امر بطرف یکی از ایشان کاذب و مغتر است و آنچه که بعضی متعصبین حنفیه را اصحاب الهدای
 می نویسند قول ایشان از پایه اعتبار ساقط است و در اینجا لطیفه بخیا میگذرد و آن اینکه الف لام
 که داخل بر رای است عهد نیست و مراد از ان رای دینی است پس فی الحقیقه مصنفیه اصحاب الراعی
 هستند یعنی اصحاب الراعی الدقیق حافظ ابن حجر عسقلانی شافعی در مجمع موسس فی المجموعه سر قرار
 این امری سازند که آنچنان که در مذاهب حنفی قواعد منضبط هستند و مذاهب نیستند پس حق جل شان
 از زمان متعصبین وصف حسن حنفیه خارج کنانید لیکن شان مطلبش نه فحیدرند الحاصل مذاهب بدو نه
 مخالف آیات و احادیث و اجماع و قیاس نیستند اصل هر مسئله یکی ازین چهارست شاه ولی مشهوری
 در انصاف فی بیان سبب الاختلاف می نویسند ما همد و الفقهاء مکن مسأله من المسائل الیهی لکم فیها

من قبلهم و انما و انت فی زمانهم لکود و ایتها حدیثا - فوفا متصلا و در سلا و فوفا متصلا او متعینا
 او حنا او اخرا من آثار ائمه عین او سائر اقلقا فیسر الله لهم عمل الله علی هذا الوجه انتی بهرگاه این
 امر محمد شد پس یگویم که منکر مذاهب راجع و بدو اند و آنها اگر بدین سبب میدانند که مذاهب را بجهت
 شرح و مستند آن شخص که فرمود شد لانه الان الدین و اگر در اعتقاد خود می بیند که مذاهب را بر
 خلاف شرع و مخصوص است پس آن کس مخفی است اما ممدنا و آغا بظن کامل باید فهمید که اگر این
 مجتهدین تحقیق مسائل و تدوین آنها چنانکه هست نیکو و در تمام عالم مظلوم نگرد بودی کسی اطلاع
 بر حکم شرع حاصل نشدی چه بسیاری از احکام این چنین هستند که از ظاهر خصوص مستنبط میشوند
 پس بدو استن این مذاهب احسان فراموشی است و اما دعوی اتباع کتب حدیث پس اگر مدعی
 امتیاز صحیح از حسن و حسن از ضعیف و واضح از غسیخ می سازد و بر طبق محدثین صالحین شرح
 مسائل آثار و احادیث و آیات قدرت داده و سواي آن هر جمله فنون ضروری متعلقه و کتب حدیث
 و غیره را که دارد آنکس قایل به صحت ظاهر است که وجود چنین کس فی زمانها مثل وجود
 عتبات العبد مرآت ثامن بسیار کسان موصوف بصفت مذکوره یافته شد و بعد آن را
 نامة علامه جلال الدین سیوطی خاتمة الحفاظ شدند و بعد از ان در ائمة فاشره هم بعضی علما
 مثل طاعی قاری و شیخ عبد الحق محدث بلوی و غیره قدم بقدیم محدثین شدند مگر مرتبه او شان
 نرسیدند و بعد از ان تا الی الان کسی یافته نشد که تمیز حدیث صحیح از ضعیف کما حقنا بفضل من
 المماراة نیه الا اشارت الله تعالی فی زماننا محدث آن کس را می شناسند که صحیح است را در حدیث و توضیح
 مطالب حدیث عام فهم کرده و در ظاهر و باطن صاحب کشف الظنون از علامه تلج الدین
 سبکی نقل می سازند و در آن قصاری نظر بدارد انانی علم حدیث الخطری مشارق الا نوران بر رفت
 الی مصالح البنوی طنت انها تحصل درجه الحدیث و از کتب مجهول الحدیث بل و حفظها احسد
 من کلمه قلب و هم ایها من المستون فیها مالک بن عبد الله بن جابر بن سماعة و انما الله لیده
 الی الزمان العالی التمام و ینادونه محدث الحدیث و بخاری العصر من اصل کلک و حسن الی الله
 صح حفظه علوم الحدیث لابن الصلیح و التقرب لعلوم حدیثی من رتبة ائمه ثمین و انما
 لحدیث من عین المسانید و العقل و اسلاف الرمال و العالی و النازل و مظهر الکتاب و مستند الثمین

المستوفى وسمع الكتب الستة وسند احمد وسند البیهقی وسمع الطبرانی وسمعهم الى هذا القدر الف جسد
من اجزاء الحديث فهذا اقل درجات انتی مقام غورست که هرگاه این حال زیاده وجود سبکی که قبل
ماتة عاشره است شده حال این زمانه چه تحریر شود و تجدین زمانه هذا که خود را مجدد المذهب میدانند
و مذاهب حقه را باطل می شمارند گمراه کننده هستند زیرا که مثلاً اگر سند کدامی مسئله حنفیه یا شافعیه
در صحاح ستہ نیافتندی گویند که امام ابوحنیفه یا شافعی درین باب خلاف حدیث کردند و نمیدانند
که فن حدیث بر صحاح ستہ منحصر نیست کتب حدیث لاتعد ولا تحصی تصنیف شده اند فعدم السند
فی الصحاح الستة لا یستلزم عدمه فی جمیع الكتب والحدیث با لصواب و عند علم الکتاب
سؤال رابع مردی جاهل تقلید هیچ کس از ائمه بر خود لازم نگیرد بلکه هر یک را از ائمه در
اعتقاد خود مقتدا و پیشوای خود دانند در زمان خود هر عالم را که دیندار و متقی یا بد بگفت
او عمل سازد و بدون تقلید مذہب حکم او چیست

هو المصوب علمای قدیم و حدیثاً در باب لزوم تقلید مذہب معین اختلاف دارند بعضی
قائل بوجوب تقلید معین شده اند علامه محلی شافعی در شرح جمیع الجوامع مینویسند بحسب علی العالی
و غیره بمن لم یبلغ مرتبة الاجتهاد التزام مذہب معین من مذاهب المجتهدین لیتقده التبع من غیره
او مساویان کان فی نفس الامر مرجوحاً علی المختار انتی و امام همام کمال الدین الهام
در تحریر الاصول می طرازند نقل امام الاجماع علی منع تقلید العوام لایحیان الصحابة و من بعدهم
الذین و طعنوا و ردوا و علی هذا و ذکره بعض المتأخرین من منع تقلید غیر الائمة الاربع
لا تضابط مذاهبهم و تقلید مساکمهم ولم یدر مسلم غیرهم الی الآن انتی و مختار بعض علماء آئنت
که تقلید مذہب معین ضرورت نیست هر کس را اختیار است که بهر فهمی که خواهد عمل نماید بشرطیکه
خالی از استخفاف مذہبی و تعصب باشد و اگر مساکت تعصب یا استخفاف یکی از مذاهب رباعه
اختیار کرده باشد واجب التعذیر است و اما صاحب الشیخ ابن الحاجب در مختصر اصول می آورند
ولا یرجع عن قول المجتهد بعد تقلیده اتفاقاً و فی حکم آخر المختار جوازہ لتنا القطع لو قوعه ولم ینکر فلو التزام
مذہباً معیناً کذہب کذاک الشافعی مثلاً کما لا اول انتی و مستند ائمه دین قاضی ضد الملة و الدین
در شرح آن مینویسند از اهل العلم عامی بقول مجتهدی حکم مساکتة فلیس له الرجوع عنه اے غیره اتفاقاً

فاما فی حکم مسأله آخری فیل کوزان تعلید غیر المختار جواز قطع بوقوعه فی زمان الصوابه و غیره
 فان الناس فی کل عصر کما لو استفتون لمفتیین کیفما اتفق ولا یلتزمون سوال مفت معین قد شاع
 هذا و کمر فلو التزم مذہبا معینا و ان کان لا یزعمه فقیه کثرت اتوال و کما یزعمون انہا لا یزعمون انہا
 انہ کما لاول و ہومن لم یلتزم فان وقعت واقعہ فقلدہ فیہا فکیس الرجوع عنہ و اما فی غیرہ
 یشیع فیہا ما شاء اتقی و فی اسلام الثبوت و شر صلو لا تاوی اسد اللکونی کوز تعلید کمفتول مع وجود
 الاصل فی العلم عند اکثر و قبل ہم الشرائع بالہ و اختارہ ابن الحاجب تبہم المصنف و علی عن حمد انہ
 یجب النظر فی الاربع و ہوا المختار عند الامامیہ و ہل تعلید المقلد غیر من تعلیدہ اعلی فی غیرہا عمل بطلان مختار
 ہم لما علم بالاسبق من استقامت ہم ای استفتین فی کل عصر من زمن الصحابہ مرۃ واحدة من المجتہدین
 و مرۃ واحدة من غیرہم و لو التزم مذہبا معینا فہل یزعم الا سئل علیہ فقیل نعم حتی شد و بعض المتکلمین
 و قالوا الحق اذ اترك مذہب امر یجوز و الحق انہ یخصب دلیل علی صلاعا تاہم تشریح من عند فخر
 و قبل لا قل فی التیسیر شرح التخریر ہو الاصح اذ لا واجب الا ما اوجبه الشر و بالجملة لا یجب تعلید مذہب من
 بل بجاز لا یقتل کس لا یجان لا یكون مذکب علی قصد التکلی و توہین کبار المجتہدین اتقی لخصا و یجہن
 بحر العلوم مولانا عبد علی مد شرح مسلم الثبوت و مد شرح تحریری طراز عدم وجوب تعلید مذہب
 معین شرعا و محقق یصلہ مذہب و تحقیق مدین باب آنست کہ موام ازین چنین مسائل از داشتہ شوند
 خصوصاً موام زمانہ ہذا ایضاً ان و ابجہ تعلید مذہب چارہ دیگر نیست و اگر ایضاً ان بمانند تعلید
 مذہب و فیرو می شوند ہکے منفعتہا مدین واقع میسازد مذہب ان طعن و تشنیع بر ایدہ کبار
 خصوصاً اعظم الامام ابو حنیفہ و غیرہ و کثادہ میگویند کہ اما ازین مذہب ہکے نسبت کتاب شد
 و سنت رسول صلاہ علیہ علی آرد و سلم کافی است و فی ہکے تعلید این غائب میں تعلید
 نفس من بہت کلام حضرت بل و علاقا سئل الی لذلک ان کتم لا تعلمون شاہد عادل نیست و بظاہر
 کہ عالمی کہ آن عالمی مقتدا و مستند خود مقرر سازد اگر چہ انکی باشد ایدہ سابقین بدرجہا از و
 انفسل خواہند بود پس ترجیح تعلید آن عالم بر تعلید ایدہ ترجیح مرجوح است و علامہ فخر الدین
 ربیع مد شرح کنز الدقائق و فیرو تصحیح میسازد مذک الامام متبدل متبدل
 الامامہ و شاہانکست و دا بعد ہا و در حضرت ما نشدہ لو ادرك و لو انہ کثرت النساء

گفتن من المساجد کما سجدت لسا بنی اسرائیل و همین سبب صاحب هدایه و شمس الایمه سرخسی بلکه
 جمله فقهای حنفیه و شافعیه در مواضع متعدده بعد تنقیح مسئله می نویسند لکن هذا مما لا یستحق
 به الناس ناظر کتب فقهای این امر مخفی نخواهد ماند پس اگر چه مختار واضح نزد محققین عدم وجوب
 اختیار مذہب معین است لیکن مختار برای فتوی عوام فی زماننا همین است که تقلید مذہب معین واجب
 استحسن گفته شود کما هو عند البعض هرگز برگزاشایان برین امر مطلع نگرد و شوند البتة عالم باهر
 متقی متدین که غالی از تعصب باشد اگر اختیار مختار خود کند اولی و احسن است عارف ربانی
 عبدالوهاب شعرانی در میزان می نویسند کان سیدی علی الخواص اذا سأل الانسان عن التقليد
 بمذہب معین الآن بل هو واجب ام لا یقول لا یجب عليك التقليد بمذہب ماوت لم تصل اليه
 عین شهود الشریعہ فمناک لا یجب عليك التقليد بمذہب لانک تری اتصال جميع المذاهب لما أنتی
 و شاه ولی الله محدث دہلوی در حجتہ الله البالغہ می نویسند هذه المذاهب الاربعة المدونة المحررة
 قد اجتمعت الامة على جواز تقليدنا الى يومنا هذا وفي ذلك من المصالح لا يخفى لا سيما في هذه الايام التي
 قصرت الحكم جداول الشرب النفوس الهوى و اعجب كل ذي رأي برأيه ما ذہب ابن حزم من
 ان التقليد حرام فغلط انتهى و در عقد الجید فی احکام التقليد می طراز ند اعلم ان لاخذ بهذه المذاهب
 الاربعة فيه مصلحة عظيمة وفي الاعراض عنها مفسدة عظيمة ونحن نشین کانت جوہ احد ان لامة اجتمعت
 على ان يعتمدوا على السلف في معرفة الشريعة فالتابعون اعتمدوا على الصحابة و تبع التابعین اعتمدوا
 على التابعین و کذا اعتمد العلماء في كل طبقة من قبلهم و القبول يدل على حسن ذلك فان العین الاعتماد
 على اقوال السلف فلا بد ان تكون اقوالهم التي يعتمد عليها مروتة باسناد صحيح او مدونة فی کتب مشہورة
 و ليس مذہب من المذاهب بهذه الصفة الا هذه المذاهب الاربعة اللهم الا مذہب الامامية و الزيدية
 نعم اهل البعثة لا يجوز الاعتماد على اقوالهم و ثانیما قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم اتبعوا سواد
 الاطهر انتهى و لما اندرست المذاهب الحققة الا هذه الاربعة کان اتباعها اتباعا للسواد الاعظم انتهى و در
 اتصال فی بیان سبب اختلاف می آرد ند اعلم ان الناس كانوا في المائة الاولى والثانية
 غیر مجتهدین علی التقليد بمذہب معین و بعد المائتین ظهر فہم التمدد بمذہب و قل من کان لا يعتمد علی مذہب
 لم یتمد بعینه و کان هذا واجب فی ذلک الزمان فانما یل كيف یتم شیء واحد و جانی زمان

و غیر واجب فی زمان مع ان الشریع و حدیث الارب اب لا مصلی هو تقلید من یون الا حکام
 الفرقة عن اولها التفصیلیة اجمع علی ذلک بل الحق فاذا کان للواجب طرق متعددة و جب تخمین
 طرق من الطرق غیر تعیین و ان اذن طرق واحد تعیین ذلک طریق بخصوصه کما کان السلف
 لا یستون الحدیث ثم صار فی یومنا هذا کتابة الحدیث واجبة لان رواية الحدیث را سبیل اما لا معرفة
 بذه کتب و کان السلف یشتغلون بالحدیث و التفسیر و النسخة لان لسانهم کانت عربیة ثم صار فی یومنا
 هذا معرفة اوجبة فاذا کان الانسان جاهل فی بلاد الهند و اوردان و غیره و لیس بشک شافعی و لا مالکی
 و غیره بل لا یتب بذه المذهب و جب علیه ان یقلد یذهب الی حقیقة و یحرم علیه الخروج من مراتبه
 بمکلف اذا کان فی الامم لان فیهم من یسیر منکال معرفة جمیع المذاهب حتی یختصا فلهذا سار امام انیکه
 مردی جاهل که تقلید مذہب لازم نمیکند بر قول عالم متدین عمل میسازد اگر آن کس غلطی از تعصب
 و استخفاف دین و طعن بر ائمه مجتهدین و غیره باشد و عالمی که مستند اوست نیز بهادرست کامل
 در باب تحقیق مسائل داشته باشد و اثر تعصب و ان نباشد و حسن کسی که مجتهدین از زبان او
 صادر نشود پس در این صورت آنکس مجازست در باب عدم التزام معین لیکن فی زمانها چنین
 عالم السیف قدیمی آید و چنین جاهل متدین اما شاء الله تعالی و الله اعلم بالصواب و هو اعلم بالکتاب
سوال خامس ای عالم غیر مجتهد اگر عمل خود را با این طور گرداند که آنچه در کتاب الله خواهم یافت
 عمل خواهم کرد و اگر در کتاب الله خواهم یافت در احادیث آنچه خواهم یافت عمل خواهم کرد و اگر
 بدان هم نیافتم با آنچه مجتهدان عمل کرده باشند بدان عمل خواهم کرد و اگر دین هم نباشد آنچه در نقد
 حنفی یا شافعی خواهم بود عمل خواهم کرد و همین جهت خود را حنفی یا شافعی گوید و اندکای خویش سست
 نگویند و در فهم معنی قرآن و حدیث نیز اعتماد بر رای خود کنند آیا بر صواب است یا بر خطا
 هو المصوب این چنین عالم بر صواب است بشرطیکه مدارتی کامل داشته باشد و تکیه بر تاسخ
 فسخ صحیح و موافق و استعمل بر اگر دان میتواند همین مسلک علمای سابقین حنفی یا شافعی یا هر یک بود و ما فی ذلک
 عبد الواب شعرائی در میزان بنویسند تحت سیدی علی المرحوم یقولان تقلد ثانی جمیع الاکابر من العلماء هم
 اسما بعضهم لبعض الا علمهم الحق انوا هم مستند انهم لا یسألون فیهم فی ان یقلدوا علی تعصب و قد یقتضی
 ان بعض اتباع المجتهدین و مصلی شود بین الشریع و قال کل مجتهد صیغ فی بن عبد البر المالکی و الشافعی

ابی محمد الجویسی و قد صنف ابو محمد کتابا بالمسمی المحیط ولم یقید فیہ بذهب کذلک شیخ عبد العزیز الفکرانی
 سماه الدرر الملتقطه فی المسائل المختلطه انہی فیہا ملے المذاہب الاربعه انہی حاصل مرام
 اینکہ شریعت غرادر اصول آنہا مثل چشمہ ہستند و مذاہب متفرقہ مثل نہار متفرقہ پس عالمی کہ مرتبہ
 علیا نصیب او شدہ و بر اصول مسائل الیہ مطلع شدہ اور حاجت این امر نماندہ کہ اتباع
 یکے از ائمہ نماید و کتب فقہ ائمہ ملاحظہ کند فاما کسی کہ باین مرتبہ نرسد اور اجز اتباع مجتہدین فی زمانہ
 چارہ دیگر نیست رفو الفساد و دفع الخسومۃ و العناد فی بینی طریقیہ اہل حدیث و تفسیر را کہ اوشایان
 بر اصول مسائل الیہ مطلع بودند و صحیح را از سقیم خوب می پنداشتند حاجت این امر نمیداشتند
 کہ نظر بہ کتب خلائیات نمایند و اگر کہ می مسئلہ دفعہ حقنی یا شافعی یا غیر آن خلالت حدیث صحیح
 می یافتند بران عمل نمیکردند بخلاف علمای مالک و الشایان کہ اوشان را این چنین مرتبہ نصیب
 نشدہ معہذا اگر کسی را اطلاع بر علین شریعت غرادر حاصل شود احتیاجش بطون کتب خلائیات
 باقی نخواہد ماند و اگر بنظر تعصب اعتقاد این امر کہ ائمہ خلافت شرع مسائل استخراج کردند
 ترک تقلید ائمہ می نمایند درین صورت آثم خواهد شد فاما لکل مردمانوی و اللہ اعلم بالظہر و باحوی
 و اللہ اعلم بالصواب عنہ خیر الثواب حررہ الذہب الاحمستہ للاصول الحنفیۃ عبدہ الرجا
 عفور بہ القوی محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

۲۴
 استفتا چہ میفرمایند علمای دین درین معنی کہ زنی مسماۃ ہندہ را مثلاً ہفت عدد
 از ترکہ پدر رسیدہ بمجلہ آن چار عدد بہ برادر خود مسمی عمرو در حین حیات و ثبات و نفاذ جوارح ہبہ
 بالمعاوضہ نوشتہ دادہ و بروی خود قابض و متصرف گردانید بعد مدتے مرخص گشتہ بقایای
 سہ عدد بمجلہ ہفت عدد مذکور را ہبہ باسم خدیجہ خواہر زادہ کردہ دادہ بے قبض و تصرف
 موہوب لہا بہمین مرض فوت شد درین صورت حکم جواز ہبہ اول و ثانی چیست
 ہوا المصوب بہبہ اول نافذ خواہد شد و بہبہ ثانی بسبب اینکہ قبض موہوب لہا
 دران نشدہ و لا بد فی الہبۃ لاثبات المملک من القبض کما فی المدایۃ و غیرہ نافذ نخواہد شد
 و اللہ اعلم کتبہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

۲۵
 استفتا چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ نماز گذاردن

در کتاب الصلۃ
 در باب اول و ثانی
 در باب اول و ثانی
 در باب اول و ثانی

در مقبره جانزمت یا نه بینوا توجروا

هلوا المصوب نماز اندرون مقبره شرک خفی است خالی از کرامت نیست کما و جد فی حجة الله

البالغة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الارض كلها مسجد الا المقبرة والقول المحکم

فی النبی من المقبرة الاحقر از غیر آن قبور الاحبار و الرهبان مساجد بان مسجد لما کالو تمان

و هو الشکر اجل او یقرب الی الله بالصلاة فی ملک المقابر و هو الشکر الخفی است حرره

محمد لسان الحق معنی منه - الجواب صحیح حرره محمد امان الحق معنی منه در تحفیه المستملی شرح

غیر المصلی سے آرد و اکرام ہے لقول رسول الله صلى الله عليه وسلم سبع موطن لا تجوز الصلوة

یہاں غیر بیت الله و المقبرة الحديث والمراد لعدم الجواز الكرامة فی غیر طهر البیت بالله صلواتنا ینہ

والله اعلم کتبہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفر الله لہ علی الرب الحسین

هو الموفق تفصیل جمال مذکور بر هر صغیر و کبیر بسین گردد و حق ظاهر شود و عبارت و تخط

بالاجل تا فہمان را در غرض می افازد و چونکہ عبارت کتب کہ تحریر میارزم خود صحیح اند لهذا

تفصیلش در عبارت خود نمی نمایم محقق و بلوی در اشعة اللغات و مروج النبوت افادہ میفرایند

وذا بمحمد آتست کہ پیش از وفات پنج روز فرمودند صلے الله علیہ وآلہ وسلم بدانند و آگاه باشند کہ

پیش از شایعہا حتی بودند کہ قبور انبیاء و صلحا با مساجد ساختند و در روایت آمده کہ فرمود

لعلکم یسودوا المقادری اتخذوا قبورا نبیائکم مساجد و در روایت دیگر فرمود یا خدا ای قبر مرا بعد از من بت

کرد این سخت باد غضب اسی تعالی بر قومی کہ اگر قند قبور انبیاء خود را مساجد بدستیکند من از شما

نمی دانم می سازم تفصیل کلام اینجا این است کہ مراد از آنجا کہ قبور مساجد سجده کردن است

بجانب قبور داین هر دو طریق مقصود است یکے آنکہ سجده بقبور بر فرد و مقصود عبارت آن

دانند چنانکہ بت پرستان می پرستند دوم آنکہ مقصود و منظور عبارت مولی دانند و لیکن

اعتقاد کنند کہ توجہ بقبور نشان دہ نماز و عبادت حق موجب قرب در مناسے حق است

و موقع عظیم است نزد حق تعالی از جهت اشتغال وی با الفہم تعظیم انبیاء داین هر دو طریق

نامرضی و امشروع است اول خود شرک جلی و کفر صریح است و ثانی نیز حرام است و منہج

از جهت اشتغال بر شرک خفی و بر تقدیر موجب لمن است و نماز گذاردن بجای نصب قبر سنج

یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچ کس را از علماء درین خلاف نیست اگر چنانچه
 مسجدی بنا کنند یا نمازی گذارند که بابت روحانیت شان عبادت قبول سازد و ذکر ذاکر
 این حجر فی شرح مشکوٰۃ دیگر آنکه بعضی مردم منع میکنند مطلقاً نظر بر ظاهر حدیث و بعضی میگویند که اگر
 خاک پاک باشد از ریم و خون و نجاسات که جدا گردد از اموات جائز باشد و هو المختار است
 و در غنیۃ المستملی می آید لا بأس بالصلاة فی المقبرة اذا کان فیها موضع اعد للصلاة و لیس فی قبر
 و هذا لان الکراهیة معللة بالتشبیہ بابل للکتاب و هو منتفح فی ما کان علی الصفة المذكورة انتهى و
 قال العلامة الشیخ احمد الطحطاوی فی حاشیة علی مراقی الفلاح قوله فی المقبرة بتثلیث الباء لانه
 تشبیه بالیهود و النصارى قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعنة الله علی الیهود و النصارى
 اتخذوا قبور انبیائهم مساجد و سواکانت فوقه او خلفه او تحت ما یهود اقف و یتثنی بمقابر الانبیاء
 فلانکرة الصلاة فیها مطلقاً منبوشة کانت اولاً بعد ان لا یكون القبر فی جهة القبلة لانهم احياء
 فی قبورهم الا ترى ان مرقد اسمعیل فی الحجر تحت المیزاب فان بین الحجر الاسود و زمزم قبر
 سبعین نبیاً ثم ان ذلک المسجد افضل من یجری للصلاة بخلاف مقابر غیرهم افاده فی شرح مشکوٰۃ
 و فی زاد الفقیر و کرة الصلاة فی المقبرة الا ان یكون فیها موضع اعد للصلاة لانجاسة فیہ
 و لا قدر فیہ قال الحلی لان الکراهیة معللة بالتشبیہ و هو منتفح و فی القمستانی عن جناب
 المصنف است لا کرة الصلاة الی جهة القبلة و کان بین یدیه حیث لو صلی صلاة النواشیعین وقع بصره
 علیہ انتهى و فی العالمگیریہ ان کانت القبور ما وراء المصلى لا یکره فانه ان کان بینہ و بین القبر
 مقدار ما لو کان فی الصلاة و لم یکن انسان لم لا یکره انتهى فی الشارح علم نقیہ خادم اولیاء الله صمد علی محمد غفر له الله الاحد
 هو المصوب نماز گذاردن در مقبره را چند صورت است یکی اینکه قبور را قبله خود گردانند
 و توجه بسوی اہل قبور نمایند و این شرک جلی است و دوم اینکه قبور را کندہ ساخته مسجدی بر آنها
 بنا سازد و در ان نماز گذارد و این حرام است علی قاری و در شرح مشکوٰۃ می نویسند انما حرم
 اتخاذ المسجد علیہا لان فیہما استئنا للیہود قالہ ابن مالک قید علیہا بقید ان اتخاذ المسجد
 بجنبہا لا بأس بہ انتهى سوم اینکه قبور را اگر چه قبله خود نہ گردانند مگر قبور روبرو سے اد شوند
 درین صورت اگر در آنجا کد امی فاصل نیست نماز مکروه است و الا فلا و همچنین اگر

توبیخ بسیار یابین باشند زلمی می آرد و کبره الصلوة الی القبور و بین القبور است
 و در خزانه الروایه می نویسد فی المستفید من الکادی سئل بولصر عن ذلک فقال
 ان کان القبر و دار المصلی لا یکره فانه ان کان بین القبور مقدار ما لو مر لسان بن یدیه لم
 یکره فکذا یهنا و الحد الفاصل موضع سجوده انتهى چارم اینکه قبور پس پشت مصلی شوند و نفیوت
 نماز کرده نیست نهیم اینکه در مقبره مسجدی تیار کرده شود و در آن نماز گذارده شود در صورت
 نیز غلط نیست صریح به علی القادری فی شرح مشکوٰۃ و اشاعه علم بالصواب و عند ام الکتاب
 حرره الراجی عفوره به القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجان الشرح عن ذنبه الجلی و استحققه
 استفتا ما توکم اندرین سئله که نماز فرض و واجب و سنت فخر برین گاوی که
 مدین زمان شائع و ذائع گردیده در حالت حرکت بلا عذر جائز است یا نه و اگر هست پس
 عذر عدم توقف آن وقت نماز و خون کف اسباب دهنائی از رفقا و عدم رکوب
 بار و گیران عذر شرعی است یا نه و هنگام تحقق اینها نماز بران جائز است یا نه و استقرای
 جائز نماز شرط است یا نه بنویس و توضیح بده

هو المصوب همه نمازها در ریل در حالت حرکتش بلا عذر جائز است حسب دایات
 فقهیه و تصریحات اکابر حنفیه و شافعیه و عذر مذکوره در سوال بلا شبهه از عذر شرعی است
 موافق تصریحات فقها و استقرار محل و ای نماز شرط نیست باین مراد اول اینکه روایات
 معتبره ناظر اند باینکه نماز بر محله که طریش بردا به نهد و نباشد خواه آن محله سائر بنفوسها
 باشد خواه تیسیر شخصه و خواه دایه آنرا بواسطه رس کشد جائز است بلا عذر در غیر فائز
 مرقوم است و الجملة ان لم یکن طرفا علی الدایه فکاسر برانتهی و در مختلف القادری مستحضر است
 و سجد علی الجملة ان کانت علی البقره لا یجوز و ان کانت علی الارض یجوز انتهى و در رفع العذر
 حرر است و جملة علی الارض یجوز کاسر یا لا ان کانت علی البقره کلباطا المشهور
 بین الاشجار انتهى و معنی در شرح کسر نوشته است و الجملة کالدایه ان کان طرفا علی الدایه
 سوار کانت ساقه اولاد ان لم یکن فکاسر برانتهی پس ازین روایات ظاهر است که نماز
 بر محله که طریش بردا به نباشد خواه آن محله خود بخود سیر کند یا بتحرک یک شخصه یا بر سنی

در سنج اندازن عذرهای

در آن نماز جائز است چه شق ثانی مطلق است و بجای خود مصرح است المطلق بحری علی اطلاقه
 و اگر اضافه بر آن مطلوب است پس در رد المحتار ملاحظه و دو که در ذیل قول صاحب در مختار
 لو واقفة میفرماید کذا اقیده فی شرح للمنیة ولم اره غیره یعنی اذا كانت الجملة على الارض لم يكن
 شق منها على الدابة و انما لها جمل مثلاً تجزأ الدابة ليصح الصلوة عليها بلا عذر لانها جاز كالسرى لموضوع
 على الارض و مقتضى هذا التعليل انها لو كانت سائرة في هذه الحالة لا تصح الصلوة عليها بلا عذر
 و فيه تأمل لان جزمها بالجمل و هي على الارض لا يخرجها عن كونها على الارض و يفيد عبارة
 التامارة خاتمة عن المحيط و هي لو صلي على الجملة ان كان طرفها على الدابة و هي تسير تجوز في
 حالة العذر و لا تجوز في غير ما وان لم يكن طرفها على الدابة جازت و هي بمنزلة الصلوة على السرى
 الخ فقله وان لم يكن الخ يفيد ما قلنا لانه راجع الى اصل المسألة و قد قيد بقوله و هي تسير
 و لو كان الجواز بمقيد بعدم السير لقيد به فتأمل انتهى و قسطلانی در شرح صحیح بخاری تحت
 حدیث کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسبح على الراحلة فیلای وجهه توجد الحدیث و ناد
 فرموده و هي سائرة فلو صليت على هودج عليها و هي واقفة صححت و كذا لو كان في سرية بحملة
 رجال و لو مشوا به انتهى و بیان امر دوم آنکه فقها اعذار مذکوره را از اعذار شرعیة شمرده اند
 در تفسیریه موجود است لاجوز المكتوبة الا بعذر و من الاعذار ان يحتاج من نزول الدابة
 بنفسه على نفسه او دابة من سيج او نفس او كان في طين لا يجدر على الارض مكانا
 جافاً او كانت الدابة تجو حالو نزل لا يمكنه الا بعين او كان شيخاً كبيراً انتهى و در فتاوی
 قاضی خان مرقوم است و من الاعذار ان يحتاج من نزول الدابة على نفسه او على دابة
 من سيج او نفس او كان في طين و روضة لا يجدر على الارض مكاناً یا بسال الخ و صاحب در مختار
 بارش باران و ذائب رفتار نیز بمنجمله اعذار شرعیة شمرده و بیان امر سوم آنکه استقرار
 محل ادای نماز شرط نیست چه آنفا معلوم گردید که شامی نماز بر محله مجرزه لجمل جائز داشته
 و قسطلانی نماز بر تخت روان بردوش مردم بلا عذر جائز نوشته پس از شرط بودن استقرار را
 چه معنی و معذرات کتب معتد به بجای خود مصرح است که نماز بر سفینه مربوط به شرط مطلقاً جائز است
 خواه آن سفینه مستقر بر زمین باشد یا نه کما فی الهدایة و تبیین الحقائق و البحر الرائق و غیره

والله اعلم وعلماهم حرره خادم علماء الراشدين المفتقر الى رحمة الله السيد امير احمد عفى عنه
هو الموقوف فتنه نیست درین که نماز خواه فرض باشد یا غیر آن در ریل گاهای خواه
متحرک باشد یا ساکن جائز است و اعدا در مذکور ما سوال نموده جواز هستند والله اعلم
حرره ابو الحسنات محمد عبدالحی عفا الله عنه

استفتاء چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که اگر کسی
به حر بیان از خطیر بطور قرصه سودی بدید و برای اخذ ربا وکیل خود را به دار الحرب مقرر
سازد اگر فتنه زور بوزار الحرب بواسطت وکیل جائز است یا نه

هو المصوب در دار الحرب از حر بیان ربا اگر فتنه جائز است خواه وکیل باشد
یا موکل زیرا که نائب مثل شیب است و مختاری نویسد و لا ربا بین حربی و مسلم است

ولو بعد فساد بقاء الله ان الله سبحانه يحل بربنا عتقا بما عذر خلافا للثانی والله اعلم

اتنی و در رد المحتاری آمد قوله ان الله سبحانه يحل في فتح القدير لا يحق ان هذا التعليل

انما يحق في حل مباشرة العقد و ان كانت الزيادة يالما اسلم و انما هو من ذلك قيل ما اذا

كان العقد همان في بيع درهم بر درهم من جهة اسلم و انما فروق التبر الكبير و شرحه اذا حل

مسلم و ان الحرب ان خلا باس ان ياخذ منهم ما هم طيب انفسهم باي وجه كان لانهم

افضل المباح على وجه غری من العذر فيكون ذلك حيا لهم و الا سيرة المستامن هو احسن لو باهم

در هابدهمین او باهم نیست جدا هم او اخذ ما لا منهم بطریق اعمار فذلك فطلب له انتی لمفصلا

والله اعلم وعلماهم اعلم نفقه خادم او لیا الله اعلم علی محمد خیر الله الاحمد

هو المصوب اگر مسلم معامله ربا از حربی رد در الاسلام کرده و وکیل خود را برای

قبض آن بدار الحرب فرستاده جائز نخواهد شد چه معامله ربا در الاسلام ممنوع است و اگر

در دار الحرب کرده است البتة جائز خواهد شد و اشباه می آید و اگر بواجرام اللالی است سائلین اسلام

و الحربی است و بین مسلمین لم یباحوا فی الغ و الله اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبدالحی عفا الله عنه

استفتاء چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که زید فوت کرد

و منکوحه اش بوجوب حکم یا اگر میره و عدت است در مکاتیب که وقت وفات زید بود پس ضرورت

در این باب

در این باب

هو المصوب نماز عشا بعد نصف شب گذاردن کرده تحریمی است یعنی در شرح هدایه
می نویسد تا غیره الی النصف الاخره کرده که از این جماعه من قبیل ان جماعه من فی القنیة الکرامه للتحريم انتهى
و شرحه بللی در مراقب الفلاح می آرد و التا غیره انما بعد نصف کرده و الکرامه تحریمیه آنمی بود و قنیه می گوید
تا آخر العشا الی از او علی نصف پیش و العصر الی وقت اصغاره الشمس و خرابی است باک الهجوم
یکه و تحریمیه آنمی تا اعادة آن پس جمله فقهاء قاعده کلیه می نویسند کل صلوٰه ادریت مع کرامه التحريم
معا و هو باو علامه خیر الدین رطبی در خواشی بحر الرائق و ابن عابدین در رد المحتار تصریح می سازند که وجوب
اعاده خاص ببقای وقت نیست بل این وجوبه فی الوقت و بعد علی الاصح و بهر حال هر که اعاده
عشا یکبار بعد نصف شب او کرده شده است در همان وقت فائده نخواهد بخشید چه آن نماز
دوباره نیز مثل دل کرده تحریمی خواهد شد که حاصلی بالازم که بعد گذشتن آن وقت یعنی بعد طلوع
صبح صادق اعاده آن سازد واجب نقصان کرده و اگر اعاده آن عشا که بعد نصف شب گذشته
است نخواهد ساخت گناه کار خواهد شد مگر آنقدر که در ترک فرض میشود چه در ضمن وقت ادا شده
است بلکه آنقدر که در ترک واجب می شود و الله اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبدالحی عفا الله عنه
استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین سئله که هرگاه اهل اسلام در سلطنت کفار و امون
باشند و کفار در امور دین اهل اسلام غلبه نمایند و از اهل اسلام را قدرت بر جهاد و مقاومت
نماند چنانکه در هندوستان فی ذلک است آیا جهاد واجب میشود یا نه

هو المصوب جهاد مقرر شده است برای اعطای کلمه الله و اعزاز اسلام و محو کفر و یوم
و قوا و کفره برای حفاظت دین و دولت اسلام و مومنین بنا بر علیه فقهاء در وجوب جهاد
چند شروط نوشته اند اول اینکه مسلمان و یقین باشد که از دشمنان و شوکت پیدا گردد و دوم اینکه
عشر ایشان نیز میباید باشد سوم اینکه جایی برای امن و حفاظت باشد تا از شر کفار
نجات حاصل شود و عند الحاجة بکار آید و اگر اهل اسلام با یقین است که غلبه کفار را نخواهد
در خصوص جهاد فرض نیست و جماعه مذکور می آرد و جهاد فرض همین بشماره تقویت
القتل و السلب و الزاد و احواله و غیره نمی رونی اما گوییم تا در کتابی باریجه الشبه و احواله
که این اسلام و انان از جهاد است که باین فی القتال فانه لا یجوز له قتال المسلمین من القاء

در حدیثی است که میگوید
جهاد واجب است بر هر مسلمانی که
در راه خدا بجنگد

نفسه فی التملک انتہی فی الدر المختار شرط وجوب القدرة علی السلاح الا ان الطريق انتہی و من
رد المختار قوله شرط وجوب الخ ای و علی القتال و ملک لزاد و الراحلة کما فی قاضی خان و غیره فتسأل
انتہی و فی فتح القدر من توابع الجهاد الرباط و هو الاقامه فی مکان بتوقع هجوم العدو فیه یقتصد
دفعه و احلفت المشایخ فی الذی یتحقق به الرباط فانه لا یتحقق فی کل مکان ففی النوازل ان یمکن
فی مواضع لا یمکن و راده اسلام الان ما دونه لو کان رباطا فکل المسلمون فی بلادهم لا یطولون
و قال بعضهم اذا غار العدو علی عدوهم مرة یکون ذلک لموضع رباط الی باربعین سنة و اذا
اغار مکرر یمکن رباط الی مائتة و عشرين سنة و اذا غار ثلث مرات یمکن رباط

الی یوم القیامه قال فی فتاوی الکبری و المختار هو الاول انتہی و الله اعلم بالصواب
نقده خادم اولیاء الله الصمد علی محمد غفر له الله الاحد
بلار یستتقی که اهل اسلام را قدرت بر قتال و زاد و راحله و غیره نباشد جهاد بر ایشان
فرض نیست و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه

استفتایه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که زید بروقت اختلاط زوجه خود
پستان در دهن انداخته و شیر در گلوئی آن رفته و این امر قصد کرده آیا زوجه حرام شد یا نه و جواب
هو المصوب حرام نشد در خزانه الروایه می آرد فی النجانیة اذا مضى الرجل ثدی امرأته و شرب

لبنها لم یحرم علیه لما قلنا انه لا رضاع بعد انفصال انتہی و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه
استفتایه شخص به فریخت و رابه لباس اهل سنت و المنوده سنیه رابه نکاح خود آورده زن چون
بر واقعه مطلع گشت رفض مرد بر این ظاهر گردید و صحبت آن نفرت کرد پس زن مالک خودست یا نه
الجواب در صورت مرثومه چون زن به خلاف آنچه اظهار کرده مطلع شد اختیار میکند دارد

و مالک مر خودست قال غسکفی فی الدر قلت و افتاء الجهنسی انما لو تزوجت علی نه حوا و سنی او قادر علی امر
او النفقه فبان بخلافه و علی انه فلان بن فلان فاذا هو لقیبت او ابن زنا کان لها اختیار علی حفظ انتہی

و الله اعلم جواب بذلک محمد محفوظ الله من اخفاء القاضی محمد شمس الدین پاسبانی است
جواب صحیح است زیرا که ناگم شخص مذکور که بیان مذہب اهل سنت کرده در معرض شرط
واقع شده و بهرگاه شرط مفقود گردد بدین زن اختیار ثابت گشت و اوقات الشرط

در فتاوی علمای دین و
کتاب الرضای

در فتاوی علمای دین و
کتاب النکاح

لما كان في التفت انتهى وقتيكة ظاهر كرويد كه بتدع كفوا سنه لمي تواند شد بهمين وجه عقد مذکور منع
 نه كرويد و صحيح نشد و بهمين است مختار هذ الفقهاء و برين است فتوى كمانى الكفاية امرأه زوجت
 نفسها من غير كفوا ليصح ولكن لا وليا حق الاعتراض و ردوى الحسن عن ابى حنيفة ان النكاح
 لا يعقد به اخذ كثير من مشايخنا و قال شمس الائمة السرخسى هذا اقرب الى الاحتياط فليس كل
 بحسن المرافعة الى القاضي و لا كل قاض يعده است و در فتاوى كا نوردى سى ارد
 امرأة زوجت نفسها بغير اذن و ليها فان كان الزوج كفوا و صح النكاح و الا لا ليصح هو المختار
 انتهى و در تعليق الا نوار حاشية در مختار مينو ليد قوله هي حق الولي اى فله الاعتراض في غير الكفوا
 و فعلا لعار عنه و لو غير محرم كبن العم ولكن التفريق يتوقف على العقد و في ظاهر الرواية و نقله
 ان رواية عدم النفاذ هي المفتى بها انتهى و في الدر المختار تفسير الكفارة للزوم النكاح است
 و طحاوى مى آرد قوله للزوم النكاح هذا على ظاهر المذهب و قد افق به انتهى و در رد المختار
 مى نويسد قوله للزوم النكاح على ظاهر الرواية و بصحة على رواية الحسن المختارة للفتوى
 انتهى و در جاي ديگر مى نويسد قوله الكفارة معتبرة قالوا معناه معتبرة في الزوم حتى ان
 عدمها جاز للولي الفسخ فتح و هذا بناء على ظاهر الرواية من ان العقد صحيح و للولي الاعتراض
 على رواية الحسن المختارة للفتوى من انه لا ليصح فهو للصحة انتهى و هرگاه كه ثابت شد
 كه عقد مذکور صحيح و منعقد نه كرويد حلال زن را اختيار است بهر كه خواهد عقد كرده كيرد
 و الله اعلم بالصواب و اليه المرجع و المآب نفقه خادم اوليائ الله الصمد على محمد غفر له الله الاحد
 هو المصوب جواب اول مطابق سوال نسيست چه سائل سوال زين مرغى سازد كه آيا نكاح
 سنه از رافضى جائز شد يا نه بلكه آن زن مالك مر خود است و مجيب در جواب آن اگر چه حكم
 مالك زن از مر خود را داده بگر عبارت در مختار مطابق آن نه اقتاده زير كه معنى من كان لها
 الخيار اي كنه آن زن را اختيار تفريق است كه نزد حاكم مرافعه كرده مفارقت سازد
 و همچنين عبارت در بهمين معنى مستعمل ميشود و انيكه كالحش نافذ نيست و جواب دوم غلط است
 چه تمامه اذ انما الشرائط المشروطة و معاملات است نه در نكاح علامه عبيد التولى و ميا طي
 لميد طحاوى در تعليق الا نوار مينو ليد قوله كان لها الخيار فيه ان اذكر شرط لا يقتضيه العقد

لیکن اواز قوم نوربان است اما تنش برای نماز چه حکم دارد و در قوم مسطور در واج نکاح
ثانی است بعضی میگویند که امامت چنین کس مکروه است و چون کسی گوید که این در
ردیلان است نه در شریکان و چون کسی از برادری شان که خود را شریف میگویند برات
بر نکاح ثانی کنند از مراعات اسلامی که در شادی غمی و غیره میباید ترک میسازند پس این چنین گفتن
و ترک مراعات مذکوره کردن شرعاً چه حکم دارد مع سنده صحیح در شادی شود بینوا تو جر و ا
هو المصوب فقهای حنفیه اتفاق دارند بر اینکه اجماع برای امامت او لا عالم که
عالم هم باشد و از فواحش ظاهره و مجتنب باشد هست از هر قوت و گردی که باشد
و اعتبار نسب متأخر است از اعتبار علم و در غیره پس امامت آن عالم بالاست که
عالم هم است اگر چه از قوم نوربان است افضل و احق است نه مکروه و در واج نکاح ثانی
مهریت مستحسن نه امریست شایع که موجب کراهت اقتدا باشد بلکه نیست که نکاح ثانی
در شرع مستحسن است هر که این را قبیح داند و بسبب این فعل مشروع ترک مراعات
اسلامی کند آثم خواهد شد بلکه اگر امر شرعی را من حیث انه شرعی مستقیح داند خون گداز است
کمالی بخی طعن علی کتب الفقه و الشافعی علم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه
استفتای عامه و معصیاد مسلمانان اول تمیید چند مقدمه می سازد بعد از آن سوال
میکنند مقدمه مساوی اینکه مستحسن از صفت امور است خواه لعین باشد خواه غیره
و استحسان بعد الامر معلوم می شود لان الامر حکیم و اکلیم و یا مرا بالفتوا کما ذکر فی الاصول
پس هر آنچه اموریه است استحسانش معلوم نیست مقدمه ثانیه اینکه در خبر است
من احدث فی امرنا هذا الیس منه فهو مردود مراد از امرنا دین است و اصول و فروع
دینی از اوله اربعه ثابت می شود یعنی کتاب سنت و اجماع و قیاس مجتهد و آنکه مجتهد
مستقل مثل یاربعه نیست لائق تقلید نیست و قیاس او معتبر نه و اجماع نیز از تعالی
بعضی علماء یا اکثر معتقدین شود بلکه اجماع آنست که اتفاق جمیع مجتهد عصر باشد
یا فتوای اجتناب سکوت دیگران بعد اطلاع تا سه یوم و اجماع غیر مجتهدین را در شرع
اعتباری نیست خصوصاً در امری که محتاج قیاس باشد کما ثبت فی کتبه الامم

در این کتاب در هر بابی که در این کتاب مذکور است در هر بابی که در این کتاب مذکور است

پس هر آنچه از اوله اربعه ثابت نشود بدعت است کما یفهم من کلامه علیه السلام فوراً بعد از آنکه
آنکه از جزئیت جمیع اجزاء افراد جزئیت مجموع لازم نیست چه حکم افراد فرداً و دیگر است و حکم مجموعی
و دیگر کما ثبت فی مقامه مقدمه رابعه آنکه مفتی غیر مجتهد فتوی از قول مجتهد می تواند داد و جا نزن
نیست که کلیات مسائل تخرج کند مقدمه خامسه آنکه قوله تعالی و تتبع غیر سبیل المومنین
الآیه و قوله تعالی کنتم خیر الایه و قوله تعالی جعلناکم امة وسطاً الآیه و قوله علیه السلام لا یجتمع اثنی
عشر الضلالة و قوله علیه السلام ما رآه المومنون حسناً فهو عند الله حسن و قوله علیه السلام
من سن سنة الخیر و نحو ما من الآیات و الاحادیث و از لفظ مومنین و است مجتهدین
مراد اند کما یفهم من کتب الاصول و سن بعضی رواج است و در احداث و رواج فرق ظاهر است
پس تعالی علمای غیر مجتهدین خواه علمای حرمین شریفین باشند یا بلاد دیگر حجت نباشد
مقدمه ساومسه آنکه سکوت عن الحق شان علمایست پس ز امر حق بدعت قراریند بعد از
این مقدمات میگویم چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که زید مجلس
مولود شریف میکند بدین طور که چند کسان را جمع میکند و ذکر میلا و حضرت خیر البشر صلی الله علیه و سلم
مع دیگر حالات آنسره علیه السلام میکند و سوای این جمع کردن مردمان برای همین مجلس
امر دیگر خلاف شرع نیست پس این امر از اوله اربعه شرعی مستحسن است یا بلحاظ مقدمات مذکوره
بالا بدعت هائست بنیوا بالکتاب و السنة و الاجماع و قیاس المجتهدین امیدوار است که
بجواب سوال عبارت کتابت نقل شود و نشان فصل و باب نیز ترقیم یابد که بصحت نقل تردد
نگردد و جواب مسئله عام فہم باشد که مستفتی بفرموده هو من العوام
هو المخصوص باولا تمیز چند مقدرات میکنم بعد از آن بر اصل می آیم مقدمه اولی محدث امر است
که نه وجود آن بخصوصیت در زمانه ثلاثه یعنی زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و زمانه صحابه
و زمانه تابعین که مشهور له الحجة مستند باشد و نه اصلش از اوله اربعه یعنی کتاب و سنت
و اجماع و قیاس یافته شود علامه سید شریعت در حواشی مشکوٰۃ در شرح حدیث من احدث
فی امرنا بعد انما یفسد منه فوراً نویسد المعنی ان من احدث فی الاسلام را یا لم یکن له من الکتاب
و السنة سند ظاهر او یعنی محفوظ است و مورد و در علمیه اثنی و فاضل معین بنی و در شرح اربعین

نووی می نویسد فان قلت قد اشتران البدعة نوحان حسنة و سنية فكيف يكون كل بدعة متلافة
 بلا تحصيل قلت لا بد من البدعة في الحديث البدعة الشرعية و هي الیسلی و لیست شرعی و كل ما فقه الشائع
 او امر به فهو ليس ببدعة شرعية انتهى و حافظ ابن حجر در هدی ساری مقدمه فتح الباری در فصل
 خامس که موضوع است برای شرح غریب می آید قوله من احدث حدثا ای من فعله لا اصل له في
 الشرع انتهى و در فتح الباری می آید قوله هذا متنازع الدال جمع محدثة و لا رواها ما احدث و ليس
 له اصل في الشرع أي في عرف الشرع بدعة و اما ان له اصل في الشرع فليس بدعة و الكبدعة في
 عرف الشرع مرموزة بجملة اللفظ انتهى و ابن حجر می در فتح بین شرح اربعین می نویسد انما
 من قوله صلى الله عليه و علي آله و سلم من احدث في امرنا هذا ما ليس منه ما يافيه اولاً يشهد له قوله
 في شرح دار الفوائد و همچنین ملا علی قاری در شرح اربعین و ابن مالک در شرح مصابیح و بیلاوی
 در شرح مصابیح و غیره نوشته اند پس معلوم شد که هر امری که وجودش در زمانه از آن زمانه
 نمیشد باشد یا سندش از دلیلی از آن بدیه یافته شود بدعت متلات نخواهد شد مقتدره انیه بلکه
 گمان بنوی که استحسان شرعی صفت آن مأمور به است که صراحة در دلیلی از اوله اربعه امر او
 وارد شده باشد بلکه استحسان صفت هر مأمور به است خواه صراحة بعد او وارد شده باشد یا از
 توابع علیه شرعی سندش یافته شده باشد خواه واجب باشد یا مندوب که لا یخفی علی من قال
 فی عبارات سابقه و آنچه در کتب اصول و فروع و اطلاق مأمور به و مندوب مذکور است
 نقل عقلی است که حقیقت این اقسام فی التحریر التام حاصل میچنان که اطلاق مأمور به بر واجبات
 می شود بر مندوب نیز می شود و همچنین که استحسان در واجبات ظاهر میگردد و همچنین در
 مندوبات پس هر محدثی که وجودش مخصوص به زمانه از آن زمانه نمیشد باشد لیکن سندش
 و دلیلی از اوله رتبه یافته شود نه مستحسن خواهد شد نه مبنی که بنای مأمور به بر جمله فقهائیه و غیراً
 و محدثین جزو اشباه مستحسن می نویسند چنانکه در وجودش در زمانه نبوی بود مگر اصلش از حدیث
 مذکرات ابن آدم قطع می شد حدیث جاریه او علم میقتضی بود اوله منافع و عموکه رواه البخاری
 و مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و بیضاوی و غیره و مستحسنانش دادند و در بدعت
 مذکور صحیح است و آنچه در حدیث مذکور است که در حدیث مذکور است که در حدیث مذکور است

در کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس باید که حسب آن فتوی دهد ورنه آن واقع را زیر قواعد کلیه شرعیه
پیش سازد و از جزئیات هر کلیه که با حسب آن فتوی دهد و همین حال علمای مجتهدین و فقهای
مجتهدین بآنده آردی بر مقتی که بجز نقل عبارت کتب و اقوال مجتهدین طاقت استنباط
مطلقا ندارد آن را البته بجز نقل چاره دیگر نیست علامه سعد الدین قفازانی در حواشی عصفوری
مینویسد المراد بآل النظر بعض اصحاب المذهب ممن له ملکه الاقتدار علی الاستنباط من الاصول
التي مهدوا و هو المسمى بالمجتهدین فی المذهب کالغزالی و النووی من اصحاب الشافعی و هو فی
المذهب بمنزلة المجتهدین المطلق فی الشرح و الذین یفتون با حفظه او و جوده فی کتب
الاصحاب فتم بمنزلة النقلة و الرواة انتهى و علامه عسکری در جواب هر نقیسه می آرد اعلم ان الفقهاء
و العلماء علی سبع طبقات الاولی طبقة المجتهدین فی الشرح کالایمة الاربع الثانیة طبقة المجتهدین
فی المذهب کابی یوسف و محمد و الاساتذة من اصحاب ابی حنیفة القادری علی استخراج الاحکام
من الادلة علی مقتضی القواعد التي مهدوا اسانذتهم فانهم وان خالفوهم فی بعض الفروع کلهم
موافقون لهم فی الاصول الثالثة طبقة المجتهدین فی المسائل التي لا رواية فیها عن صاحب
المذهب کالخصاف و الظواهری و الکرخی و الخوالی و السرخسی و البرزوی و قاضیخان الرا بعة
طبقة اصحاب التخریج من المتقدمین کالبرزازی و احزابهم لا یقدرون علی الاجتهاد اصلا کلهم
باحاطتهم بالاصول و ضبطهم بالمذهب یخرجون الاقوال الخامسة طبقة اصحاب الترجیح من المقلدین کالغزالی
و صاحب الهدایة و شانهم تفضیل بعض الروایات علی بعض لقولون هذا اولی و هذا اصح درایة و هذا
اوضح روایة و هذا اوفق بالقیاس و هذا ارفع بالناس السادسة طبقة المقلدین القادرین
علی التمییز علی الاقوی و القوی و الضعیف و ظاهر المذهب علی الروایة و الروایة المناوذة کاصحاب
الموتن المعبرة عند المتأخرین کصاحب لکنز و المختار و الوقایة و الجمع و شان کل منهم ان لا یقل
فی کتابه الاقوال الضعیفة و المردودة و الروایات الضعیفة السابعة طبقة المقلدین الذین
لا یقدرون علی ما ذکره لا یعرفون الفتن و السیمین و لا یتمیزون الشمال عن الیمین بل یجمعون بالحدود
کما طب لیل و هذا مذکور فی طبقات الفقهاء مع تطویل لایسعه هذا المختصر انتهى بعد تمیید این مقدمات بگویم
که نفس ذکر مولد و بخت فضائل نیست بر وجه و جواد ل ذکر مولد عبارت است از این که

و ذکر آیه از آیات قرآنی یا حدیثی بنویسند تلاوت کرده در شرح آن قدری از فضائل بنویسند و معجزات
 احمدیه و برهانه از احوال ولادت و نسب بنویسند و خوارقی که بوقت ولادت و قبل از آن ظاهر
 گردیدند و امثال آنها بیان سازد و کذا حقه ابن حجر المکی فی النعمه الکبری علی العالم بمولد سید
 ولد آدم و غیره من العلماء الماهرین و وجود این حقیقت در زمانه بنویسند و زمانه اصحاب هم بود
 اگر چه مسمی باین تسمیه نباشد بر ما هرین فن حدیث مخفی نخواهد بود که صحابه در مجالس و عطا و تعلیم
 علم ذکر فضائل بنویسند و کیفیات ولادت احمدیه می کردند و در تصحیح مرویست که آنحضرت
 علیه السلام علیه و آله و سلم حسان بن ثابت را در مسجد خود بر منبر نشاندند و خداو شان مدح بنویسند
 را که نظر کرد و بودند خواندند و آنحضرت او شان را دعای خیر دادند و فرمودند اللهم آتک
 بروح القدس و بعد از آن حسان مخفی نخواهد ماند که در قصائدشان بحجرات بنویسند و کیفیات
 ولادت و ذکر نسب شریف و غیره موجود است پس خواندن همچو اشعار بر سر مجلس مدح ذکر مولد است
 و این عقد خواندن حسان اشعار در مسجد در صحیح بخاری هم موجود است من شاء الله تعالی
 فیرجع الیه و الی غیره پس در حقیقت ذکر مولد که بیان او گذشت و این قصه فرقی معتد به
 معلوم نمیشود دیگر این قصه مسمی به مجلس مولد شده پس این امر نیست دیگر اگر اختلاف این امر شود
 که اگر چه وجود نفس ذکر مولد و فضائل و غیره ثابت شده مگر ذکر مولد جمیع کردن مردم و طلب کردن
 احباب الا فلان نبوت نرسید مطلع آن باین طبع کرده شود که جمیع کردن مردم و طلبشان
 برای نشر علم و حدیث ثابت است فقیه ابو اللیث در تنبیه الغافلین می آید حدیثی باین قال حدیثا
 ابو بکر محمد بن احمد حدیثا ابو عمر بن حدیثا ابی الزمعه حدیثا عباس بن ابی ذر حدیثا بن ابی ذر حدیثا
 عن علی بن ابی طالب قال نزلت اذا جاء نصر الله و الفیض فی مرض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فی لیلته ان یخرج یوم فیس فرقی منبر و مجلس علیه ثم دعا بلالا و قال ناد فی المدینه ان یجمعوا و یسبوا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتادی بلال فاجتمع من غیرهم و کثیرهم و ترکوا ابواب
 یوتهم سطوحه من غریبت العذاری من خدره من حتی غطی المسجد باله و انشی علیه السلام علیه
 علیه السلام یقول و سواکم و سواکم و سواکم ثم قام فحمد الله و انشأ علیه و سلم علی الانبیاء
 ثم قال یا ائمه بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم العزیز الحزین المکی لابی جدی المحدث التی فی قصا

علاوه ازین کلام در نفس کر مولد است و تخصیصات عرفیه اگر بالفرض ازین اجتماع ثابت نشود عدم
 جواز نفس کر مولد لازم نمی آید وجه دوم اینکه سلمنا که وجود ذکر مولد در زمانه از از منته ثلاثه نبوده
 پس میگویم که در شرع این قاعده ثابت شده کل فرد من افراد نشر العلم فهو مندوب ابن ماجه از
 ابی هریره روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لحق المؤمن من
 حسنة بعد موته علم نشره و بخاری در کتاب العلم از عمر بن عبد العزیز روایت کرده که لیفتوا العلم
 و یجلسوا حتی یعلم من لا یعلم فان العلم لاهلک حتی یکون ستر او علامه سیوطی در بعض رسائل خود
 در شرح حدیث اذا مات من یم الحديث ینویسند حمل العلماء الصدقة بخاریة علی الوقت و العلم
 المنتفع به علی التصنیف و التعلیم انتهى و ظاهر است که در ذکر مولد تحقیقی که گذشت فردیت از افراد
 نشر علم پس در اینجا دو مقدمه حاصل شدند اول اینکه ذکر مولد فرد من افراد نشر العلم دوم
 و کل فرد من افراد نشر العلم مندوب باینجه برآمد ذکر مولد مندوب و بخاری از ابی وائل روایت کرده
 قال کان عبد الله بن مسعود ینظر الناس فی خمیس فقال له رجل یا ابا عبد الرحمن لو ددت انک
 ذکر تنا کل یوم قال ما انه ینعنی من ذلک انی اکره ان املکم و انی اتخو لکم بالام غطه کما کان ابی
 صلی الله علیه و علی اله و سلم یتخولنا بها مخافة السامة علینا و و هم یسازي که هرگاه ذکر مولد در از منته
 ثلاثه نبود و نه در زمان مجتهدین اثرش یافته شد پس بچه طور فتوی بجوازش جائز باشد چه سابقا
 ذکر کرده شد که مفتی رافقوی بطور استنباط باید که ضروری است پس اگر تسلیم کنم که ذکر
 مولد در از منته ثلاثه نه بود و نه از مجتهدین حکم او منقول شد لیکن چون در شرع این قاعده
 مذهب شده است کل فرد من افراد نشر العلم فهو مندوب و ذکر مولد نیز زیر آنست لا بد حکم
 مندوبیت او داده خواهد شد و بر همین مسلک فقهای متحرین و اهل فتاوی مستنبطین مثل
 ابوشامه و حافظ بن حجر و سیوطی و شامی و امثال آن هزار فتنه اند حکم به ندب ذکر مولد داده اند
 حالا مقداتی که سائل آورده است باید شنید و به غور باید دید اما مقدمه اولی پس اگر مراد
 جمله هر آنچه مذهب نیست استحسانش معلوم نیست اینست که هر آنچه مذهب به بصیرحت نیست
 استحسانش معلوم نیست پس غلط است چه بسیار امور ازین قبیل هستند که مذهب به بصیرحت نیستند
 مگر فقهای متحرین از قواعد استنباط آنها کرده حکم به ندب آنها دادند و اگر مراد این است

کہ ہر انچہ ما مور بہ اصلانیست نہ صراحۃ و نہ اند را جا پس صحیح ست لیکن ہنرمقام نیست چہ
 ذکر مولد بر تقدیر تسلیم عدم وجودش در ازمنہ ثلاثہ در قاعدہ سندرج ست پس لا بد مور بہ خواہد شد
 و استحسانش ظاہر خواہد شد کما مہذا لکنا بقافی المقدمۃ الثانیست و اما مقدمہ
 ثانیہ پس آن ہم مضرتے ندارد چہ مراد بہا احدث و محدث امر نیست کہ سندش از ادلہ اربعہ
 یافتہ نشود کما مہذا لکنا فی المقدمۃ الاولی و ذکر مولد این چنین نیست و مقدمہ ثالثہ
 پس اگر چہ از جزئیت فرد جزئیت مجموع لازم نمی آید مگر ہر گاہ جزئیت مجموع بسبب
 اندراجش زیر قاعدہ شرعیہ معلوم شدہ جای چون و چرا باقی نماند و اما مقدمہ رابعہ
 پس غلط محض ست کما مہذا لکنا فی المقدمۃ الثالثہ حاصل مرام و لمخص مقام اینکه ذکر مولد
 فی نفس امر نیست مندوب خواہ بسبب وجود او در غیر لازمہ یا بسبب اندراجش زیر سند
 شرعی و کسے نہایش را سکر نشدہ مگر یک طائفہ قلیلہ کہ رب النوع آن طائفہ تاج الدین
 فاکہانی باقی ست و او را طاعتی نیست کہ مقابله علما ی مستنبطین کہ فتوی بہ مذہب ذکر مولد
 و او نہ کند پس قولش دین باب معتبر نیست آری اگر تحقیقت ذکر مولد کہ سابقا گذشت
 تخصیصات غیر مشرودہ و تشریعات غیر امورہ منضم شوند حکم نہایت باقی خواہد ماند لکن این
 امر نیست دیگر در نفس جو از مولد شک نیست و اما علم بالصواب عند حسن الثواب
 حررہ الراعی عفو بہ الفتوی ابو المحسنات محمد عبدالحی تہما و ذ الشہ من ذنبہ اسبغی و الخفہ
 اصحاب الحبیب جزا و الشہ فیہ المرحۃ ۱۱۔ منقہ خادم او لیا و الشہ الصد علی محمد عفر لہ الشہ الاح
 و تحقیقت ایہی فعل زید بہ دلالت اولہ شرعیہ کہ بالتصریح و التثبیط و سبل ہدی و الرشاد فی سیرۃ
 خیر العباد ذکر و مستحسن و مندوب ست و سہلات و تسادی شیخ شہاب الدین احمد بن محمد
 ہیشمی کل مستحب ست الموالید و الاذکار الہی تفعل عندنا اکثر استسئل علی غیر کصدۃ و ذکر و
 الصلوۃ والسلام علی رسول اللہ علیہ و آلہ وسلم و مراد علی تنزیل و شہور
 و بعضہا بسبب مہیا شدہ لاشک ان النعم اذانی ویشتملہ الاحادیث الواردہ فی
 الاذکار المخصوصہ و العامۃ کقولہ علیہ و آلہ وسلم لا ینفقد قوم یرکرون اللہ فحاش
 الا ختم الملائکۃ و شیعہم للرحمۃ و ذکر ہم اللہ تعالیٰ فیمن عندہ و او مسلم و رومی ایضا

انتهی و در صورت عدم شهادت بالتسامع بنظر عرف فتوی وقف شدن دکانین مذکور و
 داده خواهد شد زیرا که نفوس واقف مانند نفوس شارع می شوند و هرگاه در صورت
 عدم نفس شارع اعتبار عرف است در صورت عدم نفس واقف نیز اعتبار عرف خواهد شد
 والا یلزم ابطال کثیر من الاوقات القدریة و متعارف این است که واقف هرگاه مسجد یا وقف
 میسازد دکانین و غیره نیز برای مصالح مسجد وقف میسازد و علی الخصوص هرگاه مسجد کلان
 باشد تعمیر کرده کسی امیر یا نواب باشد و انشاء می آرد نفوس واقف کنفوس شارع و فی
 الاصل فیہ من الاموال لر بویة یعتبر فیہ العرف ولا خصوصية للرکوا و انما العرف غیر معتبر فی
 المخصوص علیہ انتهى و هرگاه وقف دکانین ثابت شد تمیک آن بطریق بیع یا هبه یا رهن
 جائز نخواهد شد فی الدر المختار فاذا تم ولزم لا یمیک ولا یملک ولا یجار ولا یرهن انتهى
 و انشاء عالم و علمه اتم کتبه محمد بشیر عفی عنه

هو الموفق للمصواب اگر شهادت بالمعاینه نباشد شهادت بالتسامع کافی است
 والذي یقبل فی الشهادۃ حسبہ بدون الدعوی اربعة عشر منها الوقف علی انی الاشیاء و یقبل فیہ
 الشهادۃ علی الشهادۃ و الشهادۃ للنساع مع الرجال و الشهرة لاثبات اصله و ان صرحوا به
 وی بالتسامع علی المختار ولو الوقف علی یمن انتهى من موضع الدر المختار کتبه محمد عبد الله
 الحسینی الہلکرامی قدما صاب لمحبب بما اجاب حرره العبد المقتدر الی المد محمد عظیم الله عفی عنه
 هو المصوب فی الواقع جواز شهادت بالشهرة و شهادت علی الشهادت و بالتسامع برای
 ثبوت اصل وقف بشهادت کتب فقهیہ معتدہ ثابت است فی العالمگیریہ نقیص الشهادۃ
 علی الشهادۃ فی الوقف کذا شهادۃ النساع مع الرجال کذا فی الظہیریہ و کذا الشهادۃ بالتسامع
 فلو انما شهدا بالتسامع و قال لا شهد بالتسامع یقبل و ان صرحا به انتهى و هرگاه که شهادت
 بالتسامع برای ثبوت وقف کافی شد بر تقدیر ثبوت وقف دکانین مذکور و انی مسجد یا نه
 او یا شخص دیگر را اختیار بیع یا هبه یا رهن و غیره نیست در المختار ذیل قول صاحب
 در مختار لا یمیک لا یمیک فی وقف قول لا یمیک ولا یمیک ای لا یكون مملوکا لصاحبہ و
 لا یمیک ای لا یقبل تمیک غیره کالبیع و نحوہ لا ستمالۃ تمیک الخارج عن مملکۃ استثنی

حرره العبد الخامل محمد عادل عامله الله بفضلته الشامل وجعله من الآمنين يوم الرجب والزلزال
هو المصوب در وقت شهادت بالتسامع وشهادت بالشهرة مقبول است فی الذخيرة
تقبل شهادة على الشهادة وكذا الشهادة بالتسامع من الرجال انتهى وفيها ايضا وتقبل الشهادة
على اصل الوقت بالشهرة انتهى وفي خزائنه المقتنين لو اشهدا بالتسامع وصرح به بتقبل شهادتهما
نتمى واین قسم دكا كین در عرف موقوف میشوند براس مصالح مسجد و عرف مثل نص است
فی شرح الاشباه للبیری عن المبسوط ان الثابت بالعرف كالثابت بالنص انتهى وفي الذخيرة
اذ قال رضی بذه السبیل ولم یزد علیه فان كان هذا وقتا فی عرفهم وقت انتهى كتبه محمد بشیر الدین
هو المصوب بلاریب شهادت بالتسامع برای اثبات وقت معتبر است و بر تقدیر فقد ان
شهادت بالعیان این چنین شهادت کافی خواهد شد فی جامع المضمرات فی النصاب
این يجوز الشهادة على الشهادة وبالتسليم المختار انه يجوز فانه لو لم يحج لادى ذلك الى هلاك
الادوات القديمة وبه اخذ الفقيه ابو الليث حتى لو استولى على الوقت ظالم وانكر الوقت كان لا مال
للقرية ان يشهد بذلك انتهى وفي الفتاوى الخيرية قد ذكر في جامع الفصولين راجعا للعدة
ينبغي ان يقبل على الشهادة بالتسامع لو كان قد ياد وقت مشهور قديم لا يعرف واقفه استولى
عليه ظالم فادعى المتولى انه وقت على كذا مشهور او شهد كذا كذا المختار انه يجوز انتهى وفي الكفاية
قال الامام فطير الدين لا بد من بيان الجهة بان تبين ان هذا وقت على المسجد او المقبرة او نحو ذلك
حتى لو لم يذكر ذلك لم تقبل وتاويل قولهم لا تقبل الشهادة على شرط الوقت انهم بعد ما شهدوا ان هذا
وقت على فلان لا ينبغي لهم ان يشهدوا ببدر من علقته كذا وكذا انتهى وبه رگاه شهادت بالتسامع
برای اثبات وقت دكا كین مذکوره الصدر کافی شد پس بعد ثبوت وقت آنها تصرف مثل بیع
و هبة و غیره جائز نیست شیخ الاسلام بدر الدین عینی در شرح هدایه می نویسند اذ اصح الوقت لا یصح
تملیکه ولا بیع لما ذکر فی اول الكتاب من قوله عليه الصلوة والسلام تعمر تصدق باصلها لا تباع
ولا توهب ولا تورث انتهى لمخصا حیره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که زید مرد و گزاشت یک پسر و دو دختر
و زینت و همه بماله آن دو دختر یک نفر بر خلافت مذهبی بدو که حضرت نو و مذهب مامیر احقر را کرد

کتاب الایة
مجموعه فتاوی محمد علی عبادت این استفتاء جواب میدهد

پس درین صورت آن دختر بمحبوب لارث خواهد شد یا نه
 هو المصوب دختر مذکوره محبوب الارث مذیتو اند شد و بعد تقدیم ما تقدم علی الارث
 ورنه سوانعه از ترکه زید من بزد وجه و از باقی دو حصه به پسر و یک یک حصه بدختر خواهد رسید
 والله اعلم کتبه العبد الفقیر الی فضل علی الرب الحکیم خادم المطلبه ابوالاحیاء محمد نعیم تجاوزه الله عما جناه
 بلا شک دختر مذکوره محبوب الارث نخواهد شد و ترکه زید بر حبله و ارثان منقسم خواهد شد
 حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین صورت که مدعی برای اثبات دعوی خود
 رد گواه آورده و آن هر دو حسب دعوی مدعی گواهی دادند لیکن قاضی آن هر دو گواه را
 بسبب فسق یا غیر آن از اسباب عدم قبول شهادت که در کتب فقه مبسوطه از مقبول رسیده
 پس درین صورت بر مدعی علیه حلف واجب خواهد شد یا نه بنویسند

الجواب در صورت سوره اگر دعوی مدعی صحیح است از عدم مقبولیت گواها نشستن
 استعلامش ساقط نمی شود زیرا که مراد از بینة دو حدیث البینه علی المدعی و البین علی من انکر
 بینة مثبت دعوی است نه کفایت اتفاق و چون مدعی بینة مثبت نیارد مصدق البین
 علی من انکر علی اطلاقه باقی است و این مضمون از قبیل بدیهیات اولیه است لهذا فقها بر نیایش
 نیارده اند و در جمیع بلاد اسلام از غرب و محکم معمول به است والله اعلم بالصواب کتبه عبدالمجید

فتح الجواب والله اعلم بالصواب حرره ابوالاحیاء محمد نعیم غفر له علی الرب الحکیم
 هو المصوب شک نیست که نصف قاضی در شرع مقرّر نشده مگر برای ایصال حقوق فقدها را آن
 و آن یا به بینة خواهد شد یا به بیین و هر گاه بینة مجروح شده قبول نشدند اگر استخوان نکرده شود
 حق مدعی بلا وجه شرعی باطل میشود پس لابد بر مدعی علیه حلف عائد خواهد شد اگر اختلاف این امر

شود که قدری در مختصر خود بنویسد از اصحمت الدعوی سال القاضی المدعی علیه بمنافان اعترف
 فقه بهافان اگر سال المدعی البینه و ان احضر قاضی بهادان بجر من ذکات طلب بیین حصه
 استخلف انتی و همچنین جمهور فقهای نویسند پس ازین عبارات مفهوم میشود که در جواب حلف
 بر مدعی علیه بر تقدیر است که مدعی از احضار بینة عاجز شود و در صورت متنازع فیه

در این جواب کتبه محمد نعیم تجاوزه الله عما جناه

و کتبه العبد

بنیة یافته شد پس بجه طور استخلاف بر مدعی علیه واجب خواهد شد و فحش باین طور باید ساخت که دراز
از عجز از احضار بنیة عجز از احضار بنیة مثبته است نه عجز از مطلق بنیة علاوه اینکه فقها سلاک و ابان
را از سباب جرح و عدم قبولیت لفظ شرطی آرند و معلوم است اذافات الشرطیات المشروط
پس احضار بنیة مجروح غیر مقبوله مثل عدم احضار است پس بدین استخلاف باقی خواهد ماند
و نظر دقیق حاکم بآن است که الف لام در حدیث البنیة علی المدعی و البین علی من انکر البنیة
و بین برای عهد است کما هو الاصل فی موضوعه علی ما تقر فی علم الاصول پس تقدیر حدیث
بدین طور است البنیة المثبته لدعواه علی المدعی فان لم یقم بنیة کذلک لیمن الشری علی
من انکره الله اعلم بالصواب حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه

استفتاچه میفرمایند علما و دین اندرین مسئله که بجز زید را بشرط و تم بودن سفر
ملازم داشت پس زید بحالت چنین سفر نماز قصر کند یا نه و قیاس چنین ملازم بر اصحاب انجم
یعنی مردمان صحرائی که جای وطن و مقر ندارند و همواره بسفر بوده بهر صحرا که رسیدند
مقیم شدند میتوانند شد یا نه بیضا بالکتاب فی جرد ایوم الحساب

هو المصوب زید در صورت مذکوره قصر کند یا دامیکه بکرا قامت ننسازد پس اگر
بکرا جای نیست اقامت ساخت زید هم به تبعیت او مقیم خواهد شد چرا که زید در صورت
مسئوله اجیر است و اجیر را فقها از توابع می شمارند و نیت بتبوع را اصل می انگارند چنانچه
در بحر الرائق و مراقی الفلاح و غیره مصرح است و قیاس چنین ملازم بر مردمان صحرائی
ناباید ساخت چه مراد از اصحاب اخبیه که بر ایشان قصر واجب نیست آنانند که وطن اصلی
جز صحرا و گیت ندارند و بحر الرائق می آرند ظاهر کلام البدل ان ال لا خبیة لایحتجون

الی نية الاقامة فالمراد منهم كالا مصار و الاقامة اصل و السفر غرض و هم لا یمنون
سفر او انما یقلون من ما و الی ما و من مرعی الی مرعی انتهى بلکه قیاس زید در صورت
مسئوله بر طراح که وطن اصلی میدارد و همیشه در سفر می ماند باید ساخت و زایدی شرح
قدوری می نویسد الملاح مسافر الا عند الحسن انتهى پس همچنان که بر طراح قصر واجب است
بر زید هم واجب خواهد شد و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه

کتاب البنیة

استفتا چه میفرایند علماء دین درین امر که راجع چند و کوشش و غیره او تبار ان
مذهب الی هندو که نزدشان لفظ او تبار یعنی رسول است و افعال و کردار ایشان
بتر و دلد و ایشان خود را بنده خدای دانستند و خلقت را هدایت می ساختند بر ایشان
لعنت کردن جائزست یا نه

هو المصوب بشرط صدق مستغنى لعنت کردن بر ایشان جائز نیست و الله اعلم
حرره الراجي غفره القوي محمد عبد الحمي عفا الله عنه

استفتا چه میسر آیند علمای دین اندین مسئله که حقیقت سحر چیست آیا با متزاج بعضی
اشیا و ادویه امر محیی که پیدا شود سحر است و یا اثرات کلمات خبیثه شیطانیه که برین کلمات
استغاثه بخوانند و شیطانیین می کنند و امری موجب عادت میگردد و میان سحر و طلسم و شعبده
فرق چیست و حرام کفر از حیث چه چیز است و تمیز میان سحر و معجزه و کرامت چیست امید دارم
که مفصلا ارشاد شود و نیز ارشاد فرموده شود که آیا سحر هر چه باشد موجب حدوث ایذا و مرض
بجسم انسان می گردد و ضرر میرساند و قتل میکند یا بی ظلمت محدود باشد

هو المتعصب جواب سوال ملحق بالسلام اقسام اند و اکثر اطلاق آن بر اسم مجبوی میشود

که سبب تقرب الی الشیاطین پیدا شود بمضادی مد تقصیر قوله تعالی اعلمون انما السحر
میویسند المراد بالسحر ایستخوان فی تفصیله بالتقرب الی الشیطان مراد ایستخوان به الانسان و

ذلك لا يستحب لمن غاسبه في الشرارة وخبث الباطن فان التماسه شر من التمسام

المعاون المستفی و علامه ابن حجر کی درز و اجر عن اقتراآت الکتاب اثر سے آرنند السحر علی انفسا

هو لما سمع الصلواتين الذين قالوا في قديم الدهر يحبون الكواكب ويركعون هذا المدة بركة

فما يصعد من ظهره فيروثروهم الذين لعبت اليهم ابراهيم على بنياد عليه فسلوا واسلموا

النوع الثاني سحر اصحاب الامم والنفوس القوية انما كانت الاستجابة بالارواح الارضية

والقول ايجز ما انكره بعض مشاخرى الفلاسفة والمعتزلة واما ما ابرر الفلاسفة لم يذكره

انهم سموا الارواح الارضية الرابع التخييلات والافعال اليونان الخامس الاعمال المجردة

ظهر من تركب آلات علم النسب المنهية مثل صورة فرس في يده فوق فلاة

من النهار صوت البوق من غير ان يسه احد وكان سحر سحره فرعون من هذا القبيل ان السحرة من
 تعلیق الاستعانة بخواص لا دویة المزیلة للعقل ونحوها السلب تعلیق القلب هو ان یعمی
 انسان انه یعرف الاسم الاعظم مثلاً فاذا كان السامع ضعیف القلب عنقدانه حق حصل فی نفسه
 انه نوع من الرعب ینکس السحر فیه من ان یفعل الشیاء جواب سوال وم هر نفس
 السانی را از جناب باری تاثیر عینیت شده است که آن تاثیر در نفس دیگر نیست و هر نفسی را
 خاصیت است بحسب استعداد که در دیگر نیست و هر یک از سحر و طلسمات و شعبده از قبیل تاثیرات
 نفوس اند و فرق میان اینها این است که اگر تاثیر نفس در دیگر باستعانت ارواح خبیثه و غیره
 باشد بغیر استعانت بتاثيرات کواکب خواص اعداد و غیره آن را سحر می نامند و تاثیر سحر که
 باستعانت امثال اینها باشد آنرا طلسمات میگویند و تاثیری که در قوت متخیله شخص دیگر گردد آنرا
 شعبده می نامند علامه عبد الرحمن حضرمی معتزلی معروف بابن خلدون در مقدمه تاریخ خود مینویسند
 علوم السحر و الطلسمات علوم بکیفیه استعدادات تفید النفوس البشریه بها علی التاثيرات
 فی عالم العناصر البعیر معین او لم یعین من الامور السماویة الاول هو السحر والثانی الطلسمات
 وذلك لان النفوس البشریه وان كانت واحدة بالنوع ففی مختلفه باحواس فنفس الانبیاء
 لهم خاصیه تستعد بها للمعرفة الربانیة و نفوس الکمنه لها خاصیه الاطلاع علی المغیبات بقوی
 شیطانیة و النفوس الساحرة علی ثلاث مراتب اولها المؤثر بالهمة فقط من غیر آله و معین و هذا
 هو الذی تسمیة الفلاسفة السحر والثانی لم یعین من مزاج الافلاک و العناصر او خواص الاعداد
 و تسمیونه الطلسمات والثالث تاثیر فی القوی المتخیلة لبعید صاحب التاثير الی صاحب القوة المتخیلة
 فیتصرف فیها بنوع من التصرف ویلقى فیها الواعا من الخیالات ثم ینزلها الی الحس من الراس
 بقوة نفسه المؤثرة فیه فینظر الراؤن کانه فی الخارج و لیس هناك شیء و لیس هذا
 الشعوزة او الشعبدة و اختلف العلماء فی السحر هل هو حقیقه او انما هو تخیل فالحاکمون بالادل نظر و
 الی المرتبین الاولین و الحاکمون بانه لا حقیقه له نظر و الی الآخرة انتهى لمخصا و صاحب مصباح اللغ
 من شعوز الرجل شعوزة و منهم من قال شعبده شعبدة لم یبری لا انسان منها ما لیس
 حقیقه انتهى و علامه ابراهیم لقانی در شرح جوهره التوحید می آرند الطلسمات نقش اسما

خاصه بهما تعلق الكواكب على زعم اهل هذا العلم في اجسام تحدث لها خاصية ربطت بها
 في مجاری العادات انتہی جواب سوال سوم اتفاق دارند برین کج سحر حرام و کبیر است
 و بعضی بینه فقه اطلاق کفر هم بران کرده است حتی که تفقازانی در حواشی کثافت بر آن جماع
 نقل میکنند السحر من اوله النفوس الخبیثه لانفعال و اقوال ترتب علیها امور غارقه للعاده دلائل
 خلاصه فی کون العمل به کفر انتہی واضح نزد ارباب تحقیق این است که سحری که مشتعل باشد بر امور
 کفر موجب کفر است و سحری که این چنین نیست نفس آن موافق دارد تکلیف کفر نیست البته اعتقاد
 استقلال آن کفر است خود تفقازانی در شرح عقائد مینویسند لا کفر فی تعلم السحر بل فی اعتقاد ترتب
 الاثر علیه انتہی و علامه علی قاری در شرح فقه اکبر مینویسند التعلق کلهم علی ان اکان من جنس
 و دعوی الكواكب سبعه او السجود لها او التقرب اليها بما نيا سبها کفر و هو من اعظم البواب الشرک انتہی
 و ابن حجر مکی در زواجر می آرد اخافت الناس فی کفر الساحر و لیس محل مخرجات النوع الاول
 اذ لا نزاع فی کفر من اعتقد ان الكواكب مؤثره لهذا العالم و ان الانسان یصل بالتحسین
 الی ان تصیر نفسه مؤثره فی ایجاد جسم و اما ان یعتقد الساحر انہ یبلغ فی التصفیة الی ان تصیر نفسه
 حیث یطیعه الجنة فالمعزله یفردونه و ان یخیرهم و اما بقیة انواعه فقال جماعة انها کفر مطلقا
 و اما النوع الثالث و البعد فان اعتقد ان فعله مباح قتل کفره لان تحلیل المحرم کفر است
 و علامه اردبیلی در فتاوی انوار مینویسند اطلاق الماکیه و جماعة الکفر علی الساحر و لا شک
 ان هذا قریب من حیث الاجمال غیر انه عند الفتاوی فی جزئیات التوابع یقع غلط عظیم بسبب
 فی ذلک ان اذا قیل للفقیه اما السحر و حقیقه حتی یقتضی علیه بالکفر بحدود و اما به
 طویل شری ما رأیت من یفرق بین هذه الامور انتہی و اجماع در فتح القدیر بر می آید از نه السحر
 حرام بلا خلاف و اعتقاد اباحه کفر و عن اصحابنا و اکثر احمد کفر الساحر بتعلیه و تعلیم و یقتل
 و عند الشافعی لا یجب قتله و لا یکفر الا اذا اعتقد اباحه و یمکن ان لا یعدل من مذنب شافعی
 فی کفر الساحر و اما قتله فیمکن ان اذا عرفت مرادیه علی السحر لیسعیه بالفساد فی الارض انتہی باقی ماند
 عال طلبیات و شعبه پس صاحب در مختار علم طلبیات و علم شعبه مثل علم نجوم و حرام
 نوشته و ابن خلدون نوشته الشریعیه لم یفرق بین السحر و الطلبیات و جعلته کلها با با و احدا

لان الافعال نما اباح لنا الشرع منها ايمناني ديننا او دنيا نافعان كان فيه نوع ضرر كما في السحر
ويخلق به الطلسمات يكون ربح مخطورا فجلت الشريعة باب السحر والطلسمات و الشعوذة
واحد انتهى جواب سوال چهارم معجزة عبارت است از امر خارق عادت که بر دست
مدعی نبوت بمقابلۀ منکرین نبوت صادر شود و کسے مثال و کردن نتواند و کرامت عبارت است
از خارق عادت که بر دست ولی صادر شود بغير دعوی امدی و اما سحر پس صادر شود از نفوس
خبیثه که مناسبت به نفوس شیطانیه میدارند و مثال و هر کس که مناسبت پیدا سازد ممکن الصدور
است تقاضای در شرح مقاصد می نویسد المعجزة امر خارق للعادة مقرون للتحدي مع عدم المعارضة
و احراز بقید المقارنۀ للتحدي عن کرامات الاولیاء و بقید عدم المعارضة عن السحر و الشعبة
انتهی جواب سوال پنجم شک نیست که سحر امری است مؤثر به امری که ساحر خود ابد
نه با استقلال ساحر بلکه حسب جریان عادت الله این حجر از قرطبی نقل بسیار و قال لعلماء
لا یکران یظهر علی ید الساحر خرق العادات بما یس فی مقدور البشر من مرض من زوال عقل
و تعویج عضد و لا یكون السحر علته لذلك موجباً بل یخلق الله هذه الاشياء عند وجود السحر
انتهی و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر مینویسد الاكثر و ان یقولون ان السحر قد یؤثر فی
موت المسحور و مرضه من غیر وصول شیء ظاهر الیه انتهى والله اعلم حرره محمد عبد الحمی عفا الله عنه
استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که مولوی نادر زمان را چار و پسر
عبد الرشید و عبد العزیز و عبد الحمید و عبد الحمید و دو دختر بودند و عبد الرشید پسر کلان
رو بروی و الدخود سه پسر عبد الصمد و رشید احمد و سراج احمد و یک دختر را گذاشته
فوت کردند و سوم شان مولوی نادر زمان یک کاغذ بدین مضمون بمواهبیر و ساس
قصه نوشتند که بعد من عبد الصمد و رشید احمد و سراج احمد مثل دیگر ورثه وارث خواهند شد
و در عرف هندی این چنین کاغذ را سجال نامه میگویند لیکن مولوی صاحب موصوف کلامی
جاء انقولای غیر متوالیه ایشان همه نکردند چند روز خود مولوی صاحب مرحوم کلان خود را
بعوض دین مهرن و وجه خود که مقدم است بر ارث بیع کرده بیع نامه نوشته بمواهبیر
رؤسا موثق ساختند و بعد انتقال مولوی صاحب موصوف و وجه شان حسب عینا بهر حلقه

جائز ایشان قابض باشد چون ایشان انتقال کردند عبد الصمد و غیره اولاد عبد الرشید و عوسه
شرکت میراث میسازند پس آیا این دعوی مستجاب نامه صحیح است یا نه

هو المصوب سوال نامه شرعاً لاشی محض است وجود و عدم او برابر است از آن رفع
حجت اولاد عبد الرشید منی تو اند شد و الله اعلم حرره محمد عبد الله عفا الله عنه
استفتای میفرمایند علمای دین اندرین صورت که در مسجد بر چارپائی خفتن جائز است
یا ممنوع هر چه باشد بموجب حکم شرع ثبت فرمایند

هو المصوب جائز است چه برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد
سریه نهاده شد و بر آن در ایام اعتکاف آرام میفرمودند و کتب سفر سهلا و آسان باجه
از ابن عمر روایت کرده آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا اختلف طرح لفرشه
او بوضع له سریره و زاد استوانه التوبه و الله اعلم حرره محمد عبد الله عفا الله عنه
استفتای میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که یک قضاوی رمضان مبارک را نکند
تا آنکه رمضان دیگر داخل گردد درین صورت قضاء کفاره هر دو لازم خواهد آمد یا فقط قضایین و قضا
هو المصوب فقط قضا واجب است در هر ایامی از آن آخره حتی داخل رمضان آخر تمام

الثانی لانه فی وقت و قضی الاول بعده و لا فدیة علیه لان وجوب القضاء علی التراخی
حتی کان له ان یطوع انتی و الله اعلم حرره محمد عبد الله عفا الله عنه

استفتای میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که شانه از دندان نیل یا شایخ گاؤ میث
و غیره مردار کشیدن جائز است یا نه

هو المصوب جائز است در هر ایامی از دلای باس بیع عظام المیتة و صومها و قناده و غیره
و بر او الاتقن به الا لانه فی المیتة لا یحکم الموت لعدم الحیوة و الغنیل کا محض زیر نفس الحین
عند محمد و عند یسار بنزله السبع حتی یباع عظمه و یتفیع به انتی و شیخ عبد المحم و بلوی در
شرح مشکوٰۃ در تفسیر حدیث یا تو بان اکثر لغاطمة قلادة من غصب و سوارین من حاج
که در سنن ابوداؤد و غیره مروی است میزینند المعروف بین العامة ان العاج حسن الغنیل
و قیل هو عظم ظهر السلخانة البحرية او عظم دابة بحریة غیراً اسمها الذیل یتخذ منه السوار

در رمضان حرام است

در رمضان حرام است

در رمضان حرام است

والمشطون في القاموس لعاج الذيل وعظم الفيل وقال الثوري شتي ذكر الخطابي في تفسيره انه
الذيل ونقل ذلك عن الاصمعي والعجب العدول عن اللغة المشهورة الى اليشتهر بين اهل اللسان
انتهى ودر فتح القدير مي نويسد قيل روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه شترى
لقاطرة سوارين من عاج وظهر استعمال الناس من غير تكبير ومنهم من كان جماع العلماء على جواز
بيعته وفي صحيح البخاري قال لزهرى ادركت ناسا من سلف العلماء يتشطون بعظام الميتة
نحو الفيل ونحوه ويد مهنون فيها ولا يرون به بأسا وقال بن سيرين ابراهيم لا بأس بتجارة عاج
انتهى والله اعلم حرره محمد عبد الحى عفا الله عنه

استفتاچه مي فرمايد علمای دين اندرین مسئله كه خوردن گوشت خرگوش جھينگه حلال است يا نه
هو المصوب خوردن گوشت خرگوش حلال است عيني در شرح كنز مينويسد حلال است
لان النبي صلى الله عليه وآله وسلم امر اصحابه ان يأكلوه رواه احمد والنسائي انتهى و جھينگه كه
آنرا از بيان بكسر همزه ميگويند چنانچه از صحاح وغيره مفهوم ميشود حلال است چه آن نوعيست
از انواع سمك السماك جميع انواعه حلال بالاتفاق و آنكه قائل بحر قاش شده اند نشاي
آن فهميدن جھينگه را خارج از اقسام سمك است وليس كذلك حماديه مي آرند الدود الذي
يقال له جھينگه حرام عند بعض العلماء لانه لا يشبه السمك فاما يباح عندنا من صيد البحر انواع السمك
وهذا لا يكون كذلك قال بعضهم حلال لانه يسمى باسم السمك والله اعلم حرره محمد عبد الحى عفا الله عنه
استفتاچه مي فرمايد علمای دين اندرین مسئله كه شخصه نيامين انسان خود منجس ميانند
وقدر هي اذان كه آنرا يكه ميگويند منجمد مي شود پس غسل واجب است يا نه

هو الموفق اگر از الله يكه ممكن باشد از الله سازد چه آن مانع غسل است لهذا در كتب فقه
موجود است كه اگر نيامين انسان قدری از طعام باقي مانده از الله اش ضرورت ليكن بعضي نوشته اند
كه للضرورة والخرج غسل جائز است والله اعلم منقه خادم اولياء الله الصمد علي محمد وعفله الله الاحد
هو المصوب اگر زير آن يكه آب غسل رسیده غسل جائز خواهد شد و نه نمر اتي الفلاح
مينويسد لا بد من زوال مانع وصول الماء فبمسد كشمع وعجين انتهى والله اعلم حرره محمد عبد الحى عفا الله عنه
استفتاچه مي فرمايد علمای دين و مفتيان شرع متين اندرین مسئله كه شرع محمدی بين

در رمضان حلال است يا نه
كتاب الاكل والشرب

باب الاكل والشرب
در رمضان حلال است يا نه

باب الاكل والشرب
در رمضان حلال است يا نه

اور شاستر بنو دین لونڈیان دوی قسم کی قرار پائی ہیں ایک وہ جو ز خرید ہو و دوسری وہ جو
جدال و قتال کر کے موکرہ جہاد میں لڑے سوبی بی باجرہ زہ جبہ ثانیہ حضرت ابراہیم
علیہ السلام کی ان دونوں صورتوں سے بری ہیں کہ ہماری تحقیقات سے یہ بات ثابت ہے
خلاصۃ الانبیاء میں یوں لکھا ہے کہ سنان بن عدن ایک بادشاہ تھا مقام مصر میں اوسنے
جبکہ شہر و حسن بی بی سارہ زوجہ اولی حضرت ابراہیم کا سنا تو بی بی صاحبہ موصوفہ کو
پیش خو طلب کیا اور دست دراز کیا پس لڑا لڑا اس کا خشک ہو گیا تب وہ
خائف ہوا اور مستدعی اوس جناب طاہرہ سے دعا کا ہوا آپنے دعا کی لڑا لڑا اچھا
ہو گیا تب اوسنے شکر یہ میں بی بی باجرہ کو بیا اور کہا لڑا لڑا جو تک یعنی یہ تیری اجرت ہے
لہذا سبب تہادی ایام کے یہ لفظ مخفف ہو کر اچھو رہی اور تبیان کہ قدیم تفسیر ہے اور
اب کتبخانہ نواب مندر اس کے یہاں موجود ہے اور سیمینٹی لکھا ہے مگر تورت میں لفظ
جاریہ لکھا ہے تو اب اگر لفظ جاریہ پر خیال کیا جاوی تو لغت میں اوسکے معنی چند قرار
پائے ہیں بلکہ جاریہ معنی کشتی و آفتاب و دختر و کنیزک غیاث اللغات اور قاموس میں ہے
تو اب خیال کرنا چاہیے کہ جب ایک لفظ کے چند معنی قرار پائے تو پھر جو معنی بیان چسپان
ہوں بولنا چاہیے اور مقام مذکورہ بالا میں بہر صورت بیٹی کے ہی معنی موزون ہو سکتے ہیں
کیا وجہ کہ جب اتنا بڑا معجزہ اتنے بڑی بادشاہ برای لہیں مشاہدہ کیا تو وہ اوسکے عجز میں
لونڈی دیا ہو کبھی عقل سلیم قبول نہ کر سکی لہذا امیدوار ہوں کہ ثبوت دختر ہو نہ کا
یا لونڈی ہو نہ کا از روی کتاب معتبرہ روایات معتبرہ اہل اسلام سے تحریر کیجیے مینیہ اتوجہ

العبد نعمان خان وکیل سرکار

الجواب وہ در حقیقت کنیزک نہ تھیں چنانچہ تفسیر کشاف و معالم و مدارک وغیرہ سے
معلوم ہوتا ہے اور کسی تفسیر سے لونڈی ہونا ثبوت نہیں جو کہ وہ کاذب ہے و اللہ تعالیٰ

الموج و ہو سبیل مکررہ سیف الدین جعفری ریاری سیف الدین احمد

ہو المصوب عبارات مفسرین اور مورخین سے شارحہ اور صراحۃ معلوم ہو تا ہے اور
حضرت اجرہ کنیزک تھیں کیونکہ جمہور مفسرین تفسیر بادشاہ مصر میں یہ عبارت لکھتے ہیں

فوہیہا ہاجر اور علامہ مجیر الدین حبلی مورخ السن جلیل فی تاریخ القدس الخلیل میں لکھتے ہیں
 لما سار ابراہیم اسے مصر ومعہ سارۃ زوجتہ وہبہا فرعون مصر ہاجر فلما قدم اسے الشام واما
 بن الرملة وایلیا وکانت سارۃ لا تقبل وہبہا ہاجر لابرہیم فوافعہا فمحلّت وولدت اسمعیل انتہی
 پس لفظ وہبہا اشارہ کا تصریح ہے اس طرف کہ ہاجرہ کنیزک تھیں اولاد اس بادشاہ کی پھر جب
 سارہ کے ملک میں آئیں انھوں نے حضرت ابراہیم کو وہبہ کر دیا کیونکہ ہر کسی تا کہ یہ ظاہر ہے
 کہ وہبہ عرف اور شریع میں عبارت ہے اپنی ایک شئی ملک کو دوسری کو دیدینے سے پس اگر
 ہاجرہ بیٹی ہو تین لفظ وہبہ کا اطلاق جائز نہوتا اور مورخ حسین دیارنگری تاریخ خمیس میں
 لکھتے ہیں قال بن السیوۃ ہاجر من ارض العرب من قریۃ کانت امام القری بن ارض مصر
 کذا فی سیرۃ ابن ہشام ویقال ان ہاجر کانت قبل الرق بنت ملک من ملک القبط فاخذہا
 ایاہا وخلق سبیلہا و قال ہذہ لک وکان لایولدا لابرہیم من سارۃ فوہبت سارۃ ہاجر لہ انتہی
 یہ عبارت صریح ہے اس باب میں کہ ہاجرہ کنیزک تھیں بادشاہ مصر کی بیٹی تھیں بلکہ قبل کنیزک
 ہونے کے وہ ایک بادشاہ کی یادشاہان قبط سے بیٹی تھیں اور زیادہ تر صریح اس سے
 یہ عبارت ہے کہ اوسے تاریخ خمیس میں ہے دوسری مقام میں فی معالم التنزیل ولد لابرہیم
 ثمانیۃ بنین اسمعیل دامہا ہاجر القبطیۃ ام ولد انتہی اور ہر کس پر روشن ہے کہ ام ولد اوس لفظ نڈی کو
 کہتے ہیں کہ مولیٰ اوس سے صحبت کرے اور اس کے بطن سے جو لڑکا پیدا ہوا اسکو اپنی طرف
 منسوب کرے اور جلال الدین سیوطی حسن المحاضرۃ فی اخبار مصر والقاہرۃ میں لکھتے ہیں
 قال ابن عبد الحکیم حدیث عن عمر بن صالح اخبرنا مروان القصاص قال صاہر الی القبط من الانبیاء
 ثلاثہ ابراہیم تسری ہاجر و یوسف تزوج بنت صاحب عین شمس ونبینا صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم
 تسری ماریۃ انتہی پس لفظ تسری صاف دال ہے کہ وہ کنیزک تھیں اگر کسی کو شک ہووے
 کہ لوندی بہ نسبت حرہ کے ذیل اور بے قدر ہوتی ہے پس حضرت اسمعیل بنی جلیل القدر اور
 بنی آخر الزمان کے اجداد میں ہیں چونکہ لوندی کے بطن سے پیدا ہونے کی ذات میں نقص
 آگیا پس اسکو یوں دفع کرے کہ اللہ جل شانہ کے نزدیک قدر اور عزت بحسب تقویٰ کے ہے
 نہ بحسب نسبت اور یہ کہ قرآن مجید میں ارشاد ہوتا ہے ان اکرم عند اللہ بافعالکم اذ

حضرت باجرہ اگرچہ کنیزک تھیں مگر بہ نسبت حضرت سارہ کی نہایت مستحق اور پرہیزگار تھیں
 لہذا انہیں علی بن ابی طالب کتب التفسیر والحدیث پس کسی طرح کا نقصان ذات اسمعیلی میں نہیں آیا
 بلکہ کمال عارض ہوا اسید واسطے فقہا کہتے ہیں کہ جو شخص حضرت اسمیل کی حقارت کی نیت سے
 ہو کہ وہ لونڈی کی اولاد سے ہیں وہ کافر ہو لان تذلیل الانبیاء کفر اور اگر بالفرض تسلیم کیا جائے
 کہ باجرہ والدہ اسمعیل رذیل تھیں پس اس سے ذات اسمعیل میں ہرگز نقصان نہیں آتا
 عموماً کرنا چاہیے کہ اصل تمام بنی آدم کی حتیٰ کہ جلد دنیا کی ایک قطرہ منی ہو کہ وہ نجس اور
 خراب ہی پھلے اس سے نقصان ذات آدمی میں نہیں ہوتا ہی اور بقول جمہور مفسرین کے
 باپ حضرت ابراہیم کے یعنی آذر کا فر تھے لیکن اس سے ذات ابراہیمی میں نقصان نہیں آیا
 واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استقفا چہ میفرماید علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ مسمی الشہد خان
 و فتح اللہ خان و فصاحت خان برادران و سماء عظیمین خواہر ہر چار حقیقی بودند و از
 جانب پدر خود جائداد مشترکہ میداشتند مسمی و دانشمند خان اولاد پسری بنی داد خان
 و فتح اللہ خان بنیاد دختر سماء بنو فصاحت خان ثالثا پسری احمد اللہ خان و سماء
 عظیمین رابعاً و دختران عقب و گزشتہ مال البقضاء الہی احمد اللہ خان ولد فصاحت خان
 مرحوم و فات یافت یک زوجہ و دو دختران سماء شہزادی و لوازی گزشتہ بقصد زوجہ نکوہ
 دست تصرف بر جائداد مشترکہ موروثی شرکائی کشاید واحدی را از قرآن موروثی انیدہ و خلیوت
 از ریاست موروثی بنی داد خان ولد دانشمند خان و سماء بنو صبیحہ فتح اللہ خان و سماء شہزادی
 و لوازی بنتان احمد اللہ خان بن فصاحت خان و زوجہ احمد اللہ خان و دختران سماء عظیمین
 چہ قدر حرکہ جدا گانہ میرسد صراحتہ ارقام فرمایند ہوا الموفق بعد تقدیم اقدم علی المارث و رفع
 سوائہ از جائداد پدری و دو حصہ بدانشمند خان و فتح اللہ خان و فصاحت خان و یک حصہ بنعلیمین
 رسیدہ و حصہ دانشمند خان بہ بنی داد خان و حصہ فتح اللہ خان نصف بہ بنو داد خان باقی دو حصہ
 فصاحت خان و یک بنعلیمین و حصہ فصاحت خان با احمد اللہ خان و از حصہ عظیمین دو و نصف
 بسر و بنتان برابر و باقی مساوی بہ بنی داد خان و احمد اللہ خان برادران و از حصہ دانشمند خان

کتاب الاموال
 در بیان احوال و احوال

بر وجه دو و ثلث بشهرزادی و نوازی و بالقی به نبی داد خان میرسد و الله اعلم سره
 ابوالاحیاء محمد نعیم عفی عنه - الجواب صحیح و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه
 استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که مسمی امام بخش راسه دختران بودند
 منجمله آنها دختر مسماة نصیرن بعد وفات والد خود و قبل از انتقال والده خود را سه
 ملک عدم گردید یک پسر مسمی ثابت حسین و یک دختر مسماة قطبن عقب خود گذاشت
 درین حالت از جانی داد امام بخش مرحوم اولاد دختر مرحومه و هر دو هم شیرگان را چه قدر میرسد
 هوالموفق بعد تقدیم بالتقدم علی الارث و رفع موانع از ترکه امام بخش ثمن بزوجه
 و باقی برابر لبه دختران رسیده و از حصه نصیرن سدس ب مادر و از باقی دو سهم
 به ثابت حسین و یک سهم لقطبن و حصه مادر نصیرن برابر بدو دختر انش میرسد و الله اعلم
 حرره ابوالاحیاء محمد نعیم عفی عنه - الجواب صحیح و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه
 استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین باب که مسماة هنده زوجه بکر برای آب کشی
 بر چاه آبد قبضای الهی پایش لغزیده در چاه رفت و ببرد اکنون شوهرش از بار گران
 دین مهر سبکدوشی میخواند صورتش چیست

هوالموفق صورتش این است که سهام شرعیه و رتبه هنده از مهرش بالیشان ادا سازد
 یا باستعفای حقوق شرعیه از ایشان پردارد و الله اعلم حرره ابوالاحیاء محمد نعیم عفی عنه
 الجواب صحیح و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه

استفتا تالاب کناره متصل شهر واقع و طول و عرض قریب یکصد و پنجاه دره
 نمبر سیست و از چار جانب بامن شل غلیظ و غیره در آن تالاب می افتد و هزار ها خاک
 هر وقت بهر چار طرف غوطه میخورند علاوه برین در ایام گرما خشک میگردد پس در میفوبت
 غسل نمودن در آن تالاب جائز است یا نه

هوالمصوب جائز نیست چه اصل اینچنین تالاب نجس است و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه
 استفتا شخصی که دالما سود خورد مسجد و باغ و چاه تیار کنایند پس نماز خواندن و آب چاه
 مذکور نوشیدن و شکر باغ خوردن جائز است یا ممنوع

کتاب الترات
 در رمضان ۱۲۸۵ هجری

باب المهر
 در رمضان ۱۲۸۵ هجری

باب الانجاس
 در رمضان ۱۲۸۵ هجری

کتاب الصیغ
 در رمضان ۱۲۸۵ هجری

هو المصوب مکره است و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه
 استفتا شخصه از کفار اسباب مکر و فساد گرفته و دزدیده نصف مسجد تیار کنانیده
 بکدامی است راهی گردیده و تا ایندم مسجد مذکور افتاده است پس درین وجه تمام و
 کمال تیار کنانیدن درست است یا نه هر چه باشد تحریر فرمایند

هو المصوب نه و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه
 استفتا چه سیفر ایند علمای دین اندین صورت که در کوچه غیر نافذ فقط در
 محروم است زید که شخص ثالث است دروازه جدید در کوچه جاری ساخته درم و رشک
 شدن میخواهد و حامد مانع است پیش عابد وجود مانعت محروم عابد بنای دروازه زید درست است یا نه
 هو المصوب نه و الله اعلم - کتبه ابو الجیش محمد مهدی عفی عنه الهادی تیمم الجواب محمد رحمت الله عفی عنه
 و حقیقت با وجود مانعت محروم عابد بنای دروازه زید را نیز سد صاحب در مختار مینویسد

والله مستطیع مشعب عنها سکه مشکلی منع الی الاولی من فتح باب لمورد فی القصوی الفیر
 النافذ علی الصحیح اذا لم یکن فی المورد انتمی نقص و الله اعلم حرره ابو الاحیا و محمد نعیم عفی عنه
 آصاب من عجاب نطقه خادم او بیا و الله الصمد علی محمد عفر له الله احسب
 هو المصوب در سکه غیر نافذ بغیر اجازت ارباب سکه نقد فی جائز است حتی اگر یکی از شرکای

آن سکیم احداث دروازه جدید نخواهد بغیر اجازت دیگران جائز نیست نه برآزید می آرد سکه غیر نافذ بین
 عشرة کل منهم دار غیر این عدم دمانی سکه آخری لاطریق لمانی نه السکه غیر این مانعانی نه و
 السکه قال به القاسم لیس له ذلک به اثنی ابو جعفر و به نافذ انتمی شخصاً به تعهد شخص که شکایت نمود
 بنصب جائز نخواهد شد با وجود مانعت ارباب سکه بنای دروازه جدید نخواهد رسید در منع افکار مینویسد و

فی غیره انفاذ لا یحضر فی حدیثه احسب هم اولی الی انتم الذین الطرق التي لیست نافذ و سکه بهای
 یحضر فی ملک الشریک من الوجه الذی لم یمنع له لا یکان باذن الكل و الله اعلم بحره محمد عبدالحی عفا الله عنه
 استفتا چه سیفر ایند علمای دین اندین مسئله که در زمان شیریت نشان آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بای بنی اشتم ثمن کمنس از غنیمت مقرر بود که حال باقی مانده پس آیا
 درین زمان دامن زکوة بالیشان جائز است یا نه میسر اتو حسره

کتاب الفقه

در مختار جلد اول

در مختار جلد اول

الجواب وادان زکوة بنی هاشم را بر قول مفتی به و ظاهر المذهب ظاهر الروایة جاریست
 آری در غیر ظاهر الروایة یعنی روایت نوادر ابو عصمه از امام ابو حنیفه جوازش نقل کرده و
 طحاوی قولش را اخذ فرموده و در روایت دیگر از ابو یوسف و ابو حنیفه جواز وادان هاشمی
 مثل خود را وارد گردیده و لیکن هر دو روایت خلاف ظاهر الروایت و ظاهر المذهب است
 و دلیل مفتی به بودن عدم جواز آنست که در همه متون فقهیه عدم جواز مذکورست و شک نیست
 که فتوی بر قول متون میباشد و نیز در معتبرات فقهیه عدم جواز را ظاهر الروایت و جواز را خلاف
 ظاهر الروایت بل خلاف صواب نوشته اند و اینک روایات معتبره در عینون المذهب جامع مذہب
 اربعه سے آر دلالی بنی هاشم بالاجماع و در برهان شرح مواهب الرحمن که جامع مذہب اربعه است
 می نگارد لا ترفع الزکوة و سایر الواجبات الی بنی هاشم و هم بنو العباس الحارث بنی عبد المطلب
 و بنو عقیل و جعفر و عقیل و لاد ابی طالب فی ظاهر الروایت لقوله صلی الله علیه و علی آله و سلم
 نحن اهل البیت لا نحمل لنا الصدقة رواه البخاری و لقوله ان الصدقة لا تتبعی لآل محمد انما
 هی او سائر الناس رواه مسلم و روی ابو عصمه عن ابی حنیفه انه یجوز فی هذا الزمان و انما
 کان محتجانی ذلک لزمان و عنه و عن ابی یوسف یجوز ان یدفع بعض بنی هاشم الی بعض
 زکوٰتہم و در ہدایہ مذکورست لا ترفع الی بنی هاشم لقوله علیہ الصلوٰۃ و السلام یا بنی هاشم
 ان الله حرم علیکم غسالۃ الناس و در فتح القدیر سے آر دہذا ظاهر الروایت و روی ابو عصمه
 عن ابی حنیفه انه یجوز فی هذا الزمان و انما کان محتجانی ذلک لزمان و در شرح منقح الاکسر
 از صاحب در مختار مذکورست عن الامام جواز دفع الهاشمی زکوٰۃ مثله و عنه الجواز فی زمانہ
 مطلقا قال الطحاوی و بہ ناخذ و اقراء القمستانی و غیرہ الا ان ظاهر الروایت اطلاق النہی و صاحب
 بحر الرئیث عی آر و اطلق الحکم فی بنی هاشم و لم یقیدہ بزمان و لا بشخص للاشارة الی روایت
 الی عصمه عن الامام انه یجوز الی بنی هاشم فی زمانہ و للاشارة الی رد الروایت بان الهاشمی
 یجوز لہ ان یدفع زکوٰۃ الی مثله لان ظاهر الروایت المنع مطلقا و در نہر فائق مسطورست
 روی ابو عصمه جواز اعطائہم الواجبات فی زمانہم خمس الخمس قال الطحاوی و بہ ناخذ الا ان ظاهر الروایت
 اطلاق المنع و صاحب در مختار میگوید ہم ظاهر المذهب اطلاق المنع مقول الیمنی

والله اعلم بما جاز له دفع زکوة مثله ضوا به لا يجوز و علامه شامی در شرح قوله اطلاق المنع سے گوید
ای فی الا زمان کلها یعنی فی زمان البنی عسکے الله علیه و علی الله وسلم و بعدہ و در بعد ان شرح کنز
میگوید لا تنفع الزکوة الی بنی هاشم سوا کما لو اوجز بدین او غیر هم و سوا کما ان الدافع اشمیا او غیره
عندنا و قال حمدی کل ضد الزکوة لما اشمی بجا به کذا فی فتا و اء و سبب اشارت رور رایت
نوادر چنانچه صاحب بحر کفایت آن است که منع زکوة به بنی هاشم معلل است بپوش
صدقه و او ساخ الناس کما نقلناه من الاحادیث الصحیحة المعتبرة و حکم معلل بادام العلة
زوال العلة نمی نماید قال صاحب الفصولین ان حکم اذا ثبت بعبارة فالبقی شی من الکلام اعم
یعنی حکم ببقائه و در بنی هاشمش موجود فلذا المعلوم و ازین تقریر مندرج شد آنچه در
بعض اذان خطور بود و است که علتش تقریر خمس بود که سبب ضلوع شدن بیت المال
مفقود و مرتفع گردید زیرا که علتش بودن صدقه و در نسخ است که آن حضرت آنرا
بر اقارب و اهل بیت خود حرام فرموده اند نه تقریر خمس الخمس و الا اگر از حرمت مذکور قطع نظر
کرده شود در زمان حفظ بیت المال هم کدام وجه ممنوعیت آن نبود که اگر چه سبب تقریر
خمس الخمس حاجت اخذ زکوة نبود لیکن حرمت چیزی دیگر است و عدم حاجت چیزی دیگر
و اگر گفته آید که در این ان اگر حکم جواز زکوة مذاده آید سادات در اشد حاجت مبتلا خواهند ماند
جو البش اینکه مودیان زکوة درین زمان خال خال شادمان اند خوشحالی همه مستحقان
زکوة که مظالفت شان هم از بیت المال مقرر بود زکوة مردم این زمان نامستعد و معسرا
مودیان زکوة و غیر شان که قدرت بر تطوعات سیدارند ایشان مایه آید که بدان
تطوعات و صدقات ناقله و محاصل اوقات خدمت سادات نمایند فی الدار الخیر عازمت
التطوعات و علة الادتیاف لم ای لبی هاشم سوا کما هم الواقع اول العمل ما هو الحق لما حققه
فی الفتح و حضرت قاضی شاد الله در الا بد میفرمایند بنی هاشم و موال آنها را آنچه مگر صدقه
نقل و اول از صدقه نقل به بنی هاشم بدید که زکوة بر ایشان حرام است استیع و الله اعلم
بالصواب نفقا حرم الطلاب محمد لطف الله عفا الله عنه اجناه محمد مفتی الله بالجواب مجمع
والرأی نجیح محمد مفتی الله بالجواب مجمع محمد مفتی الله بالجواب مجمع محمد مفتی الله بالجواب مجمع

اصحاب من اجاب بنده خاکسار ظهور حسن ملاشک فی ان ظاہر المذهب ہو ما اختاره سائر
 المتون الفقہیۃ من عدم جواز اداء الفرصۃ من الصدقة الی بنی ہاشم وان کان مخالفا لما فی علیہ
 الطحاوی فان قول الطحاوی مردود کما افادہ المجیب مالا مزید علیہ نقیۃ العبد الاشم عبد الکریم غلام نبوی
 ورفقاوی عالمگیری مسطور نیست لایدرغ الی بنی ہاشم و ہم آل علی عباس و جعفر و عقیل و آل بخارث
 کذا فی الهدایۃ و اللہ اعلم میر محمد علی در عدم جواز دادن ہاشمی را بحسب ظاہر الروایۃ
 شک نیست کتبہ احمد حسن عفی لا شک انہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم قال نحن
 اهل البيت لا نحل لنا الصدقة رواه البخاری و ایضا قال ان الصدقة لا یبغی لآل محمد
 رواه مسلم۔ کتبہ اضعف العباد رحمت علی ہذا الجواب صحیح و المجیب صحیح لا شک لا تدفع
 الزکوۃ الی بنی ہاشم کما قال علیہ الصلوۃ و السلام ان ہذہ الصدقات انما ہی اوساخ للناس
 فانما لا نحل لہم ولا لآل محمد رواه مسلم کتبہ الفقیر محمد عبد القادر محمد عبد القادر این جواب
 صحیح است بر صحتش تمام روایات متون و ظاہر الروایۃ دلالت میکنند کہ اگر فی الجواب
 و پیش روایات متون و ظاہر الروایۃ روایتی معتبر نیست کما فی الدر المختار قالوا فی رسم
 المفتی ان ما اتفق علیہ اصحابنا کما فی الروایات الظاہرۃ یفتی بہ قطعا انتہی و تمام حضرت ما
 مثل مولانا شاہ عبد العزیز و مولانا محمد اسحق صاحب شاہ غلام علی صاحب شاہ ابوسعید صاحب
 و مولانا رفیع الدین و غیر ہم ہرگز فتوی بجواز زکوۃ برای بنی ہاشم نمیدادند و نہ بالفعل اینجا
 کسی بر آن فتوی میدہد حررہ المسکین محمد قطب الدین الدہلوی فقہ خواجہ قطب الدین احمد
 ہوا لمصوب اکثر احوالہ کہ در باب حرمت صدقہ بر بنی ہاشم وارد شدہ اند صاف
 صاف دلالت میکنند بر اینکہ حرمتش مقید بزمانہ نیست مسلم روایت کردہ کہ فرمودہ
 رسول خدا صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم ان الصدقة لا یبغی لآل محمد انما ہی اوساخ الناس
 و طبرانی روایت کردہ لا یحل لکم اهل البيت من الصدقات شیء انما ہی غسالة الایدی
 و ان لکم فی خمس الخمس ما یغنیکم پس ازین عبارات و امثال آنہا معلوم میشود کہ حرمت
 معطل بہ بودنش در نسخ و غسالة است و این وصف برای صدقہ لازم است و ہر زمان
 معیت دارد پس حرمت ہم در ہر زمان خواهد ماند و لہذا جملہ از باب متون و شروح

معتبر و بر سبیل عداقت رفتند و حرمت را مقید بزمانی نساختند و طحاوی در شرح معانی الآثار
بعد از آنکه حرمت را دلیل بر وایات ساخته میگوید فمذه کما قد جازت بتحريم الصدقة علی
بنی ہاشم ولا یعلم سبب نسخها ولا عارضها من الآثار و هو قول ابی حنیفہ و ابی یوسف و محمد بن
مخصا پس معلوم شد کہ علت حرمت تقرر خمس الخمس نیست تا آنکہ فتوی بجوازش درین زمان
دادہ شود و اگر تسلیم کردہ شود کہ تقرر خمس الخمس علت حرمت است چنانکہ از قول مجاہد و کعب
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم و اہل بیتہ لایاکلون الصدقة فجعل لهم خمس الخمس خرجہ
ابن ابی شیبہ را بطبری مفہوم میشود انحصار علت درین تقرر مسلم نخواہد شد بلکہ گفتہ خواہد شد
کہ حرمت صدقہ بر بنی ہاشم صلح و علت ستمی بودن آن و نسخ دوم تقرر خمس الخمس و درین
زمان اگرچہ ثانی نیست مگر اول موجود است پس لا جرم حکم حرمت باقی خواہد ماند و اگر و این علت
بمجموع این ہر دو خلاف عقل نقل است بلکہ ہر یک ازین ہر دو علت مستقلہ است از تجاوز نسخ شد
کہ آنچه طحاوی افتہ یار کردہ مینویسد ردی عن ابی حنیفہ انہ قال لا باس بالصدقات کما عمل بنی ہاشم
حدیثی سلیمان عن ابیہ عن محمد بن ابی یوسف عنہ بہ و ذهب فی ذلک عندنا الی ان الصدقات انما
کانت حرمت علیہم من اجل اجعل لهم فی الخمس فلما انقطع ذلک عنہم حل لهم ما کان حرم علیہم فہذا ما اخذ
انہی لمخصا قال غنیار نیست و لہذا کہ از فقہای معتبرین برین روایت فتوی ندادہ و ہر نقیصہ
کہ این روایت را نقل کردہ شان لیا سن ادہ و مستانی و برجندی در شرح نقایہ و شری بلالی در مراقی
الفلح و غیر ہم بجز نقل قول طحاوی فہذا ما اخذ امری دیگر نکرده و اللہ اعلم بہ حق و سبب الحی و هذا الشرع
فی الحقیقت درین زمان دادن زکوۃ بنی ہاشم را جایز نیست فی رسائل الارکان و اما انہ لا یستطی
الہاشمی فلما عن عبد المطلب بن ربیعہ بن الحارث قال ان ربیعہ بن الحارث قال عبد المطلب بن
ربیعہ و الفضل بن عباس انما رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم یقول لا استعملنا علی الصدقات
قال علی بن محمد علی تک الحال فقال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم علی الصدقة فقال عبد المطلب
قال قلت انما و الفضل حتی انما رسول اللہ فقال لانا ان ہذہ الصدقات انما ہی اوساخ الناس
و قال لا یکل لحمہ و لا یلآل یحد و رواہ النسائی و رواہ المسلم فی روایتہ طولی و فی و ایضا و لا یحوز حرمت
زکوۃ الی بنی ہاشم لہم و عن ابی ہریرۃ قال خذ الحسن بن علی قرۃ من قرۃ الصدقة فجعلنا فی فیہ

تفتح کوة حتى وقع نظره منها الى النساء جاره على رواية كتاب التمسك لا يمنع والفتوى على انه يمنع
انتهى وفي فتاوی قاضیخان و مثله فی خزانه المفتین لو اراد الجار ان يمنع من الصعود حتى يتخذ
سترة قالوا ان كان فی صعوده يقع بصره فی دار جاره كان له ان يمنع من الصعود حتى يتخذ سترة
وان كان لا يقع بصره عليهم اذا كانوا على السطح لا يمنع من الصعود انتهى و اکثری موافق ظاهر
روایت بران فتوی داده که همسایه را اذان مما لغت نیرسد اگر چه بان متضرر شود و فی
فتاوی قاضیخان کل ما ذکرنا فی جنس هذه المسائل قول مشایخ بلخ و انه یخالف قول ابی حلیفة
من تصرف فی ملکه لا يمنع منه وان تضرر جاره و فی الدر المختار جواب ظاهر الروایة عدم المنع مطلقا
و به افتی طائفة کالامام ظهیر الدین و ابن الشحنة و والده و رحمه فی الفتح و فی قسمة المجتبی و به یفتی
و اعتمد المصنف ثم قال قد اختلف الفقهاء و ينبغي ان یعول على ظاهر الروایة انتهى و فی
حاشیة لوفتح صاحب لبناء فی علو بناء کوة لایلی صاحب الساحة منعه بل له ان یمنی بالستر خبیة
الی ان قال و الامام ظهیر الدین کان یشی بقول الامام و الحاصل ان الذی علیه طالب المشایخ
من المتأخرین هو الاستحسان فی جنس هذه المسائل و افتی طائفة بجواب لقیاس المروی و اختار
فی العمادیة المنع اذا کان الضرر مبینا و ظاهر الروایة خلافه و ذکر العلامة ابن الشحنة ان فی حفظه
ان المنقول عن ائمتنا الخمسة الی حلیفة و الی یوسف و محمد و زکریا الحسن ان لا يمنع من التصرف
فی ملکه و ان اضرب بجاره و هو الذی امیل الیه و اعتمد و افتی به بها لو الذی شیخ الاسلام انتهى
و رجع فی فتح القدر فیضا ظاهرا و الروایة و انشدنا علیه کتبه النور علی عفی عنه
هو المصوب فقها اختلاف و ارد و دین که صاحب خانه را در مکان خود تصرف
بهر نوعیکه باشد جائز است یا نه ظاهرا و الروایة این است که الک را بهر نوعیکه خواہ تصرف کند
اگر چه بدگیری اذان ضرر پیدا شود و همین است مختار یک جماعت متأخرین و اکثر مشایخ بر آنند
که تصرفی که اذان ضرر بین متصور شود جائز نیست و همسایه یا غیر همسایه را که بان ضرر رسیده
منع میرسد علامه غزالی در منع الغفاری آرد فی المجتبی و مرقع فی نصب اعداء فی الآثار
ساحة فاراد صاحب الساحة ان یمنی فیها و لیسد الريح و الشمس على الآخر فلیس فیها ضرر
الروایة و به یفتی و قال نصیر الصفار المنع و علی هذا لو اراد حاما او تنورا او فی غیره

قاری المدایۃ الفتویٰ علیٰ انہ ممنوع من التصرّف علی وجه تضرر بہ الجار وان کان فی ملک
 و اجاب قاری المدایۃ بان الجار یمنع ان یفتح کوة یشرف منها علی جاره فقد اختلفت فی منع
 ان یقول علی ظاہر الروایۃ انتی لم یخصّاص صاحب انتی الفتویٰ فی نوہد اذ اراد الی ان ینہی فی ارد
 او دکانہ تنور او حماما او مدقّان القصارین لم یجوز قال لصدور الشہید کان والدی سیفۃ بانہ
 اذا کان الضرر بنیان قال وہ یفتی و ہذا جواب المثلخ و جواب ظاہر الروایۃ لا یمنع انتی و علامہ
 خیر الدین الرملی و فتاویٰ خودی آر و مسالۃ فتح الکوة فیما قیاس و استحسان و الاستحسان المنع
 و علیہ الفتویٰ کما نقلہ فی التاتارخانیۃ و شرح القدوری المستمسک بالمضمرات عن التذریب قال فی
 التاتارخانیۃ فیل مسالۃ الکوة م الحاصل فی جنس ہذہ المسائل ان القیاس ان کل من یضر
 فی خالص ملکہ لا یمنع وان کان یودی الی الضرر بالغیر لکن ترک القیاس فی ہذا وضع یعدی ضرر
 یضرہ الی غیرہ تصرفا بنیا و قیل بالمنع مطلقا وہ اخذ کثیر من مشایخنا و علیہ الفتویٰ و مثلہ فی
 الفصول العبادیۃ و کثیر من الکتاب انتی و مفتی شام ملاحمہ و فتاویٰ خود میگوید فتاویٰ علی ان
 الکوة حیث كانت للنظر و الموضع موضع النساء و تسد بلا فاصل بین الطریق الفاصل و غیرہ کما
 فی المضمرات و غیرہ انتی و در موضع دیگر اذ ان فتاویٰ کہ معروف بہ معنی المفتی عن سوال
 المستفتی ست می آر و لا فرق بین القديم و الحادث حیث کان الضرر بنیا انتی و علامہ
 ابن عابدین بد تنقیح فتاویٰ حامدیہ می آر و فی حاشیۃ البحر من القضاء للشیخ خیر الدین لا فرق
 بین القديم و الحادث حیث كانت لعلّ الضرر بین انتی پس در صورت مسئلہ اگر
 از کشا و ن زید طاقات مکان خوبہ خالد ضرر بین ^{بوجود بنیان} میرسد و نظر بر عورات او سے افتد خالد را
 حسب اختیار مشلخ منع میرسد و زید را باید کہ دیوار پردہ بنا سازد و اللہ اعلم کہتہ محمد عبد الحمیدی عنہ
 استفتا اگر کوئی شوہر اپنی زوجہ سی بدین وجہ ناراض ہو کر بلا موجودگی زوجہ کے
 اہل برادری کے سامنے قسم کھا کر کہے کہ مینی زوجہ کو طلاق دیا کہ او سنے شوہر کے ساتھ
 جانے میں انکار کیا بعد ازاں شوہر چھ بیس برس زندہ رہا لیکن حیات اوسنی زوجہ مذکورہ
 کچھ واسطہ نہیں کھا اور بعد ازاں ہم گویا اب زوجہ مطلقہ کہتی ہے کہ مجھ کو میرے مواجمہ میں
 طلاق نہیں دیا شوہر عامواہم زن و مرد کا تکمیل طلاق کے واسطے ضرور ہے یا طلاق

تسلیم کیا جائیگا بیوہ لوت جردا

ہو المصوب اس صورت میں طلاق تسلیم کیا جائیگا اور بوجہ زن و مرد کا ضرور نہیں بلکہ علم زن کا بھی اوس وقت ضرور نہیں عنایہ میں ہر الزوج یتفرد بالطلاق فرما لکن مالم یتہ بہ واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استفتا اگر کوئی شوہر اپنی زوجہ سے نزع کرے اور زوجہ ہندو نے شوہر کے آگے گھر آنے سے انکار کیا اور زید شوہر کے قسم کھائی کہ مجھے اور ہندو سے واسطہ نہیں ہے اور پھر تیس برس تک زید اپنی قسم پر تادفات مضبوط رہا ہندو سے واسطہ نہ کھا پس ایسا انکار اور اس مدت تک احتراز بمنزلہ طلاق کے ہے یا نہیں

ہو المصوب طلاق ثابت ہے۔ واللہ اعلم کتبہ ابو البعیش محمد مہدی عفا اللہ عنہ اس لفظ سے طلاق نیت سے ثابت ہے خزانۃ المفتیین میں ہے لو قال لم یتہ یعنی وہ نہ کیا عمل و تاثیر من نکاحک ابجدی عنی و لوی بالطلاق یقع نیتی واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ استفتا زید نے حالت نابالغی میں بی بی بنت اطفال ہنس کے کسے سے بیعت کی اور بعد بلوغ عند الملاقات مرشد کے بسبب معانہ چند امورات خلاف شرع کی نیز عدم استفاد ہونے ہدایت وغیرہ کے اوسکو اعتقاد نہوا اب وہ دوسری بزرگ سے بیعت کرنا چاہتا ہے پس یہ بیعت جائز ہے یا نہیں

ہو المصوب اس صورت میں بیعت ثانی جائز ہے اور بیعت اولی مانع نہیں ہے شاہ ولی اللہ محدث رحمہ قول جمیل میں تحریر کرتے ہیں ان تکرر البیعة من سوال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آتھ وسلم ما ثور و کذلک من الصوفیۃ اما من الشخصین فان کان لکل واحد منہن بالیہ فلا بأس و کذلک موتہ او غیبتہ المنقطۃ و اما بلا عذر فانہ یشبہ المتلاعب بذہب بالبرکۃ و یحصر

قلوب الشیوخ عن التہمدہ واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ استفتا اگر کوئی شخص بدوق و تیر و نیزہ و شمشیر وغیرہ بہ نیت شکار بسم اللہ کمر جائز پر لگا دی اور وہ جانور اتنی جلد اوسکی ضرب سے مر جاوی کہ نوبت زبح کرنے کی پہنچ تو کھا نا ایسے جانور کا درست ہے یا نہیں

در التفتیہ و فتاویٰ

مجموعہ فتاویٰ

جلد اول

ہو المصوب تیر اور نیزہ وغیرہ کو اگر بہ نیت شکار کے لگا دی اور اوس جائز زمین
 زخم ہو جاوی اگرچہ وہ فی الفور مر جاوی تو جائز ہی ہدایہ میں ہے اذ اسمی الرجل عند الرمی
 اکل ما اصاب اذ اخرج السهم فمات لانه ذابح الرمی لکون السهم الہ فی شتر التسمیۃ عنده
 ولا بد من الخرج لتحقيق معنی الذکاة انتی اور ملتی الابحر میں ہے ان وقع السهم بہ فتعالی و غاب
 ولم یقع عن طلبہ ثم وجده میتا حل ان لم یکن بہ جراحۃ غیر جراحۃ السهم انتی اور ہندو کسی شکار
 بمقتضای قواعد فقہیہ بغیر ذبح حلال نہیں فان الاصل ان الموت اذا حصل بالخرج یقین
 حل وان بالثقل لا یحل کذا فی التبیین اور رد المحتار میں ہے لا یجفی ان الخرج بالاصاص نما ہو
 بالاحراق والثقل بواسطۃ اندفاعہ العنیف اذ لیس لہ حد فلا یحل وبہ افتی ابن نجیم انتی
 والله اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استقتنا زید کے پاس زمین اور ایک مکان خرید پانچ سو روپیہ کا اوس کے قبضہ میں
 رہا سال رہا اور وہ خالد کا قرضدار چالیس روپیہ کا تھا خالد نے عدالت میں نالش کی
 سرکار نے وہ زمین اور مکان بابت روپیہ خالد کے مع خرچہ عدالت کے نیلام کراڈالا اور
 حامد کے نام وہ اکسٹھ روپیہ پر چھوٹا سرکار نے اوس پر قبضہ مالکانہ حامد کا کراڈا یا لیکن زید
 جو کہ مالک ہے وہ اوس نیلام پر راضی نہیں ہے پس ایسی زمین اور مکان سے بدلہ ضامنہ
 زید کے نفع لینا یا قبرستان اور مسجد بنانا زیدی شرع جائز ہے یا نہیں۔

ہو المصوب اس صورت میں نفع لینا حامد کو اوس زمین میں جائز نہیں کیونکہ اگرچہ
 بیع مال قرضدار کی جس وقت کہ قرض دا نکرے حاکم کو بلا اجازت اوسکی جائز ہی علی لا صح
 کما فی الملتقی الابحر والدر المختار والحامد یہ وغیرہ لیکن چونکہ یہ بیع نہایت نقصان سے ہوئی
 کہ پانچ سو کی مالیت اکسٹھ روپے کو بیکی اور ولایت حاکم کی بہنی شفقت اور نفع پر ہی نہ ضرر
 و نقصان پریش ولایت صبی کے لہذا یہ بیع جائز نہوگی فتاویٰ خیرہ میں ہے الحاصل ان
 انقاضی نصب ظاہر ینبغی لہ ان یظہر للمدیون کما یظہر للداان بیع ہا کان انظر لہ انتی والله اعلم
 حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استقتنا ایک شخص کی دو بیٹیاں تھیں اور وہ شخص قضا کر گیا اور ان کی بیوی نے

فصل فی التبرع

باب فی التبرع
 در زکوٰۃ و صدقہ

پہلے قصداً لیکن جائداد مکانات وغیرہ جو کہ اس شخص کی تھی اوپر وہ دونوں بیٹیاں قابض ہیں
 چنانچہ اب بڑی بیٹی مرگئی اور چھوٹی بہن نے اس کا گور و کفن اپنی جائداد سے کیا اب وہ
 بڑی بہن کے خاوند سے روپیہ گور و کفن کا طلب کرتی ہے آیا وہ روپیہ بموجب شیعہ کو اپنا چاہی نہیں
 ہو المصوب اگر بڑی بہن کے خاوند نے چھوٹی بہن سے گور و کفن کا حکم نہیں کیا
 بلکہ چھوٹی بہن نے خود خرچ کیا دعویٰ اس کا باطل ہے و المختار میں ہے لو کفنتہ الحاضر من مالہ

ارجع علی الغائب منهم حصۃ فلا رجوع لہ ان الفق بلا اذن القاضی حاوی الزاہدی و

استنبط منہ الخیر الرطلی علی انہ لو کفن الزوجۃ غیر زوجہا بلا اذن القاضی فهو مشروع انتہی

واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استفتا زین نے اپنے ذرا ذاتی سر ہندو شراڈ اکثر جائداد وسطے اپنے اور بکر اور
 خالد اپنے برادران ملائی کے حاصل کی رقبالہ جات رہن اور بیع کی بھی اپنے اور
 اپنے بھائی وغیرہ کے نام سے تیار کرانی اب ورثہ زید مذکور کے بکر اور خالد کو اشیائے
 موصوفۃ الصدر سے بیدخل وراثت کی ملکیت کو اون اشیاء سے زائل کر سکتے ہیں یا نہیں
 ہو الموقوف اگر جائداد و اشیاء مذکورہ زید نے کسی کو ہبہ بالقبض نہیں کیا اور یہ بھی
 ثابت ہو کہ اشیاء زید کے ہیں بہ ثبوت شرعی تو ورثہ زید کو اختیار ہے واللہ اعلم
 نقہ خادم اولیاء اللہ الصدر علی محمد غفرلہ اللہ الاحد۔ الجواب صحیح حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ
 استفتا تجارت اور بیع اور شراڈ و پست حیوانات مردار بلا ذبح کے تر و یا خشک
 دونوں دباغت کر شرعاً جائز ہے یا نہیں

ہو المصوب نہیں فتح القدیر میں ہے للبحرین جلود المیتۃ قبل ان یرفع لانیہا غیر

منفق بہا تال علی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم لا یقتضون من المیتۃ اذی لا خلاف فی ہذا انتہی

واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استفتا کیا زینت ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ زید و عمرو بکر برادران حقیقی شیعہ ہیں
 زید بموجب شرع شریعت کو شرط طلب مواثبت اور شہاد کی بجالا یا اور بکر سے عمل میں نہیں آتی
 لیکن وقت طلب خصومت کے تیون کی جانب سے بسبب طرد و نوشت و کار و بار

کتاب الحج والعمرة
 در فقہ حنفی ج ۱

کتاب الحج والعمرة
 در فقہ حنفی ج ۱

کتاب الحج والعمرة
 در فقہ حنفی ج ۱

یکہائی کے بالاجمال نسبت مبیعہ کو دعویٰ رجوع ہوا تو یہ کل دعویٰ شرعاً قابل مسموع ہے یا نہیں اور بسبب ثبوت نہونے نام عمرو اور بکر کے دعویٰ زید کا تو باطل نہوگا۔ بیوا تو جسروا ہو المصوب اس صورت میں دعویٰ زید حق شفعہ میں باطل نہوگا۔ کما یفہم من عامۃ الکتاب واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ۔ درحقیقت دعویٰ زید کا مسموع ہوگا اور دعویٰ کل برادران قابل سموعیت نہیں واللہ اعلم۔ حررہ محمد نعیم عفی عنہ ہو الموفق الجواب صحیح نہایت کارائیکہ حاکم دعویٰ عمرو و بکر کا خارج کریگا اور دعویٰ زید کا شرعاً مسموع ہوگا واللہ اعلم۔ کتبہ محمد انور علی عفی عنہ۔ اصحاب من اجاب۔ کتبہ ابو الجلیش محمد مہدی عفا عنہ الہادی۔ صحیح الجواب نمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد فخر اللہ الا حد صحیح الجواب حررہ محمد رحمت اللہ عفی عنہ۔ اصحاب من اجاب کتبہ اصعب عباد اللہ محمد فضل اللہ عفی عنہ استفتا زید و عمرو و بکر نے طلب خصومت میں شامل ہو کے دعویٰ حاکم کے پاس رجوع کیا اور قبل انفصال کے زید و عمرو نے اپنے حق کو باقظ کیا اور طلب خصومت سے بری ہوئے اس صورت میں بکر کے حق میں تو کچھ حائل نہیں

ہو المصوب اس صورت میں بکر کے حق میں خلل نہیں عنایہ میں ہے اذاجتمع الشفعا واسقط بعضهم حقہ فان کان ذلک قبل لقضاء فالشفعة للباقین فی الكل انتہی لمخصراً

واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ۔ صحیح الجواب ویؤیدہ مافی اللہ المختار فلو قبلہ فلم یبقی اخذ الكل کزوال المزاہمۃ انتہی واللہ علیم حررہ محمد نعیم عفی عنہ

ہو الموفق الجواب صحیح فی العالمیہ اذاکان للدار شفیعیان سلم احدهما الشفعة قبل لاخذ وقبل القضاء کان للآخران یاخذ الكل وبعد الاستیفاء وبعد القضاء یطیل حق کل واحد منهما

عما قضی لصاحبه حتی اذا کان للدار شفیعیان وقضی القاضی بالدار بینہما ثم سلم احدهما لیسببہ لم یکن للآخران یاخذ الجميع انتہی واللہ اعلم کتبہ انور علی عفی عنہ۔ الجواب صحیح نمقہ خادم

اولیاء اللہ محمد علی محمد۔ اصحاب من اجاب کتبہ اصعب عباد اللہ محمد فضل اللہ عفی عنہ صحیح الجواب حررہ محمد رحمت اللہ۔ اصحاب من اجاب۔ کتبہ ابو الجلیش محمد مہدی عفا عنہ الہادی استفتا کیا فراتے ہیں علمای دین ان مسائل میں اول یہ کہ شفعہ میں طلب مواثبت

در زینتہ عذراۃ العالیہ امیر المومنین علی بن ابی طالب

کتاب الشفوعہ در زینتہ عذراۃ العالیہ امیر المومنین علی بن ابی طالب

اور اشہاد نیابتہ و کالہ ہو سکتی ہے یا نہیں دوسرے یہ کہ زید اپنے محال زمیندار ہی پر نہیں رہتا ہی ہمیشہ باہر رہا کرتا ہے اور اپنی طرف سے ایک وکیل مقرر کیا ہے اور اوس کو ماذون مطلق کیا ہے کہ ہر طرح کی طلب خصوصیت اور مواثبات اور طلب حقوق ہماری طرف سے کیا کریں اور کسی امر میں اگرچہ حق شفعہ بھی ہو محتاج اذن جدید کلمہ ہے ایسا وکیل و ماذون مطلق طلب مواثبات و طلب خصوصیت شفعہ اوس موکل کی طرف سے کر سکتا ہے یا نہیں یہ کہ ایک عقار میں چند شخص متفق ہو کے بذریعہ ایک خواست کے دعوے شفعہ کل حاکم کے پاس جمع کر سکتے ہیں یا نہیں چونکہ حق یہ کہ توکیل کو یہ تحریر و کالت نامہ شرط ہے یا نہیں یا پھر یہ کہ عقار واحد میں اپنی طرف سے اصالتاً اور دوسرے دن کے طرف سے وکالہ طلب مواثبات و اشہاد یا طلب خصوصیت شفعہ کر سکتا ہے یا نہیں اور اگر من حیث الوکالہ طلب اوسکی باطل ہوگی تو طلب من حیث الاصالہ کا کیا حال ہوگا چنانچہ یہ کہ عقار واحد میں طلب مواثبات و اشہاد کے شخص کی طرف سے ایک وکیل ایک صیغہ میں کریں تو یہ طلب صحیح ہے یا نہیں بیوا تو جروا

ہو المصوب جواب سوال اول ہو سکتی ہے قادی عالمگیری میں ہے ورجوز التوکیل طلب الشفعہ کذا فی البدر ایضاً و خزانۃ المفتیین میں ہے الشفعہ اذا علم بالشرار فی طرہ و من مکتب طلب طلب المواثبات و غیر من الاشہاد بلفظ یوکل بکلیلاً لطلب الشفعۃ انتہی اور ہایہ میں مرقوم ہے کہ یوکل یقتدر الانسان بنفسہ جازان یوکل بہ غیرہ انتہی جواب سوال دوم کر سکتا ہے اشہاد میں ہے الوکیل اذا کانت وکالہ عامۃ مطلقۃ ملک کل شیء الاطلاق انتہی و عمن العبد و وقف البیت انتہی اور رسالۃ المسالۃ الخاصۃ فی الوکالۃ العامۃ میں کہتے ہیں الوکیل وکالہ عامۃ ملک کل شیء الاطلاق والعناق والوقف والہبۃ علی المقتنی بہ انتہی جواب سوال سوم رجوع کر سکتے ہیں جواب سوال چارم وکالت نامہ شرط نہیں کما یفہم من عبارت الکتاب جواب سوال پنجم وکیل کہ خود بھی شفعہ ہے اگر یوکل کی طرف سے طلب شفعہ کریگا اوسکا شفعہ باطل ہو جائیگا قادی عالمگیری میں مبسوط سے منقول ہے لہذا کل رجل یشفع ان یاخذ الدار لہ بالشفعۃ فافہم الشفعۃ ذلک فلیس لہ ان یاخذ الدار ان طلبہ غیرہ فلیس لہ

لشقة فانما يطلب بيع من المول ولو طلب بيع لنفسه كان مسلماً للشقة فاذا طلبها لغيره
كان أولى انتهى جواب سوال ششم صحیح ہوگی اگر وہ شخص بھون کی طرف سے وکیل ہے
واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ۔ اصحاب المجیب کتبہ ابو الجیش محمد مہدی عفا اللہ
عنہما صحیح الجواب حررہ محمد حجت اللہ عفی عنہ

ہو الموفق الاجوبہ صحیحہ و عبارت مندرجہ استفتا ساتھ منقول عنہا کی مطابق ہیں
اور تحریر و کالت نامہ اور ایک شخص کا وکیل چند شفیعیوں کی طرف سے ہونا صحیح ہے
کما یفہم من العالمگیریہ و التفاسیر الاحمدیہ واللہ اعلم۔ کتبہ النور علی عفی عنہ اصحاب المجیب
کتبہ اضعفت عباد اللہ محمد فضل اللہ عفی عنہ

استفتا زید مال خود بدست بکر جا کر فروختہ قرار کر دے ہر گاہ خواہ بشرط عدم استعمال
والپس دہد پس بکر مال مذکور بجای فروخت نفع کہ ازان حاصل شد بکر باطل است یا نہ
ہو المصوب حرام است زیرا کہ مال جا کر از ملک بائع بیرون نمی آید در نقایہ می آرد
لا یخرج مبیع عن ملک بالیہ مع خیارہ کالمقبوض علی سوم الشراۃ انتہی و ہر گاہ آن ملک ملک
بائع بیرون نہ آید نفع گرفت بکر را جائز نیست واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ
استفتا زید بکر را مالے دادہ گفت کہ بدین قیمت فروختہ دہند و آنچه زیادہ حاصل شود
حق تست پس چیرے کہ از قیمت معینہ زاید بدست آید بکر باطل است یا نہ

ہو المصوب حلال است واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ
استفتا کیا فراتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ زید عالم علم دین خالد عالم کی محفل میں آیا
اور خالد مدجلہ حاضرین مجلس نے واسطے تعظیم زید کو قیام کیا اور وقت رخصت کے بھی قیام کیا
پس ایسا قیام شرعاً درست ہے یا نہیں اور اگر درست ہو تو کس دلیل سے درست ہو
ہو المصوب قیام واسطے تعظیم علما اور رئیس قوم اور سادات کو درست ہو بدلیل
اسکے کہ روایت کیا بخدی اور مسلم نے ابو سعید خدری سے کہ ان انا سائرنا لواء علی حکم سعد بن معاذ
فارسل لہ فجاہ علی حمار فلما بلغ قریبا من المسجد قال قوموا انی خیرکم اوسیدکم الحدیث یہو اسطر
امام غزالی احیاء العلوم کی کتاب آداب السلیع میں لکھتی ہیں القیام عند الدخول

در مجموعہ فتاویٰ
کتاب النکاح والطلاق

در مجموعہ فتاویٰ
کتاب النکاح والطلاق

در مجموعہ فتاویٰ
کتاب النکاح والطلاق

کذا قل لم یکن من عادة العرب بل کان الصحابة لا یقومون لرسول الله فی بعض الاعمال
 لما رواه السیوطی لم یثبت فیہ شیء عام ولا نزی بہ باسائی البلاد التي جرت للعادة یہذا باکرام
 الداخل بالقیام فان المقصود منه الاحترام والا کرام ولطیب القلب وكذلك سائر النور
 للمساعدات اذا قصد بها تطیب القلب واستطاع علیها جماعة فلا بأس بمساعدهم علیہا
 بل لا حسن للمساعدۃ الا فی ما ورد فیہ شیء لا یقبل التاویل انتهى واری قیام سبب کفالتہم
 امر کو چاہنا کہ لوگ ہماری تعظیم کے واسطے کھڑے ہو جاویں البتہ مکروہ ہی بدلیل اس کے کہ روایت
 کیا ابو داؤد و احمد ترمذی نے حضرت معاویہ سے کہا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الہ وسلم
 من احب ان یصل الہ الرجال قیاماً یطیبون مقعدہ من النار النورانی رسالہ قیام میں تحریر
 کرتے ہیں معناه الصریح الظاہ الرجوع والوعد الشدید للانسان ان یحب قیام الناس لیس فیہ
 تعرض للقیام نہی و لا یکرہ انتهى اور قنیہ میں مشکل آثار سے منقول ہے للقیام لم یثبت لیس بکرہ
 لعینہ اما المکرہ محبة للقیام من الذی قیام کہ فان لم یحب للقیام کا مو الایکروہ ثم انتهى اگر کسی کو
 شک ہو وی کہ ابو داؤد و ابن ماجہ نے ابو ہامہ باہلی سے روایت کی ہے قال خرج عینہ رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم مسلماً علی عصاب فبقنا الیہ فقالوا لا تقوموا لانا ثم یطرب بعضہم بعضاً
 پس میں معلوم ہوا کہ قیام تعظیماً ممنوع ہے تو اسکو یوں دفع کری کہ اس حدیث میں مطلق قیام
 کی نہی نہیں ہے بل اس قیام سے کہ عجم کیا کرتے تھے اور وہاں قیام بطور التزام کے تھا یعنی وہ لوگ قیام تعظیماً
 امضوری جانتے تھے اور محبت رکھتے تھے پس آنحضرت نے ایسے قیام سے منع فرمایا
 کہ بالتزام و محبت قیام ہو نہ مطلق قیام سے کیونکہ یہی ہے ابو ہریرہ سے روایت کی ہے قال کان
 رسول اللہ یجلس معنا یحد ثنا فاذا اقام لناما حتی نراہ قد دخل بعض بیوت ازواجہ پس اگر مطلقاً
 قیام تعظیماً ممنوع ہوتا صحابہ ہرگز بوقت برخاست قیام نہ کرتے علاوہ یہ کہ قیام عجم کا بنظر تعظیماً
 ہوتا تھا جیسا کہ ان میں سلاطین کے واسطے سجدہ تعظیماً مروج تھا پس آنحضرت نے ایسی قیام
 تعظیماً سے منع کیا خلاصہ ما شیطانی میں ہے قال النورانی القیام للقادم من الہ الفضل مستحب
 وقال الغزالی المستحب القیام للتعظیم لا علی سبیل الاحرام انتهى زیادہ بریں نسبت کہ قیام خود آنحضرت
 تحت الشہد فی آئہ سلم سے بھی ثابت ہے ابو داؤد و ابن ماجہ نے روایت کی ہے

روایت کی حالت آرایت اعدا شبہ سمنا و لا ہد یا پر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا ہوا و تلوذ لا و کانت
اذا دخلت علیہ تمام الیہا فقہاء و اجلسہا فی مجلسہ الحدیث الحاصل قیام کی محبت رکھنا یا اوسکا
التزام کرنا جیسا کہ امور ضروریہ کا التزام ہوتا ہے یا بنظر تعظیم عجمی کے قیام کرنا شرعا
ممنوع ہے لیکن قیام واسطے اگر اہم آنے والے کے مطلقا ممنوع نہیں اور اوسکی نہیں مین
کوئی حدیث وارد نہیں بلکہ احادیث اوسکے ثبوت پر دلالت کرتے ہیں و ہذا ہونہا ہل علماء
المحققین و مسلک الفقہاء و المحدثین و اللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ القوی
استفتا ما قولہم اندرین معنی زید و لیسہ دارد از یک زوجہ یکے را بوجہ ناراضی خود بلاشبہ
عاق بنودہ و دیگری را جملہ ملاک خود بخشید و ہبہ ساخت این چنین ہبہ عند الشرع نافذست یا نہ
ہوالموقوف اگر ہبہ بالقبض بنودہ جائزست مگر خالی از کراہت نیست واللہ اعلم نقہ خادم
اولیاء اللہ الصبر علی محمد غفرلہ اللہ الاحد سور حقیقت اینچنین ہبہ بشرط قبضہ کاملہ ہو ہو ب نافذست
و صاحب مختار می آرد و ہبہ فی صحۃ کل مال لولد جاز و اثم انتہی واللہ اعلم حررہ محمد نعیم غفرلہ العالی المرتب حکیم
الجواب صحیح واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ

صح الجواب حررہ محمد رحمت اللہ۔ اصحاب المحیب کتبہ ضعف عباد اللہ محمد فضل اللہ غفرلہ عنہ
استفتا در حالت روزہ اگر کسی نے اپنی زوجہ سے مساس کیا اور اوسکو انزال ہوا
تو روزہ ر ہا گیا یا مکروہ ہوا بیوا تو جزو ۱

ہو المصوب اس صورت میں روزہ جاتا رہا فقط قضا واجب ہوگی خزانۃ المفتیین
میں ہی انا قبل امراۃ بشہوۃ اوسن بشہوۃ فامنی علیہ القضا و ان کفارۃ انتہی واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ
استفتا اگر حالت روزہ میں کسی نے جلق کیا تو روزہ جاتا رہا یا مکروہ ہو اکفارہ دینا
چاہیے یا فقط قضا بیوا تو جزو ۱

ہو المصوب جاتا رہا فقط قضا واجب ہوگی فتح القدیر میں ہی عامۃ المشایخ علی ان
الاستمنا و مفر و قال فی التجنیس ہو المختار انتہی واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ
استفتا ما قولہم ایہا العلما و الکرام رحمکم اللہ تعالیٰ فی ہذا السؤال کہ تشرار و درویش ہلال
رمضان المبارک کہ نسبت ۲۹ نم شعبان و پچنین رویت ہلال شوال المکرم

کتاب الفہم

کتاب الصوم

کتاب الفہم

کتاب الفہم

به نسبت دهم رمضان صرف بر تحریر مسلمانان خواه بر استخبار تار برقی یا نه و قرار داد
رویت بلال شهر دیگر هم برین منوال چه حکم دارد و در صورت حکم جواز رویت شهرین یا دیگر
شهر بر تحریر امصار و دیار تعداد بعد مسافت هم مشروط است یا نه بینوا تو جسد را
هوالموفق در رویت بلال تحریر برون شهود عند القاضی معتبر نخواهد شد آن اگر تحریرات
متواتر و متکاثره و اجابت هر پنجیکه باشد و شهری شهرت یافته باشد که در فلان شهر رویت
بلال گردیده این اشتباه را فقها معتبر دارند و فتوی میدهند که ما فی الدرام الحمار نعم لو استفاض الخبر
فی البلدة الاخری الزعم علی الصحیح من المذهب انتی و فی الخطاوی قوله نعم لو استفاض اسے
کثر الخبر و شهر و لم یبینوا له حد او الظاهر انه یعتبر فیہ حد طالبا الی البلدة او لصفها انتی و در
جامع الرموز می آرد و الصحیح من مذہب صحابہ ارجح از یزید اذ استفاض الخبر فی البلدة الاخری انتی
قد خبرت برقی معتبر نیست زیرا که از کفارست و کسی که از شر الظالمین استسلام ست و آن یافته
نی شود و در جامع الرموزست و الی ان لیشرط الاسلام و العقل و البلوغ انتی و در رویت بلال
تعداد بعد امصار اعتبار ندارد اگر اهل مغرب یدیه بر اهل مشرق بطریق موجب ثابت گردیده آنها را
لازم آید که ما فی الدرام الحمار فیلزم الی اهل مشرق برویه اهل المغرب ثابت عند ستم رویه او لکن بطریق
موجب انتی و الله اعلم منقه خادم او لیا ر الله الصمد علی محمد و آله و سلم ^{مقر لسانه الاحد}
^{مجمع احمد} ^{خادم و کتبا و کتبا}
هوالمصوب و اتمی در باب رویت بلال شهرت اخبار معتبرست اگر از شهری خبری رسیده
که شب گذشته در آنجا رویت بلال شده یا بواسطه تار برقی دریافت این امر شده تا دقتیکه شهرت
آن نشود و از تحریرات کثیره و اخبار عذیده معلوم نشود اعتبار آن نباید ساخت و در صورت نبوت
سل رویت بلال دیگر اخبار متکاثره اختلاف دارند فقها درین که آیا این رویت در بلاد دیگر هم معتبر
خواهد شد یا بعضی بر آن اند که معتبر نخواهد شد و اعتبار رویت فقط به بلده رویت خواهد شد
و اکثر فقها فتوی بر عدم اختلاف مطالع و اعتبار رویت یک بلده ببلده بلاد میدهند و نزد محققین
اینست که بلادیکه اختلاف مطالع بکسب حد مقرر علم هیأت دارند و آن اختلاف مطالع معتبر خواهد شد
و رویت یک بلده به بلده دیگر معتبر نخواهد شد بلادیکه اختلاف مطالع ندارند و آنرا حکم رویت داده
خواهد شد و فتاوی تا نمار طانی می آرد و الخبر فی الاستفاض و تحقیق فیما بین اهل البلدین یزید مهم

حکم اہل ہذہ البلد انتہی و در نہر فائق می آر دیزم اہل مشرق برویہ اہل المغرب فی ظاہر المذہب
 و علیہ الفتوی کذا فی الخلاصۃ و قیل یعتبر فلایز مہم قال الشارح و ہوا لاشبہ لکن قال فی الصحیح
 الاخذ بظاہر الروایۃ احوط و علی الاول فانما یلزم مہم اذا ثبت عندہم روایۃ اولئک بطریق موجب
 انتہی و در مراقی الفلاح می نویسند اذا ثبت الهلال فی بلدہ لزم سائر الناس فی ظاہر الروایۃ
 و علیہ الفتوی و ہو قول اکثر المشائخ قیلزم قضاء یوم علی اہل بلدہ صاموا تسعۃ و عشرين
 یوم بالعموم الخطاب و ہو صوموا الرویۃ و قیل یختلف باختلاف المطلاع و اختارہ صاحب التجرید کما اذا
 زالت الشمس عند قوم غزبت عند غیرہم فالظہر علی الاولین لا المغرب لعدم التقادیر السبب فی حقیقہ
 انتہی بلخصا و مفتی ابوالسعود در شرح مراقی الفلاح می آر دقولا کما ذہب لیه صاحب التجرید
 و ہوا لاشبہ لان الفصلان لہلال من شعاع الشمس یختلف باختلاف الاقطار کما فی دخول
 الوقت و خروجه و ہذا منبت فی علم الافلاک و الہیاء عینی و قل یختلف بہ المطلاع منسیرۃ
 شہر کما فی الجواہر انتہی بلخصا و در تاتار خانہ می آر د اہل بلدہ اذا اراد الهلال اہل یلزمہ
 فی حق کل بلدہ اختلف المشائخ فیہ فبعضہم قالوا لا یلزمہ فانما المعتبر فی حق اہل بلدہ روایۃ
 و فی الخانیۃ لا عبرۃ باختلاف المطلاع فی ظاہر الروایۃ فی الظہیرۃ عن ابن عباس رضی اللہ عنہ
 انہ کان یعتبر فی حق کل بلدہ روایۃ اہلہا و فی القدوری ان کان بین البلدین تفاوت
 لا یختلف بالمطلاع یلزمہ و ذکر الشیخ شمس الایمۃ الحلوا فی انہ الصحیح من مذہب اصحابنا
 انتہی و در زیلعی شرح کنز سنن اکثر المشائخ علیہ لا یعتبر اختلاف المطلاع و لاشبہ
 ان یعتبر لان کل قوم مخاطبون بما عندہم و انفصال الهلال عن شعاع الشمس یختلف
 باختلاف الاقطار و الدلیل علی اعتبارہ ما روی عن کریم ان ام الفضل بعثتہ الی معاویۃ
 رضی اللہ تعالی عنہ قال فقدمت الشام و قضیت حاجتہا و استحل شہر رمضان و انا
 بالشام فرأیت الهلال لیلۃ الجمعۃ ثم قدمت المدینۃ فی آخر الشہر الی ابن عباس رضی اللہ عنہ
 و ذکر الهلال فقال منی رأیتہم الهلال فقلت رأیناہ لیلۃ الجمعۃ فقال انت رأیتہ فقلت
 نعم و راہ الناس و صاموا و صام معاویۃ فقال لکننا رأیناہ فی لیلۃ السبت فلایزال
 یسوم حتی یملئ شئیرہا و اذ نراہ لقلت اولئک فی برویۃ معاویۃ رضی اللہ عنہ فقال لا یلزم

امیر رسول الله علیه و سلم قال فی المتفق رواه جماعة الا البخاری و ابن ماجه انتهى
 لمخصا و درجوا غیر شرح در منیغی ارد لا عجة باختلاف المطلاع و علیه کثیر من المتون
 المعبره کصاحب الكنز قال فی زیلعی و الاشبهان یعبر لان کل قوم محاطین بابعزهم اتقی و در
 مختارات النوازل می آرد اهل بلدة صاموا تسعة و عشرين یوما بالروية و اهل بلدة اخری
 صاموا ثلثین یوما بالروية فعلى الاولین قضاء یوم لذلک تخلفت المطلاع بینهما و اما اذا اختلف
 الاوجب القضاء انتهى و الله اعلم بالصواب و عنده ام الكتاب حمزة الراجی عفوره القوی
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج و زائل عن ذنبه الجلی و الخفی و حفظه عن موجبات الغی
 استغنا چه میفرمایند علماء دین اندرین مسئله که رئیس ما از نخذان شت کردن
 و از هر دو طریقت بر خیزد بالا نمود و در ساختن درست است یا نه

هو المصوب درست نیست بوداؤد و نسائی از روینفع بن ثابت ظاهر دیت
میکنند تا صحت رسول الله علیه و علی لکه و سلم قبول یار و نفع عمل حیوة مستطول یک بعدی
فانبر الناس من قدر محبة او تعلد به و ترا او شبنمی بر جیع دابة او عظم فان محمد ابروی مست
ابن الاثیر در نهایت غریب الحدیث در شرح لفظ عقدی اگر دخیل کا نوا یعقد و نهائے الحرب
قامر هم باسما لهما کا نوا یعلمون ذلک کما و تجبها انتهى و در مطالب المؤمنین و غیره می آید
نادا شیخ محی الدین النووی فی کبریات اللیحة عقدا و تصفیة طائفة فوق طائفة انتهى
والله اعلم حور و محمد عبدالحی عفا عنه القوس

استفتا چہ میفرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زیر نے اپنے
موضع قاسم پور کو جسکی آمدنی سالانہ مبلغ تین سو روپیہ تھے پاس مالدار ہزار روپیہ پیشگی لیکے
سو روپیہ کا پٹہ لکھ دیا اور مبلغ دو سو کو خالدار رعایت سے بسبب لینے ہزار روپیہ
پیشگی کے صلہ آمدنی و نکاسی موضع قاسم پور سے چھوڑ دی اس صورت میں مبلغ
دو سو روپیہ کا زید سے لینا جائز ہی یا نہیں

ہو الموفق زید کو اپنے موضع کا اختیار جس قدر پر جا ہی ٹھیکہ دے مان اگر یہ شرط کی ہے
کہ بعض ہزار روپے بخاری سکے و سونے پر چھوڑ دے بیشک یہ سود ہر دور با کالیت

کتاب: لکھنؤ اور
پنجاب ۱۸۵۷ء کی جنگ آزادی

مجلس

حرام ہے واللہ اعلم۔ منقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد عظمیٰ اللہ الاکبر۔ فتح الجواب لداعی
حررہ محمد عبدالحی عفی عنہ

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ چرٹ وغیرہ پینا عند الشرع
شریف درست ہے یا نہیں اگر کسی صورت میں درست ہے تو مصداق حدیث شریف میں
تشبہ بقوم فہو منہم اسپر صادق آئیگا یا نہیں در صورت صادق آنے اس حدیث کو اگر
حاکم شرع ہو او سکوسہ شرع میں چاہیے یا نہیں بینوا بسند الکتاب تو جروا ہیوم الحساب
ہوالمصوب چرٹ پینا مثل حقہ پینے کے مکروہ تحریمی ہے بلاریب وبلا شک حدیث
میں بسبب مشابہت نصاریٰ کے زیادہ تر کراہت ہے۔ واللہ اعلم حررہ الراہج

عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ السبلے والحقفے
استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین ان مسائل میں کہ کھانا اور جھڑی اور پیاز خام کا
درست ہے یا حرام ہے یا مکروہ اور پیننا مرد اور عورت کا پوشاک جالیدار کپڑے کی درست ہے
یا نہیں یا خاص مرد کو حرام ہے اور عورت کو درست ہے بینوا بالکتاب تو جروا ہیوم الحساب
ہوالموفق اور جھڑی کھانا مکروہ ہے اور پیاز خام کھانی کی مانعت حدیث شریف سے
ثابت ہے وہ بھی مکروہ ہے اسواسطی کہ وہیں سے بوائی ہے بعض کے نزدیک عورت کو
باریک کپڑا پیننا خواہ جالی ہو خواہ ملل وغیرہ حرام ہے اور گناہ کبیرہ اسواسطی کہ ستر
واجب ہے اور بعض کے نزدیک مکروہ ہے مرد اور عورت کے واسطے کمافی للزواج اخرج

مسلم وغیرہ مستفان من الی لئلا یلم بہا قوم معہم سیاط کا ذناب البقر یضربون بہا
الناس ونساء کا سیات عاریات مملات رؤسہن کا سمتہ البحت للمائتہ لایدخلن
الجنة ولا یجدن فیہا یوجد من سیرۃ کذا وکذا انتہی وابن حبان فی صحیحہ واللفظ
لہ والحاکم قال صحیح علی شرط مسلم کیون فی آخر انتہی رجاہ یزیدون علی سروج کا سنام
مطرح علی نیز لون علی ابواب المساجد لنساء ہم کا سیات عاریات علی رؤسہن کا سمتہ البحت
البحاوت العنوس فانہن ملعونات الخ ذکر مذاقی الکبار تطاہر لما فیہ من الوعید الشدید انتہی
فی المسیرۃ واما واکان رفیقاً لا یصلح لذلک فان ذلک مکروہ بالاجماع انتہی واللہ اعلم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

کتاب الاکل والشرب

نقحہ خادم اولیاء اللہ احمد علی محمد غفرلہ اللہ الا بعد
 خادم اولیاء اللہ احمد علی محمد غفرلہ اللہ الا بعد
 فی الواقع اوجھڑی
 کھانا مکروہ ہے اور ابو داؤد نے روایت کی جابر سے ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان کل قوما
 او بصلاً فلیعتزلنا اولیعتزل مسجدنا اس سے کراہت تحریمی پایز کھانے کی ثابت ہوئی
 اور چند آیات حدیث سے ثابت ہے کہ عورت کو باریک کپڑا پہنا کہ سترین محل ہو حرام ہے
 واللہ اعلم حررہ الراحمی عفورہ بالقوی ابو الحسنات محمد عبدالحی جتھاوز اللہ سبحانہ
 عن ذنبہ الخفی والجلی وحفظہ عن موجبات النبی
 ابو الحسنات
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ فاتحہ جو مروج ہے مثل تصوفیہ
 میں اور بعض کتب مثل آداب الطالبین وغیرہ میں مذکور ہے اور طریقہ اوسکا یہ ہے
 کہ شیرینی یا طعام وغیرہ رکھ کے سورۃ فاتحہ اور سورۃ اخلاص وغیرہ پڑھ کے میت کو ثواب
 بخشے ہیں اور اسکا نام عرف میں فاتحہ ہے جائز ہے یا نہیں اور یہ ثواب بزمیہ اہل سنت
 میت کو پہونچتا ہے یا نہیں بینوا تو جودا
 ہو المصوب ثواب اموات کو بزمیہ اہل سنت پہونچتا ہے اور پڑھنا فاتحہ اور
 اخلاص وغیرہ کا اور اوسکا ثواب بخشا مردوں کو موجب رفعت درجات کا ہے لیکن جو
 طریقہ فاتحہ کا مروج ہے کہ شیرینی وغیرہ سامنے رکھ کے کھڑے ہو کے فاتحہ دیتے ہیں
 اسکی اصل شرع میں نہیں ہے واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی جتھاوز القوی
 استفتا ادا کرنا نماز کا مسجد رفاض میں اہل تسنن کو درست ہے یا نہیں اور
 حکم مسجد رفاض کا مثل حکم مسجد اہل تسنن کو ہے نہیں
 ہو المصوب درست ہے واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی جتھاوز القوی
 استفتا زید نے وفات پائی اپنی زوجہ اور لڑکیوں کو وارث چھوڑا اور
 علی متروکہ زید بعد وفات زوج کے بقبضہ زوجہ زید کے ہے لڑکیاں زید کی جاتی ہیں
 اپنا اپنا حصہ شرعی پانازہ جتھ زید ظاہر کرتی کہ میں بعوض دین مہر کے قابض ہوں
 لڑکیاں محیب ہیں کہ زوجہ بانہار دعوی دین مہر کے مالک متصرف متروکہ شوہر کی
 نہیں ہو سکتی اگر زوجہ کو دعوی دین مہر ہے تو عدالت میں رجوع کر کے واجب اللہ

کتاب طہارۃ

کتاب طہارۃ

کتاب طہارۃ

ثابت کرے دین مہر بھی مثل دیگر دیون کو ہوتا ہے زوجہ کو قبضہ متروکہ زید کا اختیار نہیں ہے
متروکہ زید قبضہ وار ثمان زید کے رہنا چاہیے البتہ متروکہ زید ذمہ دار ادائیگی دیون کا
ہو اور یہ منصب وار ثمان زید کو ہے کہ متروکہ زید سے بقدر اپنے اپنے حصہ کو دین ادا کریں
مما تو لکم ایہا الخنفیہ۔

ہو المصوب زوجہ کو بقدر اپنی دین مہر کی متروکہ شوہری پر قبضہ کرنا چاہیے خزانہ الزمان
میں ہر فی الخلاصۃ من کتاب الوصایا المرأة یاخذ مہر ما من التركة من غیر رضا الورثة ان كانت
التركة در اہم اود نایز وان كانت شیئاً مما یحتاج الی البیع صحیح ما کان اصلاح و تسوی
فی صداقہا سوا کانت وصیۃ من جہۃ زوجہا او لم یکن و تاخذ من غیر رضا الورثة استتہ
واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ

استفتاء چہ میفرماید علماء دین اندرین مسئلہ کہ زید بنابر خواہن اذن نماز مغرب یا عشا
امام گردید و عمر و خالد و غیرہ مقتدی شدند چون زید آغاز کرد اول الحمد للہ و اراعت الذی خواند باز
در رکعت دوم الحمد للہ و الم ترکیف خواند یا مثلاً در اول رکعت الحمد للہ و انا اعطینا خواند و در
ثانی الحمد للہ و قل ہو اللہ خواند پس این آیتہای کہ از سلسلہ خوانند ازین جہت نماز شد یا نہ
و باین طریقی خواندن در نماز جائز نیست یا نہ و در صبح شخصی کہ وقت نماز اول بود فرض و اگر بعد از ان
سنت ادا کرد پس نماز او جائز است یا سبب اینکه وقت نماز بسیار بوده و سنت اول
ادا نکرده فتوری در نماز آندہ یا نہ

ہو المصوب در صورت اول اگر عمدہ کرده است نماز مکروہ خواہد شد و در صورت
ثانی اگر بیعت نیست در خلاصہ می آید الجمع بین سورتین بینما سورة واحدة فی رکعتین یکرہ وان
کانت السورة طویلیہ لا یکرہ کما اذا کانت بینما سورتان قصیرتان وان قرأتی رکعة واحدة سورة
و فی اخرى سورة اخرى فوق تاک السورة فهو مکروہ الا اذا وقع من غیر قصد انتہی و آند
کردن سنت بعد فرض فجر فتوری در نماز نمی آید و اللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ
استفتاء چہ میفرماید علماء دین درین مسئلہ کہ سودگر فرق از کافر در دار الحرب
صحیح و درست است یا نہ فی الہدایۃ لا یوایہ المسلم و الکافر فی دار الحرب یجب علیہ کذا مہر

عنوان بودی
مہر کی متروکہ شوہری
پر قبضہ کرنا چاہیے
خزانہ الزمان
میں ہر فی الخلاصۃ
من کتاب الوصایا
المرأة یاخذ مہر ما
من التركة من غیر
رضا الورثة ان كانت
التركة در اہم
اود نایز وان كانت
شیئاً مما یحتاج
الی البیع صحیح
ما کان اصلاح
و تسوی فی
صداقہا سوا
کانت وصیۃ
من جہۃ
زوجہا او لم
یکن و تاخذ
من غیر رضا
الورثة استتہ
واللہ اعلم
حررہ محمد
عبدالحی عفا
عنہ

الطلاق کرده می شود تا در آنجا گرفتن سواد از کافر جائز باشد مینو اتو جسد و
 هو المصوب سود گرفتن در دار الحرب از کفار بقول امام ابو حنیفه و محمد جائز است
 خلافاً للابی یوسف که انی فتح القدر و دار الحرب عبارت از داری است که در ولایت کفار
 باشد و در آن حکمی از احکام اسلام جاری نشود و کفار از اجرای احکام شرع منع شوند
 بلکه احکام کفر را علی سبیل اشتغال جاری سازند و کسی از اهل اسلام بلا اجازت و امان کفار در آنجا
 اقامت کردن ننماید که از اینهم من تقریر الامام محمد فی الزیادات و الله اعلم حرره الراجی عنود بقوی
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی و الخفی و حفظه عن موجبات الغی محمد عبدالحی
 استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درین مسئله که نفع رهن و عقیقه
 را بهن مرتحن را مباح کند جائز است یا نه مینو اتو جسد و

کتاب الرهن

هو المصوب مکروه است در اشیاء می آرد و گیره لمرتن الاستغفار بالراهن باذن الراهن نهی
 و در قیبه می آرد عن ابی یوسف المرن سکن الدار المرونة باذن الراهن گیره و طلق فی العرف
 انه گیره و الاحتیاط فی الاجتناب عنه لما فی من شبهة الربا نهی و جموی و ریاضیة اشیاء می نویسد
 فی الجامع لمجد الایمة عن عبد الله بن محمد بن اسلم انه لا یتعقب شبهة منه و ان اذن له الراهن
 لانه اذن فی الربا لانه یستوفی دینه فتكون المنفعة ربا و الله اعلم حرره الراجی عنود بقوی
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی و الخفی و حفظه عن موجبات الغی محمد عبدالحی
 استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که خوردن اشیاء که بهن و بر ذریعه خود پیش اهل
 اسلام میسازند بطور دین یا رسم زمینداری چنانچه پیشکوه بذر و حشون شکرند بر ذریعه کشتن جائز است یا نه مینو اتو جسد و
 هو المصوب جائز است و الله اعلم بالصواب کتبه عبد السلام عفی عنه مع الجواب محمّد شکر الله
 عفی عنه - الجواب صحیح حمایت الله و الهوی عفی عنه - بحالت زمینداری زائد علی القدر
 المقرر گرفتن تا جائز است و بهوشی در فنامندی خود اگر گویا پیش سازند اهل اسلام یا
 گرفتن مضائقه ندارد کذا فی الکتاب - و الله اعلم بالصواب حرره محمد امانت الله
 قاتعی خوردن بجز اشیاء که بهن و بر ذریعه خود بر فنامی خود پیشکوش میسازند
 جائز است لیکن بهتر همان است که بدان روز بهایای شان قبول نکنند تا از شبهه موافقت

کتاب الرهن
در زمینداری و عقیقه

اجتناب شود و در ذخیره می آرد و الا یعنی لکن من ان یقبل بدین کافر فی یوم عید هم ولو قبل الیهم

ولا یرسل الیهم شیئا و الله اعلم محمد عبدالحی عفا عنه

استفتا شخص به شهود عقد کرد و بعد طی زین استغیث مهر شد آیا نزد شرع شریف مهر دادن واجب یا نه

هوالمحقق والصواب آید والله اعلم - کتبه محمد عبد السلام عفی عنه الجواب صحیح احقر العباد

حایت الله دہوی - صحیح الجواب والله اعلم - حرره الراجی عفور به القوی محمد عبدالحی عفا عنه

استفتا عمر و راجد بیکه اراضی جنت مدد معاش باد شاه عطا کرد و عمر و فوت کرد

و و پسر ان گذاشت زید و خالد زید می خواهد که اراضی مذکوره در قبض و تصرف خود دارد

و خالد را خارج نماید درین صورت اراضی مذکوره هر دو پسر ان را باید یا یک پسر را

الجواب هر دو را میرسد کتبه حایت الله دہوی - صحیح الجواب الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنه

استفتا اکثر مردمان معتبرین این زمانه بعد فرض جمعه چار رکعت فرض احتیاطی ظهر

میخوانند آیا این چنین احتیاط درین زمانه می باید یا نه و این طریق در زمانه صحابه و تابعین

و تبع تابعین جاری بود یا نه بیزا تو جروا

هوالمصوب ادای ظهر بعد جمعه از سلف منقول نشده لیکن اکثر فقهای متاخرین ادای

ظهر را حوط نوشته اند بسبب اینکه در تعدد جمعه در یک شهر بدو جای یا سه جای علما مختلف شده اند

و نیز در تعریف مصر که از شرائط وجوب جمعه است اختلاف کرده اند و بعض اقوال اکثر دیار

از مصر خارج میشوند بناء علیه ادای ظهر احتیاط است و این منافی فرضیت جمعه نیست

اگر چنانچه بیمن است که در یک بلده تعدد جمعه درست است و نیز این بلاد بنا بر تعریف اصح

از تعریفات مصر داخل در مصر هستند پس در فرضیت جمعه درین بلاد شک نیست اگر حکم

احتیاط ادای ظهر برای آنست که از اختلاف علما عمده بری شود کذا صرح به فی المحيط و الکافی

و رد المحتار و غیره لا آری اگر بوقت ادای ظهر احتیاطی در ادای جمعه و فرضیت آن شک پیدا شود

در صورت ظهر ادان سازد و این شک ارفع کند صرح به فی البحر الرائق والله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که اکثر بلادین

مثل سورت و غیره که در ختمای مجبور بوقت همین اورا جاری پردیته بین اورا اجاره دارد

در آیه شریفه و انما یأثم الذین یؤثرون عن الذین یؤثرون
کتاب التعلیل
کتاب التعلیل
کتاب التعلیل

اوسکا شرک بھیجے ہیں اور رس اوسکا کہ اوسکو نیز کہتے ہیں اور اوسمین سکر مطلق نہیں ہوتا
 بہت پیتے ہیں اور میان کے علما نے بسبب م سکر فتویٰ آب درخت مذکور پر یعنی نیری
 کی علت پر دیا ہے اکثر بھیجے ہیں اور یہی رس جب دو تین پہر رہے تو حرارت آفتابی سے
 اسمین سکر آجاتا ہے پس اوس سے سرکہ بنتے ہیں اور شراب بھی بناتے ہیں پس اس صحت میں
 ہونا درخت کھجور کا اور کسی طرح کا نفع لینا اور یا اجارہ دیکر نفع لینا یا ان درختوں کا پھینا خرید
 کر نا شرعاً درست ہے یا نہیں اور در صورتیکہ آب درخت کھجور اور تار وغیرہ میں سکر مطلق نہ ہو
 پینا اوسکا درست ہے یا نہ بینوانی امرہ من الکتاب توجروا یوم الحساب چنانچہ شہید بھی
 ہوا المصوب حدیث صحیح میں وارد ہے ما اسکر کثیرہ فقلیلہ حرام رواہ احمد والدارقطنی
 وغیرہ یعنی جس چیز کا کثیر مسکر ہے قلیل بھی حرام ہے پس اگر نیر اکثر مسکر نہیں حلال ہے ورنہ
 اسکا قلیل بھی حرام ہے اور اس تقدیر پر ہونا کھجور کا اور اوسکا اجارہ دینا اور خرید کر نا اگر کثیر
 سواے فردخت نیرہ کوئی منفعت نہ ہو درست نہ ہو گا واللہ اعلم حمداً للراجی عفو ربہ
 القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجا و زائدا عن ذنبہ الجلی والنفی وحفظہ من موجبات المعنی
 استفتا ما توکم رحمکم اللہ تعالیٰ اندرین صورت کہ مسماۃ ہندہ از عمر و اقرا و شہ داد
 کہ پس از علحدگی حصہ من از ترکہ والد مرحوم کہ در میان حصص دیگر شرکا اشتراک سبب
 رعایت حقوق ملازمی قدیمی نزد والد خود و نیز بجلدوی سہی در علحدگی حصہ ام ہفت روپیہ ہوا
 بشما تا حین حیات خود خواہم داد و بعد من اولاد من بشما و اولاد شما ہمیں خط سلوک خواہند کرد
 و بعد پنج و شش ماہ ازین اقرار مسماۃ ہندہ مذکورہ جملہ جائداد منقولہ و غیر منقولہ خود بنام خسر
 خود ہبہ کردہ بدون ذکر این ہفت روپیہ ماہوار می ہبہ نامہ مرتب کنائندہ داد و بخلہ
 دیگر گواہان عمر و مذکور ہم بدون تعرض ازین ہفت روپیہ موعود بران ہبہ نامہ گواہی خود
 ثبت گردانید بعدہ و اہیہ مسطورہ انتقال کرد و ہنوز حصہ مشترکہ مسماۃ مذکورہ از قبضہ دیگر ورثہ
 علحدہ تمام و کمال نشدہ باشد بلکہ بقدر نصف یا کم و بیش جدا گردیدہ باشد کہ عمر و مذکور از مہربان
 دعویٰ آن ہفت روپیہ ماہوار میکنند پس سوال کردہ میشود کہ باوجود عدم علحدگی تمام و کمال
 حصہ مشترکہ مسماۃ ہندہ و عدم تقریر و ذکر آن ہفت روپیہ ماہوار بران ہبہ نامہ تعرض کردن

مسمیٰ عمر و عند الشہادت برہبہ نامہ دعویٰ مسمیٰ عمر و درست است یا نہ و عند الشرع مسموع
خواہد گردید یا نہ بینوا بعبارت الکتاب تجر و ایوم الحساب
ہو المصوب مجرد اقرار ہندہ از عمر و موجب استحقاق عمر و نمی شود و زلیعی در شرح کثر
تصریح این امر کردہ کہ استحقاق بدون عقد یا قبض نمی شود و همچنین بزازی در فتاویٰ
خود نوشتہ پس دعویٰ عمر و نامسموع خواہد شد و اللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و اسلم

۹۳۲
استفتا حامداً و مصلیاً۔ کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ
میں کہ زید نے عمر و سے اقرار کیا اور لکھ دیا کہ اگر یہ میرا کام تیری سہی ہو پورا ہو جائیگا تو میں
اور میرے ورثا تیرے ساتھ نسلاً بعد نسل بطناً بعد بطن دس روپیہ ماہوار کا سلوک
کرتے رہیں گے یا یوں اقرار کیا کہ میں نقد و جنس بقدر تجھ کو دؤنگا اور پھر وہ کام بھی پورا
ہو گیا بعد اس اقرار اور نوشت کے مقرر ہے اقرار سی پھر گیا یا وہ تو پھر انھیں مگر قضاے
الہی سی مر گیا اور اسکے ورثہ اسکا اقرار پورا نہیں کرتے ہیں یا زید نے عمر و سی کسی چیز کے
دینے کا بغیر لینے کسی کام کے وعدہ کیا اور پھر اقرار سی پھر گیا یا وہ تو نہیں پھر اگر فوت ہو گیا
اور اب اسکی مہات کی بعد اسکے ورثہ ایفا اس وعدے کا نہیں کرتے پس در صورت تعلیق
و غیر تعلیق حکم شریعت باہرہ کا کیا ہے آیا در صورت تعلیق بعد رجوع یا موت مقرر عمر و کا حق زید
یا ورثہ زید سے عند القضاء بحکم و اکراہ دلایا جاوے یا نہیں اور در صورت غیر تعلیق زید کے
حین حیات میں اسکے نفس خاص پر یا اسکے موت کے بعد اسکے ورثہ پر انقیاد وعدہ
چاہیے یا نہیں اور حاکم و قاضی بحکم و لا سکتا ہی یا نہیں بینوا بالکتاب تجر و ایوم الحساب
ہو المصوب دونوں صورتیں میں زید کو ایفا و وعدہ لازم ہے اور خلف وعدہ گناہ
کبیرہ ہے حدیث صحیح میں وارد ہے ثلاث من کن فیہ کان منافقاً خالصاً و من کان فیہ
خصلۃ منها کان فیہ خصلۃ من النفاق حتی یدعیما اذا حدث کذباً و انتم فان فاذا عاہد غدر
اور اگر زید وفای وعدہ نہیں کرتا ہی قاضی کو جبراً دلاتا نہیں پہونچتا ہی کیونکہ مجرد وعدے سی
عمر و کا استحقاق نہیں ہوتا ہے بزازیہ میں ہے المراد من جواز الجمل من جانب واحد

فی المسابقة المحل لا الاستحقاق فانه لا يستحق بالشروط التي العدم العقد والقبض حتى اس معلوم ہوا
کہ مجرد شرط کرنے سے یا وعدہ کرنے سے کسی چیز کے استحقاق ثابت نہیں ہوتا ہے اور بعد وفات
زید کے اگر زید نے ورثہ کو وصیت و بارہ الیقا و وعدہ کے نہیں کی ہے الیقا و وعدہ مورث
ادنی واجب نہیں واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات عبدالحی تجاوز الشریعین ذنبہ
الجلی والحقفی وحفظہ عن موجبات الہی

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے طریقہ حنفیہ مسائل ذیل میں طعام ہندو کے ہاتھ کا
پکایا ہوا کھانا شرعاً جائز ہے یا نہیں و علیٰ ہذا القیاس پانی اوسکے ہاتھ کا چھوا ہوا اوس
وضو کرنا درست ہے یا نہیں بینوا توجسروا

ہو الموفق جائز ہے واللہ اعلم بالصواب و عندہ ام الكتاب کتبہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ العلی الرب الحکیم ج
استفتا ہندو دھوبی کا کپڑا دھویا ہوا پہننا اور اوس سے نماز پڑھنا جائز ہے یا نہیں
اور کپڑے کی طہارت میں محال گفتگو ہے یا نہیں بینوا توجسروا

ہو الموفق اوس سے نماز پڑھنا جائز ہے واللہ اعلم بالصواب و عندہ ام الكتاب
کتبہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ العلی الرب الحکیم ج
استفتا اگر کوئی کسی ظرت گلی وغیرہ میں کھانے کو رکھ کر کسی ٹوٹری میں دھڑ کر چار کو
سر پہ کھانے کو کہیں بھیجے یا یہیں اسی طرح کھانا آوی تو اس میں کسی طرح کراہت شرعی ہے
یا نہ و علیٰ ہذا القیاس اگر پانی کو گھرے میں خود مسلمان بھری اپنی ہاتھ سے بھٹی میں دھری
اور پھر بھٹی کو کھار ہندو لوٹھا لادے اور پھر اوس گھرے کو مسلمان اوتار کر رکھ لیوی
تو آیا اوس پانی کی طہارت میں کلام ہے یا نہیں بینوا توجسروا

ہو الموفق نہیں واللہ اعلم بالصواب و عندہ ام الكتاب حررہ البیہقی العلی
الرب الحکیم ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ العلی الرب الحکیم ج
ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الشریعین ذنبہ الجلی والحقفی وحفظہ عن موجبات الہی
استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم کیا فرماتے ہیں علمائے دین میں دو مفتیان شریعتین
ان مسئلوں میں اول یہ کافر ہے آپ یا اپنی اولاد صفار کو کسی مسلمان کے

کتاب الاموال

کتاب الاموال

کتاب الاموال

کتاب الاموال

یا تھ بیچتا ہے تو مسلمان کو اس کا خریدنا شرعاً درست ہے یا نہیں اور بچہ خریدنے کی وہ غلام
 اور عہد ہو جاتے ہیں یا نہیں دوسرے کافر کی اولاد صغیر اگر مسلمان یا کافر ہوگا یا بطور
 خفیہ یا بہ زبردستی پکڑ لاوے اور پھر اسکو بیع کرے تو اس کا خریدنا اور لونڈی غلام بنانا
 مسلمان کو شرعاً جائز ہے یا نہیں فقط تیسرے جہاد میں جو مرد اور عورت اور بچہ پکڑے
 جاتے ہیں وہ شرعاً غلام اور لونڈی ہیں یا نہیں۔ ان تینوں سوال کا جواب بسند قرآن مجید
 اور حدیث شریف اور روایت فقہ کی تحریر فرمانا چاہیے کیونکہ مستفتی یہ خیال کرتا ہے کہ
 ان باتوں کا صاف اور صریح کچھ حکم قرآن اور حدیث بلکہ فقہ میں بھی نہیں ہے
 ہو المصوب۔ جواب سوال اول درست نہیں ہے قنیہ میں ہے کافر جہاد بولدہ الصغیر

الی دار الاسلام و باع فیہا لم یحز۔ ولو رجع الی دار الحرب ترک لہ فیہا فولدہ حر انتی اور بزاز یہ میں ہے

مسلم دخل دار الحرب فجاء الحربی بایمہ او بنتہ او ام ولدہ او غلامہ قد قرأ یدین بیعہا من

المسلم المستامن لایجوز بیعہ عند اکثر المشایخ والصیح ان البائع ان کان یری جواز بیعہ ملکہ

مطلقاً وان کان لایری ان اشتراہ و ذہب بہ مکرراً ملکہ بالقہر انتی لمخصا جواب ال

دوم اگر دار الحرب سے پکڑ لاوے اور دار الاسلام میں فروخت کرے خرید کرنا اس کا

درست ہے بزاز یہ میں ہے عن الثانی فیمین دخل دار الحرب بامان فسرقت منهم انساناً حراً اخرج

بہ اقول لایسک ما صنعت وان باعہ یجوز بیعہ لانه ملکہ انتی جواب سوال سوم جہاد میں

تقسیم غنیمت کی موافق شرع کی ہے تو وہ غلام اور لونڈی ہو جائینگے چند احادیث سے یہ امر

ثابت ہے طبرانی اور ابن ابی شیبہ اور بخاری وغیرہ نے روایت کی ہے اور در مختار میں ہے فی

معروضات المفتی ابی السعود بن کحل و علی الاما و المشتراة من الغزاة الا ان حیث وقع الاستباہ

فی قسمتم بالوجه المشروع فا جاب لا تو جہد فی زماننا قسمہ شرعیہ انتی واللہ اعلم حرره الراجی عفوہ

القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی سبحان اللہ عن ذنبہ الجلی والحفی وحفظہ عن جبات الغی

استغفرا اگر کسی مسجد یا مکان مقدس را بشکند و ر حق او چہ حکم

ہو الموقوف حق تعالیٰ در کلام خود چنین کس را ظالم گفته در دنیا خداری و در آخرت وعدہ

عنا بعبادہ و قوتہ انتی و من اعظم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ

محمد عبدالحی
 ابو الحسنات

در حدیث
 ابو الحسنات

الآیۃ واللہ علی نقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفرلہ اللہ الا حد فی الواقع خراب کردن سجد گنہار
کبیرہ ایست از کبار مرتکب آن ظالم و فاسق خراب شد و توبہ پر لازم: اللہ اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنہ
استفتا الماک وقف ملک کسی هست یا نہ در ان ملک کسی تصرف میتوا لدر کرد یا نہ
ہو الموقوف ملک کسی نہ کہ الوقف لا یملک واللہ اعلم۔ نقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد
غفرلہ اللہ الا حد۔ صحیح الجواب علی ما فی الجوہرۃ النیرۃ قال ابو یوسف و محمد الوقف عبارتہ عن حبس

علی ملک اللہ علی وجہ فصل المنفوق الی العباد و فی زول ملک لواقف عنہ الی اللہ جل و لا یباع و لا یرس
ولا یرهن و لا یورث استفتی واللہ اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنہ

استفتا ایک مرد نے ایک عورت سی نکاح کیا اور اس مرد کو ایک لڑکا پہلے زوجہ
سی کہ سابق اسکی نکاح میں تھی ہی پس اب اس لڑکی کا نکاح اس عورت منکوحہ کی
ہیں سی کہ اس رشتہ میں لڑکی غالہ ہوتی ہی شرعاً درست ہے یا نہیں

ہو المصوب ستہ واللہ اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنہ الجواب صحیح نقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفرلہ اللہ الا حد
استفتا کیا فرماتے ہیں اعلیٰ دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ جو حضرت رسول اکرم

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا تھا کہ بعد میری امت میری کو متفرق فرقی ہو جائیگا ایک اسی
اور سب تاری ہونگے یا ناری سی مراد کفار ہیں یا مسلمان فاسقان کہ بسبب عصیان
کے دورخی ہو جائیں گے بعضے صاحب فرماتے ہیں کہ رافضی کہ شیخین کی شان میں برادری

کرتے ہیں کافر ہو گئے بعضے کہتے ہیں کہ سب اہل ہوا کافر ہیں ایک فرقہ مسلمان ہی
جسکو اہل سنت و جماعت کہتے ہیں اور بعضے صاحب فرماتے ہیں کہ رافضی کی توبہ قبول
نہیں بلکہ وہ سکو قتل کرنا واجب ہے جو شرع شرعین میں لکھا ہوا اقام فرمائیں بیخودا تو جردا

جواب کتابوں عقائد فقہ میں اسطرح لکھا ہے کہ بہتر فرقہ جو اہل ہوا ہیں ایک بھی کافر
نہیں ہے چنانچہ عبارت ابن کتابوں کی جو بیان موجود ہیں بعینہ مفصلہ ذیل میں لکھی جاتی ہیں
اور عبارت تلواری کی سب شیخین کفر ہی ادسکا بھی جواب لکھا جاتا ہے بغور ملاحظہ فرمادیں بلکہ

اعتقاد کفر کا اہل ہوا جو بدعتی ہیں اوکلی طرہ لکھا بھی کفر ہے اول تو یہ ہے کہ تمہید
ابو الشکور سلمیٰ میں لکھا ہے کہ جو حدیث شریف تفرقہ امت میں وارد ہوئی ہے اس میں

درجہ اولیاء اللہ صمد علی محمد غفرلہ اللہ الا حد

درجہ اولیاء اللہ

اختلاف ہی چنانچہ ایک روایت میں لکھا ہے ستفرق امتی من بعد قیامتہ و سبعون فرقہ
کلمہ فی النار الا واحدة اور روایت دوسری میں کلمہ فی الجنة الا واحدة قیل مالک لو احدثہ
فقال صلی اللہ علیہ وسلم القدرۃ بعور ملاحظہ فرمائیں کہ کفر و نون حدیثوں میں ثابت نہیں ہو
بلکہ دوسری حدیث سے جنتی ہونا ثابت کیا ہے کفار کے واسطی کہیں بھی یہ لفظ آیا ہے اور
یا کسی عالم نے اوپر حکم جزیہ یا استرقاق بسبب کفر کے لکھا ہے اور دوسری ایک مقام پر لکھا ہے
اعلم ان الدین مع الجماعة والجماعة ہم اہل السواد الاعظم والسواد الاعظم بین الجبر والقدر بین التثبیت
والتعطیل و بین النصب والرفض سئل ابو حنیفہ رحمہ عن السنۃ والجماعة فقال لا نصب ولا رفض ولا جبر ولا قدر ولا تشبہ
ولا تعطیل وروی عن ابی حنیفہ انہ قال شہادۃ اہل الایہوا مقبولۃ فاذا قیل شہادۃ دل نہ مسلم وروی
عن محمد بن الحسن انہ قال لصلوۃ خلف المبتدع جائز الا انہ یکرہ دلانہ اعتقاد البدعۃ صلی زعم انہ حق و ہو
حلال والثانی انہ اول فی ذلک استحل بالتاویل فلا یکفر تمہید اور جاننا چاہیے کہ بہتر فرقی جو کتابوں میں
ہیں جنکا احوال مرقوم ہے او میں بھی کئی فرقی مثل شاخون کو ظاہر ہو رہی ہیں چنانچہ فرقہ تناسخہ
چار قسم ہو کر پھر چوراسی قسم ہو گئی چنانچہ تفصیل و سکی بھی تمہید میں موجود ہے اس سے معلوم
ہوتا ہے کہ اور بھی ہر فرقی میں اقسام ہو گئی جو شخص جس فرقی کا کام کرے گا او میں شمار کیا جائیگا چنانچہ فرقہ
و ما بین کو معتزلہ کہتی ہیں اب تفصیل فرقوں اور بیان ہر ایک کی بدعت کا موجب طول ہے غرض
سائل جو ہے سب الشیخین کفر ہے یا نہیں اور توبہ اونکی قبول ہے یا قتل اونکی توبہ ہے اسکا جواب لکھنا مقصود ہے
شرح فقہ اکبر میں لکھا ہے سب الشیخین لیس بکفر کما صحیح ابو الشکور السلمی فی تمہیدہ و ذلک لعدم ثبوت مباحہ
و عدم تحقق معنایہ فان سب المسلم فسق کما فی حدیث ثابت لیستوی الشیخان وغیرہما فی ہذا الحکم دلانہ
لو فرض ان احد قتل الشیخین بل و اکتبیین بوصف الجمع لا یرجح عن کونہ مسلما عند اہل السنۃ والجماعۃ
ومن المعلوم ان السب من القتل نعم لو استحل السب القتل فهو کافر لا محالہ و علی تقدیر ثبوت الحدیث
فیجب ان یؤل کما اول حدیث من ترک صلوۃ متعمداً فقد کفر ای مستحلاً للترک اور دوسری جگہ
فقہ اکبر میں لکھا ہے کہ جمع کرنا و نون کا مشکل ہے ایک توبہ اہل قبلہ کافر نہیں ہیں چنانچہ سب فقہا
اور متکلمین کا بھی یہ قول ہے اور دوسری عبارت فتاویٰ سب الشیخین کفر ہے وجہ اشکال کی بیان کر کے
پھر جواب لکھا ہے یہ دفع الاشکال بان نقل کتب فتاویٰ مع جمالیہ قائلہ عدم اظہار و لا نکتہ لیس بکفر

من ناطقہ اذ مدار الاعتقاد فی المسائل الدینیة علی الادلة القطعیة علی ان فی تکفیر المسلم قد ینزح
 تفاسد جلیة و خفیة و قال الامام ابن الہمام فی شرح الہدایۃ للجواب عن ہذا الحکاۃ حیث قال علم
 ان الحکم کفر من ذکرنا من اہل السواد مع ما ثبت عن ابی حنیفۃ و الشافعی من عدم تکفیر اہل القبلة
 من المبتدعة کلمہ محدثہ ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر اور صاحب مختار فی باب ما تم من کتھاہر کناز
 صاحب بحث عت کی پیروی کردہ متزیلی ہی بتلوع ای صاحب بدعتہ وہی اعتقاد خلافت المعروف
 عن الرسول لا بمعادۃ بل بنوع شہوتہ و کل من کان من قبلنا لا یکفر بہا حتی الخوارج الذین یستحلون
 و انما و امواتنا و سب اصحاب الرسول علی الشر علیہ وسلم و ینکرون صفاتہ تعالیٰ و جواروۃ یتہ لکونہ
 عن ادیل و شہوتہ بریل قبول شہادۃ تم اور باب شہادت میں کتھاہر تقبل من اہل الاہوا
 ای اصحاب بدع لا کفر بحیر و قدر و رقص و خروج و تشبیہ و تعلیل و کل منہم ثمان عشرۃ فرسۃ فصارت
 اثنتین و سبعین الا الخطابیہ صنف من الروافض یردون الشہادۃ لشیعتہم و کل من حلف ان الحق
 نودیم لا لہم بل سہمتہ الکذب و کیسے کہ اس عبارت میں کہیں کفر ثابت نہیں کیا ہے صاحب
 فرماتے ہیں کہ مرگے کے اب میں صاحب درمختار نے واسطے بے ادبی کرنے انبیاء کو اور بے ادبی
 کرنے والے شیخین کے جناب میں حکم قتل فرمایا ہی اور عبارت اس مقام کی یہ ہے و الکافر استہتم
 بولسب احد ہما فی البحر من الجوہرۃ معزایا للشیعہ من سب الشیخین و طعن فیہما کفر و لا تقبل تو بہتہ
 و ہذا اخذ الدبوسی و ابو اللیث و ہوا المختار للفتویٰ انتہی و جزم بہ فی الاشہاد و مختار مصنف فی
 آپ ہی اس مسئلہ کو رد کیا ہی اس قول سے کہ فی النہر و نہا لا وجود لہ فی اصل الجوہرۃ و انکوہ
 علی ہامش بعض الفسح فالحق بالاصل مع انہ لا یرتبط لہ باقبلہ انتہی اصل حلال مسئلہ کا یہ ہے کہ جزئی مانہ میں
 بحر اور اشہاد تصنیف ہوئی تھی تو مصنف بحر و اشہاد نے کہا مختار سب الشیخین کفر و لا تقبل تو بہتہ
 زمانہ میں ہائی مصنف کا جس نے نہ الفناوہ شرح کنز الدقائق تصنیف کی ہے جس کا نام عمرو بن نعیم ہے
 اور چند علماء شہر مثل شیخ امین الدین عبد العال وغیرہ جمع ہو کر آئے اور دریافت کیا کہ یہ مسئلہ
 سب الشیخین کفر کا کہان سے لکھا ہی کہا جوہر سے لکھا ہی جو قدوری کی شرح ہے علماء اؤن فی جوہر
 نہ و طلب کیا تو جواب دیا کہ میرا جوہر آگ میں جل گیا اور شہر میں جوہر منگو کر رہ چکا ہے یہ مسئلہ
 نہ پایا کہا کون سی جگہ سے نقل کیا تھا مقام بتلایا تو عبارت جو محمد بن یحییٰ اس سے نقل کر کے انہیں

اول خر سہ ربط د یار بطنکھایا سلسلہ کی وہیں خطا ظاہر ہو گئی و قال السید حموی فی شرح الاشباہ
 علی عن عمرو بن نجیم ان اخاه افضی بذلک فطلب منہ النقل فلم یوجد الا علی طریق الجوہرۃ اور پھر حموی نے
 اوسے عبارت کی آگے لکھا ہے و اقول علی فرض ثبوت ذلک فی عامۃ نسخ الجوہرۃ لا وجہ لہ لظہر لہا
 قدمناہ من قبول توبۃ من سب الانبیاء و عندنا خلاف للمالکیۃ و الحنابلۃ و اذا کان کذلک فلا وجہ
 للقول بعدم قبول توبۃ من سب شیخین بل لم یشب ذلک عن احد من الایمۃ فیما اعلم بالعرض الکریم کفر
 مان لین جب بھی یہ لازم نہیں آتا ہے کہ اوسکی توبہ قبول نہیں اور حکم کرنا ساتھ کفر کو بہت مشکل ہے اختیار
 میں لکھا ہے اتفق الایمۃ علی تضلیل اہل البدع اجمع و تخطئتم و سب احد من الصحابۃ و بغضہ لا یكون کفرا
 لکن تضلیل و ذکر فی فتح القدیر ان الخارج الذین یستحلون و اراہ المسلمین اموالہم یکفرون الصحابۃ حکمہ
 عند جمہور الفقہاء و اہل الحدیث حکم البغاة خیال کیجئے کہ خوارج جو سب سے زیادہ بدعتی تھیں
 چنانچہ در مختار سے مذکور ہوا اوتکے واسطے بھی حکم کفر کا فرمایا قال ابن المنذر و ہوا غرک کلام الفقہاء
 نعم یقع فی کلام اہل المذہب تکفیر کثیر و لکن لیس من کلام الفقہاء الذین ہم المجتہدون بل من غیرہم
 ولا عبرۃ لغير الفقہاء بہت تفصیل سے رد المختار میں جو حاشیہ در مختار ہی مسلمانان ثابت کی جس
 صاحب کو زیادہ تحقیق منظور ہو دیکھ لیوے طول کی سبب سے بیان نہ لکھا بلکہ چند باتیں عرض
 نقل کر دیں اور رد المختار میں لکھا ہے و لم یعلل عدم قبول شہادۃ ہم بالکفر لما تری نعم استنوا
 الخطابیۃ لانہم یرون شہادۃ الزور لا شیاً نعم او لمخالفت و کذا الفصل المحدثین علی قبول روایۃ
 اہل الہواء نہ انہی من سب عامۃ الصحابۃ و یکفر ہم بناء علی تاویل لہ فاسد فہم ان ما ذکرہ فی خلاصۃ
 من انہ کافر تزل تصحیف مخالف للمتون و الشرح بل یہ مخالف للاجماع الفقہاء لکما سمعۃ و قد الف
 العلامة ملا علی قاری رسالۃ فی الرد علی الخلاصۃ و لہذا تعلم قطعاً ان ما غزی الی الجوہرۃ من الفرع
 عدم قبول التوبۃ علی فرض وجودہ فی الجوہرۃ باطل لا اصل لہ ولا يجوز العمل بہ و قد مر انہ اذا کان فی اساتۃ
 خلاف و لو ردایۃ ضعیفۃ فقلی المقتی ان یحیل الی عدم التکفیر فکیف یحیل ہنا الی التکفیر للمخالف للاجماع
 فضلاً عن میلہ الی قتلہ و ان تائب قدم الیضا ان المذہب قبول توبۃ سب الرسول صلی اللہ علیہ وسلم
 فکیف سب شیخین و العجب من صاحب البحر حیث تساہل غایۃ التساہل فی الاقتداء بقتلہ مؤلفہ و لہذا
 حاشیہ در مختار و مصنف در مختار نے کہیں اہل ہوا کو کافر نہیں لکھا بلکہ باب بعض میں لکھا ہے

للفتنی تکفیر مسلم کان فی کفره خلاف ولور دایۃ ضعیفۃ اور دوسری جگہ لکھا ہے اذا کان فی الکفر
وجوب یوجب الکفر و احد یمنعہ فعلی المفتی المیل لما یمنعہ تعجب ہے صاحب علم کی کیا وجہ ان دلیل قویہ
مائل باسلام دلیل ضعیف کو ترجیح دیکر کفر ثابت کر دی اور یہاں تک حکم دیوے کہ توبہ بھی اوسکی قبول نہیں
بلکہ قتل اوسکی توبہ ہی ظاہر ہے کہ گویا سب علماء کی قول کا انکار ہے در مختار میں لکھا ہے منکر الاجماع کا فر
اور تمسید ابو الشکور سلمیٰ میں لکھا ہے من قال للکافر یا کافر او شہدا بالکفر علی مؤمن فان ینصیرا فرادوی
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال من شہد علی امتی بالکفر فهو ادلی بہ اہل ہوا جو تہمت فرزندین داخل
ہیں اسواسطی جو حدیث شریف تفریق امت میں وارد ہوئی ہے اوس میں لفظ امتی ہے امت حضرت موسیٰ
اور حضرت عیسیٰ کا شمار اس میں داخل کہے نہیں فرمایا تھا ان کے واسطے اور حدیث ہے انہ قال
صلی اللہ علیہ وسلم ان بنی اسرائیل تفرقت بعد موسیٰ علی احدی و سبعین فرقة و بعد عیسیٰ علی اثنین
و سبعین فرقة و ستفرق اثنی النبی ثلثہ و سبعون فرقة اگر سب کی امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو مع اصناف
کفار شمار کریں گے تو تہمت فرزندے کیونکر ہو سکتی پس اگرچہ کفار بھی امت دعوت ہیں پس معلوم ہوا کہ مراد
امت کی امت اجابت ہے جنہوں کو اسلام قبول کیا تھا المراد بالامۃ من جمیع دائرة الدعوة من اہل
القبیلۃ لانه اصنافہم الی نفسہ و اکثر ما درونی الحدیث علی ہذا الاسلوب المراد بہ اہل القبیلۃ ولور یہ امت
الدعوة فنقول بہ اصناف الکفر طلیعت کیون تفرق الامۃ الی ثلث و سبعین خداوند تعالیٰ غفر لہم
اور تو اب الرحیم ہے اوسکی رحمت کا منکر نہوتا چاہیے توبہ سبکی قبول ہے اگرچہ غیر ملکی جناب میں
بے ادبی کی ہو اوسکی توبہ بھی قبول ہے چنانچہ رد المحتار حاشیہ در مختار سو مذکور ہوا صنفۃ
الرحمۃ لا یتغیر وان تغیر احوال الامۃ اور نیک کام بھی برائی کو دور کرتے ہیں کقولہ تعالیٰ ان
الحسنات فیہن السیئات واللہ اعلم بالصواب الحبيب عبدالحی ابن فضل العلماء و
الفضلار مولانا محمد عبد الرب فاضلہ علینا من برکاتہ

ہو المصوب و اسی حدیث ستفرق امتی ثلث و سبعون فرقة میں مراد امت اجابت ہے کہ
عبارت اہل اسلام سے ہے نہ امت دعوت علامہ ودانی شرح عقائد محمدیہ میں لکھتے ہیں
ای امۃ الاجابۃ وہم الذین آمنوا بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم و ہوا الظاہر فان اکثر ما در
فی الحدیث علی ہذا الاسلوب اور یہ اہل القبیلۃ امتی اور سبب تکفیر موجب کفر نہیں ہے

ابو الشکور سلمیٰ تمہید میں لکھتے ہیں کلام الروافضی مختلف ہے بعضہ یقولون کفر بعضہ لافلو قال ان علیاً
کان الہما نزل من السماء کفر و لو قال لبیوۃ کانت لعلی وجہ یبطل خطا کفر و منهم من قال ان علیاً
افضل من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فہذا کلیۃ کفر و اما الذی یقولون بدعتہ و لا یقولون کفر انہو تو لم
ان علیاً کان افضل من یحییٰ و منهم من قال یحب للعن علی من خالف علیاً العالیۃ او معاویۃ
و ہذا کلمہ و اشبہہ بدعتہ لیس بکفر لانه صادر عن تاویل انتہی اور مولانا عبد العلی شرح مسلم الثبوت
میں لکھتے ہیں اصح عند الخفیۃ بان الروافضی لیسوا بکفار و الوجه فیہ ان مذہبہم او فہم فی ما وقوا
زعما منهم انہم علی الدین المحمدی و ان کان زعمہم ہذا باطلا و ما کذبوا محمد صلی اللہ علیہ وسلم فی زعمہم
فہم غیر ملتزمین بالکفر و التزام الکفر کفر و ان لزمہ انتہی لخصاً ہر گاہ و وافض کافر ہونا ثابت ہوا
اونکی توبہ قبول ہونے میں شک نہیں رہا اور اگر بالفرض و التقدير و افض کافر ہونے میں
صورت میں بھی اونکی توبہ قبول ہونے کی کوئی وجہ نہیں ہے مقام غور یہ ہے کہ جو شخص مشرک ہو اور
اللہ جل شانہ کا شریک بتاتا ہو اگر وہ توبہ کرے قبول ہو جاوی کیا روافض مشرک سے
بدتر ہو گئے کہ توبہ اونکی قبول نہوگی اور صاحب بحر نے جو ہرہ سے جو مسئلہ عدم قبول توبہ پر فہم کا
نقل کیا ہے وہ غلط ہے قابل التفات کہ نہیں کیونکہ مخالف ہے فیصوص قرآنیہ کی قال اللہ تعالیٰ
ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً انہ ہو الغفور الرحیم واللہ اعلم بالصواب و عندہ ام الكتاب حررہ الراعی
عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی الکنوی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی و حفظہ
عن موجبات الغی ابن المرحوم مولانا محمد عبدالحلیم او خلا اللہ فی دار النعم

محمد عبدالحی
ابو الحسنات

فی الواقع حدیث افراق امت میں ناری سے مراد مسلمین فاسقین ہیں کہ شامت عصیان سے
دور بخ میں جافنگے اور روافض کہ حضرات شیخین کی شان میں بی ادبی کرتے ہیں
اور اس طرح سب اہل ہوا کافر نہیں ہیں اور توبہ اونکی مقبول ہے فی المسائرۃ ان قول
ابی حنیفہؒ انہ لا یکفر احد منهم و فی شرحہما لکمال ان عدم تکفیر ہم ہو المنقول عن جمہور المتکلمین
والفقہاء و ان الشیخ الاشعریؒ قال ان الاسلام لیمم و اللہ علیم بالصواب و بیدہ
الہدایۃ و حسن الثواب حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ العلی الرب الحکیم ۸ ۸ ۱۷
استقفا کیا فراتے ہیں علمائے دین بیچ مقدمہ حلت و حرمت پر ہر کو صاحب کتاب

حیوة الحیوان و صاحب فتاویٰ برہنہ اسکو حرام اور مکروہ لکھتی ہیں اور صاحب یتہ الکلام و دیگر کلام نے ہر بد کو حلال لکھا ہے پس مذہب امام اعظم میں یہ حلال ہے یا حرام فتویٰ جیسے ہو اوس ہی اطلاع فرمائی ہو المصوب ہر بد مذہب حنفیہ حلال ہے اور کتب معتبرہ میں حرمت یا کراہت مذکور نہیں خزانہ المفتین میں ہے اکل الخفاف والدمہر و کل ذی طوق لا باس بہ انتہی اور بزاز یہ میں ہے اکل الدمہر لا باس بہ ولا باس بالخطات والقمری و کل البیض مقلب یخطف بہ انتہی اور طلیحہ میں ہے اکل الخفاف والصلصال الدمہر لا باس بہ لانہا لیست من الطیور الہی ہی ذوات مقلب انتہی اور قنیہ میں واقعات طاعنی ہی منقول ہے لا باس باکل الدمہر انتہی اور رحمۃ الامتہ فی اختلاف الایمہ میں ہے اتفق الایمہ الثلاثہ علی تحريم کل ذی مقلب من الطیور و کذا اما یا کل الجیف واما غیر ذلک من الطیور فکلہ مباح بالافاق والمشہور انہ لا کراہت فی ما نہی عن قتلہ بالخطات والدمہر والخفاف والطاوس الا عند الشافعی انتہی پس ان عبارات سے صاف واضح ہوا کہ ہر بد مذہب حنفی حلال ہے بغیر کراہت اور مصنف حیوة الحیوان شافعی ہے اوسے موافق اپنے مذہب کے تحریم لکھی ہے اور فتاویٰ برہنہ کا مقابلہ کتب معتبرہ کو ساتھ نہیں ہو سکتا ہے جبکہ کتب معتبرہ سے حلت ثابت ہے کراہت کہ فتاویٰ برہنہ میں ہے غیر مقبول ہوگی و اللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ

استفتا ایک محلہ ویران میں دو مسجدیں تھیں اوس میں سے ایک مسجد بارش میں بالکل منہدم ہو گئی اور ایک مسجد قریب اوس کے باقی ہے اور اہل محلہ وہاں کو اکثر اہل تشیع میں امدادہ محلہ بھی بالکل گر گیا ہے اور کوئی صورت آبادی محلہ کی معلوم نہیں ہوتی ہے پس اس صورت میں اسباب مسجد منہدمہ کا لیکر دوسری جگہ کسی مسجد کی مرمت میں صرف کیا جائے خواہ دوسری محلہ آباد میں اوسے اسباب سے کوئی مسجد تعمیر کیجادی جائز ہے یا نہیں بینوا تو جہا ہو المصوب بعض فقہا مثل تھانیہ خان اپنے فتاویٰ میں اور ملا خسرو در میں اور غزی ترمیزی لاجسار میں ایسی صورت میں لکھتی ہیں کہ جب مسجد خراب ہو جائے اور اہل محلہ کی کوئی صورت نہ ہو دیکھ کے اسباب کا نقل کرنا دوسری مسجد کی مرمت کیوں اسطرح جائز ہے لیکن مفتی یہ ہے کہ جائز نہیں کیونکہ اسباب مسجد منہدمہ کا وقت ہے اور وقت میں کسی طرح کا تصرف جائز نہیں اہل اسلام کو لازم ہے کہ بقدر رحمت و رحمت دوسری مسجد منہدمہ کی تعمیر کر دیں اسباب

اوسکا اوسکی مرمت میں شامل کروین کہ ہندگان خدا جو اس طرف سے گزر کریں نماز ادا کریں
 اور اگر بن بلکہ مسجد ذکی تعمیر سے مسجد منہدی کی تعمیر باعث زیادتی ثواب کی ہو بحرحال حق میں ہو
 محال مسجد اذا خرب المسجد وليس له ما يعمر به وقد استغنى الناس عنه فانه يعود الى ملك الوقت و قال
 ابو يوسف هو مسجد ابد الى قيام الساعة لا يعود فيه الا بالحوادث لنقله ونقل الى مسجد آخر سواء كانوا
 يصلون فيه او لا عليه الفتوى كذا في الحاوي القدسي اور شر بن بلالی سعادة الساجد بحارة المساجد
 میں لکھتے ہیں فی تیمم الدہر سئل علی بن احمد عن مسجد خرب و مات اہلہ و محلہ اخرى فیہا مسجد
 بل لا اہلہ ان یصرفوا وجہ المسجد الخراب الى هذا المسجد قال لا انتی و اذا تمست ہذا ما ذکرہ فی الدرر
 و فتاوی قاضیخان من جواز نقل المسجد اذا خرب خلافت اعلیہ الفتوی کتاب المذکور فی الحاوی
 و خلافت الصیح المذکور فی خزائن المفتین و قد مشی الشیخ الامام محمد بن سراج الدین الحاوی علی
 القول المفتی بہ من عدم نقل بناء المسجد و علامہ مختار بن زہد فی مستحبہ میں تصریح کی ہے
 کہ اکثر مشائخ حنفیہ فتوی عدم جواز نقل کا دیتے ہیں واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ
 استغنا چہ میفرماید علمای دین و مفتیان شرع متین کہ اگر عاقلے عشرہ رمضان
 المبارک مسجدی در سنت تراویح ختم قرآن مجید کردہ در مسجد دیگر کہ ہنوز مصلیان آنجا ختم نشیدہ اند
 ختم دیگر آغاز نمود درین صورت امام احرار از فضیلت میکنند و سنت مؤکدہ از ذمہ اوسا قضا
 شدہ و برگردن این مقتدیان باقی است کمافی العالم کی تہ السنۃ فی التراویح انما ہو ختمۃ و الختم
 مرتین فضیلت پس حکمت اقتدای اعلی بادی بقیاس عدم جواز اقتدای مفترض بقیاس سنت
 مؤکدہ این مقتدیان ادا نمی شود یا وجہ آنکہ در تنقل و مفترض بتابین ذوات است و در صورت
 مسئلہ لو حد ذات و تخالف صفات لہذا بر آن قیاس کردن قیاس مع الفارق می باشد چہ
 تراویح در ہمہ لیالی رمضان شریف سنت مؤکدہ است چنانکہ در فتاوی عالمگیری تصریح بانہا قمشہ
 لو حصل الختم اللیلۃ التاسع عشر او الحادی عشرین لا یتکرر التراویح فی البقیۃ الشہر لانہا سنۃ مؤکدہ کما
 فی الجوسۃ النیرۃ درین حالت امام و مقتدی ہر دو نماز سنت میخوانند چہرہ آنکہ ختم بر امام فضیلت است
 و بر مقتدی سنت پس بقیاس اقتداء قائم بالقاعد باوصف اولویت قیام بر قعود کما فی فتاوی قاضیخان
 قال بعضهم یصح اقتداء القائم بالقاعد فی التراویح عند الكل و ہوا الصحیح سنت مؤکدہ

این مقتدیان ادا خواهد شد یا نه بینوا توجروا هیهو الموفق ختم این مقتدیان ادا خواهد شد
والله اعلم بالصواب وعنده ام الكتاب كتبه ابو الاحياء محمد نعيم عفي عنه هـ شمر
هو المصوب فقها اختلاف دارند درین که بعد یک ختم آیا سنت تراویح می ماند یا نه بعض
فقها میگویند که نمی ماند چه مشروعیت تراویح نیست مگر برای ختم پس گاه ختم حاصل شد سنت
تراویح باقی نماند لیکن مفتی به و مختار محققین آنست که تراویح سنت عظمی است ختم سنت علوه
بیج ازین هر دو تابع دیگری نیست پس بعد ختم سنت تراویح باقی خواهد ماند چنانکه بود پس برقول
اول در صورت سوال ختم از ذمه مقتدیان ساقط نخواهد شد بلکه ایشان اگر در عشر اولی تراویح
مع ختم ادا کرده اند و تراویح برایشان سنت باقی نمانده اقتدای شان با چنین امام که در عشره
اولی فراغت حاصل ساخته جائز نخواهد بود لعدم جواز اقتداء القوی بالضعیف در خزانه الروایة
می آرد فی السخنانی امام ختم فی التراویح و قد ختمنا بغير هذا القول لا يخرج هذا القول الثاني عن
السنة لان الامام خرج من السنة فصار له نقلا فيذكر كون ثواب صلاة التل واليدرك ان ثواب
سلاة التراویح دنی - سالیة مولانا صدر الدین الحسام البهنائی فی مسائل التراویح فلن قلت لقول
فی امام ختم فی التراویح ثم شرع فی الختم فانما بل يجوز الاقتداء لمن لم یسمع الختم ولو أنه یبطل کون
هذا الختم محسوبا قلت كانت هذه المسألة دائرة فی مجلس سائذة الدلی ز ما طویل انقال بعضهم
لو جوز الله بناء القوی علی الضعیف لذهب التراویح للمقتدی سنة مؤكدة ولم یبق فی حق الامام
سنة مؤكدة بل صار فی حقه تطوعا المستترة اتوی بحال منه وباسود علی اقتداء المقصر بالمنقل
وقال بعضهم يجوز وقده ی بعض من العلم من كثر الفتاوى رجل ام تو مانى التراویح ختم فيها ثم ام
قوله اخرين له ثواب الفضيلة ولهم ثواب الختم وهذا الكتاب غیر مشهور من العلماء فلا تكون به مع انه لا
منه سقوط سنة الختم انتهى وبر قول ثانى اگرچه تراویح از ذمه مقتدیان ساقط نخواهد شد چه در سنت
تراویح امام ومقتدى هر دو برابر اند لیکن در سقوط ختم اشکالی هست چه فقهاء باب اقتداء ضعف نما
امام بالأرجح بدو یک کن باشد مانع اقتداء میباشند چنانچه در قدیم مختار وغیره مذکور است اما اقتداء
المساخر بالمقیم میصح فی الوقت وکم لا بعده فی الاخییر لانه اقتداء بالمقرض بالمنقل فی حق العقدة
لو اقتدى بالواهبین او الخراء لو اقتدى فی الاخریین انتهى درین صورت با وجودیکه امام

و مقتدی هر دو تحریریه و ضمیمه بسبب ضعف یکجز و اناجرای نماز امام حکم لفساد و اقتدا داده شد پس بنا بر علیه
در صورت سوال هم حکم عدم سقوط ختم از مقتدیان داده خواهد شد و همین امر از عبارات سنناتی مفهوم
می شود و هرگاه در باب سقوط ختم و عدم سقوط آن اختلافی واقع شد پس امام بلا لایم که ختم ثانی را مع
تراویح بر خود نذر کرده گیرد و گوید لله علی ان یختم القرآن فی صلوٰۃ الترامیج تا ختم او واجب شود و اقتدای
مقتدیان درست شود چنانچه در خزانه الروایة تفصیل آن مذکور است اللهم حرره محمد بن محمد بن علی غفاعة
استفتاد در تکفیر اهل قبله اختلاف است در ظاهر روایات عدم تکفیر است و مسائل بنده از کتب
فقیهیه و مسائل کتاب امامة الصلوٰۃ و باب البغاة و کتاب الشهادات و باب لم یقرین بطلب و
جمع کنند ظاهر روایت عدم تکفیر مستنبط خواهد شد و از منہیات مولانا عید العزیز صاحب که مندرج در
کفر الزامی و کفر الترامی است همین مضمون مفهوم میشود و در تحریراتی در کتاب الکلیات در باب المحرمات
در تحت المجوسیه و الوثنیه مسطور است و اما المقوله فی حق الوجه حل منّا ختم لان الحق عدم تکفیر اهل قبله
کما قد منّا نقله عن الایمته فی باب الامامة از اینجا نکاح بزن رافضیه خارجیه درست است اگر چه بهتر
نیست زیرا که با وجود عدم تکفیر در فسق آنها اختلاف نیست و رافضیه کفو سنی صالح را اعتقاد
نیست و کسانی که قائل بتکفیر و افضی اهل قبله غیر سنیان هستند و افضی را مرتد میگویند
مع هذا قاعله ایرانی و افضی را محرم راه میدهند حال آنکه مرتدین را اجازت مداخلت نیست
و علمای حرمین بر عدم تکفیر اهل قبله در رساله تحفة الاخوان فی الکفر و الایمان فتوی داده اند چنانچه
در منہج نکاح رافضیات و صلوٰۃ جنازه رافضی هم مروج است پس بدلائل مذکوره ثابت شد
که فتوی بر تکفیر رافضیان نیست لیکن اگر رافضی با خفای رافضی و ثقیه نکاح از سینه کرد و نکاح
با جازت پدر زن واقع شود و منکوحه سنیة بالغه بود حال آنکه نکاح میخواست پس بر بعض تقدیر کفر
رافضی از زن رافضیه نکاح درست و از مرد رافضی تا درست باشد مثل کتابیه درست و از کتابی حرام و
بلحاظ اخوان مختلفان کفر و افضی فسق درست است یا درست نیست مینواید کتاب توجروا یوم الثواب
پس با مصوب و در صورت فسق درست است چه رافضی فاسق است و فاسق کفو صالح نیست در مختار
می آرد قلت افاد الجندی انها و زوجة علی انه حرام و سنی او قادر علی اللہ و النفقة فیهان بخلافه او علی انه
فلان بن فلان فاذا هو لقیط او ابن زنا کان لها الخیار فی حفظ انتمی و السلام علم حرره محمد بن محمد بن علی غفاعة

در ضمن این کتاب
مجموعه فتاوی
کتاب العقائد و الاصول

واللہ اعلم۔ منقہ خادم اولیاء اللہ المکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم ابن ابی ناعلی محمد مرحوم و منقہ
واقعی وہ شخص کا فرہی اگرچہ مثل رسول اللہ کو بتین الان موجود کتابا ہر اللہ علیم حررہ محمد نعیم عفی عنہ
ہو المسلم للصدق والصدق انک نظیر حضرت ختم المرسلین کا باجماع علماء اعلام محتسب الوجود ہی
ان اختلاف اگر ہی تو اس قدر ہی کہ محتسب بالغیر یا محتسب بالذات اکثر علماء کاسلاک لہر اور بعض محققین کا
مختار قول ثانی بہر تقدیر کوئی ذی علم بالفعل متحقق اور موجود ہونی نظیر آنحضرت کا قائل نہیں پس
صورت مسئلہ میں جو شخص کتابا ہی کہ چہ مثل رسول اللہ کو عالم میں متحقق و موجود ہیں جاہل فاسد
العقیدہ ہی بلکہ دائرہ اسلام سی باہر ہی کیونکہ اس کے اس کلام سی انکار ختم نبوت جناب خاتم المرسلین
کہ منطوق آیہ کریمہ و لکن رسول اللہ و خاتم النبیین ہی ظاہر و باہر ہی واللہ اعلم حررہ العبد الخال
محمد عادل عالمہ اللہ سبحانہ بفضلہ الشامل۔ قائل وجود ہونی امثال حضرت خاتم المرسلین کا مجنون ہے
اوسکو یا کفار یا کفار یا کفار کیونکہ اگر فی الجملہ ہوش اور حواس رکھتا تو جان لیتا کہ قطع نظر دلائل
نقلیہ کی عقلی دلائل بھی اثناع نظیر واحد پر قائم ہیں چہ جای آنکہ چھ چھ مثل موجود ہی انا اللہ
وانا الیہ راجعون کتبہ عبد الحق و آقعی حضرت خاتم المرسلین کے مثل و نظیر کا موجود ہونا
کرنا مستلزم انکار نصوص قرآنی ہی اور نصوص قطعیہ قرآن مجید کا انکار بلاشبہ کفر ہے
کلامہ تورشتی نے کتاب المعتقد فی المعتقدین تصریح کی ہے کہ اس مسئلہ کا انکار ہی شخص کر گیا
جو ہرگز آنحضرت کی نبوت کا معتقد نہ ہو کا اسلئے کہ آنحضرت کی رسالت ہی بطریق تو اتر ہو کہ ثابت
ہو منجملہ اوسکی یہ بھی ہے کہ آنحضرت سب پیغمبر و ک خاتم ہیں کہ اسوقت سی قیامت تک کوئی نہی
آپ کے بعد نہ ہوگا اگر وہ شخص آنحضرت کو جمیع اجابہ میں صادق جانتا اور آپ کی رسالت کا معتقد
و معترف ہوتا تو اسکا بھی انکار نہ کرتا اور اسکی بھی تصریح کی ہے کہ جو شخص کہی کہ آنحضرت کی بعد کوئی نہی ہو
یا ہوگا بلکہ وہ شخص جو کہی کہ ممکن ہے کہ ہوگا وہ کافر ہی واللہ اعلم کتبہ العبد الشائم الی البرق لہامی
محمد عبداللہ الحسینی البکرامی ہوا الموفق والمعين فی الواقع قائل اس قائل کفر زندقہ ہی لائق کلام
علماء نہیں ہی۔ حررہ عبدہ المسکین ابو الخیر محمد معین الدین تجاوز اللہ عن سیاتہ یوم الدین
استغفرا ما قولکم و ظلمکم کہ محلی فرض عشا و جدہ نماز و ترجیحات بعد جماعت تراویح و انما یہ تراویح
از بعض مسائل فقہیہ جو از جماعت مستفاد و مستنبط میشود و در جامع الرموز نہیں در مختار عدم جازم و قیامت

کتاب اصول
و احکام اسلام

فقیر الی الله سبحان محمد عبد المتان صانه الله من المحدثان بخیرت المعنی زمان لوزعی دوران جناب
مولوی محمد عبدالحی صاحب صانه الله عن شر الفی عبد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته التماس میدارد
که فقیر فائزانه اوصاف آنصباح شنبه اشتیاق ملازمت میدارد اما این امر موقوف بر تقدیر الهی است
هرگاه او خواهد ملازمت آنصباح حاصل خواهد شد و عزم انسان چه میتوان کرد زیرا که اراده الله بر
اراده ناس غالب است اما میخوایم که بذریعہ خطوط فیما بین ارتباط اتحاد جاری و ساری باشد چرا که
الخط نصف الملاقات قول بزرگان است جنابا حاشیه آنصباح که در هدایه در صفحه ۱۵ در فصل تماریح
نوشتہ اند دیده بسیار خوش شدم اما آنکه تحریر فرموده اند که مواظبت صحابه را نیز موقوفه میگویند چنانچه
تحقیق تحقیقین است و تماریح تراجم بستی رکعت مؤکده است از خواندن اشت ترک مؤکده لازم
می آید در آن شک نیست که فقیر را از کتب اصول بجز اینکه مواظبت نبوی را مؤکده میگویند
قول کسی محقق در باب مؤکدیت بر مواظبت صحابه معلوم نمیشود و از کتب صحاح و غیره مواظبت خلیفای
راشدین بر بستی رکعت نیز دریافت نمی شود مرچو که هر دو شک را دفع فرمایند اول تحریر فرمایند که
کدام محقق جانب مؤکدیت بر مواظبت صحابه رفته است و در کدام کتاب آمده است و ثانی تحریر
فرمایند که از کدام حدیث مواظبت صحابه را شدین بر بستی رکعت تراجم ثابت است عین عنایت آنصباح
خواهد شد و لفافه باین نشان تحریر فرمایند - لفافه هذاردی در محله پهاک حبش خان نزد مولوی
نذیر حسین صاحب سیده بطالعہ عبد المتان در آید فقط نقل جواب خط مولوی صاحب حق مهران
عین عیان مولوی محمد عبد المتان سلمه الکرم المتان از فقیر محمد عبدالحی عفا عنه القوی السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته هدیه مرسل است قبول باد - الطاف نامه محبت شما که هر حرف آن از کلمات لطیف و لطافت
و هر کلمه اسق از حروف کرم و محبت پر بود و خود مسرور الوقت و بتیج ساخت تعارف که بحکم الارواح
جنود مجتده نما تعارف منها اسلف و اشاکر منها اتخلف پیدا شده بود بدرجه احکام رسید لازم که حصول
ملاقات جسمانی از تلافی روحانی همیشه شاد و یاد فرموده باشند - شکوک که بر تعلیق فقیر بغیر من فک آنها تحریر
کرد و موجب مسرت شد هر چند که فک آن هر دو شک سهل الحصول بود اگر خود بجای آنکه محققین محنت میفرمودند
یا از مولوی نذیر حسین صاحب ام فیضه استفسار میفرمودند احتیاج استفساری افتاد مگر این هم خوب شد
که به فقیر بذریعہ این استفسار ارتباطی پیدا ساختند و بر قول بزرگان (مطلب تصنیف مصنفش نیکو

میداند و باید پرسید عمل فرمودند و جزو کلمه الشرح از غیر احسن بر هر دو سوال بر کافه مطلقه نویسانیده
 جواب آنها نوشته مرقوم میفرمایم از حسن و قبح آن به تکلف مطلع فرمایند اگر مولوی نذیر حسین صاحب
 معاینه کنانیده شود خوب است که جنبه شان را بر کتب محققین نظر بسپاریم و بیع یقین که ایشان پسندیده
 ساخت و السلام خیر اختتام فیه نختتم الکلام بخودست مولوی نذیر حسین صاحب سلام سنون مع فیمین شوق
 مشغول در مانند دبلوی کریم الله صاحب نیز تحریر تاریخ بازدهم شوال در روز پنجشنبه ۱۲۸۹ هجری
 نقل سوال و جواب سوال دل کدام محقق الاهل اصول و فقها جانب مؤکدیت بر مواظبت
 صحابه رفته است و کدام کتاب مرده است سوال دوم از کدام حدیث مواظبت خلفای راشدین
 بر بست رکعت تراویح ثابت است بینوا و جردا و هو المصوب جواب سوال دل آنچه مشهور است
 در اصول متداوله مذکور است السنة ما و علیها علیه البنی صلی الله علیه و سلم لیکن اباب نظر دقیق این تعریف را
 مخدوش ساخته لفظ او و خلفاء را اند کرده اند و تصریح این امر کرده اند که همچنان که ترک سنت نبوی
 عتاب خواهد شد در ترک سنت خلفای راشدین نیز شیخ الاسلام بد الدین العینی در بنایه شرح برای
 می نویسد سیرة العمرین لا شک فی ان فی فعلها ثواب فی ترکها عقاب لانا امرنا بالاعتدال بهما لقوله
 علیه الصلوة والسلام اقتدوا بالذین بعدی بلی بکر و عمر فاذا کان الاقتداء بهما مورا به یكون واجبا
 و تارک الواجب یتحق العقاب و العتاب انتهى لمخصا و تحقق مصر کمال الدین بن همام در تحریر الاصل
 می آید و قسم المحفیه العزیزیه الی فرض ما قطع بلزومه و واجب ما کن و سنة الطريقة الدینیة منه
 علیه الصلوة والسلام او خلفاء الراشدین او بعضهم انتهى لمخطا و بحر العلوم مولانا عبد الله
 در شرح تحریری نویسد متنی ان یراد اعم من ان یکون طريقة و فیه مستمرة فی الدین منه منسأته
 علیه و علی آله و سلم بان باشره اولایان استمر الناس علیها باذنه و اذن الخلفاء و انتهى و علامه عبد العزیز
 بخاری در کشف اصول البزودی می طرازا نما السراویج فی رمضان فانها سنة الصحابة فانهم یطلب
 علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم یطلب علیها الصحابة و نهما یمایندب الی تحصیلہ و یلام علی ترکہ
 فانکندون ما و اطلب علیها الرسول صلی الله علیه و سلم فان سنة البنی اقوی من سنة الصحابة
 فانهم ناهی صاحب الشافعی یقولون السنة ما و اطلب علیه البنی علیه السلام فاما السئل الذی و اطلب
 علیه الصحابة یتلین سنة و هو علی مسلم سنة فانهم لا یرون اقوال الصحابة حجة و عندنا قول الله جل و علا

فیكون افعالهم سنة لانها طريقه امرنا باحيائها لقوله تعالى لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لقوله
 عليه الصلوة والسلام عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين انتهى واما مير كاتب الفتاوى صاحب غايه البيان
 ورتب بين شرح منتخب حسامي مي نويسند اعلم ان السنة في اللغة هي الطريقة حسنة
 كانت او سيئة يدل عليه او قوله عليه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها ومن عمل بها الى يوم
 القيامة ومن سن سنة سيئة فعليه وزر او وزر من عمل بها الى يوم القيامة وفي عرف الشريع ياد به الطريقه
 الدين والارسل وللصحابه حتى يقال سنة الرسول وسنة الخلفاء الراشدين ولا يختص بطلق السنة
 بسنة الرسول خلافا للشافعي وقال لقاضي البوزني يحتل نطقه بلفظه استعمال السلف اطلاقا سنة على
 طريقه الامر والصحابة لانه كان بعد النبي حنيفه بقرني او بقرنين وحكما ان يطالب لاد باقا منها
 ويراغب على تركها لانه لا يخلوا ان تكون طريقه للرسول وطريقه للصحابة وكل واحدة من الطريقتين
 ادنا باحيائها ونهينا عن الاتي علامه فصيح الدين في شرح وقايمه مي آرند السنة الطريقتيه المسلوكة
 في الدين بلا وجوب ولا افتراض وفسر بعضهم بما واطب مع الترك حياتا واذكر في المحيط السنة
 سنن سنة النبي صلى الله عليه وسلم وسنة اصحابه سنة الرسول هي الطريقة التي واطب عليها
 حركة الفجر وسنة الصحابة الطريقتيه التي واطبوا عليها انتهى وخطاوي در حاشيه مراقبي الفلاح مي آرند
 السنة عند الحنفية افعاله النبي صلى الله عليه وسلم وصحبه بعده قال في السراج ما فعله النبي او واحد
 من اصحابه فان سنة اصحابه امر عليه السلام باتباعها بقوله عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين و
 قوله اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم انتهى علامه عبد العزيز بخاري صاحب كشف ودر تحقيق
 منتخب حسامي مي آرند ذكر ابو اليسر اعلم السنة فهو ان كل فعل واطب عليه رسول الله عليه السلام
 مثل التشهد في الصلوات والسنن الرواتب يندب الى تحصيله ولا يلام على تركه مع حقوق اتم يسير كل
 فعل لم يواظب عليه بل ترك في بعض الاحوال كالطهارة لكل صلوة وتكرار الغسل في اغتسال الوضوء
 والترتيب في الوضوء فانه يندب الى تحصيله ولا يلام على تركه واما التراجع في رمضان فانها سنة
 الصحابة اذ لم يواظب عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم واطب عليه الصحابة وهي مما يندب الى تحصيله ولا يلام
 على تركه ولکنها دون ما واطب عليه رسول فان سنة النبي اقوى من سنة الصحابة قال ابو اليسر
 وهذا عندنا واصحاب الشافعي يقولون سنة لفظ اطلب عليه الرسول فاما النقل الذي واطب

علیه الصلوة وعلیه السلام لا یرون اقوال الصحابة حجة فلا یرون افعالهم الصیحة سنة
 وعندنا اقوالهم حجة فیکون افعالهم سنة و ذکر غیره انه لا خلاف فی ان السنة ہے الطریقة المسلموكة
 فی الدین سواء کان للنبی صلی اللہ علیہ وسلم او غیره من اعلام الدین و لکن الخلاف فی ان اطلاق لفظ
 السنة البقی علی سنة رسول اللہ و جمیع سنة و سنة فیه علی احوال انتی و علامہ ابن کمال باشارہ ایضاح
 شرح اصطلاح می نویسند السنة او اطلب علیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و المسلم علی وجه العبادة مع التمسک من السنة البقیة
 ہذا هو المشہور فی حدہ المستطوری فی الکتاب و فیه قصور لان و اطلب علیہ خلفاء الراشدون الصیحة من السنة
 الا یری الی ما قال صاحب المذایب فی التراجع والاصح انها سنة لانه و اطلب علیہ خلفاء الراشدون
 والدلیل علی انها سنة قوله علیہ السلام علیکم بسنتی و سنة خلفاء الراشدین من بعدی و انتی و همچنین است
 در نہ الفائق و غیرہ ازین عبارات صاف و واضح شد کہ نزد محققین از ترک سنت خلفائے راستین است
 عتاب می شود و سنت مؤکدہ ہجرتان کہ بموجب طبت نبوی می شود بموجب طبت خلفائے راستین جو اسباب
 سوال و دوم بموجب طبت نبوی کہ موجب سنت و مؤکدہ است بر دو قسم است یکی آنکہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم بار کتاب فعلی بر اوست فرامید نشل جماعت و سنن روایت غیرہ دوم آنکہ آنحضرت
 بامر و ترغیب علی سبیل اللہ اوست فرامید نمی بینی کہ اذان را جملہ علماء شرفا و غریبا سنت مؤکدہ
 می نویسند باوجود آنکہ خود آنحضرت بنفس نفیس یک بار ہم اذان نگفتند چه جای آنکہ بموجب طبت
 بران کرده باشند و همچنین بموجب طبت خلفائے راستین بر دو قسم است یکی بموجب طبت فعلی و دوم بموجب طبت
 امری و تطبیقی و ہر یک ازین چار قسم مستوجب ملامت کتاب بر تارک میشود چنانچہ از تحریر بکرم العلوم
 حدیث و تحریر و اشعاع و جمیع اصولیین اگر چه تصریح این امر نکرده اند مگر از کلام ایشان بواضح
 حدیث و این تفصیل مفہوم میشود بعد تمسید این امر باید دانست کہ در باب بموجب طبت و کتاب و خلفاء
 زیست رکعت تراویح حدیثی تصریح یافته نشد لکن ملائکہ غفرہ و فقہاء اصولیین تصریح بران کرده اند
 سنت کہ ابن العمام نیز در شرح قول صاحب ہدایہ والاصح انها سنة بموجب طبت و خلفاء الراشدین می نویسند
 یہ تفسیر فہم یدیکلہم علی عمر و عثمان و علی انتی و در حالی دیگر می نویسند عن ابی یوسف و ابی یوسف
 انہما یقولان بوجوب تراویح و انہما یقولان بوجوب تراویح و انہما یقولان بوجوب تراویح و انہما یقولان بوجوب تراویح
 ان قیام رمضان سنتی من ذلک لما تقدم من فہم علیہ السلام و انہما یقولان بوجوب تراویح و انہما یقولان بوجوب تراویح

سنة حفظ
الاخبار
في احكام
سنة
سيد الاولاد

الراشدین انتہی اما مواظبت تشریحی خلفا برست رکعت پس از روایات صدیدہ ثابت است
و ہمین قدر برای بودن این مقدار سنت موکدہ و استحقاق ملامت از ترک آن کافی است
فروزی البیہقی فی کتاب المعرفة عن السائب بن یزید قال کنا نقوم فی زمان عمر بن الخطاب رکعة والوتر
وروی انک عن یزید بن رومان قال کان الناس یقومون فی رمضان فی زمان عمر ثلاث عشرة رکعة
وروی البیہقی بسند صحیح انہم کانوا یقیمون علی عهد عمر عشرین رکعة و علی عهد عثمان و علی مثله و روى
اصحاب السنن عن عبد الرحمن قال خرجت مع عمر فی رمضان الی المسجد فاذا الناس ذراع متفرقون یصلی
الرجل لنفسه و یصلی الرجل لرجل فیصلی الرجل بصلاته الرجل فقال عمر و انشدنی الامراء فی
لو جمعت ہذا علی قادی واحد لکان مثل جمہوم علی ابی بن کعب ل ثم خرجت مع لیلة اخرى و الناس
یسلمون بصلوة قارنہم فقال عمر کنت البقرة ہی علامۃ زرقانی و شرح موطائی نو سیند قال ابن
عبد البر فیہ ان عمر کان لا یصلی معہم الا شغلہ بامور الناس و اما لا یفردہ بنفسہ فی الصلوة انتہی و یشی
و شرح ہدایہ ی آرد فی المعنی عن علی انہ امرہ جلا ان یصلی ہم فی رمضان بعشرین رکعة و الوتر انتہی
انہ روایات و امثال آنہا صاف و واضح کہ برست رکعت در زمانہ خلفا و ثلثہ باذن خلفا
و ترغیب رضا و شایع مداومت شدہ و ذلک با اردناہ پس از ایجاد و مقدمہ پیدا شدہ
اول اینکه عشرین رکعتہ مما و اطلب علیہ الخلفاء و لو تشرعوا و رضا و کل ما و اطلب علیہ الخلفاء
فہو سنتہ موکدہ و از ترغیب این ہر دو نتیجہ برآمد عشرین رکعتہ فی التراویح سنتہ موکدہ و بعضہ
تاریک السنۃ الموکدۃ معاتب ملام برآمد تارک عشرین رکعتہ معاتب و ہذا ہو الذی یرواہما علیہما
علی الہدایۃ و انشد اعلم بالصواب و عنہ ام الكتاب حررہ الراجی عنہ ربہ القوی ابو الحسنات
محمد عبد الحمی تجاوز الشرح عن ذنبہ الخفی و الجلی و حفظہ عن موجبات الخفی و من شار زیادۃ التفصیل
فی ہذا البحث فلیطالع رسالتی احیاء السنۃ بتحقیق تدوین السنۃ

کتاب التقرات
در تفسیر و احکام

استقامت تو کم حضرات علمای حنفیہ سے صورت مسئلہ کی پوچھی جاتی ہے کہ اگر
کوئی شخص مرد ہندی یا خواندہ قوم افغان دعویٰ بنوت کا اس پر دی میں کرے کہ میں
مکیل پیغمبر آخر الزمان کا ہوں اور واسطے تردید کتب نصاریٰ کو پیغمبر خدا کا بیجا ہوا یا ہوں
کہ ایک نسخہ محمدی قائم کر کے کتب تردید میں نصاریٰ تصنیف کر کے چھپوا دوں تا دین نصاریٰ

باطل اندر رہو جاوی پس اس قول کو زبان مروہندی ناخواندہ سی یاد کرنا اور او سپہ اعتقاد
 لانا کہ بے شبہ یہ دلیل مختار فرستادہ بنی آخر الزمان کا ہی یا اسکی مدد و خراج کرنا بنام مطیع دنیا
 روا ہی یا نہیں ہو المصوب اگر وہ شخص اپنی و کالت پر اس امر کو سند گردانتا ہو کہ میں نے
 آنحضرت کو خواب میں دیکھا ہی پس بعد تحقیق و گفتیش اس کے خواب کی تصدیق اسکی ہو سکتی ہی
 ورنہ قول او سکا پایہ اعتبار سی ساقط ہی واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرح متین اس مسئلہ میں ایک شخص عرض ہی
 کرتا ہی اس بات کہ جہہ مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے موجود اور متحقق ہیں اور مثل سے
 یہ غرض رکھتا ہی کہ شریک حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کے آپ کے جمیع صفات
 اور ماہیت میں اور پیش کرتا ہی قول حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہما کا کتاب درغشور سی
 ان اللہ خلق سبع ارضیں فی کل ارض آدم کا دم و نوح کنو حکم و براہیم کا براہیم و موسیٰ کو سلم
 و عیسیٰ کی عیسیٰ کہ نبیکم آیا یہ قول او سکا یعنی موجود و متحقق ہونا امثال آنحضرت عاتقہ نہیں
 صلی اللہ علیہ وسلم کا عالم میں یعنی مذکور کو حق ہی یا باطل اور یہ عقیدہ صحیح ہی یا خلاصہ اہل سنت
 و الجماعت کے اہل دلیل میں جو حدیث پیش کرتا ہی او سکا کیا حال ہی اس سے یہ عقیدہ ثابت ہی یا نہیں

بینوا تو حسبہ و

ہو المصوب اولاً جاننا چاہی کہ حدیث مذکور صحیح السناد و معتبرہ و ارباب تحقیق و اذکی تہنیر کی ہر مافہ بظاہر
 تخریج احادیث شرح مواقف میں لکھتی ہیں روی الحاکم فی مستدرک ابن عباس فی قولہ تعالیٰ اللہ الذی خلق
 سبع سموات و من الارض سبعمین فی کل ارض نبی کنیکم و آدم کا دم و نوح کنو حکم و براہیم کا براہیم
 و عیسیٰ عیسیٰ و تعالیٰ صحیح انتہی اور علامہ بدر الدین شہلی حنفی آکام اللہ عن ابن عباس فی احکام الجان میں
 لکھتے ہیں قال الحاکم حدیثنا احمد بن یحییٰ بن یحییٰ حدیثنا عبید بن عبد اللہ اعلیٰ بن حکیم حدیثنا شریک
 عن عطاء عن ابی الصغری عن ابی اسحاق قال قال ابن اللہ عن سبعمین فی کل ارض نبی کنیکم و آدم
 کا دم و نوح کنو حکم و براہیم کا براہیم و عیسیٰ عیسیٰ قال شیخنا الذہبی اسنادہ حسن قلت اولہ شہد قال الحاکم
 حدیثنا عبید اللہ بن الحسن حدیثنا ابراہیم بن محمد حدیثنا شیبہ بن عروہ حدیثنا یحییٰ بن عمار حدیثنا یحییٰ بن
 کمان فی قولہ تعالیٰ خلق سبع سموات و من الارض سبعمین قال فی من الارض سبعمین قال یحییٰ بن عمار حدیثنا

ہذا حدیث علی شرط البخاری واما نیا سمجھنا چاہی کہ زمین کو سات طبقات جدا گانہ ہونا
 اور اس میں مخلوقات الہی کا موجود ہونا چند احادیث سے ثابت ہے اور مذہب محققین کا
 بھی یہی ہے حافظ ابن حجر فتح الباری شرح صحیح بخاری میں لکھتے ہیں قال الداؤدی فی قوله
 تعالى ومن الارض مثلهن دلالة على ان الارضين بعضهما فوق بعض ونقل عن بعض المتكلمين ان
 المثلية في العدد خاصة وان السبع متجاوزة وعلى ابن ابي ائتين عن بعضهم ان الارض واحدة قال
 وهو مردود بالقرآن والسنة قلت لعلة القول بالتجاوز والا فيصير سكان في المخالفة ويدل للقول
 الظاهر ما رواه ابن جرير عن طريق شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي الصنعي عن ابن عباس في قوله تعالى
 ومن الارض مثلهن قال في كل ارض مثل ابراهيم وحواء على الارض من المخلوق بهذا اخرجہ مختصرا و اسنادہ صحیح
 و اخرجہ الحاكم والبيهقي من طريق عطاء عن ابي الصنعي مطولا واول سبع ارضين في كل ارض آدم کا دم
 و نوح کنوح و ابراهيم کا ابراهيم و عيسى عيسى و نبی کنبيکم قال البيهقي اسنادہ صحیح الا انه شاذ و ظاہر
 قوله تعالى ومن الارض مثلهن يرد على اهل الحياة في قولهم ان لا مسافة بين كل ارض وارض قد روي
 احمد و الترمذي من حديث ابي هريرة مرفوعا ان بين كل ساء خمس مائة عام وان بين كل ارض
 وارض خمسمائة عام و اخرجہ اسحاق بن راہويہ و البزار في حديث ابي ذر نحوه اسننہ مختصرا
 و علامہ شهاب الدين خفاجي حنفی حاشیہ تفسیر بیضاوی میں لکھتے ہیں الذی لعقده
 ان الارض سبع کالسموات و لها سكان من خلقه عليهم اللہ انتہی اور سليمان حمل حاشیہ جلالین
 میں لکھتے ہیں ذکر اللہ تعالیٰ ان السموات سبع طبقات و لم يات الارض في التنزيل عدد صریح
 لا يحتمل التأويل لا قوله تعالى ومن الارض مثلهن و قد اختلفت فيه فقيل في العدد لان الكيفية و الصفة
 متخلفة بالمشاهدة و الاخبار فتعين العدد و قيل مثلهن اي في الغلط و ما بينهما و قيل ہے
 سبع الا انه لم يفتق بعضها عن بعض قال ماوردی و الصبیح هو الاول انما سبع کالسموات انتہی
 اور ثعلبی عرالس میں تحریر کرتے ہیں روى عن عبد الله بن عمر عن رسول الله صلى الله عليه
 و على انه سلم انه قال بين كل ارض الى التي يليها مسيرة خمسمائة عام و هي سبع طبقات الارض الثانية
 سبع الرياح و منها يخرج الرياح المختلفة و في الارض الثالثة خلق دجاجة بنى آدم و اخو ابراهيم
 كما رواه الكلابي يديهم كيدي الانس و ارجلهم كارجل البقر و اذانهم كاذن البقر و شعابهم

کھوت انسان لا یعصون الشطرۃ عین ہمار ہم لینا و ہمارہ الیہم والارض الرابۃ فیما جارة
 الکبریت التی وعدا اللہ لہا النار لیست بجاہنم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الذی یفسی
 بیدہ ان فیما ادویۃ من کبریت لو ارسل اللہ فیہا الجبال لدورسی لضاغت والارض الخامسة
 فیہا عقارب الہل النار والسادۃ فیہا دواوین الہل النار واما السابعة والاسابعة
 مسکن الیسع جنودہ انتہی لمخصا اور فاضل محمد بن احمد بن ایاس حنفی بدایع الدہور نے
 وقایع الدواوین کھتے ہیں قال وہب بن سنبہ لما خلق اللہ الارض کانت طبقة واحدة
 فقسمها نصیرا سباعا کما فعل فی السموات وجعل بین الطبقة والطبقة مسیرة فسمی ما تحتہ عام دہور
 قوله تعالیٰ نفقۃ یخرجون منها سباعا فکان اسم الطبقة العليا ادیاء والثانیة بسیط والثالثة ثقیل
 والرابعة بطیخ والخامسة جنب والسادسة ماسکة والسابعة الثری دسکان الارض ثانیۃ ثم یقال
 لهم الطمس وطماسم من کھومہم وشرابہم من دھم والطبقة الثالثة سکا ہما ام وجوہہم کھومہ بنی آدم
 یا فواہہم کافواہ الکلاب ایدہم کایدہ بنی آدم دار علمہم کارجل البقر وعلیٰ ایدہم شوکھوت الیسع دہور
 ثم ثیاب الطبقة الرابعة سکا ہما ام یقال لهم الحکمہ المرس لهم الصین ولا اقدام لی لهم الجنة کا جنۃ
 الصطا والخامسة بہا ام یقال لهم الخشن وھم کامثال البغال ولهم اذنا بکلی ذنب کھولت ماة فزاع
 والسادسة بہا ام یقال لهم الخشوم وھم سود الالبان ولهم مخالب کما لیسیع و یقال ان اللہ
 تعالیٰ یسلطہم علیٰ یاجوج و ماجوج حین یموت فیہم والطبقة السابعة فیہا مسکن الیسع جنودہ
 من المردة والشیاطین انتہی لمخصا واما الثامن معلوم کزنا چاہیے کہ جملہ طبقات باقیہ میں انبیاء کا ہونا
 ثابت ہے چنانچہ حدیث مذکور کہ صحیح ہے دلالت کرتی ہے اور قرآن پاک میں ہے وکل قوم ادبے
 ہر قوم کے واسطے ادی مبعوث ہوا ہے اس پر معلوم ہوتا ہے کہ ہر قوم کے واسطے ایک راہنما
 مقرر ہوا ہے پس ہر گاہ طبقات باقیہ میں وجود مخلوقات الہی کا ثابت ہے اور کوئی مخلوق
 حق تعالیٰ کی مصل نہیں جوڑی گئی لا بد ہے کہ وہاں بھی راہنما ہو گئے اور علامتہ جلال الدین محل کی
 تفسیر سے بھی یہ بات ثابت ہے کہ حضرت جبریل علیہ السلام باقیہ میں وحی یحییٰ فرماتا ہے تفسیر علالین میں
 کھتے ہیں اللہ الذی خلق سبع سموات من الارض ثمس فی سبغ ارضین یتنزل اللہ من الارض
 فی السموات والارض یتنزل بہ جبرئیل من السماء السابعة الی الارض السابعة انتہی ہر گاہ

یہ تین امر ذہن نشین ہو گئے اب سمجھنا چاہیے کہ لفظ نبی کنبیکم سے اگرچہ ایک ایک نبی خاتم النبیین
ہو تا طبقات باقیہ میں ثابت لیکن اس کا مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم کے
ساتھ ثابت نہیں ہو سکتا اس واسطے کہ کلام عرب میں کائنات تشبیہ کی واسطے مستعمل ہو اور تشبیہ
میں لازم نہیں ہے کہ مشبہ بہ مثل یا اقویٰ ہو مشبہ سے بلکہ کبھی تشبیہ ناقص کے ساتھ مجرد تفہیم
کے واسطے ہوتی ہے قرآن پاک میں حق تعالیٰ فرماتا ہے اشد نور السموات والارض مثل نور
مشکوٰۃ فیہا مصباح اس آیت میں حق تعالیٰ نے اپنے نور کو تشبیہ دی ہے ساتھ نور مشکوٰۃ کو
اور پر ظاہر ہے کہ نور الہی بدرجہ ہا اس نور سے اعلیٰ و احسن ہے چہ نسبت خاک را با عالم پاک
پس لفظ نبی کنبیکم سے یہ امر سرگز نہیں ثابت ہے کہ خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کا مثل خاتم الانبیاء
اس طبقہ کو ہو بلکہ تشبیہ فقط تعلیم و تفہیم کے واسطے ہے اس عرض سے کہ جس طرح سے ایک
خاتم الرسل اس طبقہ میں ہے اسی طرح سے ایک ایک طبقہ میں ہے نہ یہ کہ وہ خاتم مثل اس خاتم کی
ہے بلکہ اگر غور کیا جائے تو اسی حدیث سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ خاتم مثل ہمارے خاتم الانبیاء
کو نہیں ہے کیونکہ اسی حدیث میں لفظ آدم کا ذکر بھی وارد ہے اس سے معلوم ہوتا ہے
کہ مخلوقات طبقات باقیہ کی اولاد ہماری آدم کی نہیں ہے بلکہ دوسری آدم کی اور تمام کتب عقائد
میں یہ امر صریح ہوتا ہے کہ اولاد آدم این عالم تمام مخلوقات سے حتیٰ کہ ملائکہ سے بھی افضل ہے
اور آئینہ و لقد کرنا بنی آدم سے یہ امر مفہوم ہوتا ہے کیونکہ تمام مفسرین اور علماء کا اتفاق ہے
اس امر پر کہ مراد آدم سے اس آیت میں ہماری آدم ہیں نہ آدم طبقات باقیہ بلکہ تمام انبیاء
کہ قرآن پاک میں اول کا ذکر ہے اور ان سے مراد انبیاء اسی طبقہ کے ہیں نہ انبیاء طبقات باقیہ کے
اور حدیث صحیح میں وارد ہے انا سید ولد آدم ولا فخر اور دوسری حدیث میں وارد ہے انا اکرم
الاولین والآخرین اب یہاں سے دو مقدمہ محمد ہوں اول یہ کہ ہماری خاتم الانبیاء تمام
اولاد آدم سے افضل ہیں دوسری کہ اولاد آدم اس عالم کی تمام مخلوقات سے افضل ہے بعد
ترکیب ان دونوں مقدموں کی نتیجہ نکلا ہماری خاتم الانبیاء افضل ہیں تمام مخلوقات سے
پس مماثلت خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کے ساتھ ہماری خاتم الانبیاء کو کیسی ثابت ہوگی علاوہ
یہ کہ مماثلت میں اتحاد و ہستی و اتحاد قسم ضرور ہے اسی واسطے انسان انسان کی مماثل

کہلاتا ہے اور انسان جن یا فرشتہ کے مائل نہیں کہلاتا ہے اور عبارت بدائع الدہور وغیرہ سے
 جو سابقا منقول ہوئی معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات باقیہ اس مخلوقات کے صنف سے
 نہیں ہیں اور یہ امر مخصوص قطعیت سے ثابت ہے کہ یہی ہر قوم کا اسی قوم کی صنف سے ہوتا ہے
 مامت اور اس کے ساتھ ارتباط پیدا کرے اور اس کی متابعت کرے اس سے اس کی آدم پر کوئی سبب
 از قسم جن یا از قسم ملائکہ مبعوث نہیں ہیں ضرور ہے کہ انبیاء مخلوقات طبقات باقیہ کے اور نہیں
 صنف سے اور انہیں کی جنس سے ہونگے اور ہماری خاتم الانبیاء ہماری جنس سے ہیں پس
 دونوں خاتم میں مماثلت کہ عبارت ہے اتحاد صنف و صفات سے کیونکہ ہونگی آری
 اس قدر میں دونوں شریک ہیں کہ ہمارے ہی خاتم الانبیاء اس طبقہ کی ہونگی اور طبقات باقیہ
 کے خاتم اپنے اپنے طبقات کی خاتم ہونگی لیکن مجرد اس شریک کی مماثلت کا اطلاق درست
 نہیں ہے اگرچہ اصل حدیث مذکور صحیح ہے اور موجود ہونی یا مثال خاتم الانبیاء افضل مخلوق یا شریک
 علیہ السلام و علی اکبر و سلم کا باطل ہے اور اس حدیث سے ہرگز ثابت نہیں ہوتا ہے بلکہ عدم مماثلت
 اس سے ثابت ہے یہ مقام افسوس و تعجب ہے کہ از زمانہ وجود نبوی تا این جزو زمانہ مدت قریب
 تیرہ سو کے گزری اور اس مدت میں صد انقضا اور محدثین اور ہزار علماء اور صحابہ اور تابعین
 کی نظر سے حدیث مذکور گزری مگر کسی کے خیال مبارک میں موجود ہونا مثال نبی صلی اللہ
 علیہ وسلم کا نہ آیا تو اس صاحب عقیدہ کی خاطر خاطر ہیں یا اتنا لہ و اتنا لہ راجعون لغیرہ صمد
 رسولنا صلی اللہ علیہ وسلم برد الدین فریاد سیمود غریبا نازم برین عقل و دانش اگر شیوع
 جل کی یہی کیفیت رہی تو دیکھا چاہیے کہ کہنے کیسے عقائد فاسدہ احادیث صحیحہ سے
 افہام ناقصہ مستنبط کر لیا اور کیا کیا فساد اس عالم میں برپا کرینگے والی اللہ المشتکی و منہ
 البر و والیہ الرحیمی ہذا خطر البہال و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال حررہ الراجی عفو ربہ بقوی المستود
 من شرور اصحاب الطغیان و الغی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی
 فقط لہ در الجیب حیث انی بجواب رائق عجیب فی الواقع در تشبیہ مشارکت مشبہ و شبہہ بدر
 نفس محمدی باشد نہ در امور دیگر مثلاً دزد کا لاسہ مشارکت در شجاعت سے پس از ان مماثلت پیدا ہے
 حدیث و صفات و اگر لازم نہ آید ممکنہ فیما نحن فیہ و اللہ اعلم کتبہ العبد المذنب الامام محمد حسن و اللہ

الجواب صحیح والراى صاحب نیج - کتبہ محمد لطف اللہ - واقعی موجود ہونا امثال حضرت خاتم النبیین کا عالم میں بمعنی مذکور کو باطل سمجھا اور یہ عقیدہ خلاف اہل سنت و جماعت کی ہے اور جو حدیث دلیل میں پیش کرنا ہے بحسب قول حاکم کے صحیح ہے لیکن اس سے یہ عقیدہ ثابت نہیں واللہ اعلم حررہ محمد نعیم - حدیث مذکور صحیح و معتبر ہے لیکن اس سے جو عقیدہ مدعی نے استنباط کیا ہے وہ باعث کم علمی و نا فہمی ہے اور محض خلاف عقائد اہل سنت کی ہے اس کا جواب جو اخی المعظم مولوی محمد عبدالحی صاحب نے تحریر فرمایا ہے کافی و دافی ہے - منقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم بن محمد لوی علی محمد مرحوم ^{۱۱۲} استفتا چہ میفرماید علمائے حق اندرین مسئلہ کہ زید و بکر کہ ہر دو در علم و سن مساوی ہستند در مسجدی برای ادای نماز حاضر شدہ زید بکر را برای امامت میکشود بکر زید را صی کے منظور امامت نمیکند و اظهار عذر خود را میکند آخر الامر زید مذکور بکر را گفت کہ نماز خود را مفر و خود ہوکنم بکر مذکور برین سخن راضی شدہ نیت نماز خود بست و از پس زید مذکور نیز اقتدا ہی او نمود پس در صورتی طورہ نماز زید و بکر صحیح گردید یا نہ چنین اقتدا از روی قرآن و حدیث درست است یا نہ توجہ ہو المصوب تدافع در امامت با وجود قابلیت مکروہ است وقوع این امر از علامات قیامت است

بکر زید و بکر

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من اشراط الساعة ان يتدافع الی المسجد لا یجدون اماما یصلی بهم و اہ ابوداؤد وغیرہ زید و بکر را تدافع در امامت جائز نیست لیکن اقتدا ہی زید با بکر صحیح است و نماز ہر دو صحیح شدہ واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ

^{۱۱۳} استفتا ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں زید بر ملا بیان کرتا ہے کہ نماز و تہن تہنری رکعت میں قبل پڑھنے دعائی قنوت کو رفع یدین کرنا اور تکبیر کہنا جو مروج ہے سو بیعت سیکھ ہے اس لیے کہ اس مقام خاص میں رفع یدین کرنا اور تکبیر کہنا حدیث شریف سے نہیں ثابت آیا زید کا بیان صحیح و درست ہے یا نہیں در صورت عدم صحت کی صورت مذکورہ میں رفع یدین کرنا اور تکبیر کہنا سنت ہو کہہ ہے یا واجب المستحب بینوا توجروا ہو المصوب تکبیر کہنا اور رفع یدین کرنا بوقت قنوت کی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی ثابت نہیں اور صاحب ^{۱۱۴} نے فرمایا ہے میں کہتا ہوں لا ترفع الایدی الا بعد الصلوۃ والسلام لا ترفع الایدی سیم مواظن تکبیر الا بعد الصلوۃ و تکبیر القنوت و تکبیر العیدین والا یصل فی الحج علامہ بدر الدین عینی شرح ہدایہ میں بعد ذکر

بکر زید و بکر

مختصر اس حدیث کی کھتری ہیں فانظر الی ردایا تم بل تجد فیہا ذکر رفع الیدین عند القنوت واما ابو عبد
 بن احمد صحابیانی کہتے ہیں انہی کلامہ فی باب صفة الصلوة اور باب الوتر من کھتری ہیں
 قد ذکرنا فی باب الصلوة انہ لیس فی الحدیث ذکر القنوت فی مارواد البخاری والبخاری والطبرانی واما
 ذکر تکبیر الافتتاح وقع فی باب صفة الصلوة من المصنف و هو غریب انتہی اور ملا حسین نے تباہ السبب
 میں کھتری ہیں تو کہم بوجوب التکبیر قبل قنوت الوتر انی لم اجد له حدیثا مر فوفا فضلا عن ان جردا یدل علی
 استمراره عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ وسلم و ما طلبتہ علیہ حتی یصح القول بوجوبہ منہم وحمد العمل بہ
 وواطلب علیہ من غیر ترک الحسن للظن بالامام ابی حنیفہ ہو مکن لا اعتقد وجوبہ و قول ابی حنیفہ
 بوجوب رفع الیدین عند تکبیر القنوت لم یثبت فی ذلک عندی الاثر صحیح من تابعی جلیل فضلا عن
 صحابی و فضلا عن فضل من حدیث صحیح و حالی فیہ کمال فی التکبیر عمل بہ ولا اعتقد وجوبہ کما ذکر
 امام حسن اہل مع ابی حنیفہ بل مع علماء مذہبہ انتہی لمخصا اس سے مفہوم ہوتا ہے کہ رفع یدین
 تکبیر صحابہ اور تابعین سے بھی ثابت نہیں حال آنکہ امام محمد کتاب الآثار میں فرماتے ہیں ان ابی حنیفہ
 عن حماد عن ابرہیم النخعی ان القنوت فی الوتر واجب فی شہ رمضان وغیرہ قبل الركوع و اذا
 اردت ان تقنت فکبر انتہی اور غایۃ البیان میں ہر دو ہی الطحاوی فی شرحہ للآثار سنداً
 الی النخعی حال ترفع الایدی فی سبوتہ موطن فی افتتاح الصلوة و فی التکبیر للقنوت فی الوتر و فی
 العیدین و عند استلام الحجر و علی الصفاء المدوۃ و عرفات و عند المقامین عند التہنئین ذکر فی باب
 رفع الیدین عند ریت البیت انتہی اور عینی شرح ہایہ میں کھتری ہیں نقل عن المزنی لہ قال
 زاد ابو حنیفہ تکبیر فی القنوت لم یثبت فی السنۃ و لا دل علیہ قیاس و قال ابو نصر الاقطع ہذا خطأ
 سنہ فلان ذلک روى عن علی وابن عمر و البراء بن عازب و القیاس یدل علیہ الحدیث قال ابن قدامہ
 فی المغنی روى عن عمر رضی اللہ عنہ انہ کان اذا فرغ من القراءۃ فی الوتر کبر انتہی اور ابی حنیفہ غنیۃ المستمل
 شرح فیتۃ المصلی میں کھتری ہیں رفع تکبیر القنوت مروی عن عمر ذکرہ الاثریم و بیہقی فی سننہ الکبیر و فی
 الکامل برفع یدین او تکبیر وقت قنوت اگرچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و سلم سے ثابت نہیں آ
 بر گاہ بعض صحابہ اور بعض تابعین سے ثبوت اسکا بوجوب قریباً بن قدامہ اور عینی اور عینی
 وغیرہ کو ہوا بدعت سے یہ کس طرح ہوگی آی ثبوت وجوب تکبیر و رفع کا جیسا کہ علماء سے

حقیقه گفته این البته مشکل بود که کوئی دلیل و جواب کی نیستی هو غایه مافی الباب یہ ہو کہ اگر
 بہ نیت اقتدا و صحابہ اور تابعین کے تباہ کر کے اور رفع یدین کر کے مٹا دیا ہو گا اور اگر
 نہ کری تو معاتب ہو گا و اللہ اعلم بالصواب و عندہ حسن الثواب حرره الراجی عفوره بہ القوی
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزا من ذنبہ البخلی و الخفی و حفظہ عن موجبات لغتہ
 استفتا ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ عدین مسئلہ کہ سیاست نزد فقہا چہ معنی میدارد و قتل
 سیاست منحصرست در کلو خفہ کردن مرۃ بعد از خری یا عام است در ہر جنایت بینوا تو جردا
 الجواب و اللہ اعلم بالصواب در رسالہ جامع تعزیرات از بحر الرائق منقول است
 سیاست فعل نیشا من الحاکم المصلحۃ یراد ان لم یرد بذلک دلیل جزئی یعنی سیاست فعلی است
 کہ ظاہر میشود از حاکم وقت بنا بر مصلحت کہ می بیند آنرا حاکم اگر چہ دلیل جزئی بر فعل مذکور وارد
 نشده باشد و ہمدران است سیاست نوعی از تعزیر است کہ در عقوبات شدیدہ مثل قتل و حبس
 ممتد و اخراج بلد مستعمل میشود و قتل سیاست منحصر در خنق مرۃ بعد از خری نیست بل عام است در
 ہر جنایت بحسب مصلحت سلطان و حاکم وقت آری در بعض جرائم تکرار فعل شرط است مثل خنق
 و سرقت و لو اطلت در جامع الرموز مذکور است سیاست لا یتخص بالزنا بل بحوزہ کل جنایت و الراجی فیہ
 الامام علی مافی الکافی قتل مبتدع یتوہم منہ انتشار بدعۃ وان لم یحکم بکفرہ کما فی التہمید و صاحب
 در مختار در ملتقی مکتبی میگوید سیاست لا یتخص بالزنا بل بحوزہ کل جنایت رای الامام المصلح
 فی النقی و القتل قتل مبتدع یتوہم انتشار بدعۃ وان لم یحکم بکفرہ و در منہ الغفار شرح تنویر الابصار
 مسطور است للامام قتل لساوق سیاست لسیعہ فی الارض بالفساد و در در مختار می آید للامام
 قتل لساوق سیاست لسیعہ فی الارض بالفساد و ہذا ان عاد و ہمدران است لو عتاد اللوطۃ قتله
 الامام سیاست و در فتاوی سراج النیر از کفالہ بحر الرائق منقول است یجوز التعزیر بالقتل فی الحکادیۃ
 ما قلنا عن التہذیب ان التعزیر یكون بالقتل والضرب و الخلیس من الزعاج عن لدار الی آخر ما قال
 و القتل یكون سیاست و رخصۃ و اباحتہ و وجوبہ و شرح ملتقی الابحر مذکور است من خنق فی
 المصترع مرۃ ای صار عادیۃ قتل بہ ای سیاست لسیعہ بالفساد و کل من کان کذلک یمنع
 شرہ بالقتل و در فتاوی عالمگیری مسطور است الخناق و الساختہ یقتلان لانہما یسعیان فی الارض

در مختار

شخص معين لا يحتاج الى الدعوى المحتاجة الى حضور للمدعى وهذا من حق الله تعالى وهذا النص علماءنا
 بان الخبرين لهم الاجر والصواب حيث كانوا مخلصين لمقتضيتهم ورفع ظلمة التعدى والحق كطلوع
 وتعزيره ولو بالقتل حيث تقر فيه انه لا يرجع الا بالقتل انتهى لخصه الله اعلم بحسنه والواجب عفو
 ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحى تجاوز السد عن ذنبه الجلى واخفى وحفظه عن موجبات استغ
 اصاب من اجاب بكذا في رد المختار وببشير كلام الفتح الضال ليهيئ سنة لا تقتضى الزنا وهو اعزاه
 الشارح النهرونى القهستاني السياسة لا تقتضى بالزنا بل يجوز في كل جنسية والراى يهمل الى الامام على الى الظاهر
 كقتل مبتدع يؤهم منه انتشار بدعة وان لم يحكم بكفره كمانى التمهيد وهى مصدر اساس يو اسى بعد من مقام
 كمانى القاموس فالسيا سنة استصلاح المخلوق بارشادهم الى الطريق المنجى فى الدنيا والآخرة نهي عن الانبياء على النجاسة
 والعامة فى ظاهرهم وباطنهم ومن السلاطين الملوك على كل منهم فى ظاهره ولا غير ومن العلماء ورثة الانبياء
 على الخاصة فى باطنهم لا غير كمانى المضمرات وغيره كذا فى جامع الرموز والله اعلم بالصواب
 ثم خادم اولياء الله الكريم محمد ابراهيم غفر له الله الرحيم ابن مولانا المولى على محمد المغفور
 استفتا بغير ايند علماء دين دين سلكه در يوم عاشورا مثل عباد تزكين غير درست است يانه بينوا تو جردا
 هو الموفق صاحب الحق محرقه مى آرد و اياه شهادت ان شغل ببيع الناعية المتعصبين على البيت
 او اجمال المقالين للفاسد بالفاسد والبدعة بالبدعة والشرب بالشرب من اظهار غايه الفرج والسرور
 واتخاذ عيدا و اظهار الزينة فيه كالحضاب والاكتحال ولبس جديد الثياب وتوسيع النفقات
 وطبخ الاطعمة والحجوب الخارجية عن العادات واعتقادهم ان ذلك من السنة والمعتاد والسنة
 ترك ذلك كله فانه لم يردنى ذلك شئ يعتمد عليه ولا اثر صحيح يرجع اليه وقد سئل بعض ائمة الحديث
 والفقه عن الكحل والغسل والحذاء وطبخ الحبوب ولبس الجديد واظهار السرور يوم عاشورا فقال
 لم يرد فيه حديث صحيح عنه صلى الله عليه وسلم ولا عن احد من اصحابه ولا استجابة احد من ائمة المسلمين
 لا من الائمة ولا من غيرهم ولم يردنى الكتب المعتمدة فى ذلك صحيح ولا ضعيف وما قيل ان من
 اكتحل يومه لم يرد ذلك العام ومن اغتسل لم يمرض كذلك ومن وسع على عياله فيه وسع الله
 سائر سنته عليه وامثال ذلك فكل ذلك موضوع الاحديث التوسعة على العيال لكن فى سنده
 من لطيفه فصار هو لا يعلمه يتخذونه موسما كذا ذكر ذلك جميعه بعض المحققان

كتاب الاحكام

و قد صرح الحاکم بان الاحتیال یومئذ مع روایت خبر ان من کتم بالاحتیال یوم عاشوراء لم تر مدحیه
 ابد الکنه قال نه منکر و من ثم اورد ابن الجوزی فی الموضوعات من طریق الحاکم و قال بعض الحفاظ
 و من غیر تک الطریق و نقل المجمل عن الحاکم ان سائر الاحادیث فی فضیله غیر الصوم افضل
 الصلوة فیہ و اتفاق و الاحتیال و الادمان و الاحتیال طبع المحبوب و غیر ذلک کله موضوع
 و من ثم یبذلک صرح ابن القیم ایضاً فقال حدیث الاحتیال و الادمان و التطیب یوم عاشوراء
 من وضع الذابین انتهى مختصراً و الله علیم بالصواب و عنده ام الكتاب کتبه ابو الاحیاء محمد بن
 غفر له العلی الرب الحکیم ۱۱۹۱ فی الواقع زینت لباس و غیره در روز عاشوراء بدعتی است
 قبیحه و احادیث که درین باب بعضی در باب سلوک می آید جمله آنها موضوع اند علامه وقت
 خود احمد بن تمیم در منهل السنه می نویسد یا یذکرون فی فضائل عاشوراء و ما ورد من التوسعة
 علی العیال و فضائل المصافحة و الحناء و الخضاب لاغتسال و نحو ذلک یذکرون فیها صلوة
 کل هذا کذب علی رسول الله علیه و علی آله و سلم لم یصح فی عاشوراء الا فضل صیامه انتهى
 کلامه و در جای آخر از همان کتاب می نویسد قد یروج علی کثیر من منسب الی السنه
 احادیث یظنونها من السنه و هی کذب باتفاق اهل المعرفه کالاحادیث المرویه فی فضائل
 عاشوراء و فضل الکحل فیہ و الاغتسال و الخضاب و المصافحة و نحو ذلک استند و علامه
 شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی در مقاصد حسنہ حدیث کحل را موضوع گفته چنانچه
 در حرف لمیم می نویسد من کتم بالاحتیال یوم عاشوراء لم تر مدحیه ابد الحاکم و الدلمی من حدیث
 جابر عن الضحاک عن ابن عباس به مرفوعاً قال الحاکم انه منکر قلت بل موضوع اورد ابن الجوزی
 فی الموضوعات من هذا الوجه من حدیث ابی هریره انتهى و حدیث توسعه عیال یا حسن
 نوشته میفرمایند من وضع علی عیاله یوم عاشوراء و سوء التطبیه السنه کما الطبرانی و البیهقی فی
 الشعب فضائل لاوقات و بها الشیخ عن ابن مسعود الان فقط عن ابی سعید و الثانی فقط عن ابی هریره
 و جابر قال المرانی فی المالیه بخبر ابی هریره لسطرق سمع فی بعضهما ابن ناصر الحافظ استند
 الحاصل بروز عاشوراء بجز روزه که اذا حدیث صحاح سننیت و استنباهت بن ثابت است
 و دست طعام بر عیال و احباب که حدیث ابن مسعود اصل دارد و دیگر نباید کرد و الله اعلم

حررہ الراجی عفور بہ الفتوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الشریع ذنبہ الجلی والحقی حفظہ عن معجبات الخی
استفتا ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ رافضی تبرائی یعنی جو رافضی کہ صحابہ رضوان اللہ
 تعالیٰ عنہم کو اور ازواج مطہرات رضی اللہ تعالیٰ عنہما کو سب شتم کرتا ہے اور قسم قسم کے القاب تیار
 اوس رافضی کے ہاتھ کا ذبیحہ درست اور حلال ہے یا حرام یا مکروہ کون مکروہ اور درست اور
 عدم درست وغیر ذلک کی دلیل کیا ہے بینوا وافتوا بسند الکتاب توجروا عند اللہ بحسن لما بین
 ہو المصوب اکثر اصحاب فتاویٰ حنفیہ سب صحابہ اور ازواج مطہرات کو موجب کفر وارتداد
 لکھتے ہیں پس اس تقدیر پر ذبیحہ روافض کا حرام ہے اور محققین حنفیہ اسکو موجب کفر نہیں
 لکھتے ہیں بلکہ موجب فسق کما ہو مصرح فی تمیید المسلمی و مسائرۃ ابن الہمام و فتح القدیر و
 شرح الفقہ الاکبر علی القاری و شرح المسلم بحر العلوم و شرح المسلم لمولانا مولی اللہ اللکھنوی وغیرہ پس اس تقدیر پر
 ذبیحہ رافضی کا حلال ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفور بہ الفتوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الشریع
 عن ذنبہ الجلی والحقی حفظہ عن معجبات الخی **محمد عبدالحی** وافتی اوس رافضی کے ہاتھ کا ذبیحہ حلال ہے بنا بر قول
 منقول از جمہور متکلمین و فقہائے فحول واللہ علیم۔ حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ص ۱۱۱ جواب
 بکذا فی الکتب۔ نمقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ السید الرحیم ابن مولانا علی محمد مرحوم
استفتا ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ نماز ہذا مع تذکر ثواب دون عیدین میں ہونا
 چاہیے یا کسی عید کی تخصیص ہے در صورت تخصیص کے اوسکی تفصیل کیا ہے بینوا وافتوا بسند
 الکتاب توجروا عند اللہ بحسن المآب اور نماز ہذا مع تذکر ثواب یہ ہے جسے سب سے چار رکعت
 از صلی جہا شدہ بگذار دو رکعت اول بعد از فاتحہ سب اسم و در دوم و الشمس و در سوم و الضحی
 و در چہارم اخلاص بخواند گو یا جمیع کتب الکی قرأت نمودہ و جمیع یتامی اسیر ساختہ و مثل عمل آنروز
 اہل زمین یا بد و پنجہ سالہ گناہ او بخشیدہ شود ذکرہ ابن الجوزی مرفوعاً عن سلمان عاری
 فی کتاب النور اور وہ الحافظ الصلاحی فی عمل لیوم واللیلۃ و طحطاوی از مسعودیہ آورده ہر کہ در
 چہار رکعت سورۃ اعلی و الشمس و اللیل و الضحی و بروایت سورۃ اخلاص سب بار بخواند دادہ شود
 با و ثواب بمقدار آنکہ روئیدہ است درین سال مفتاح الصلوۃ ہو المصوب حدیث کہ مفتاح
 الصلوۃ نقل شدہ موخو و باطل است از عبارت مضمون آن ہر عاقل میداند کہ اینچنین کلام

کتاب الصلوۃ

کتاب الصلوۃ

آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم نخواستہ اند فرمود قاضی شوکانی در فوائد مجموعہ میں لیسندہ حدیث
من صلی یوم الفطر بعد ما یصلی عیدہ اربع رکعات سیرکح فی کل رکعة بفاتحة الكتاب سبع اسم
وفی الثانیة والشمس فی الثالثة والضحیٰ وفی الرابعة قل هو اللہ احد فکانا قرا کل کتاب نزل اللہ
علی انبیائہ الخ و ہو موضوع وصاحب رسالہ فضل لیلة شعبان می نویسند حدیث من صلی یوم الفطر
بعد ما یصلی اربع رکعات و ذکر لہا ثوابا عظیمی فی سندہ جماعة لا یعرفون بل لا یمل ذکرہ فی
الکتب کما قالہ ابن حبان بن تریج السیوطی فیہ انہ الذی وضعہ انتہی ہر گاہ موضوعیت
این حدیث ثابت شد پس نماز مذکورہ بر باد رفت ارتکاب آن نہاید و اعتقاد سنیت آن نشاید
و آنچه در کتب صحاح ستہ موجود است این است عن ابن عباس ان رسول اللہ صرح فی
یوم عید فصل بہم العید لم یصل قبلہا ولا بعدہا و از روایت ابن ماجہ بخویر ذکر رکعت بعد شراغ
از نماز عید با تہنید صورتی معلوم شدہ عن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلعم لا یصل قبل
العید شیئا فاذا رجع الی منزلہ صلی رکعتین انتہی و اللہ اعلم حررہ الراجی حضور بہ القبول
ابو الحسنات محمد عبد الحمی تجاوز اللہ عن ذنبہ البخل و الحفی و حفظہ عن موجبات الغی محمد عبد الحمی
بجواب صحیح منقہ خادم اولیاد اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم ابن مولانا علی محمد المرحوم
نماز ہذا دون عیدون میں مستحب ہی مطابق عبارت مذکورہ مفتاح الصلوۃ کو اور اس
عبارت کنز العباد فی شرح الادراک قال اعجبتہ روح اور کت الخسار و العباد لیصلون فی المصلی
بعد صلوۃ العید اربع رکعات و ثواب بالاسناد عند ہی عن سلمان الغفاری عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من صلی اربع رکعات یوم الفطر والاضحیٰ بعد ما صلی الامام صلوۃ العید یقر فی اول
الرکعة سبع اسم رکب الاعلیٰ یعنی بعد الفاتحہ فکانا قرا کل کتاب نزل اللہ علی انبیائہ وفی الرکعة
الثانیة والشمس وضحیٰ فقلہ من الثواب مثل ما طلعت الشمس من مطنعہا الی مخرجہا وفی الرکعة الثالثة
والضحیٰ فقلہ من الثواب کما شاع جمیع الیتامی وادہم وادہم و البسم ثیا الطیفا وفی الرکعة
الرابعة قل هو اللہ احد غفر لہ ذنوبہ خمیسین سنۃ متقبلہ و خمیسین سنۃ مدبرۃ انتہت لیکن
صاحب فوائد مجموعہ عاسی حدیث کو موضوع کلمتہ میں البتہ روایت ابن ماجہ سیڑھا حضرت
سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم کا ذکر رکعت کو بعد از مراجعت منزل شریف کر ثابت ہوتا ہی اور

فتاویٰ عالمگیری میں ہے استحب ان یصلیٰ اربعاً بعد الرجوع الی منزله کذا فی الزاد انتہی اور جامع
 الرموز میں ہے الا ان مشایخنا قالوا استحب ان یصلیٰ اربعاً فی بیتہ کیلا یظن ظان بانه سنة
 کما فی المضمرات انتہی واللہ اعلم۔ حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۹۹۱ھ
 استفتائے ما قولہم رحمہ اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ جناب رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ
 والسلام اور اصحاب اور تابعین اور تابعین اربعہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین
 بعد نماز عیدین کے دعا مانگتے تھے یا بعد پڑھنے خطبہ عیدین کے کھڑے کھڑے مانگتے تھے
 یا بیٹھ کر مانگتے تھے اور ہاتھ اوٹھا کر مانگتے تھے یا بدون ہاتھ اوٹھا کر بیٹھ کر مانگتے تھے
 الکتاب توجروا عند اللہ بحسن الکتاب ہو المصوب روایات حدیثیہ ہی بقدر معلوم ہوتا ہے
 کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آلہ وسلم نماز عیدین فرغت کر کے خطبہ پڑھتے تھے اور بعد اس کے
 معاودت فرماتی تھیں اور دعا مانگنا بعد نماز کے یا بعد خطبہ کے آپسے ثابت نہیں ہے اور اسے
 صحابہ کرام اور تابعین عظام سے ثبوت اسکا نظر سے نہیں گذرا واللہ اعلم حررہ الراجی عفو
 ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عنہ لیلیٰ والحقنی محمد عبدالحی
ابو الحسنات واقع میں
 جناب رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام اور صحابہ اور تابعین اور تابعین اربعہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین سے
 دعا مانگنا بعد نماز خطبہ کے عیدین میں اندر کتب کی
 اتک نظر نہیں آیا واللہ اعلم۔ حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۹۹۱ھ
 استفتائے بسم اللہ الرحمن الرحیم ما قولکم ایہا العلماء انذریں مسئلہ کہ بام محرم الحرام ذکر
 شہادت سنید علیہما السلام و بیان کردن فضائل صبر و محاسن شہداء و منویات نوحہ و سینیہ ذی
 دیگر بدعہتہای محرمہ مروجہ و ذکر فضائل ستر جاع حسب روایت سر الشہادتین در عادت صحیح
 در روایت معتبرہ در خصوص روز عاشورہ آیا غیر ان رواست یا نہ و بعضی مردمان ذکر شہادت را
 حرام میدانند و بقول امام غزالی و قول مولوی محمد اسماعیل شہید کہ در صراط المستقیم تسک
 می نمایند عبارت امام غزالی بدین است یحرم علی الواعظ ان یرد رواۃ قتال الحسن و حسین و شہیدین حکایت
 ماجری بین الصحابہ من الشہداء و التخاصم فانہ یجوز ان بعض الصحابہ و ائمن فہم انتہی و عبارت
 صراط المستقیم بہت ذکر قصہ شہادت بشرح و بسط و تفسیر و در بیان قصہ کہ مردم بشنوند

کتاب الصلوٰۃ

کتاب

و اسفهان نمایند و سر تمام آراهم آرند و گریه و زاری کنند هر چند در نظر ظاهر می رسد که در آن ظاهر
 نمی شود و اما فی الحقیقه اینهم مذموم کرده است تا آخر این قول که پس بالکل مطرد و آن و
 مردود و آن آنجناب اند فتنی جواب سوال و تاویل عبارت مشقوله بزیب قلم فرموده آید
 بیضا بالتفصیل و جوا بالصواب بحمیل هو المحسوب ذکر شهادت امام حسین
 رضی الله تعالی عنه را چند صورت است اول اینکه در حفظ و حضار مجلس و عطا ما تم سازند
 و جامه های خود را پاره پاره سازند و بدگر افعال شنیعه که از خواص شیعه اند مرتکب شوند
 درین صورت در حرمت اینچنین و عطا و عقد مجلس شک نیست علامه ابن حجر کلی رحمه الله
 در صواعق محرقة می نویسد و یاه ثم یاه ان شتیغل فی یوم عاشوراء ببيع الراقصة من الذب
 و البیاحة و الحزن و الذل و الیس و الک من اخلاق المومنین و الا لکان یوم وفاته علیه السلام و سلم
 علی بذلک و حری انتی و ابو الرجا مختار بن محمود زاهدی از برهان الدین بخاری نقل می سازند
 خروج القاص ثیاب فی مقتل الحسین یوم عاشوراء تا سفا علی المصیبة و امرهم بالقیام و التشنیع فلیت
 علی الولاة ان یزجروه فتاب برهان الدین یسغ ذلک نتی دوم اینکه در حفظ ذکر مقتل امام ما
 از اخبار موضوعه و انکاذیب مستدا و له کند و حفظ خود را از اذیت اهل اسلام و انوع تمام پلست
 کرام پر سازد و در حرمت این صورت هم شگافیت و حکم امام غزالی که حرمت ذکر شهادت
 صادر شده بر این صورت محمول است چنانچه از کلام ابن حجر آمد صواعق محرقة می آرند ظاهر
 میشود قال الغزالی و غیر یحرم علی الولاة و غیره و رایت مقتل الحسین و حکایات و اجری مجری
 بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه یج علی بعض الصحابة و الطعن فیهم و الطاعن فیهم طعن
 طعن فی نفسه و دینه انتی کلام الغزالی لمخصا و ما ذکره من حرمة رایت مقتل الحسین الحسین
 و ما بعد هالاینا فی اذکرته فی هذا الكتاب لان هذا البیان الحق الذی یجب اعتقاده من قبل
 الصحابة و براتیم من کل نقص بخلات ما یعطفه الو عاظ الجملة فانهم یا تون بالاحبار
 الکاذبة الموضوعه و نحو ذلک یسبون المحال و الحق الذی یجب اعتقاده فیو قعون العولمة فی
 بعض الصحابة و تفتیصم انتی و ملا احمد دی و نهج الس الا براری اگر ندان حاصل لذی تذکر کتاب
 قصه مقتل یوم عاشوراء بخاری ثیاب و کشف راسه و یا مرهم بالقیام و التشنیع تا سفا علی المصیبة

بحسب علی ولایة الدین ان یمنعوا هم واستمعون لا یبذرون فی الاستماع قال الامام الغزالی و غیرهم
 یحرم علی الی و اعطوا غیره روایة مقتل حسین و حکایتة ماجری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه منعی
 علی بعض الصحابة و الطعن فیهم هم و علامته تلحق ائمة الدین عنهم و تلقینا عنهم فاما الطعن فیهم طعن
 فی نفسهم و دینه و قدر وی عن النبی صلی الله علیه و علی آله و سلم الله الله فی السجالی لا تمخذوهم غرضا
 من بعدی من اجهلهم فبحسب اجهلهم من البغضهم فیبغض البغضهم و من اذا هم فقد آذی الله تعالی
 علی هذا یجب علی المؤمن تعظیمهم و ذکرهم بالخیر و کف اللسان عن الطعن فیهم و بسبب قتل عثمان و قتل
 حسین جرت فتن كثيرة و اکاذیب كثيرة و ظهرت اهل واد و بدع و صارت الاکاذیب لاهواء لا تزال تزاد و
 انتی لمخفا این عبارات صاف و لالت میکند بر نیکه عبارات امام غزالی محمول بر حرمت ذکر مقتل که
 مشتعل باشد بر اکاذیب و بدع است نه بر مطلق ذکر و استدلالی که در عبارات غزالی بر حرمت منقول
 است و لیلست واضح بر آن اکاذیب نه بر مطلق ذکر شهادت خصوصاً از روایات صحیحہ تنبیح بعض صحابه
 و طعن بر سلف لازم نمی آید آری ذکر می که مشتمل بر اخبار و ایهیه و مهملات متداوله خواهد بود و البته موجب
 طعن بر سلف خواهد بود پس اگر حرمت در عبارات مذکوره بر مطلق ذکر شهادت محمول شود لازم می آید
 عدم انطباق دلیل بر دعوی دہلی ہذا الاتہافت صورت سوم اینکه واعظ برای ذکر شهادت
 عقد مجلس چنانچہ روا فض میکنند کند و روزی برای آن خاص کند این صورت خالی از کرامت
 نیست بسبب تشبہ روا فض و لہذا در جامع الرموز مینویسند او را ذکر مقتل حسین یعنی ان مذکر
 او لا مقتل سائر الصحابة لئلا یشابہ الروا فض کما فی العون انتی و عبارات مولوی اسمعیل رحمہ اللہ
 کہ در سوال منقول است بر همین صورت محمول است چنانچہ لفظ عقد مجلس ال بر آن است صورت
 چہارم اینکه واعظ ذکر شهادت از اخبار صحیحہ سازد و در بیان خود افراط و تفریط کہ موجب لغض
 صحابه یا اہانت اہل اسلام باشد سازد و مجلس خود را از بدع روا فض محفوظ دارد و از تخصیص
 یومی و عقد مجلس چنانکہ روا فض میسازد محفوظ باشد و غرض آن مجرّد ذکر مصائب و ستر جامع
 بران امر نیست مشرور در مجالس الابراری نویسد قدردی احمد ابن ماجہ عن فاطمة بنت اسلم
 عن ائمة الحسین ان النبی صلی الله علیه و علی آله و سلم قال ما من مسلم یصاب بمصیبة فی ذکر اہل ان قدم
 عندہ یا فخرت لہا الاسترجاع الا کتب لہ اجرہ مثلہا یوم اصیب و ہذا الحدیث رواہ الحسین

الجاريتان في بيت عائشة اوسع انهما صحت انهما لم تكونا مغنيتين كما روى البخارى عن عائشة
 قالت دخل ابو بكر وعندي جاريتان لغنيان بما توافولت به الا انصار يوم بعاث وليست بغنيتين
 فقال مزامير الشيطان في بيت رسول الله وذلك يوم عيد فقال رسول الله دعما يا ابا بكر
 ان لكل قوم عيدا ولقد صرح بذلك شارح السنة حيث قال استدل جماعة من الصوفية بحديث الهباب
 على اباحة الغناء وكفى في ذلك تصريح عائشة بقولها وليستا بمغنيتين فنفت عنهما من طريق المعنى
 ما اثبت لهما باللفظ لان الغناء يطلق على رفع الصوت ولا يسمى فاعله مغنيا فاذا اقر هذا القول فحقا جهم
 انتهى فان قالوا الاثبات يواجد هم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تواجد وقص اصحابه كما ذكره
 المشايخ في كتبهم قلنا هم القصة في ذلك موضوع مختزنة لا اصل لها صرح به المحدثون قال على القارى
 في تذكرة الموضوعات قال ابن تيمية ما اشتهر ان ابا محمد روى انه سئل حبة الهوى كبدى بين
 يدى رسول الله وانه تواجد حتى وقعت البردة عن كتفيه فقاسمها اصحاب العصفه كذب بالافاق
 اهل العلم وقال السيوطى اخرجه الديلمى عن انس وقال تفرد به ابو بكر عمار بن اسحق وقال روى
 ابو طاهر المقدسى من حديث وصاحب العوارف انه عليه السلام الشدة بحضرة ابيتهان فتواجد
 وتواجد اصحابه وقد سقط رداؤه من منكبه فلما فرغوا اوى كل حد الى مكانه فقال عليه الصلوة والسلام
 ليس بكريم من لم يفتخر عند السماع ثم قسم الرداء على من حضر العمامة قطعة هذا حديث ينفرد به
 عمار بن اسحق فان باقى الاسناد ثقة بهذا قال الذهبي وفيه هذا الحديث مما يقطع بكذبه انتهى
 وفي الكشف الخشيت من من روى بوضع الحديث للموافقة بران الدين الحلبى عمار بن اسحاق كانه
 وضع هذه الحرافة التى فيها سحت حبة الهوى انتهى وذكر كثير من اصحابنا لغنى عن الخشيت والشافعية
 منهم صاحب الدرر المفيدة والتمتاز والبرازية وغيرهم ان الرقص الغناء الذى يقطع تصوفه انما
 عند الذكر حرام كحجب الرجز عنه وفى نصاب الاحتساب لا يجوز الرقص والسماع ذكره فى الذخيرة انه
 كبيرة ومن اباحه من المشايخ فذلكا لثبوت صارت حركات الاركان من غير الحيل المفضة
 فى الشرع بخصه وذكر فى العوارض انه لا يبيح بحسب المشايخ الذين يفترون على الله لانه يشبه الله
 ولا يقبل بل يجوز السماع لهم قالوا بان الله كان اسلم سماع قراءته وهو مطلق يجوز له ان يسمع
 عناد لا يجوز انتهى الكلام فى هذا المبحث طویل من الاداء الاطلاق عليه من الى اغاثة النوفان فان القيمة

فانه قاطع لمواد المفسدين وقامع لبدعات المبتدعين في المشايخ الطرولوج فهو حرام وقد جعل
رسول الله صلى الله عليه وسلم من علامات الساعة ان يلعن آخر هذه الامة اولها كما اخرج الترمذي
ودرو عنه انه قال اذكروا محاسن موتاكم وكفوا عن مساوئهم اخرج اصحاب السنن ونص الامام الغزالي
في الاحياء وابن حجر المكي في الزواجر وغيرهما بانه لا يجوز تحقير احد من الاموات بسببهم وان كان من الغشاق
في حياته واذا كان هذا في حق العوام فما بالك في حق مشايخ الطرولوج قدس الله سرهم فاما النفاضة
بين القطب بجلالتي وبين الشيخ ابى الحسن الشاذلي ولكل واحد منهما فضيلة الا انه صحح اليافعي وغيره
ان كرامات القطب بلغت بعد القوة والتواتر ما لم يبلغه كرامات غيره فمن هذا الوجه يكون الغسل والله اعلم
بالصواب وعنده علم الكتاب حرره الراعي عفور به القوي ابو الحسنات محمد عبد الحمى تجاوز الشرح في نه
الجلي والنفى وحفظه عن موجبات الغنى العبارات المذكورة صحيحة فقه فادوم اولياؤه الله الكريم
محمد ابراهيم خفره الله الرحيم - في جامع الرموز ذكره وحرم الغناء فهو من انواع المنكرات في جامع
الادب اليان حتى يمنع المشركون عن ذلك كذا في الاختيار وغيره وفي المنكرات من اباح الغناء يكون
فاسقا وفي السالكين للشيخ ان صلى الله عليه وعلى آله وسلم كان يكره رفع الصوت عند قراءة القرآن
والوعظ فافعله الذين يدعون الوجد والمجبة كرهه للاصل له في الدين ويمنع الصوفية مما يتأدونه
من رفع الصوت فان ذلك كرهه في الذين عند قراءة القرآن والوعظ فافعله عند سماع الغناء
وفي الجواهر ان السماع والرقص الذي لفضله المتصوفة في زماننا حرام لا يجوز الجلوس والاعتقاد اليه
وهو والغناء سواء ومشايع من قبلهم فعلوا غير ما فعلوا في العباد سماع الغناء من كبار الزوابع
واما ابا عبد الله الاقرع فليس من الفقهاء ومن ابا عبد الله عليه السلام في الجالس البقاء الشريفة وقال صلى الله
عليه وعلى آله وسلم كان ابليس اقل من الغنى وما نقل عنه انه سمع الشعر لا يدل على ابا عبد الله الغناء
وكان النظر ابادي كثير الولوج بالسماع فتوب في ذلك فقال هو خير من ان يفتقد لغتابة الناس
فقال ابو عمر وغيره من اخوة ابيات يا ابا القاسم زله السماع شر من كذا وقال السري شرط التواجد
في رعبته ان يبلغ الى حد لو ضرب وجهه بالسيف فلا يشعر به بوجه تارة وي عنه صلى الله عليه وعلى آله وسلم
من حديث التواجد فقد تكلم اصحاب الحديث في صحته ويخالف سري انه غير صحيح وفي المحفة ان
ان يحرق الغناء والاستماع اليه معصية انتهى مختصرا وفي مشكوة المصابيح عن عبد الله بن مسعود

مرفوعاً سبب المسلم فسوق بمشقة عليه انتهى لمخصداً في البحر الرائق ان العدالة تسقط بسبب مسلمة لمن
من السلف كما في النهاية وغيره انتهى وفي كتاب نشر المحاسن الغالية في فضل مشايخ الصوفية صاحب
المقالات العالية روى في كتاب مناقب الشيخ عبد القادر روح من طرق كثيرة بروايات شديدة
عن جماعة من المشايخ الا كابر العلماء الا فاضل انه قال في مجلسه وهو الكرسي يتكلم الناس قدي هذه
على رقبته كل من الذي الله وكان في مجلسه حج عامة مشايخ العراق وروى انهم كانوا نحو خمسين روى فينا
وخمسين لم يبق احد من الاوليا في ذلك الوقت من جميع آفاق الارض الا حتى رجعت الارجل باصبعها ان
فانه لم يفعل فسلب حاله انتهى لملقطا وانشه عليم كتبه ابو الاحياء محمد فسيم

استفتنا بسم الله الرحمن الرحيم ما قولكم رحمهم الله تعالى درین مسأله که کسی مسلمانان
عقلای بالغین که یکم از آنها شمشیر و دو کس چوب دستیهای کلان در دست میداشتند با همدیگر
مشوره کرده و هر نه و غارتگری کرده بیرون شهر رفته اول شب برهندوی پارچه فروش
ساکن را میور که از بازار قریه می آمد حمله نموده در محرابی دارالاسلام ننگ میور قتل رسانیدند
و یک مرد در بهریش را بخرج ساخته بسته پارچه چهارتش را که شخصیت و سه تخان موسی داشت
بنارت بردند آیا کسان مذکورین قطع الطریق هستند یا نه و حاکم وقت را قتل کردن آکان
بحرم قتل و اخذ مال بطریق حد میرسد یا نه میبواند تجردها هو الملهم للحمق و الصواب کسان
مذکورین قطع الطریق هستند و حاکم وقت را قتل کردن شان بپایان جرم قتل و اخذ مال ذمی
میرسد زیرا که قطع الطریق کسان را گویند که سیر و ملا محصار و قری دارالاسلام متعرض راه و زندگان
بقتل و نهب اموال و اخافت مسلمانان یا ذمیان و دارالاسلام و براس شان شوکت
و قوت باشد که آکن راه و زندگان را که این کسان متعرض شان شوند تاب مقاومت و دفعه
آنان نباشد بل اگر شخص واحد با چنین قوت تعرض راه گیران منجم مذکور کند نیز قاطع الطریق
است و چوب دستی و مجرد و هزنی حکم شمشیر میباید صاحب هدایه در باب قطع الطریق میگوید اذ خرج
جماعه مستغنین او واحد یقید علی الامتناع فقصده و اقطع الطریق آه و مراد از امتناع آنست که
قاطع طریق بقوت طمع خود مدافعت غیر از نفس خود تو اند کرد صاحب هدایه میگوید اذ بالامتناع
ان کون قاطع الطریق بحيث یکن له ان یدافع تعرض غیره عن نفسه بقوته و شجاعته انتهى و در بران

شرح مواهب الرحمن مذکور است خرج ذومنفعة وقوة ولو واحد القطع الطريق الخ ودر بحر الرائق مسطور است
 اما قطع الطريق حقیقة فبالقتل واخذ المال ان يكون بالاخافة وان يكون من قوم لهم قوة وشوكة او در احد
 كذلك انتهى مختصر اور فتاوی عالمگیری می آر د اعلم ان القطع الطريق الذین لهم احکام مخصوصه
 شرائط احدثها ان يكون لهم شوكة ومنفعة بحيث لم يكن للمارة المقاومة معهم وقطعوا عليهم الطريق
 سواء كان بالسلاح او بالعصا والكبير او الحجر او غير ما والثانية ان يكون خارج المصر بعيدا عنها
 والثالثة ان يكون ذلك في دار الاسلام انتهى مختصر او شك نیست که بر کسان مذکورین حکم الاثنان
 فما فوقهما جماعة معنی جماعت ممنوعین خارجین لقطع الطريق بشرط مذکوره صادق است چه ایشان
 بر راه روند گانی که قتل و نهب موال آنها بزرگتر شمشیر و چوبدستیهای کرده اند غلبه و قوت مدافعت
 داشتند و حکم قاطعان طریق به قتل و اخذ مالین است که امام وقت و سلطان زمان را قتل کردند
 آنها جائز است و فتاوی عالمگیری مذکور است ان قتلوا و اخذوا المال ان شاء الا امام قطع ایدیم
 و جلهم من خلاف ثم قتلهم و صلبهم وان شاء قتلهم من غیر قطع وان شاء صلبهم انتهى و در کنز مینویسد
 ان قتل قتل حد وان عفا الولی و در ملحق الاجر میگوید ولو باشر الفعل بعضهم حد و اکلمهم و مراد فقها
 از مورد کشتگان در قول شان لایکن للمارة المقاومة معهم بجا میروند کشتگان اند که قطع الطريق
 متعرض شان شوند نه همه راه گیران بتمام نهج که راه مسدود شود و لهذا صاحب فتح القدر میگوید
 اذا خرج جماعة ممنوعین بقوله ممن یقصد مقاتلتهم ومعنی قطع الطريق قطع کردن راه روندگان
 در طریق است نه مسدود کردن راه چه این معنی شرط نیست و لهذا فقها در تفسیر قطع الطريق میگویند
 الاضافة لادنی ملاسته و بمعنی قتل لمارة بالطریق و اطلاق الطريق علی المارة من اطلاق اسم المحل
 علی الحال کذا فی الحاشیة الطحاویة و الشامیة هذا و اعلم منقہ العبد الاثم الا واه محمد سعد الشرح الجواب
 محمد ریاض الدین مفتی عدالت دیوانی هذا الجواب صحیح و الراجح منقہ العبد الاثم محمد عبد الکریم مدرس میوز صاحب
 المجتبى و الصدیقی مدرس رسته بریلی صحیح الجواب الشرح اعلم بالاسواق حبیب شد مدرس میوز ظهور الحق
 مدرس کبر علیخان ولد رحم یار خان مدرس طاعت الله ولد مفتی سعد الله مدرس رسته ذلک کذا محمد بشارت الله
 مدرس رسته سید حسن شاه مدرس رسته الجواب صحیح و المکرکب و الاثنان او الواحد منهم قتلوا و صلبوا مع
 قطع الایدی و الارجل و بلا قطعهم نبذة فاکسار ظهور الحس عمنی عنده صحیح الجواب صحیح عالم علی محدث مراد آبادی لحد صاحب

المجیب محمد قطب عالم مدرس مراد آباد اقدار صاحب المجیب عینی در شرح ہدایہ مینو لیسندہ از فرج جماعتہ
 من المتضمنین ہذا واحد بقدر علی الامتناع مقصد و اقطع الطريق الخ المراد بالامتناع ان يكون
 بحيث یکن لهم ان یدفعوا عن انفسهم بقوتہم و شجاعتہم تعرض الغیر انتہی و در کتاب الخراج للامام
 ابی یوسف ست قال ابو یوسف من اخذ المال و الامام باخيار ان شاء قتله و لم یقطعه و ان شاء
 قطعه ثم صلبہ انتہی و اللہ اعلم حورہ للراجی عفو ربہ الفتوی ابو الحسنات محمد عبد الحی سجاوز اللہ عن
 ذنبہ الجلی و الخفی و اصاب من اجاب علم ان تطامع الطريق ان قتلوا نفسا و اخذوا مالا خیر الامام
 بین ستمہ احوال ان شاء قطع ایدیم و ارجلیم من خلاف ثم قتلوا و صلبوا و فعلوا ثلثہ او قتلوا و صلبوا
 او قتلوا فقط او صلبوا فقط ہذا الفصل الرابع فی ازدر مختار منقول ست و در صورت مستفسرہ قتل نفس
 و اخذ مال زین و ہزنان بوقوع حد آمدہ پس شرعاً قتل ست حد اقتصاصا و اللہ اعلم بالجواب
 سدید فی الدین رشید بالیقین و ہوی و آفتی کسان مذکورین تطامع الطريق ہستند و حاکم وقت و
 قتل کردن آنان بجرم قتل و اخذ مال بطریق حد میرسد در جامع کرموز بیگون معصوم بالخصمۃ
 الموبرة و ہو مسلم او ذمی حرا و عبد قطع الطريق علی معصوم ای از ائمہ المازدہ لمن مسلم او ذمی
 فی صحرا و دار تا علی مسافرة السفر مختار و دن القری و الامصار و لا بینہا و ہذا ظاہر الروایۃ و من
 ابی یوسف رحمہ اللہ ان من قطع الطريق من زاحم علی اقل اسیر سفر و فی المعبر لیلاد و غنیہ الفتوی
 و نہائتہ المتغلبۃ المفسدین کما فی الاختیار و غیرہ و قال بعض المتأخرین ان ہذا فی زمانہم و اما فی زماننا
 متحقق قطع الطريق فی القری و الامصار و من ابی یوسف رحمہ اللہ ان من قطع الطريق فی القری فلا ینال بالسلح
 یحد ان کان غیرہ فلا اذ لان باللیل حد انتہی مختار صاحب یضاح می آورد عن ابی یوسف
 ان قصده ان ینال بالسلح یجری علیہم حکام تطامع الطريق و ان قصده ان یجرا و یخشب فان کانوا
 خارج المصر فکذاک لیس و ان کان بالنار لا یجری علیہم حکم تطامع الطريق و تحسن المشایخ ہذا الروایۃ
 و یغنی کذا فی التبيين انتہی و شیخ نصیح الدین در شرح و تالیہ می نگارد و جہر و عصا لکم سیف
 فی القتل لان قطع الطريق یحصل بہا علی السواء انتہی فصیح الجواب و اللہ اعلم بالصواب
 کتبہ الفقیر الی فضل العمل الرب الحکیم ابو الاحیاء محمد المدعو بالنمیم عفی عنہ - ۸۹ - ۱۲
 استقفا چہ میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ در خانہ زید از عورت غیر منکوحہ شہید

کتاب طحا
 از سحر زین العابدین علیہ السلام
 در بیان حد قطع الطريق

متولد شده و آن عورت دختر دیگر کسی را شیر داد یا نکاح برادر زید یا این دختر جائز است یا نه
 هو المصوب فقها اختلاف دارند در این بین زنان موجب تحریم است یا نه یک طائفه
 قائل بعدم تحریم اند مثل صاحب بحر و شارح منیه و غیره و یک طائفه قائل بتحریم اند مثل صاحب
 فتح القدیر و غیره لیکن ایشایان تصریح می سازند که مرصعه از لبن زنا بر زانی و فروع و اصول
 او حرام می شود نه غیر ایشا ن چنانچه عبارت فتح این است لبن الزنا کالحلال فاذا ارضعت
 به بقا حرمت علی الزانی و ابائه و ابنائه و ان سفلا و ابی البنین عن الجرجانی و لحم الزانی
 التزوج بها کالمولود من الزنا لانه لم یثبت نسبها من الزنا و التحريم علی آباء الزانی و اولاده
 بغير نية ولا جرمية بينهما و بین العم و اذا ثبت هذا فی المولود من الزنا فکذا فی المرصعة بل لبن الزنا انتی
 پس در صورت مسئله بنا بر این روایت نکاح زید و فروع و اصول و بآن مرصعه درست نیست
 و اما نکاح برادر زید پس بآن دختر درست است و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفی عنه
 الجواب هو الموفق للصواب درین باب از فقهای حنفیه اقوال شتبه منقول است
 از کلام بعضی مفهوم میشود که این دختر برای زید هم که زانی است حلال است چه جای اصول
 و فروع و غیر آن و بعضی می نگارند که محل خلاف اصول زانی و فروع او است و بر زانی
 باتفاق حرام است و از بیان بعضی معلوم می شود که لبن آن مثل لبن حلال موجب است
 و همین موافق اصول حنفیه و موافق بالدلیل است و فتوی بر همین باید داد چه در اصول ثابت
 شد که جائز نیست و اباحت متعارض شوند ترجیح تحریم را مییابد بناء علی هذا نکاح برادر زید یا این
 دختر جائز نیست و ثبوت این بچند وجوه است اول اینکه در مختار مرقوم است حرم علی
 المتزوج ذکر اکان او انشی نکاح اصله و فرعها علا او تنزل بنت اخیه و بنتها و لو عن زنا
 انتی و همدران است و حرم الكل مما حریمه نسبا و مصاهرة رضا عانتی و ذکر الرأی نقل
 عن الفتح مذکور است و دخل فی البنات بنته من الزنا فحرم علیه بصرک النفس لانها بنته لغه و الخطاب
 انما هو باللغة العربیة ما لم یثبت نقل کالصلاة و نحوه فیصیر منقول لا شرعیا و کذا اخیه من الزنا و بنت
 اخیه و بنت اخیه او ابنه منته انتی و در قاضیخان مسطور است اما المحرمات بالنسب انما شرعوا
 فی قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم الایة و المزینة حرام و کذا لک الجدة القربی و البعدی من قبل لای

در مختار مرقوم است حرم علی
 المتزوج ذکر اکان او انشی نکاح اصله و فرعها علا او تنزل بنت اخیه و بنتها و لو عن زنا
 انتی و همدران است و حرم الكل مما حریمه نسبا و مصاهرة رضا عانتی و ذکر الرأی نقل
 عن الفتح مذکور است و دخل فی البنات بنته من الزنا فحرم علیه بصرک النفس لانها بنته لغه و الخطاب
 انما هو باللغة العربیة ما لم یثبت نقل کالصلاة و نحوه فیصیر منقول لا شرعیا و کذا اخیه من الزنا و بنت
 اخیه و بنت اخیه او ابنه منته انتی و در قاضیخان مسطور است اما المحرمات بالنسب انما شرعوا
 فی قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم الایة و المزینة حرام و کذا لک الجدة القربی و البعدی من قبل لای

اولاً الام وکذا البنت واولاد البنت وان صغلت وبنات الابن کذا لک المخلوقه من ازال زنا حرام عندنا
 وکذا لک الاخوات من اخی جته کن وبنات الاخوات وان صغلت وکذا لک بنات الاخ وان صغلت
 وکذا لک العمام واما حالات من الوجود الثلثه وعمات الاصول وخالاتهم واهله حرام وعمه العمه
 لاب واهل اب لاب کذا لک فاما عمه العمه لام لا تحرم واما المحرمات بالرضاعات فما يحرم بالنسب
 يحرم بالرضاع انتهى ازین عبارات ظاهرست که دختر برادر اگر چه از زنا باشد در محرمات نسبه
 داخلست واین نیز پیداست که آنچه از نسب حرامست از رضاع نیز حرامست پس
 از ازدواج کلامین این نتیجه پیدا می شود که دختر رضاعی برادر که از زنا باشد
 داخل محرماتست ودم اینکه در فتاوی سراج المنیر مرقومست ولو زنی با مرأة فولدت
 عنه فاحضعت بهذا اللبن صبیة لایحوز لهذا الزانی ان تزوج بهذا الصبیة ولا البنته دلالة بانه
 دلالة بانه واولادها انتهى ودر فتح القدر موجودست ولبس الزنا کما کلالی فاذا وضعت به
 بنتا حرمت علی الزانی واما بانه وان سقطوا انتهى رجلی فی امرأة فولدت منه ووضعت
 بهذا اللبن صبیة لایحوز لهذا الزانی دلالة عدم آ بانه واولاده نکاح بهذا الصبیة انتهى در کفایه
 مسطورست ولو زنی با مرأة فولدت منه فاحضعت بهذا اللبن صبیة لایحوز لهذا الزانی ان تزوج
 بهذا الصبیة دلالة بانه واولادها لوجود البعضیه بین هو لاد بین هذا الزانی انتهى
 ازین عبارات معلوم میشود که آن رضیعه برای آن زانی حلال نیست و نه برای اصول
 و فروع وی و علت عدم حلت برای آن زانی نیست مگر آنکه صغیره جزو آن زانی است
 شبیه چنانچه در حلال نمی باشد و علت عدم حلت برای اصول اینست که آن رضیعه شبیه
 جزو اصولست و علت عدم حلت برای فروع اینست که آن صغیره شبیه جزو پدر ایشان است
 پس معلوم میشود که شبیه جزو الجوز و جزو بودن پدر گو از لبس زنا باشد در حرمت رضاعت کافی است
 و اینجاست که در صورت مسؤله دختر مذکوره جزو پدر برادر مذکورست پس دختر مذکوره بر برادر
 نیز حرام باشد علاوه آن اگر در صورت مرقومه سراج المنیر و فتح القدر و قاضی خان و کفایه
 بجای صبیة صبی کنیم پس ظاهرست که برای صبی هم اصول و فروع زانی که از جنس زناست
 اند حرام خواهد شد از لا قارق پس بنت و ابن زانی نیز بر حرام خواهد شد و حرمت

آن نیست مگر برای اینکه آن دختر برادر زادی رضاعی آن صبی از دنیا خواهد بود همچنین در صورت
مسئله نیز دختر مذکوره برای برادر زیده و برادر زادی رضاعی از دنیا است پس حرام خواهد بود سوم
نزد خفیه علت حرمت قرابت حقیقه بعضیه است و علت حرمت رضاع شبهه بعضیه گمانی للکفایه
فی کتاب النکاح و حرمة الفرج مما یحتاج فیها حتی ان شبهه البعضیه بسبب الرضاع قاست بمقام حقیقه
البعضیه فی اثبات الحرمة انتهى و فی الهدایه فی کتاب الرضاع و اذا نزل السكر لبنا فارضعت صبیا
تعلق به التحريم لاطلاق المحض ولانه سبب لنشوق ثبت به شبهه البعضیه و هم در ان است و لنا ان السبب
هو شبهه الجزئیه و ذلک فی اللبن بمعنی الا نشاء و الانبات و هو قائل باللبن انتهى و مدار بعضیه
و شبهه البعضیه در اینجا این است که یکی جزو دیگری باشد و الا لازم آید که سواي اصول فروع دیگر کدامی
از محرمات قرابت در رضاع نباشد بلکه مراد عام است خواه آن زن جزو آن مرد باشد یا آن مرد جزو آن
زن یا آن زن جزو اصل قریب مرد باشد چون اخوات یا بنات الاخوة یا جزو صلبی اصل بعید باشد
چون عمات و خالات و شک نیست که چنانکه لبن حلال موجب شبهه البعضیه است و خصوصیت اصل
و فروع ندارد و همچنین لبن حرام نیز موجب شبهه البعضیه است و خصوصیت با فروع و اصول انی ندارد
و آن در صورت مسئله موجود و هرگاه علت ثابت شد پس تقدیر حکم که حرمت است ضروریست
پس ارجح اصل در باب حرمت رضاعیت از تائید حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب است آن
عام است خصوصیت با زانی و اصول و فروع زانی ندارد پس این تخصیص بلا دلیل است ما آنچه در تخصیص
مردوم است و علم الزانی التزویج بها کما لو كانت ولدت له من الزنا و الحال مشله لانه لم یثبت نسبها عن
الزانی حتی ینظر فیها حکم الجزئیه و التحريم علی کلب الزانی و اولاده و اولادهم لا اعتبار الجزئیه و لا الجزئیه
بیتها و بین العلم انتهى پس و لا معارضه است بعبارات در مختار و قاضی خان و بحر الرائق و ثانیاً محل نظر است
بر نیوجه که اگر مراد این است که در میان دختر و عم زانی بدین طوری که یکی جزو دیگری باشد جزئیت نیست
پس مسلم است لیکن در میان اولاد زانی و آن دختر هم جزئیه گذاریم مفقود است پس باید که آن دختر
بر برادر زانی نیز حرام باشد و هو خلاف تصریح صاحب التجنیس و اگر مراد این است که فردی از جزئیت که
برای حرمت کافی است بافته نمی شود پس غیر مسلم است چه آن دختر جزو پدر عم زانی است و آن برای
حرمت کافی است چنانچه در لبن حلال آنچه در فتح القدیر مرقوم است ذکر الوبر فی ان الحرمة ثبتت

من جهة الام خاصة ما لم تثبت النسب فحينئذ ثبت من النسب وكذا ذكر الاسم الجابی وصاحب البنات سبع
 وهو اوجه ان المحرمه من الزنا للبعضیه وذلك في الولد لنفسه لانه مخلوق من مائه دون اللین
 او ليس اللین كاشا من منیه لانه فرع التغذی وهو لا يقع الا بما يدخل من اعلى المعدة لا من اسفل
 البدن كما حققت طلائع اثبات فلا حرمة بخلاف ثابت النسب لان النص اثبت الحرمة منه
 واذ اترجم عدم حرمة الرضاع لبس الزنا على الزانی فعدمها على من ليس اللین فيه اولى انتهى پس
 اولاً معارضت بعبارات منقوله ثانياً اذین عبارت معلوم میشود که حرمت رضاعت باین
 لبس غیر معلل میدارند و حال آنکه نزد حنفیه شبه بعضیت چنانچه بالا مذکور شد آن غیر ثابت بالنسب
 نیز موجود پس تقدیر حکم بسوی غیر ثابت النسب نیز ضروری است ثانیاً آنچه گفته که در لبس جزئیت
 نیست از اینجا نبودن حقیقه جزئیت مسلم است لیکن علت آن برای حرمت رضاعت غیر مسلم
 بلکه علت حرمت رضاعت شبه بعضیت است کما تبین آنفاً و آن در لبس موجود است و آنچه گفته
 که لبس کاشا از منی نیست پس منافی شبه بعضیت نیست چه منی سبب دل شیر است و آن برای اثبات
 شبه بعضیت کافی است چنانچه از هوایه استفاد میشود در کتاب رضاع هر ایه مرقوم است و لانه سبب نزول
 اللین تنها رضاعت الینی موضع الحرمة احتیاطاً انتهى والله اعلم و علمای اتم المکمل الحق والاصواب
 و عنده ام الكتاب نقضای حنفیه درین مسئله بر دو قول مختلف اندیک طائفه بر آنند که رضاع
 از لبس مذکور موصول و فروع او حرام است چنانچه صاحب خزانه الفتاوی می نویسد لوزنی
 بامرأة تولدت منها فارصعت بهذا اللبن صبیه لا يجوز لهذا الزانی ان یتزوج بهذه الصبیه ولانها منه
 ولانها منه واجداده انتهى و در خلاصه مینو لیسد لوزنی بامرأة تولدت منها فارصعت بهذا اللبن صبیه
 لا يجوز لهذا الزانی ولانها منه اباء واجداده ان یتزوج بهذه الصبیه انتهى و در تلخیص می آرد
 رجل زنی بامرأة تولدت منها فارصعت بهذا اللبن صبیه لا يجوز لهذا الزانی ولانها منه اباء و اولاده نکاح
 بهذه الصبیه علی ما عرفت من اصول اصحابنا انتهى و در عنایه می نگارند لیس علت الوطی شرطاً للحرمة حتی
 تولد بامرأة تولدت منها فارصعت بهذا اللبن صبیه لا یقبل للزانی ان یتزوج بهذه الصبیه ولانها منه اباء و اولاده
 و لانها منه اولاده و لوجود البعضیه من ابائهم و لانی ما تنقی لمفسر و در مجمع الانهر شرح ملحقی الا بحر میگوید
 لبس الزنا کما کمال حتی لوزنی بامرأة فارصعت به یتما حرمت علی الزانی و ابائه و ابائهم و ابائهم و ابائهم

وان سفلو انتی و در بر ازیه می آرد زنی بامراة فولدت فارضعت بهذا اللبن صبیه محرم علی الزانی
و کذا وجبت من آخر وارضعت ولدا لا یلبس الزانی حرم علی الزانی نکاحها انتی و در خزانه المفتین
مینویسد جلالتی بامراة فولدت منه فارضعت بهذا اللبن صبیه لا یجوز لهذا الزانی و لا لاحد من آباءه و اولاده
بذه الصغیرة انتی و بر جندی در شرح نقایه می نویسد قفید الابوة بناء علی الغالب المراد حرمة الرضیعة علی رجل
یکون لبن الرضیعة منه سواء کان بالنکاح او السفاح حتی لو زنی بامراة فولدت فارضعت صبیه لا یجوز لهذا الزانی و لا
لاحد من آباءه و اولاده ان یتزوج بهذه انتی و طائفه دیگر بر آنند که رضیعة مذکوره نه بر زانی حرام است و نه بر اصول
و فروع او و همین است مفتی به نزد محققین چنانچه الیاس زاده در شرح نقایه می نویسد فی ذکر الزوج اشارة
الی انه لو زنی بامراة فولدت فارضعت بهذا اللبن صبیه فاراد الزانی ان یتزوج بهذه الصبیه کجوز انتی و قستانی
در جامع الرموز مینویسد فی اشعار بانه لو زنی بامراة فولدت فارضعت صبیه جاز له ان یتزوج بها کما فی شرح
الطحاوی لکن فی الخلاصة انها تحرم فلعلم فیہ روایتین انتی و ذکر راوی مینویسد المعتمد فی المذهب ان
لبن الفعل الزانی لا یتعلق به التحريم انتی و در رد المحتار می آرد و الحاصل کما قال فی البحر ان المعتمد فی المذهب
ان لبن الزانی لا یتعلق به التحريم و ظاهر المعراج و الخانیة ان المعتمد بثبوت طلت و ذکر فی شرح المنیة انه لا یعدل
عن الدراية اذا افقها رواية و قد علمت ان الوجه مع رواية عدم التحريم انتی و قد فتح القدر یست کما لو بری
ان الحرمة ثبتت من جهة الام خاصته ما لم یتثبت النسب فنج ثبت من الاب کذا ذکره السیجانی و صاحب لینا بیع
و هو اوجه لان الحرمة من الزانی للبعضیة و ذلک فی الولد نفسه لانه مخلوق من ماء دون اللبن لیس اللبن کائنا
من منیة لانه فرع التغذی بخلاف الولد و التغذی لا یقع الا بما یدخل من اعالی المعدة لا من سفلی لبدن
کا حقیقة فلا انبات فلا حرمة بخلاف ثابت النسب لان النقص و هو حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم
من النسب اثبت الحرمة انتی و در رد مختار می آرد و الوطی تشبیه کما لحال قیل و کذا الزنا و الاوجه لا فتح
انتی و در میا طلی در تعالیم الا نوار علی الدر المختار مینویسد قوله و الاوجه لا انتی درایتی لا رواية
شربلا لیه انتی و در نهر الفائق می آرد و قفید بالزوج لانه لو زنی بامراة فولدت منه وارضعت صبیه
جاز لا حصول الزانی و فروع التزوج بها کذا اختاره الوبری و علیه جری الاسیجانی و صاحب لینا بیع
و جملہ فی المحيط کما لحال و جزم به قاضی خان و الاول اوجه انتی هرگاه این امر محقق شد پس میگویم
که نکاح بر او زانی با رضیعة مذکوره جائز است باتفاق فقها اما نزد طائفه ثانیه پس

جواز ظاهر است چه هرگاه رضیعه مذکوره بزانی و اصول و فروع حلال شد بر برادر زانی بطریق اولی
 جائز خواهد شد و اما نزد طائفة اولی پس بنیام در فتح القدر آورده فی التجنیس من علامت
 الناطقی عن الشیخ ابی عبد الله الجرجانی انه کان یقول فی الدرس لا یجوز للزانی ان یتزوج بالصبیة
 المرضعة ولا لابائه واجداده ولا لاحد من اولاده و لم الزانی التزوج بها کما یجوز بالصبیة التي
 ولدت من الزانی لانه لم یتثبت نسبها من الزانی حتی یتضح فیها حکم القرابة والتحریم علی ابائه واجداده
 لا اعتبار بالجرجانیة والبعضیة بینها و بین العم اتمتی و بر ظاهر است که در برادر و عم فرزنی نیست
 هرگاه و نزد طائفة اولی رضیعه مذکوره بر عم زانی حلال شد در حلقش بر برادر چه شک مانند
 و صاحب تحریر حلقش بر اعم زانی و خال زانی اتفاق نقل کرده عبارتش این است ظاهر کلامهم
 ان هذه الصبیة لا تحرم علی عم الزانی و خاله اتفاقا لانه لم یتثبت نسبها من الزانی حتی یتضح فیها حکم القرابة
 و التحریم علی اولاده عند القامین به الاعتبار الجرجانیة و البعضیة لاجزائیة بینها و بین عم الزانی
 و الخال و لو اثبت هذا فی حق المستولد من الزانی فکذا لکن فی حق الرضیعة لکن الزنا اتمتی و یجوز
 در نه فائق و اگر برین تقریر کفایت نشود و صاف جزئییت طلب شود پس عبارت رد المختار
 که در تحت قول صاحب المختار و حرم النسل مامر تحریریه است با و مصاهره و رضاعا واقع است
 ملاحظه شود و آن این است مقتضی قوله و الكل رضاعا مع قوله سابقا و لو من زنا حرمة فروع لمزنیة
 و اصلها رضاعا فی القستانی عن شرح الطحاوی عدم الحرمة ثم قال لکن فی النظم و غیره انه یحرم کل
 من الرطانی و المزنیة علی اصل الآخر و فروع رضاعا و تفسیریه بالرفع و الاصل انه لا خلاف فی
 عدم الحرمة علی غیریهما من الجواشی کالاج و العم اتمتی و اجمالی و علی الله جل و علاه فتاوی فی کل
 ما نطق به لسانی او رآه نوادی طایفه تحریر مسامحات نجیب اقع و تقریر دفع خدشات متنازع و جمع کلامش
 بصورت شرح قول البقول میسازم قوله بعض می نگارند که محل خلاف آنم قول بر تقریر صاحب
 بحر ذکر کرده است لیکن صاحب المختار تعاقب آن کرده باین عبارت ماصلا کلام صاحب فتح القدر
 ان فی حرمة الرضیعة بلین الزنا علی الزانی و کذا علی اصوله و فروع و روایتین کما صرح بالقستانی ایضا
 و ان الاجود و ایه عدم الحرمة و ان ما فی خلاصة من انها لو ارضعت لا بلین الزانی تحرم علی الزانی
 مردود و لان المستطوری الکتاب المشهورة ان الرضیعة بلین غیر الزوج لا تحرم علی الزوج لکن القلوی

اذا خالف ما في المشايخ من الشروح لا يقبل هذا التقرير كلام الفتح وقد وقع في نمره بخط كثير من اعداءه
 في البحر من ان محل لحالات اصول الزاني وفروعه وانما لا تحمل للزاني اتفاقا انتهى پس معلوم شد
 که درین قول فقہار فقط دو قول است که سابقا مذکور کرده ام و قول ثالث از کلام ایشان غیر ثابت
 قوله و از بیان بعض معلوم می شود که لیس زنا الحرام قول این قول قول همان طائفه است که ضعیف لیس
 نه نار بر زانی و اصول و فروع حرام میگویند و با وجود این تصریح می سازند که بر برادر زانی و عثم
 و خال و حلال است کما مر مفصلا قوله و اوفق بالدلیل اقول سابقا از تعالیق الانوار منقول است
 که اوفق بالدرایه عدم حرمت است و از فتح و غیره گذشته که عدم حرمت اوجه است قوله و فتوی
 بر همین باید داد اقول هر گاه فتوی محققین خفیه مثل صاحب فتح و صاحب بحر و صاحب نهر و غیره
 بر قول عدم حرمت موجود است جالی باید و شاید باقی نمانده در رد المختار می آید و فی قضاء الفوائت
 من البحر من انه اذا اختلف التصحيح والفتوى فالعمل بما وافق المتن اولى وكذا لو كان احدهما
 في الشرح والآخر في الفتاوى لما صرحوا به من ان ما في المتن مقدم على ما في الشرح و
 ما في الشرح مقدم على ما في الفتاوى لكن اعند التصريح بتصحيح كل من القولين لا ما في عدم التصريح بهما
 لو ذكرت مسألة في المتن ولم يصرحوا بصحها بل صرحوا بتصحيح خلافها فقد اغاد العلامه قاسم ترجیح
 الثاني لانه تصحيح صریح انتهى و پر ظاهر است که لیس زنا کا کلال اگرچه در بعض متون و در بعض فتاوی
 مذکور است لیکن شرح محققین قول عدم حرمت را مضی به گفته اند و از باب متون بر حرمت فتوی
 نه نوشتند بلکه فقط کفایت بر ذکر لیس الزنا کا کلال ساختند پس لا جرم فتوی شرح معتبر خواهد شد
 و موافق او فتوی داده خواهد شد نه بر لیس الزنا کا کلال که معری از فتوی است قوله چه در اصول
 ثابت شد الحام اقول در تعارض مساوات متعارضین شرط است و در ما نحن فیه دلیل عدم حرمت
 فتوی دارد چنانچه از عبارات سابقه واضح است و دلیل حرمت ضعیف دارد کما سنبین عنقریب
 فاین التعارض و این ترجیح التحريم قوله بناء على هذا الكلام برادر زید باین و خراج نیست اقول این
 حکم عدم جواز بنا بر مذہب حنفیه که مستغنی از دلائل است محض غلط است چه جمله فقہاء اتفاق دارند
 که بر برادر زانی و عثم و خال و ضعیف از لیس زنا حلال است و آنکه حکم تحریم میدهند آنرا مخصوص
 بزانی و فروع و اصول می سازند کما مر من البحر و المختار مصرحاً و اگر حکم عدم جواز قطع نظر از تصریحات

فتاوی جنایه است پس بر این گفتگو نیست چه سائل حکم حلت و حرمت را بنزد مجیب خفی مستفسر است نه مجرد
 عقل مع قطع النظر عن النقل قوله اول اینکه در مختار مرقوم است الحزاق قول صاحب در مختار
 در زیارات کلمه لعن زنا بجمیع من الغفار کرده و صاحب من الغفار آثار از عبارات بحر که مجیب
 نقل کرده است اخذ کرده و صاحب بحر از فتح القدیر نقل کرده و این جمله عبارات در فصل محرمات
 واقع شده و خود صاحب فتح و صاحب بحر در کتاب الرضای و لیده زنا را بر زانی و خال زانی حلال است
 نوشته اند همین قول را او به گفته اند پس معلوم شد که عبارات فصل محرمات میوافق مشهور واقع شده اند
 و مستند همان است که در بحث رضای واقع شده است فان المسألة اذا كانت مصرحة فی موضع

بغير علامة فتوی و کان خلافاً مناصراً بما فی موضع آخر بعلامة الفتوی کان الاعتماد علی هذا
 لاذک کما لا یحیی علی من طلق رسم الفتوی و آنچه در فتاوی قاضیخان منقول شده معلوم بعلامت

فتوی نیست حال اعتبار مانی الشریح لا لما فی الفتاوی لاسیما اذا کان مانی الشریح معلماً
 بالفتوی و چون در مواضع قوله ازین عبارات ظاهر است الحزاق قول آری اگر چه ازین عبارات
 حرمت و شتر بر او از زنا ظاهر لیکن فتاوی محققین شرح بر خلاف آنست و سرائین مسئله بر اینست
 که در باب حرمت بسبب قرابت بعضیه معتبر است حقیقه و چون ولیده زنا جواز زانی است حقیقه
 و بوم بر آن حرام خواهد شد اما چون بعضیه شرعاً غیر معتبر است لهذا ولیده زنا بر زانی واجب
 نیست و میراث از زانی خواهد یافت و باجملا حکام بعضیه بر آن شرعاً جاری نیست پس
 این بعضیه در جمیع موارد زانی و هم و خال و بنحو شبهه بعضیه شده و آن در باب قرابت موجب
 حرمت نیست قوله ثان نیز پیدا است که آنچه از نسب حرام است اند رضای حرام است الحزاق قول

اگر مرد از کلبه است پس خلفه است نسبتاً نسب یک صورت را از حدیث یکوم من الرضای ما یکوم من النسب
 مستثنی ساخته اند کما یظهر من مطالعة شرح الوفاة و الدر المختار و غیره اما اگر مرد از جزایه
 است پس در شکار و ان شیخ نیست قوله دوم اینکه الحزاق قول کسی را اظهار این امر نیست
 از تعارض فتوی بحر حرمت و نسب زانی و اصول و فروع او زفته تا نقل این
 عبارات که مانع بر حرمت است از حدیث یکوم من الرضای ما یکوم من النسب
 حرمت و زفته لیکن مطلقاً و نیز در باب نظر و تقدیر حلت است و نیز حالت رضیه مذکور و

بر برادرزانی و عم و خال و متفق علیه است کما مر سابقاً مفصلاً قوله پس معلوم شد که شبهه جزء الجزاء قول
از رد المحتار و بحر و غیره حلت رضیعه مذکوره بر برادرزانی و عم او منقول است و فتویٰ بمنقول باید داد
نه بامر معقول سائل که سوال از حلت و حرمت ساخته غرض از این است که نزد حنفیه حلت است یا حرمت
نه اینکه در اینجا مفتی هر چه خواهد بنویسد پس چون و چرا چه سود خواهد بخشید آری اگر جزئیة مسئله مسئوله یافته
نمی شود البته استنباط عقلی را بمجال بود این عابدین در کتاب الطهارة و رد المحتار بنویسد البحت
فی المنقول غیر منقول تنقی علاده ازین فی نفسه این تقریر هم منظور است زیرا که لیس ناما و نطفه نارا
شروع اعتباری نیست پس در عم و خال و دیگر حواشی شبهة البعضیة دین مقام منجر به شبهة الشبهة
میشود و در هدایه و غیره مصرح است للاعتبار للشبهة لا للنزاع منها پس این شبهة الشبهة موجب است
بر حواشی نمیتواند شد قوله علاده آن الخ اقول این علاده محض غلط است چه هرگاه در صورت مذکوره
بجای صبیبة صبی فرض کرده شد حرمت بنت ابن الزانی برادر اگر مراد از ابن الزانی همان ابن است
که از بطن مزنیة تولد شده است بدین وجه است که این مزنیة برادر رضاعی آن رضیع است و صاحب
از جانب م ثابت است پس بنت ابن الزانی دختر برادر رضیعه رضاعی شده و اولاد برادر رضاعی
بر برادر رضاعی اگر چه رضاع هر دو از لبن زنا باشد بسبب اینکه آن هر دو جزء و مادران حرام است
نه اینکه آن دختر برادر زادی رضاعی آن صبی خواهد بود کما ذکره صاحب العلادة و در ما نحن فیسه
دختر رضاعی از لبن زنا یا برادر حقیقی است و کم من فرق بینهما و اگر مراد از ابن الزانی این و از نکاح است
پس حرمت دخترش بر رضیع مذکور و عدم حرمتش از ما نحن فییه خارج است پس قیاس ما نحن فیسه
برین صورت مفروضه مستقیم نیست قوله سوم نزد حنفیه الخ اقول فی الواقع در باب نسب حقیقة
بعضیة معتبر است و در رضاع شبهة بعضیة لیکن چون در لبن حرام شبهة بعضیة منجر به شبهة الشبهة
می شود اعتبارش نخواهد شد قوله چارم اصل در باب حرمت رضاعیة زنا الخ اقول حدیث کرم
من الرضاع ما یحرم من النسب عام مخصوص البعض است کما صرح به الفقهاء و المحدثون و تخصیص
عام مخصوص بقیاس جائز است کما هو مصرح فی التلویح و غیره من کتاب الاصل قوله پس او لا
معارض است الخ اقول هرگاه در عبارات فقها تعارض واقع شود مفتی را لازم که بر فتویٰ
محققین عمل سازد و چون بر تحریر صاحب تجنیس اعلام فقها فتویٰ دادند تعارض عبارات

مثل صاحب در مختار کہ ہرگز مماثلت با صاحب تہذیب ندارد چہ ضرر خواہد رسانید قولہ محل نظر است
 بدین وجہ الہم اقول چون در صنایع شبہ بعضیہ معتبر است و در لبن حرام شبہ منقلب
 شبہ شبہ میشود اعتبار آن نشاید و لہذا فقہای عظام حکم علت برای اصول زلالی ہم و فروع ہم
 اند و آنکہ قائل تحریم اند احتیاطاً باعتبار مشاکلت صورتی ساختہ اند و ہوا مقصود فی
 الحواشی پس قول محیب و آن برای حرمت لبن کافی است چنانچہ در لبن طلال غیر مسلم است قولہ
 پس و لا معارضہ است عبارات منقولہ الہم اقول تعارض مفتی بہ و غیر مفتی بہ از عجائب و ذکاوت
 قولہ ازین عبارات معلوم میشود الہم اقول فی صاحب فتح ہم حرمت زنا و زنا و اصل شبہ بعضیہ ہوا
 لیکن اعتبار شبہ شبہ نمی سازد قولہ ثالثاً الہم اقول جوابہ اعرفت انفاً ہذا ما خطر فی خاطر من الایرادات
 علی الجیب علی اللہ التوکل فی کل ما انکرم والیہ انیب فقط وانا الراجی عفو ربہ العفو الی الحسنات
 محمد عبد الحمی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الحفی و حفظہ عن موجبات الغی حررتہ فی ثلث جلسات
 آخرانی لیلة السبت الخامس عشر من المحرم من سنۃ تسعین بعد الالف و المائتین و مئیدۃ
 سید الثقلین علیہ و علی آکھ صلوات رب المشرقتین

استحقاق کیا قول ہے علما کا اس مسئلہ میں کہ ایک شخص چار ہفتے برس یا اس سے زیادہ
 ہوتے ہیں کہ مفقود ہے اور اسکی عورت جوان ہے اور خواہش ہر دو کی لا سکوی اور زمانہ نفقہ
 سے محتاج ہے اور اندیشہ اسکا ہے کہ زنا میں مبتلا ہو جادی تو ایسی صورت میں امام مالک
 کے مسلک پر اسکو عمل کر لینا چاہی کہ جو مروی ہے حضرت عمرؓ سے یا جو کہ فرمایا ہے حضرت رسول
 مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نے جو مروی ہے حضرت علیؓ سے بلکہ یہ بھی مرقوم ہے کہ رجوع کیا حضرت
 غرض نے طرقت قول حضرت علیؓ کے ہر مذہب اکثر صحابہ کا یہی ہے جیسا کہ نور اللہ راہ ترجمہ
 شرح و تالیف کتاب المفقود میں ہے مفصلاً عبارات کتب تحریر فرمائیے ہوا المصوب
 اس مسئلہ میں صحابہ رضی اللہ عنہم و تابعین مختلف ہیں حضرت عمرؓ و یک جم غفیر
 اس طرقت گئے ہیں کہ زوجہ مفقود کی چار برس انتظار کرے بعد ازاں نکاح کرے
 اور بعضوں نے اس پر اجماع صحابہ نقل کیا ہے امام مالک مؤطا میں روایت کرتے ہیں ان
 عمروں الخطاب قتل یا امراة نفقة نہما ظلم تدرا این ہونا نہما تظنراہ بی سنین ثم تحت

کتاب التہذیب
 جلد اول
 باب فی النکاح
 فی النکاح
 فی النکاح

اربعۃ اشہر و عشر آخر تم نقل للامام وراج اور محمد بن عبد الباقی زرقانی شرح مؤطا میں لکھتے ہیں کہ روای
 نحوہ عن عثمان و علی قیل و اجمع الصحابة علیہ و لم یعلم لهم مخالفت فی عصرہم و علیہ جماعۃ من التابعین
 انتہی اور بعض صحابہ مثل ابن مسعود و علی بن ابی ربیع روایت کی اس طرف گئے ہیں کہ زوجہ مفقود
 تا دم ظہور موت شوہر انتظار کری اور یہی مذہب شعبی و ثعلبی کا ہے جیسا کہ فتح القدیر میں ہے
 الحاصل ان المسائل مختلفہ فی ما بین الصحابة فذہب عمر رضی اللہ عنہما و ذہب علی رضی اللہ عنہما امرأتہ
 حتی یتیم البیان و روی عبد الرزاق عن ابن جریج قال بلغنا ان ابن مسعود و افاق علیا علی ان امرأتہ
 المفقودہ تنظر ابدا و اخرج ابن ابی شیبہ عن ابی قلابة و جابر بن سعید و الثعلبی و الثعلبی ظہم قالوا
 لیس لہا ان تخرج حتی یستبین موتہ انتہی او ایک حدیث مرفوع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ
 اس باب میں موافق راوی علی مرتضیٰ شافعی کے وارد ہے لیکن اس حدیث کی سند میں ضعف ہے
 چنانچہ زیلعی تخریج احادیث ہدایہ میں لکھتے ہیں اخرج الدارقطنی فی سننہ عن سوار بن مصعب
 حدیثنا محمد بن شریل عن المغیرۃ بن شعبہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرأتہ المفقودہ
 امرأتہ حتی یتیم البیان و وجہ تہ فی نسخۃ اخری حتی یتیم الخیر و ہو حدیث ضعیف قال ابن
 ابی حاتم فی کتاب العلل سألت ابی عن حدیث رواہ سوار بن مصعب عن محمد بن المغیرۃ فی امرأتہ
 المفقودہ فقال ابی ہذا حدیث منکر و محمد متروک الحدیث و روی عن المغیرۃ مناکیر باطیل و ذکرہ
 عبد الوہب فی احکامہ من جہۃ الدارقطنی و اعلیٰ محمد بن شریل و قال ابنہ متروک و قال ابن القطان
 فی کتابہ سوار بن مصعب شہر فی المتروکین انتہی اور اسی طرح بدر الدین عینی نے بنیائہ شرح ہدایہ میں
 تحریر کیا ہے ہر گاہ یہ امر مہمل ہو اب جائنا چاہی کہ چونکہ حدیث مرفوع اس مسئلہ میں بطریق ضعیف
 وارد ہے اور صحابہ خود مختلف ہیں لہذا ایہ مجتہدین فی ما بینہم اس مسئلہ میں مختلف ہو گئے ہیں
 ایہ حنفیہ نے راوی علی کو بضم حدیث مرفوع مرجع کیا اور ایہ مالکیہ نے راوی حضرت عمر و عثمان وغیرہ
 کو مختار کیا لیکن بوقت ضرورت ایہ حنفیہ تصریح کرتے ہیں کہ فتویٰ قول مالک پر جو موافق ایک
 جماعت صحابہ کو ہے درست ہے اور جب خوف وقوع حرام کا ہو تو عمل کرنا مسلک مالکیہ پر جائز ہے
 جامع الرموز میں ہے قال مالک لا وراعی الی اربع سنین فینکح عرسہ بعد ما فی النظم فلوا فتی ببنی امیہ
 حضور کا بیٹھی ان لا باس بہ علی الاطلاق انتہی اور المختار حاشیہ و مختار میں ہے

از ابن دہبان فی سقوطہ انہ لو اننی بقول مالک فی موضع الضرورة يجوز وعثر منہ شاہا ابن السکنت
 باہ لا ضرورة لمخفی الی ذلک قال شارح فی الدار المنقہ فی المسئلہ فی القول القستانی لو اننی بہ فی
 موضع الضرورة لا بأس بہ علی ما اطن انہی لمخصا والحدیث اعلم حرره محمد عبد الحمی تبارک و تعالیٰ عن ذیلہ علی المخفی
 استغناء کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید کہتا ہے کہ حدیث
 ان الله خلق سبع ارضين فی کل ارض آدم کادکم و نوح کنوکم و ابراهيم کابر اہیکم و عيسى کعیسکم
 و بنی کنبیکم کفر ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھو وہ کافر ہے اور جو اسکے ناقل ہیں وہ کافر ہیں اور
 عمر و کتاہی کہ یہ حدیث صحیح ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھے وہ مسلم صحیح الاعتقاد ہے اور جو اسکے
 ناقل ہیں وہ ایمہ دین و ہدایہ مسلمین ہیں ان دونوں قولوں میں سے کونسا قول صحیح ہے
 اور کون غلط اور زید مسلمان ہے یا کافر ہے بیوا تو جو وہاں ہو الموفق زید جھوٹا ہے اور
 فاسخ الاعتقاد عمر و صحیح ہے اور صحیح العقیدہ اور اعتقاد زید کافر صریح ہے اور جمالت
 بلیغ کیونکہ حدیث مذکور کتب معتبرہ اور زہر معتبرہ میں موجود ہے اور اسکے ایمہ دین مثل
 ترجمان القرآن حضرت ابن عباس و ابوالخضعی اور شعبہ امیر المؤمنین فی الحدیث اور عطاء
 ابن السائب اور عطاء بن یسار اور عمر و بن مرہ اور محمد بن ثنی اور عمر بن علی اور محمد بن جعفر
 اور عبید بن غنم اور علی بن حکیم اور شریک اور حاکم اند بیہقی اور جلال الدین سیوطی کہ مستند مخالفین
 کے ہیں اور محمد بن جریر طبری کہ بڑے معتد مخالفین کے ہیں اور ابن ابی حاتم کہ بڑے محدثین
 اور عبید بن حمید اور ابن الضریس اور ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری وغیرہم
 قائل ہیں انہ فی المستدرک من طریق عبید بن غنم النخعی عن علی بن حکیم عن شریک
 عن عطاء بن السائب عن ابی اسحق عن ابن عباس قال فی کل ارض نبی کنبیکم
 و آدم کادکم و نوح کنوکم و عيسى کعیسکم و قال صحیح الاسناد و قال ابن جریر حدیثنا عمر بن
 علی و محمد بن ثنی قال حدیثنا محمد بن جعفر حدیثنا شعبہ عن عمرو بن ہریرہ عن ابی الخضعی عن ابن عباس
 انہ قال فی کل ارض آدم کادکم و نوح کنوکم و ابراهيم کابر اہیکم و عيسى کعیسکم و بنی کنبیکم اور ابن حجر
 عسقلانی فتح الباری شرح صحیح البخاری میں لکھتے ہیں ویدل للقول الظاہر ما رواہ ابن جریر
 عن طریق شعبہ عن عمرو بن ہریرہ عن ابی الخضعی عن ابن عباس فی ہذہ الآیہ ومن الارض تسلسل

ملکہ
 ملکہ

اقال فی کل ارض مثل ابراهیم و نوح و اعلی الارض من الخلق ہذا اخرجه مختصرا و اسنادہ صحیح و اخرجه الحاکم
 و البیہقی من طریق عطاء بن السائب عن ابی الصنعی مطولا و ادله ای سبع ارضین فی کل ارض
 آدم کادکم و نوح کنو حکم و ابراهیم کابراہیمکم و عیسیٰ کنیسکم و بنی کنیسکم قال البیہقی اسنادہ صحیح
 الا انہ شاذ انتہی اور تدریب الرای شرح تقریب النووی میں مرقوم ہے و لم ازل تعجب من
 صحیح الحاکم لہ حتی رايت البیہقی قال اسنادہ صحیح و لکنہ شاذ بمرۃ اور تفسیر درمنثور میں مسطور ہے
 و اخرج عبید بن حمید و ابن الضریس و ابن جریر عن ابن عباس فی قولہ من الارض مثلین قال الحدیث
 بتفسیر الکفر تم و کفر کم تکذیبکم بہا و اخرج ابن جریر و ابن ابی حاتم و الحاکم و صحیحہ و البیہقی فی شعلہ الیمن
 و فی الاسماء و الصفات من طریق ابی الصنعی عن ابن عباس فی قولہ من الارض مثلین قال سبع
 ارضین فی کل ارض بنی کنیسکم و آدم کادکم و نوح کنو حکم و ابراهیم کابراہیمکم و عیسیٰ کنیسکم
 قال البیہقی اسنادہ صحیح لکنہ شاذ بمرۃ لا اعلم لابی الصنعی علیہ متابعا انتہی اور ایسی ہی تفسیر طبری
 اور کمالین وغیرہ میں اور موافق قاعدہ محدثین کے یہ حدیث مرفوعہ ہے حکما پس معاذ اللہ
 حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تک نوبت پہنچتی ہے مسلمانوں کو چاہیے کہ
 ایسے مرتد کے پاس نہ بیٹھیں اور اس کا کلام بھی نہ کریں اور اس کے پیچھے نماز بھی نہ پڑھیں
 و اللہ اعلم بالصواب و الیہ الا باب فی کل باب لمقہ الخامل الجانی السید امیر احمد النقوی السہبانی
 عالمہ اللہ بالنور الشعشانی و الترحم الصحرائی [عبدہ محمد یوسف] [سید محمد زحیر حسین] [خادم العلماء
 محمد حسین] [حسنا اللہ حسن حفظہ اللہ] [سید شریف حسین] [محمد عبد العالی] [محمد عبد الوہاب زینی] [شہاب الدین غزنوی] [عبد الغفور غفرلہ
 محمد عظیم غفرلہ]

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس باب میں کہ زمینے بہ تنہا ایک عالم کے جسکی تصدیق
 ایک مفتی مسلمین نے بھی کی تھی دربارہ قول ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ جو درمنثور وغیرہ میں ہے
 ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض آدم کادکم و نوح کنو حکم و ابراهیم کابراہیمکم و موسیٰ کموسیٰ کم
 و عیسیٰ کنیسکم و بنی کنیسکم کی یہ عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکور کو صحیح اور معتبر
 اور زیرک طبقات جدا جدا ہیں اور ہر طبقے میں مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقے میں
 انبیاء کا ہونا معلوم ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک عالم کا ہونا طبقات باقیہ میں ثابت ہوتا ہے
 مگر اسکا مثل ہونا ہمارے عالم انبیاء کے ثابت نہیں اور نہ یہ میرا

مولا سید محمد احسن صاحب ازبکستان و مولانا محمد امجد علی صاحب ازبکستان

عقیدہ ہو کہ وہ خاتم مائل آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کے ہوں اس لیے کہ اولاد آدم جس کا ذکر
 ولفظ کرنا بنی آدم میں ہو اور سب مخلوقات سے افضل ہو وہ اسی طبقے کے آدم کی اولاد ہے بالاجماع
 اور ہمارے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سب اولاد آدم سے افضل ہیں تو بلاشبہ
 آپ تمام مخلوقات سے افضل ہو رہے ہیں دوسری طبقات کے خاتم جو مخلوقات میں داخل ہیں
 آپ کو مائل کسی طرح نہیں ہو سکتے انتہی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے اگر شرع سے
 اسکے خلاف ثابت ہو گا تو میں اوسے کو مان لوں گا میرا سر اس تحریر پر نہیں لیکن علمائے
 شرع سے استفادہ یہ ہے کہ الفاظ حدیث ان معنوں کو محتمل ہیں یا نہیں اور زید بوجہ اس تحریر
 کے کافر یا فاسق یا خارج الہی سنت و جماعت سے ہو گا یا نہیں بیوقوف و جروا
 ہو المصوب معنی نہ رہتا کہ حدیث مذکور محققین محدثین کو نزدیک معتبر ہو مگر ان کی حقیقت
 صحیح الاسناد کہا اور ذہبی نے حسن الاسناد کا حکم دیا اور اس حدیث کی ثبوت میں کوئی علت
 قاطعہ مقدمہ نہیں ہے اور زمین کے طبقات کا جداگانہ ہونا بہت ا حدیث سے ثابت ہے اور اس
 حدیث مذکور سے ہونا انبیاء کا طبقات باقیہ میں ثابت ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ بسطح سلسلہ
 نبوت اس طبقے میں واسطے ہدایت سکان کے تیار ہوا اسی طرح سے ہر طبقے میں سلسلہ نبوی کا
 واسطے ہدایت و ان کی سکان کو تیار ہوا اور چونکہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ لاتنا ہی سلسلہ کو باطل ہے
 لاجرم ہر طبقے میں ایک مبداء سلسلہ ہو گا کہ وہ ہماری آدم کے ساتھ مشابہ کیا گیا اور ایک آخر
 سلسلہ ہو گا کہ وہ ہماری خاتم کے ساتھ تشبیہ دیا گیا پس بناء علیہ و اخر انبیاء طبقات تحتانیہ پر
 اطلاق خاتم کا درست ہے اب یہاں تین احتمال ہیں ایک یہ کہ خاتم طبقات تحتانیہ بعد عصر
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہو رہے ہوں دوسرے یہ کہ مقدم ہوئے ہوں تیسری یہ کہ
 ہمعصر ہوں احتمال اول بخیریت لائے بعدی وغیرہ باطل ہے اور بر تقدیر احتمال ثانی آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم خاتم انبیاء ہر طبقات ہونگے اور بر تقدیر ثالث دو احتمال ہیں ایک کہ
 نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مخصوص ساتھ اسی طبقے کے ہو اور آپ کی خاتمیت بہ نسبت
 انبیاء اسی طبقے کے ہو اور ہر طبقہ تحتانیہ میں وہاں کے خاتم کی رسالت ہو اور ہر ایک انہیں کا
 صاحب شرع جدید و خاتم انبیاء اپنے طبقات کا ہو دوسری یہ کہ خاتم طبقات تحتانیہ تابع

شرعیات محمدیہ ہوں اور کوئی اونہیں کا صاحب شجر جدید نہواور دعوت ہمارے حضرت کی عام
اور ختم آپکا بہ نسبت جملہ انبیاء طبقات کو حقیقی ہواور ختم ہر ایک کا بقیہ کا بہ نسبت اپنے اپنے
سلسلے کے اضافی ہوا احتمال اول بہ نسبت عموم خصوص بعثت نبویہ کی جس سے صامت آنحضرت کا
مبعوث ہونا تمام عالم پر معلوم ہوتا ہے باطل ہے اور علمای اہل سنت بھی اس کی تصریح کہتے ہیں
کہ آنحضرت کے عصر میں کوئی نبی صاحب شجر جدید نہیں ہو سکتا اور نبوت آپ کی عام ہے اور
جو نبی آپ کے ہم عصر ہوگا متبع شریعت محمدیہ کا ہوگا چنانچہ تقی الدین سبکی سے جلال الدین سیوطی
رسالة الاعلام بحکم عیسیٰ علیہ السلام میں نقل کرتے ہیں قال سبکی فی تفسیرہ ما من نبی الا فدا لہ
علیہ الميثاق ان ابعث محمد فی زمانہ لیؤمن بہ ولینصرنہ ویوحی الیہم بذکات فیہ من الجنۃ
والتیم قدرہ مینالاجنی و فیہ مع فلکات علی تقدیر مجبیہ فی زمانہم یكون مرسل الیہم ویكون نبوتہ و رسالتہ
عامۃ لجميع الخلق من زمن آدم الی یوم القیامۃ ویكون الانبیاء و امہم کلہم من امتہ فالنبی علی القدر
علیہ وسلم بنی الانبیاء و لو الفین بعثتہ فی زمن آدم و نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ حب علیہم و علی
امہم الارحام بہ و نصرتہ و لہذا یأتی عیسیٰ فی آخر الزمان علی شریعتہ و لو بعث النبی علیہ الصلوٰۃ و السلام
فی زمان موسیٰ و ابراہیم و نوح و آدم علم کا لو استمر علی نبوتہم و رسالتہم الی انہم و النبی علی القدر علیہم و
نبی علیہم و رسول الی جمیع امتی اور بحر العلوم مولانا عبد العالی اپنی رسالہ فتح الرحمن میں لکھتے ہیں
مقتضیٰ ختم رسالت چیز است بلکہ بعد وی رسول نباشد و دیگر آنکہ شرع وی عام باشد و ہر کسے کہ
موجود باشد وقت نزول شرع وی اتباع شرع وی برود واجب و فرہمن است و سر میں آنکہ محمد رسل
در اخذ شرع مستند از خاتم الرسالت اند و چونکہ شرع او عام باشد پس دیگر صاحب شرع نہا شد
انتہی خلاصہ کلام یہ ہے کہ حدیث ابن عباس صحیح و معتبر ہے اور اس سے طبقات تحتانیہ میں وجود
انبیاء ثابت ہے اور یہ بہ نسبت بطلان تناسلی سلسلے کی ہر ایک طبقہ میں ایک خرافیہ بہ نسبت اس
طبقہ کی ہونا ضروری ہے لیکن مطابق عقائد اہل سنت یہ امر ہے کہ دعوت ہمارے حضرت کی عام ہے
تمام مخلوقات کو شامل ہے پس اس امر کا اعتقاد کرنا چاہیے کہ خاتم طبقات باقیہ بعد عصر نبویہ
نہیں ہوئی یا قبل ہوئی یا ہم عصر اور ہر تقدیر اتحاد و ہم عصر متبع شریعت محمدیہ ہونگے اور ختم اونکا
بہ نسبت اپنے طبقے کے اضافی ہوگا اور ختم ہمارے حضرت کا عام ہوگا اور تفصیل ان سب

امور کی میں نے کما حقہ اپنی دو رسالوں میں ایک مسمی بالآیات البینات علی وجود الانبیاء فی الطبقات
 دوسری مسمی بہ دافع الوساوس فی اثر ابن عباس کی ہو ہر گاہ یہ امر مہم ہو چکا پس سمجھنا چاہی کہ
 دید کہ جس نے عبارت جو سوال میں مرقوم ہو لکھی ہے ہر گاہ ماثلت ہو انکار ہے اور صحت حدیث
 و ثبوت تعدد خاتم طبقات تحتانیہ کا قائل ہے مخالف اہل سنت کی نہیں ہے نہ کافر نہ فاسق
 بلکہ متبع سنت مگر ان اگر نبوت محمدیہ کو ساتھ اسی طبقہ کے خاص کرتا ہو اور ہر ایک کا تم کو
 صاحب شریع جدید سمجھتا ہو تو البتہ قابل مواخذہ کر ہی کیونکہ یہ امر خلاف نصوص و خلاف کلمات
 علماء کو معلوم ہوتا ہے اور اگر مجر و تعدد خاتم کا قائل اور ختم ہمارے رسول کو حقیقی بہ نسبت
 جملہ انبیاء جملہ طبقات کو سمجھتا ہے اور ختم ہر ایک کا تم باقیہ کو اضافی کہتا ہے تو اوپر کچھ مواخذہ
 نہیں ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفوہ بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج و زائر
 عن مذنبہ الجلی و الحفی حفظہ عن موجبات الغنی ۵ و اقصی زید بوجہ اس تحریر کا فرمایا فاسق
 نوگا واللہ اعلم بالصواب و عندہ ام الكتاب۔ کتبہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ العلی بالمرب الحکیم
 استقناہ میفرماید علماء دین اندرین مسئلہ کہ واعظی میگوید کہ از آیت و استغفر لذنوبکم المؤمنین
 و المؤمنات اذن شفاعت کبریٰ برای آنحضرت صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم حاصل شدہ است و منکر
 اذن شفاعت در دنیا کافرت و نیز برای اثبات اذن در دنیا حدیث شریف کہ در مشکوٰۃ در باب
 سجده شکر از سعد بن وقاص مرویست کہ آنحضرت فرمود ہمت خود را شفاعت کنم حق سبحانہ ثلث
 امت ملایہ بخشید ہمین طور بعد ہر دعا و سجود دعا بخشایش تمام امت میکنم پس یا ازین آیت و حدیث
 اذن شفاعت در دنیا ثابت است یا نہ و ہر کہ گوید کہ اذن در دنیا نیست بلکہ در دنیا وعدہ صادق
 شدہ است و در آخرت مطابق آن وعدہ اذن خواہد شد آنکس مصیب است یا خطئی و ہر کہ گوید درین
 دلو دنیا اذن شدہ آنکس خطئی است یا مصیب مینواید و جردا ہو المصوب لذنبا و حدیث کثیرہ در زیادت
 عدمیہ این امر ثابت میشود کہ اذن شفاعت کبریٰ برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روز قیامت
 شدنی است و در دنیا اذن نشدہ البتہ وعدہ تفویض عمدہ شفاعت گردیدہ و ہمین است مشرب
 فقہاء محققین و مذہب محدثین و مفسرین ابن حجر کی در کتاب الزواجر عن اقتراف الذنوب کتابا
 می آید در وی الطبرانی بسند حسن مرفوعا یدخل من اذنہ القبلة النار من لا یحیی عہد و ہم لا اشر

کتاب فی فضائل النبی
 علیہ السلام ابوالفتح محمد بن ابی سعید محمد بن ابی سعید محمد بن ابی سعید

بِمَا عَفَا اللَّهُ وَاجْزَاءُ عَلَى حَصِيدَةٍ وَخَالَفُوا طَاعَتَهُ فَيُوزَنُ لِي فِي الشَّفَاعَةِ فَأَتَنِي عَلَى اللَّهِ سَاجِدًا فَيَقَالُ لِي ارْفَعْ
 رَأْسَكَ سَلْ تَعْطَا شَفْعَ تَشْفَعُ وَهَذَا رَأْسُ حَدِيثٍ طَوِيلٍ كَمَا مَشْتَمِلٌ بِرَأْسِ الْإِسْلَامِ مَحْشَرُ بَنِي آدَمَ
 بِرِوَايَةِ أَحْمَدَ وَابُو يَعْلَى وَبِزَارٍ وَابْنِ جَبَانَ أَوْرَدَهُ يَقُولُ عِيسَى لَيْسَ ذَلِكَ حَقْدِي وَلَكِنْ أَنْطَلَقُوا
 إِلَى سِدْرَةِ آدَمَ فَلْيَشْفَعْ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ فَيَنْطَلِقُونَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ قُلْ اشْفَعْ
 بَاقِيَهُ فَيَنْطَلِقُ جِبْرِيلُ بِفَيْضٍ سَاجِدًا مَدْرُجَةً ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَقُلْ لِيَسْمَعَ
 وَاشْفَعْ تَشْفَعُ وَيَسْجُوطِي دَرَبًا وَرَسَافَةً فِي أَحْوَالِ الْآخِرَةِ بِرِوَايَةِ أَحْمَدَ وَبُخَارِيٍّ وَمُسْلِمٍ وَكَرَّكَرَدَهُ
 فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ لَسْتُ بِذَلِكَ أَيْتَا مُحَمَّدُ اغْفِرْ اللَّهُ مَا تَقْدُمُ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأْخِرُ فَيَأْتُونَ فَيَقُولُ حَتَّى
 اسْتَأْذِنَ رَبِّي فَتَخْصُرُ أَوْبَرَ رِوَايَةِ أَحْمَدَ وَابُو يَعْلَى أَوْرَدَهُ فَيَأْتُونَ فَيَقُولُونَ يَا مُحَمَّدُ اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ
 فَيَقُولُ بِهَا حَتَّى يَأْذِنَ اللَّهُ فَتَخْصُرُ أَوْبَرَ رِوَايَةِ مُسْلِمٍ وَحَاكَمٍ أَوْرَدَهُ فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَيَقُولُ فَيُوزَنُ لَهُ بِرِوَايَةِ طَبْرَانِيِّ وَابْنِ مَبَارَكٍ وَابْنِ جَرِيرٍ وَابْنِ أَبِي حَاتِمٍ وَابْنِ مَرْدَوَيْهِ أَوْرَدَهُ
 فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ وَلَكُمْ عَلَى الْعَرَبِيِّ الْأَخْيَرُ فَيَأْتُونَ فَيَأْذِنُ اللَّهُ لِي أَنْ أَقُولَ شَرُّ رِوَايَةٍ بِرِوَايَةِ
 ذَكَرْ كَرَدَهُ أَهْمُ سَجْدَةٍ بِرَضِي بِهَا عَنِّي ثُمَّ أَدْرَجَهُ مَدْرَجَةً بِرَضِي بِهَا عَنِّي ثُمَّ يُوزَنُ لِي بِالْكِتَابِ وَعَبِيدُ الْوُثَا ب
 شُعْرَانِي وَكِتَابُ لِي وَاقِيتُ وَالْجَوَاهِرُ فِي بَيَانِ عَقَائِدِ الْكَابِرِينَ لَيْسَ قَالَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاوُدَ أَخْبَرَنَا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَنَّهُ أَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مُشْفَعٍ شَفِيقَةٌ عَلَيْنَا تَشْتَرِكُ مِنْ التَّعَبِ كَمَا هَلْ
 بِالذَّيَابِ لِلنَّبِيِّ الْجَدِّي فِي ذَلِكَ يَوْمَ الْعَظِيمِ وَكُلُّ مَنْ يَقُولُ نَفْسِي نَفْسِي فَأَرَادَ عَلَامَنَا بِمَقَامِهِ لِنَصِيرَ
 فِي مَكَانِنَا مَسْتَرَحِينَ حَتَّى تَأْتِيَ نَوْبَتَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا قَالُ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ
 وَلَا فُخْرَ لِي وَلَا فَتْحَ بَيْنِي سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْ دُونِهِمْ وَأَنَا قَصِدْتُ بِذَلِكَ أَحْكَمَ مِنَ التَّعَبِ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِحُكْمِ الْوَعْدِ السَّابِقِ لِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ شَافِعٍ وَأَوَّلَ مُشْفَعٍ أُنْتَهَى أَوْرَدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ
 بَغْوِي تَفْسِيرُ مَعَالِمِ التَّنْزِيلِ مِنْ آيَةِ قُلْ اللَّهُ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا كَلِمَةً تَفْسِيرُهَا مِنْ كَلِمَةٍ هِيَ قَالَ مُجَاهِدٌ الشَّفْعُ
 أَحَدُ اللَّابِزَةِ أَوْ نَوْدَى شَرَحَ صَحِيحُ مُسْلِمٍ مِنْ كَلِمَةٍ هِيَ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاسْتَأْذِنَ عَلَى أَبِي
 فَيُوزَنُ لِي قَالُ الْقَاضِي عِيَّاضُ أَعْنَاهُ فَيُوزَنُ لِي فِي الشَّفَاعَةِ الْمَوْعُودَةِ بِهَا أَوْرَدَهُ جَلَالُ دَوَانِي شَرَحَ
 تَعْبِيرُ عَصِيدَةٍ مِنْ كَلِمَةٍ هِيَ وَالشَّفَاعَةُ لِدَفْعِ الْعَذَابِ وَرَفْعِ الدَّرَجَاتِ حَتَّى يَمُنَّ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ
 مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَوْ مِنْ أَعْيُنِهِمْ لِبَعْضِ أَوْرَادِ مُحَمَّدٍ بْنِ رَازِي تَفْسِيرُ كَبِيرٍ مِنْ كَلِمَةٍ هِيَ أَيْمُ اتَّخَذُوا مِنْ وَنِ اللَّهِ

شفاعت در آن فی يوم القيامة لا یملک شیئاً فلا یقدر احد علی الشفاعة الا باذن الله فیکون الشفیع فی
 الحقیقه هو الذی یأذن فی تلك الشفاعة و همچنین است در بسیار کتب تفسیر و عقائد و غیره
 اما آیه و استغفر لذنبک الخ پس در باب استغفار درین دارد دنیا و ابد است نه در باب شفاعت
 صاحب خیرت چنانچه بغوی زیر همین آیه مینویسد امر بالا استغفار مع انه مغفور له لیسنن امتی
 و حدیث مذکور در سوال دلالت بر اذن شفاعت در دنیا نمی کند بلکه محتمل هر دو امر است و خصوص
 مذکوره صاف دلالت بر اذن بروز قیامت میکنند و مسئله باینچنان نیست که حد المتخاضعین با فرو
 فاسق شود درین باب حقیاطی باید و الله اعلم حرره الراجی عفو رب القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السعید بنیه الجلی و الخفی
 استغفار چه سیفر ایند علمای شافعیه حکم الله تعالی درین مسئله که بعضی دم این دیار خریدن شراب
 به نیت سکر که ساختن جائز میدانند و میگویند که بسبب نیت که نزدشان شرط است حرمت
 و نجاست خمر مرتفع میگردد پس قیال ایشان صحیح است یا نه بینوا بدلائل کتب الشافعیه توجروا
 يوم القيامة عن الله القوی البریه ^{۱۲۷} الجواب خریدن خمر اصلا روا نیست اگر چه به نیت سکر
 کردن باشد زیرا که از سند عبارت کتب فقه شافعیه اصلا صحته ندارد که خمر حرام و پلید است کذا فی
 المعنی و غیره و هر چه نجس است خریدنش اصلا جائز نیست لعدم وجود الشرط للمبیع پس معتبر از
 شروط بیع نزد امام شافعی رحمه الله آنست که مبیع نجس العین نباشد بلکه بالفعل پاک باشد
 یا امکان پاکی بشستن داشته باشد و اگر پاک نباشد یا بنحیر از غسل مکان طهارت ندارد
 نیز جائز نیست همچنین است در قیال عین و طهره او امکان طهره بغسل فلا یصح بیع نجس جلد متینه و ان ممکن
 طهره با غسل و دباغ انتی لهذا صحیح نیست بیع سگ معلوم و خنزیر و هم جائز نیست بیع خمر قال فی حیاء
 علوم الدین فیعتبر فی ستمه شروط الاول ان لا یكون نجساً عینه فلا یصح بیع کلب خنزیر و لایصح
 بیع الخمر انتی و فی المنهاج و للمبیع شروط طهاره عینه فلا یصح بیع کلب و خنزیر و خمر و الخمر انتی و فی
 لا یکن تطیره کالحل و الملبس انتی و فی الزبد و لیشترط فی المبیع ان یكون طاهر انتی و فی الاولاد و که
 شرط الاولاد ان یكون طاهر و طهره بالغسل فلا یصح بیع کلب خنزیر و خمر و الخمر انتی و فی المنهاج و جلد با
 قبل الدباغ و السرخس و الخمر انتی و خمری که به مساجت سکر که شود پاک است و خمر آن هم پاک در معنی
 هم مسطور است و آنچه نجس العین است مثل سگ خون و مردار و هیچ وجه پاک نشود مگر خمر خود بخورد

بغير معالجه سرکه گردد يا پوست مرداري که بد باعث کنند انتی ایضاً در معنی مرقوم است بدانکه خمر را
 بمعالجت سرکه کردن مثل آنکه نمک که یا نانان گرم یا شیر و غیر ذلک در وی اندازند آن سرکه
 شود این سرکه پلید و حرام است و پکی آن ممکن نیست و فی المنہاج ولا یطهر نجس العین الا خمر خللت
 وکذا ان نقلت من شمس لی ظل و عکسہ فی الاصح فان خللت بطرح شے غلا انتی و فی الا لواز
 لا یطهر من نجس العین الا الخمر بالتخلل و جلد المیتة بالذباغ انتی بلکه بر بلع و مشتری اذا حادث
 صحیحہ لعنت خدا و رسول ثابت و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ و علی آلہ وسلم لعن اللہ الخمر و شار بہا و ساقیہا و بایعہا و نقیایہا و عاصرہا الخمر و عن انس
 رضی اللہ عنہ قال لعن رسول اللہ فی الخمر عشرة عاصراً و معتصراً و شار بہا و عاصرہا و لمحمولہ الیہ
 و ساقیہا و باعہا و اکل ثمنہا و مشتری لہا و مشتری لہ رواہ الترمذی و ابن ماجہ کذا فی مشکوٰۃ
 الشریع و الشرا علم بالصواب حرره الخادم العلماء الربانی فقیر شاہ رحمۃ القادری النقشبندی
 الحاج محمد حجت القادری عفی عنہ الجواب المرقوم صحیح سید علی رضا ہذا الجواب صحیح لا شک فیہ میر محمد حسین
 الجواب صحیح کتبہ خادم علمای دین متین محمد شہاب الدین قادری عفا عنہ و عن اسلافہ
 محمد شہاب الدین الجواب صحیح غلام قادری عفی عنہ من اجاب اصاب کتبہ خادم شرع مصطفیٰ
 سید مرتضیٰ سید مرتضیٰ ہوا المصوب بحدیب شافعیہ سرکہ ساختن خمر حرام است و از سرکہ
 نجاست آن مرتفع نمیشود البتہ اگر خود بخود سرکہ شود پاک میشود و بیع اشیا ی نجسہ حرام است
 امام محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم مینویسند من قال بتحریم تخلیلہا و انہا تطہر بہ الشافعی و احمد
 و مالک فی اصح الروایتین عنہ و جوزہ الا و زاعی و اللیب و ابو حنیفہ و مالک فی روایہ و اما اذا اقلبت
 بنفسہا فلا تطہر عند جمیعہ الا ما حکى عن سحنون الممالکی انہ قال لا تطہر انتی و نیز مینویسند فی روایہ ان للذی
 حرم شر بہا و حرم بیعہا و فیہ تحریم بیع الخمر و ہو مجمع علیہ و العلمہ فیہ عند الشافعی و موافقیہ کو نہا
 نجسہ و لیس فیہا منفعة مقصودۃ انتی و محمد خطیب شربینی شافعی در اقلع شہر مختصر
 ابی شجاع مینویسند لا یصح بیع عین نجسہ سوا ذلکین تطہیرہا بالاستحالة کجلد المیتة ام لا کالسرخین
 و الکلب لو علموا و الخمر الخیر الصحیحین انہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن ثمن الکلب و قال ان اللہ حرم
 بیع الخمر و المیتة و الخمر بر انتی و الشرا علم حرره الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی

الحنفی الکنوی تجاوزا عن ذنبه الجلی والحفی [محمد عبدالحی] [ابو الحسنات] الجواب صحیح منقہ خادم اولیاء اللہ الکریم
 محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم ابن مولانا مولوی علی محمد مرحوم [محمد ابراہیم] شیخ جلال الدین محلی در شرح
 منهاج الفقہ می آرد و تبلیغ شروط خمسہ احدا طہارۃ عینہ فلا یصح بیع الکلب الخمر وغیرہا من
 نجس العین لانه صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن ثمن الکلب وقال ان اللہ حرم بیع الخمر والمیتۃ و الخنزیر
 رواہما الشیخان والمعنی فی الذکورات نجاستہ عینہا فالحق بہا ما فی نجس العین انتہی و ہمین حکم
 عدم جواز بیع خمرست پیش شیوخ اعمام اسلام حضرات حنفیہ اعلام بواہم اللہ تعالی دار السلام
 و کثر مقتضی آثار ہم الی یوم القیام واللہ علیم وحکمہ حکیم حررہ خادم الکتاب الکریم والحدیث النبوی
 ابوالاحیاء محمد نعیم النظامی الحنفی القادری الکنوی غفرلہ العالی الرب الحکیم وجعلہ من رتہ جنتہ النعیم
 استفتا علمای دین و مفتیای شرح متین درین مسائل چه میفرمایند کہ در شرح شریف بیع پوست
 حیوان مردار غیر مدبوغ و خریدن شراب بہ نیت سرکہ کردن درست است یا نہ و استعمال
 و انتفاع از استخوان مردہ و موی پر و غیرہ جائز است یا نہ و ہر پوست حیوان کہ از دباغت پاک
 میگردد از ذبح نیز ظاہر میشود یا نہ و ذکاۃ چه معنی دارد بینوا تو جروا طہ الجواب مدو مصلیاً و مسلماً
 بیع پوست مردار قبل از دباغتش جائز نیست کما قال فی العینی ولم یجرب یضرب جلد المیتۃ قبل الدبغ
 لما روی انه علیہ الصلوۃ والسلام نہی عن الانتفاع بجلد المیتۃ و عصبتہا رواہ ابو داؤد و غیرہ
 و بعد ہادی بعد الدبغ یباع لانه طہر بالدبغ انتہی و فی شرح الوقایۃ ولا یبیع جلد المیتۃ قبل
 الدبغ انتہی و فی الہدایۃ قال ولا یبیع جلد المیتۃ قبل ان یدبغ لانه غیر منتفع بہ قال علیہ الصلوۃ
 والسلام لا یتنفعوا من المیتۃ بأب و ہوا سم لغير المدبوغ علی ما مر فی کتاب الصلوۃ انتہی و ایضا
 فیہا و لا بأس ببيعہا و الا انتفاع بہا بعد الدبغ لانہا طہرت بالدبغ انتہی یعنی فروختن پوست
 مردار پیش از دباغت آن جائز نیست زیرا کہ انتفاع بآن و اعیست کہ در حدیث شریف مذکور
 است کہ انتفاع بکیرید از پوست مردار کہ بے دباغت است و الا بپوست غیر مدبوغ و گویند
 چنانچہ در کتاب الصلوۃ ذکر آن گذشتہ اما فروختن پوست مردار و انتفاع بآن بعد از دباغت
 آن رواست زیرا کہ آن بعد از دباغت پاک میگردد و انتہی ترجمہ ہدایہ و خرید و فروخت مال غیر
 مستقوم اعنی آنچه منتفع بہ نیست مثل خمر و خنزیر و مثل بآن باطل است لما فی الدر المختار

و بطل بیع مال غیر مستقوم ای غیر مباح الانتفاع به این کمال قلی حفظ خمر و خنزیر انتهى فی الهدایه و المایع الخمر
و الخنزیران کان قول بالبدین کالدراهم و الذنایر فالبیع باطل و ان کان بعین فالبیع فاسد حتی یک
ما لقابله و ان کان لایک عین الخمر و الخنزیر انتهى و فی العین بیع الباطل و هو غیر مشروع اصلا
کبیع الخمر و الخنزیر و المیتة و الدم انتهى قال فی العالمکیریه لا یجوز بیع الخمر و الخنزیر و المیتة کذا
فی التذیب انتهى و فی شرح الوقایه بطل بیع مال غیر مستقوم کالخمر و الخنزیر بالتمسک انتهى و ایضا فی بیع
فی الخمر باطل حتی لایک عین الخمر انتهى الحاصل انچه در شریعت مایتش غیر مستقوم است فروختن
آن باطل است مثل خون و مردار و غیره و نیز باطل است خریدن آن و در شرح و قایه مسطور است
بطل بیع مالیس با کل لدم و المیتة و الخمر و البیع به انتهى و در ملققی الاکرم قوم است بیع مالیس بمال
و البیع به باطل انتهى باید دانست که بیع بمعنی فروختن و خریدن است و در شرح عبارت
از مبادله مال بمال است بتراضی کذا فی الهدایه عصبه و استخوان و شاخ و پر و موی و شرم و سم و منقار
و آنچه حیات در آن حلول نکند پاک است و انتفاع بدان جائز است هر گاه که بران پایه نبود
و قال فی غنیة المستملی و عصب المیتة و عظمها و قرننها و ریشها و شعرها و ظفرها و ظلفها و کذا حافرها
و مخالبها و کل الا تحل حیوة منها طاهره الم یکن علیه دسومة انتهى و هر حیوانی که به بسم الله ذبح
کرده شود و جلد و گوشت و پیه و جمیع اجزای او پاک شود مگر خنزیر اعم است از نیکه گوشت آن حیوان
میخورد و باشند باینه قال فی غنیة المستملی کل حیوان اذا ذبح بالتسمیة طهر جلد و لحمه و شحمه
و جمیع اجزائه سوی الخنزیر و الا دمی سوا کان ماکول اللحم او غیر ماکول اللحم انتهى و فی الهدایه
و مایطهر جلد به بالد باغ طهر بالذکاة لانه یعمل عمل الد باغ فی ازاله الرطوبات النجسة و کذا طهر
لحمه بالذکاة و ان لم یکن ماکولا انتهى و فی الدر المختار ای انما ب طهر بد باغ طهر بالذکاة انتهى ذکاة
بنال محمد یعنی ذبح شرعی است قال فی الطحطاوی الذکاة بالذال المجهول الذبح انتهى و فی
الدر المختار لیشرط بطهارة جلد و کون الذکاة شرعیة انتهى و الله اعلم بالصواب - منقده خادم العلماء
الربانی فقیر شاه رحمت الله قادری النقشبندی حاجی شاه محمد رحمت الله قادری الجواب المرقوم
سید علی رضا شافعی المذهب [سید علی رضا] اصواب من اجاب کتبه [سید مرتضی] الجواب صحیح
کتبه خادم علمای دین بختین محمد شهاب الدین قادری عفا عنه و عن اسلافه [محمد شهاب الدین]

هذا الجواب صحيح لا شك في [مير تصدق حسين] الجواب صحيح بلا ريب و الله اعلم بالصواب
 كتبه غلام قادر عفا الله عنه في الواقع مع پوست مردار قبل وباغت جائز نیست قاضی القضاة
 بدر الدین محمود عینی در بنایه شرح هدایه مینویسند لایکوز مع جلد المیتة قبل لدباغ ولا ملکها ذکره
 فی المجلد و شرح الطحاوی انتهى و همچنین خرید و فروخت خمر هم جائز نیست در محله شرح مختصر قدوری
 می نویسند اما مع الخمر و الخنزیران کان لدرین کالدرایم و الدرمانیر فالبیع باطل و التفقت الروایات
 علی ان ثمن الخمر و المیتة غیر مملوكة و ان قبول بعین فالبیع فاسد حتی یملک یقابله و ان کان
 لایملک عین الخمر و الخنزیر انتهى و استعمال اجزای مردار که در ان حیات حلول نسازد درست
 است در شرح وقایه می نویسند و شعر المیتة و عظمها و عصبها و حافرها و قرناتها و شعر الانسان و عظمه
 طاهر انتهى و هر پوست که از دباغت پاک میشود از ذبح شرعی نیز پاک میگردد و شرح وقایه مینویسد
 و اما در جلد به الدباغ یظهر بالذکاة و اما الاغلائی بالذکاة لا یظهر بالدباغ و الذکاة و الذکاة ان ینسخ
 المسلم او الکتابی من غیر ان یتک التسمیة فانه انتهى و الله اعلم حرره الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات
 محمد عبد الحمی الکنتوی الحنفی تجاوزه الشرح فی منه الجلی و الحنفی [ابو الحسنات محمد عبد الحمی] الجواب صحیح منقہ
 خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ الشیخ محمد بن المولوی علی محمد المرحوم ط [محمد ابراہیم]
 در جامع الرموزی آرد و لایکوز و لا یبطل بیع جلد المیتة قبل و بینه انتهى و نیز می نگارد و فی الاکسقاء
 اشعار بجواز اجزاء غیر ہما کالشعر و غیرہ و لو میتة و فی العصب یتان کما فی المجلد و انتهى و از غیر ہما
 درین عبارت غیر آدمی و خنزیر اراده بسیار و ہم می طارزد و بطل مع مال غیر متقوم بلسر الواد
 ای غیر منتفع بہ شرعاً کالخمر و فحشاء و غیرہ و کافر بالثمن و فیہ اشارة الی ان بیعها بالعرض
 غیر باطل انتهى مختصراً و از غیر باطل فاسد را قصد میدارد و نیز می آرد و ما ای حیوان طهر جلدہ
 بالدباغ فذلک الحيوان جلدہ بالذکاة و الذکاة الشرعیۃ الذبح من الابل مع التسمیۃ است
 ملخصاً و اللہ اعلم بالصواب و عنده ام الكتاب حرره ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ العلی الرب الحکیم ط
 استفتاء پیغمبر ما بین علماء دین و مفتیان شرع متین درین مسئلہ کہ توجیع قوا علی حرکت
 ارضی مسئلہ ہیأت فیثاغورس کہ مستلزم نقل سموات است بحسبانیت کشفہ غیر قائل بہ تداخل
 اجسام کشفہ دیگر و خودش مسائل ہیأت حرکت فلکی شرعاً محذوری لازم می آید یا نہ و تصور تنگی

کتاب الطحاوی

مرجع نظام فیثاغورسی منکر وجود آسمانها علی الاطلاق نباشد بلکه قائلان وجود اینها باشند مگر بحسب انیت لطیف
 مثل هوا بلکه از ان هم لطیف تر از ابراهیم اند لکن تخالف احکام شرع میرسد باینه و نیز قائلان قبح الکرشل حکمای
 وزنگ بگویند که بواجب حکمت کامله یزدانی چنان مستحسن می نماید که جمیع اجرام سماویه مثل کره ارضیه مسکن مخلوقات
 ذی روح باشند درین صورت هم خیال نمودن عقائدش راه خواهد یافت یا نه بینوا تو جروا هو المصوب و در باب
 نه هیأت فیثاغورسی را اعتبار است و نه هیأت بطلمیوسی بلکه اعتماد درین باب بران باید کرد که از قرآن مجید
 و احادیث رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم و صحابه به ثبوت برسد قال الله تعالی یا ایها الناس سجدوا لله و اعلموا ان الله
 خلقکم و الذین من قبکم لکم تعلمون الذی حمل لکم الارض فراشا و السماء بناه و قال الله تعالی هو الذی خلق لکم فی الارض
 جمیعاً ثم استوی الی السماء فسنوہن سبع سموات و قال الله تعالی الذی خلق سبع سموات و من الارض
 مثلین و قال الله تعالی کل فی فکات یسبحون و قال الله تعالی تنزیلاً لمن خلق الارض و السموات
 العلی الرحمن علی العرش استوی و قال الله تعالی الشمس و القمر بحسبان و النجم و الشجر یسجدان السماء
 رفعا و وضع المیزان و قال الله تعالی و السماء فلت الرج و الارض ذات الصمد
 انه لقول فصل و قال الله تعالی و الله المثل الاعلی فی السموات و الارض و قال الله
 تعالی الحمد لله فاطر السموات و الارض و قال الله تعالی الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و حمل
 الظلمات و النور و قال الله تعالی قل الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و قال الله تعالی
 نقضاً من سبع سموات فی یومین و اخرج فی کل سماء امرأه و قال الله تعالی ان ربکم الله الذی
 خلق السموات و الارض فی ستة ايام و قال الله تعالی الم تر فاکيف خلق الله سبع سموات
 طہا قاصمین بسطی از آیات قرآنیہ دلالت قطعیه بر وجود آسمانها بدون آنها نیست می کنند
 پس انکار وجود آسمان انکار قرآن است و اخرج البیہقی عن عبد الله بن عمرو بن العاص عنی الله عنه
 انه نظر الی السماء فقال تبارک ما اشد بياضها و اظلمت انیت اشد بياضها منها ثم کذا حتی بلغ سبع سموات
 و خلق فوق السابعة الماء و جعل فوق الماء العرش و اخرج اسحاق بن ابراهیم فی مسنده و ابن المنذر
 و ابن ابی حاتم و الطبرانی فی الاوسط عن الربیع بن انس قال ساء الله نیا مخرج کفوف
 و الثانیة مر مرة بياضاً و الثانیة حدید و الثانیة نحاس و الثانیة فضة و الثانیة ساء و الثانیة ذهب و الثانیة
 یا قوتہ حمراء و فوق ذلک صغری من نور و لا یعلم فوق ذلک الا الله و اخرج ابن ابی حاتم

چند وجوه نامعقول از خود تراشیده از معاوان خود میگوید که جائز است و حکم ضرر ثابت نیست اول
آنکه حکم آیت ضرر خاص است نه عام دوم آنکه ضرر را بانیان مشایقان بودند و شما مسلمانان سوم
آنکه چون امامان قدیم از اقامت جمعه و نماز گذاردن پس زید منع کردند مسجد قدیم مسجدی بنامند پس
در جنب او مسجد تیار کردند ضرر نباشد و قصه ثقلب شامیان بر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه منع کردند
او شان از نماز و قصه منع شدن رسول الله از بیت الحرام یا دینی از و چهارم آنکه هدم و احراق
مسجد ضرر از روی نهادن بتان در مسجد بودند از روی ضرر است پس از روی ضرر است از حکم
ولا یحرمکم شئ منکم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعدوا نترسیده برای انتقام خود روی
در خراب کردن مسجد قدیم می نماید لکن خدمت شریف عرض داشته که هر چه بموجب حکم شریعت
ثابت باشد زیب قلم فرمایند که آیا این مسجد که برای ضرر است و عداوت و ضرر مسجد قدیم تیار شود حکم
ضرر دارد یا نه و بانیان اورا ثواب حاصل شود یا عقاب و حکم آیت مسجد ضرر عام است یا خاص
و دلائل مبینه زید معتبر اند یا نه جواب مفصل رقام فرمایند که مسلمانان منتظر جواب آنحضرت هستند
در رفع فساد منحصراً بر جواب و جواب هم بدین کاغذ رقام فرمایند نه بر کاغذ دیگر و بموجب
بلا شبهه این مسجد که محض بغرض نفسانیت و عداوت و ضرر مسجد قدیم تیار میشود حکم ضرر دارد و
چنین بنا بموجب ثواب نیست بلکه باعث نکال میشود در تفسیر کشاف و مدارک بر آیت ضرر
مینویسد قبل کل مسجد نبی مبارکه اورا و سمعه او لغرض سوی ابتعاد وجه الله و جمال غیر طیب الراح بلل
انتی و نیز در کشاف می آرد عن عطاء لما فتح الله الامصار علی ید عمر بن الخطاب و امر المسلمین ان یبنوا المساجد
وان لا یتخذوا فی المدینة مسجدین یضارا احدهما صاحبه انتی و صاحب تفسیر احمدی مینویسد فالعجب
من ان الشایخین المتعصبین فی زماننا یبنون فی کل ناحیه مسجد طلباً للاسم والسم واستعلاء لشانهم
واقتراباً بانهم ولم یتاملوا فی هذه الآیه والقصة من شناعة حالهم و سوء افعالهم انتی و آنچه بانی مسجد
ذکور عذر را پیش میکنند قابل لغات نیست عذر اول بدین وجه که مخصوص حکم ضرر دعوی بلاد لیل است
کسی از علمای سابقین چه فقه و چه مفسرین وجه محدثین قائل بخصوص نشده بلکه هر کس تا کس قائل عموم
است و مجرد احتمال بلاد لیل قول مخصوص مردود است و عذر دوم بدین وجه که اگر چه بانیان مسجد
ضرر که در حق شان کلام الله نازل شده منافق بودند مگر باقتضای العبرة لهم و اللغز الخصب سبب

کہ در تمام کتب موجود است این حکم عام است و عذر سوم بدین وجہ کہ منع کردن شخصہ از اقامت
جماعات در مسجد سے انتفاء حکم مسجد نمیشود و عذر چہارم بدین وجہ کہ قصہ مسجد ضرار بسیار سے
از محدثین روایت کردہ اند شال بن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردودہ و بیہقی و غیر ہم
چنانچہ روایات شان در تفسیر و منشور تصنیف جلال الدین سیوطی موجود اند و در کرامی روایت این
نیست کہ ہدم و احراق مسجد ضرار برای نہادن بتان بودہ بلکہ از جملہ روایت معلوم میشود کہ احراق
و غیرہ برای رفع ضرر شدہ بود و اللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی
تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الحقی محمد عبدالحی واقعی این مسجد حکم ضرار دارد و بانیان اورا ثواب
حاصل نشود و حکم آیت عام است و دلائل زید غیر معتبر و اللہ علیم حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۱۲۹۲
استغفر اللہ اگر دھوبی مسلمان ہو تو او سے گھر کا پکا ہوا کھانا کھانا شرعاً درست ہے یا نہیں
اور جس ظرف آب یا آب کو دھوبی مسلمان چھوے تو اس ظرف اور پانی سے وضو کرنا یا اس
پانی کو پینا شرعاً درست ہے یا نہیں سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم الجواب
دھوبی مسلمان کے گھر کا پکا ہوا کھانا کھانا نہیں بشرطیکہ وہ کھانا بدست طاهر ظرف طاهر میں پکا یا گیا
ہو کوئی وجہ ناجوازی اور ممانعت کی از روی قواعد شرعیہ کے معلوم نہیں ہوتی ہے مگر
چونکہ دھوبیوں کے یہاں پار چھائی سستنی ہر قسم کے آتے ہیں کہ او میں اکثر پار چھائے نجسہ طیبہ
حائض و نفسا بھی رہتے ہیں اور عورتیں دھوبیوں کی پار چھائی نجسہ طیبہ سے تقاضورات کو
شب و روز چھوتے رہتے ہیں اور شست و شو میں او سے دھروں رہتے ہیں اور اونچین یا ٹھونس
کمانا بھی پکارتے ہیں گو خیال نجاست پارچہ کافی الجملہ اون سمجھوں کو بھی رہتا ہے اسوجہ سے غالباً
باہر دھو کر کھانا پکاتے ہونگے اور ظروف طعام چھوتے ہونگے مگر ہر وقت شست و شو
باہر کی بشرائط طہیر او ٹھون سی محال عادی ہی اسوجہ سے اس دیار کی مسلمان دھوبیوں کی
گھر کے ظروف کھانہ پانی کی طہارت کا عموماً وثوق نہیں ہو سکتا بلکہ غالب اور ظاہر ہر دم
طہارت ہی مگر چونکہ اصل اشیا میں طہارت ہی اور شک ثبت حکم نہیں ہو سکتا ہی اور اچھین بلائزل
بالشک اصل مقرر شرعی بدینوجہ دھوبی مسلمان کے گھر کے پکے ہوئے کھانے کو قطعاً ممنوع و ناجائز
بھی نہیں کہہ سکتے ہیں غایت یہ کہ وقوع شک سی حکم کراہت کا دیا جائیگا اور عموماً دھوبیوں کو

گھر کا پکا ہوا کھانا مکروہ ٹھہرے گا جیسا کہ ماکیان مغللہ کے جھوٹے کو فقہانے مکروہ لکھا ہے بوجہ
 شک تلویث منقارہ و سکی کو پس حاصل کلام یہ ٹھہرا کہ اگر بالیقین معلوم ہو کہ کھانا دھوبی مسلمان
 کے گھر سے با احتیاط پک کر آیا ہے یعنی ظروف پختنی طعام اور ہاتھ دھوبی یا دھوبی پزندہ طعام کا
 ظاہر تھا تو وہ کھانا کھانا بلا کر اہیت جائز ہو گا اور اگر بالیقین حال تلویث ظروف طعام و
 پزندہ طعام کا یہ نجاسات و قاذورات معلوم ہو تو وہ کھانا کھانا قطعاً منع و حرام ہو گا اور اگر فقط شک
 عدم احتیاط کا بقرائن حالیہ ہو تو وہ کھانا مکروہ ہو گا احتراز اس سے اولیٰ ہے فرمایا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے من اتقی الشبهات استبرأ لدينہ وعرضہ ومن وقع فی الشبهات
 وقع فی الحرام ایسا ہی لکھا ہے صاحب نصاب الاحتمساب فی مخصوص حکم کھانی اور پینے کے ظروف و
 مشرکین میں عبارت اونکی یہ ہے یکرہ الاکل والشرب فی ادانی المشہدین قبل الغسل لان الغالب
 والظاهر من ادانیم النجاستہ وانہم یستنجون الخبز ویا کلون ولطعمون فی قدرہم و فی قصاۃ ہم و ادانیم
 فکرہ الاکل فیہا قبل الغسل اعتبار للظاہر کما کرہ التوضی سورۃ الحجۃ لا تمس الا متوکل من النجاستہ فالایضا
 ان الاصل فی الاشیاء الطہارۃ وتسلکنا فی النجاستہ فلم یشیت النجاستہ بالشک اذا لم یعلم نجاستہ الا وانی
 فاذا علم فانه لا یجوز ان یشرب فیہا قبل الغسل لو اکل وشرب کان آکل او شار باعرا ہذا حاصل ماذکر
 فی الذخیرۃ انتہی اور دھوبی مسلمان اگر ظرف آب یا آب چھوسے اور بوقت چھوسنے کے ہاتھ اس
 دھوبی کا وہ عضو جس سے اوسنی پانی یا ظرف پانی کو چھو دیا ہو ملوث بہ نجاست حقیقی نہ تھا جو باعث
 انجاس شے ملوس ہو تو وہ ظرف آب نجس نہ ہو گا بلکہ ظاہر ہو گا وضو اس سے بلا تکلف جائز ہو اور
 پینا پانی کا بھی درست ہے گو دوسری اعضا اسکے ملوث بہ نجاست ہوں نظیر اور دلیل اس مسئلے
 کی وہ ہے جو احادیث صحیحہ قولیہ و فعلیہ مخصوص جو از اختلاط جنب و حائض و نفساء و طہارت
 اشیا و ملوسہ انھوں کی صحاح میں موجود ہیں کہ ہر چند زن حائض کا موضع خروج دم نجس رہتا ہے اور
 جنب بھی بہ نجاست حکمی نجس ہوتا ہے مگر با این ہمہ حائض و جنب نفساء کی چوٹی چیز نجس نہیں ہوتی
 اور جو ٹاؤن سبحون کا حرام اور مکروہ نہیں ہو جاتا ہے قال الامام النووی فی شرح صحیح المسلم
 فی باب الضطیل مع الحائض قال لعلاء ولا یکرہ مضاجعہ الحائض ولا قبلتہا ولا الاستمتاع بہا
 فیما فوق السرۃ لا تحت الرکبۃ ولا یکرہ وضع ید فی شی من المائعات ولا یکرہ غسبہا من روضہا

او غیرہ من محارمہا و ترجلیہ و لایکیرہ طہرہا و نجسہا و غیر ذلک من الصنائع سورہا و عوقا طہرہا و کل ہذا
 متفق علیہ و قد نقل الامام ابو جعفر محمد بن جریر فی کتابہ فی مذاہب لعلماء اجماع المسلمین علی ہذا کلمہ و
 دلائلہ من السنۃ ظاہرۃ مشہورۃ انتہی و قال الايضانی باب الدلیل علی ان المسلم لا یجس فاذا ثبت طہارۃ الآذین
 مسلما کان او کافرا فخرقہ و لعابہ و دوسہ طہرات سواہ کان محدثا او جنبا او عانضا او نفسا او ہذا کلمہ باجماع
 المسلمین کما قدمۃ فی باب الحیض انتہی مختصرا ہذا افہمنا بطلان کتاب اللہ تعالی اعلم بالحق و یصدق
 و الصواب حررہ العبد المقتدر الی رحمۃ خالق العرش **قادر بخش** صانہ اللہ علی الخلد و البطش
 صحیح الجواب و اللہ علیم حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۹۴ ۱۲ الجواب صحیح و الراوی صحیح و اللہ اعلم
 حررہ الراوی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ البخلی و الخفی **محمد عبدالحی**
استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم ما قولکم رحمہ اللہ تعالی آیا بیعت عورتوں اجنبیہ کی مرد کو
 ہاتھ سے ہاتھ ملا کر یا ہاتھ میں کپڑا لپیٹ کر یا کنارہ کپڑی کا پکڑ کر یا ہاتھ کو پیالہ پانی بھری ہوئی
 ڈبو کر یا عورت کو مرد کی طرف سے بیعت لینا جائز ہی یا نہ اور وہ حدیثیں کہ تفسیر کبیر اور روح البیان
 اور احمدی میں مشعر جو ازان سب سور کی ہیں صحیح اور قائل استدلال مجوزین ہیں یا نہ اور وہ
 حدیثیں یہ ہیں و اختلفوا فی کیفیت مباہلۃ النساء فقالوا کان یباہلن وہن یدین یدین و یدین یدین و یل
 کان لیشرط علیہن البیعة و غیرہ یصافحن قالہ النکلی و قیل لکلام و قیل ردع بالقدح من الخمر و غیرہ ہست
 یدرسو اللہ صلعم یدامہ ۱۲ قطعاً تفسیر کبیر روی انہ علیہ السلام باہلن یدین یدین و یدین یدین و یل
 بطرف سنہ و یا خذین لبطرف الآخر و روی انہ جلس علی الصفاء و معہ عمر اسفل منہ یجل علیہ السلام لیشرط
 علیہن البیعة و عمر یصافحن روح البیان انہ علیہ السلام اذن امیرۃ بنت خدیجۃ بیعة النساء احمدی
 حسینی و اما الخلفاء من القلیسۃ فمن المشائخین و قیل من البیہ صلعم اور خرقہ اور ٹوپی اور دستار
 اور شجرۃ خلافت کا دینار و اہر یا نہیں اور بجا بیعت کرنا نہیں چیز و نگو پہا کر اور شجرہ کو قبر میں رکھ کر
 دفن کرنا جائز ہی یا ممنوع **میں** بالتفصیل لتجوہد من الرب البلیل الجواب متفق
المسائل باب جواب امراہل کا یہ ہے کہ اجنبی عورت کو مرد سے ہاتھ ملا کر خواہ ہاتھ میں کپڑا
 لپیٹ کر یا بدون لپیٹ کپڑی کی یا کنارہ کپڑی کا جو ہاتھ میں مرد کی ہو پکڑ کر یا پانی سے پیالے
 میں چھین مرد سے ہاتھ ڈالنا اور اگر بیعت کرنا جائز نہیں ہے جو طریقہ عورتوں کی بیعت میں

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

احادیث صحیحہ و ثابتہ یہ ہے کہ مرد بیعت لینے والا عورتوں کے سامنے سجواب ادا کرے
جس پر بیعت لینا منظور ہے ذکر کر کے عورتوں کو اور سپر اقرار لیکے کہ بیعت لینے سے اس پر
صحیح بخاری کے باب بیعة النساء میں روایت ہے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یبایع النساء بالکلام بہذہ الآیۃ لا یشترکن بشئ شیئا قالت وامت
ید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ید امرأۃ قط الاہرۃ یمسکھا اور باب اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات میں بھی
روایت ہے حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا کہ قالت فمن اقربہذا الشرط من المؤمنات قال اما رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم قد بالعتک کلاما اولاً و الثانی ہست یدہ ید امرأۃ قط فی المباہیۃ یا یا یعنہن الا بقولہ
قد بالعتک علی ذلک و صحیح مسلم میں روایت ہے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ
قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا اقررن بذلک من قولہن قال لمن رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انطلقن فقد بالعتک و اللہ بامت ید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ید امرأۃ قط غیر انہ
یباہیعنہن بالکلام اور نسائی اور طبری فی بطریق محمد بن المنکدر روایت کیا ہے کہ ان اہمۃ بنت
رفیقہ اخبرتہ انہا دخلت فی نسوۃ تبایع فقلت یا رسول اللہ البسط یک تصالحک فقال فی
الاصل فمخ النساء و لکن ساخذ علیک فآخذ علینا اور طبری فی مجمع کبیر میں اسما بنت یزید سے روایت
کیا ہے کہ قالت انما من النسوة اللاتی اخذ علیہن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کنت جاریۃ باکرۃ جرثومہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقلت یا رسول اللہ البسط یک حتی اصالحک فقال فی الاصل فمخ النساء و لکن اخذ علیہن
ما اخذ اللہ علیہن اور اسحاق بن راہویہ فی مسند حسن اسما بنت یزید سے مرفوعاً روایت کیا ہے کہ
فرما یا انحضرت صلعم فی انی الاصل فمخ النساء احادیث عائشہ رضی اللہ عنہا میں حصر مباہیۃ النساء کا مباہیۃ
بالقول و بالکلام میں دلیل ہی نفی پر ان سب طریقوں کے جنکا عدم جو ازہم نے بیان کیا اور حدیث
امیمہ بنت رفیقہ اور حدیث اسما بنت یزید میں دلیل ہی نفی پر مباہیۃ کی ساتھ مصافحہ کے
فتح الباری میں مرقوم ہے قولہ قد بالعتک کلاما ای بقول و ذلک کلاما فقط لا مصافحۃ بالید کما جرت
العادۃ بمصافحۃ الرجال عند المباہیۃ اور ارشاد الساری میں مسطور ہے قد بالعتک کلاما ای بالکلام
لا بالید کما کان یبایع الرجال بالمصافحۃ بالیدین اور شرح مسلم نووی میں مرقوم ہے قولہا ما امت
ید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ید امرأۃ قط غیر انہ یباہیعنہن بالکلام فی ان بیعة النساء بالکلام میں غیر

اخذ کف اور مرقاۃ شرح مشکوٰۃ میں مسطور ہے الحاصل تھا ترمذی ان مباہلہ علیہ السلام علیہ و آلہ وسلم
 مع النساء کا نہ تھا بلکہ لا بوضع الید فی یدین باقی ام عطیہ کی روایت میں ترمذی من خارج
 البیت و مدنا یدینا من داخل البیت اور قبضت منا امرأة یدہا جو آیا ہے سوا اول حدیث عائشہ
 صدیقہؓ اور حدیث امیمہ اور حدیث اسلامہ کے رد کے لیے کافی ہیں فتح الباری میں مرقوم
 ہے قوله ولا والله فی القسم لتأكيد الخبر وکان عائشہ نے اشارت بذلک اے الرد علی اجاء
 عن ام عطیہ دوم یہ ہے کہ ممکن ہے ام عطیہ کی قول میں مد الایدی من وراء الحجاب یہ ہو مباہلہ
 کے وقوع ہونے سے بدون مصافحہ کے اور قبض الید کنایہ ہوتا ہے عن القبول سے فتح الباری
 میں مرقوم ہے ویکون الجواب عن الاول بان مد الایدی من وراء الحجاب اشارۃ الی وقوع
 المباہلۃ ان لم تقع مصافحہ وعن الثانی بان المراد قبض الید التاخر عن القبول اور
 ارشاد الساری میں مسطور ہے واجب بان مد الید لا یستلزم المصافحہ فلو اشارۃ اے وقوع
 المباہلۃ ذکر اقولہ فی الباب اللاحق قبضت امرأة منایہ لا دلالة فیہ ایضا علی المصافحہ فیحتمل
 ان يكون المراد قبض الید تاخر عن القبول اور خیر جاری میں مرقوم ہے ان قبض یدہ لا یل علی
 ان المباہلۃ تكون بالید لانہا علمها ظنت او لا ذلک فبسط یدہا او کنت بہ عن التاخر بالقبول فلا منافاة
 بینہما میں ماسبق قال شرح المراد من القبض التاخر عن القبول جمعا بینہما اور جواب دوم کا یہ ہے
 کہ روایت مصافحہ کرنے حضرت عمرؓ کی عورتوں سے نہ تھی نہ بیت کی جو تفسیر کہیں میں بھی ہے منقول ہے
 دو وجہ سے قابل اعتبار نہیں ہے اور کلبی کا حال یہ ہے کہ قال الثوری الثور الکلبی وقال البخاری
 تہ کہ کلبی وابن ہدی وقال یحییٰ ترکہ وقال یزید بن زریع حدیثنا الکلبی وکان سبائما وقال
 الأعمش اتق من السبائیة قاتی اور کہتے الناس واما یسہونہم الکذابین وقال ابن حبان الکلبی
 سبائیاد قال الثوری سمعت ہما نا یقول سمعت الکلبی یقول ان سبائی وقال حماد بن زید قلت لاسعد
 ابن حبیل یحل الخبر فی تفسیر الکلبی قال لا یرى عن ابن عباس عن ابن معین قال الکلبی لیس بشقة
 وقال ابو زبانی وغیرہ کذاب وقال ابو قطنی مشرک وقال ابن حبان وضع الکذب فی الدین
 کذا فی میزان الذہبی و دوم دو سر طریق سے جو روایت ہے قطع نظر اس سے اس میں
 مصافحہ کرنا حضرت عمرؓ کا عورتوں سے صحیح نہیں اور میں ایک راوی اسمعیل بن عبد الرحمن ہے

قاطبہ علی ذم البدعہ و زجر المبتدع و تغییر من یحرف بالبدعہ و ہذا مفہوم علی الضرورۃ من الشرع
 و ذلک غیر واقع فی محل النطن و ذم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المبتدعہ علم بالتواتر و مجموع اخبار تغیر علم القطعی جملتا
 و ان کان الاحتمال یطرق الی اعادة اور شیخ احمد برنسی مغربی قواعد الطریقۃ میں لکھتے ہیں اعتقاد
 المرید بالیس فیہ قرۃ بدعۃ و کذا احداث حکم لم یقدم و کل ذلک ضلال لا ان یرجع الی اصل سنیہ نظامہ
 فرج حکم الیہ اور یہ جو بعض صوفی بیان کرتے ہیں کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے وقت بیعت کے بعض
 صحابہ کو خرقة عنایت فرمایا ہے اور حضرت علی کرم اللہ وجہہ فیہ حسن بصری کو خرقة پہنایا ہے بالکل
 باطل ہے اور حضرت حسن بصری کی تو ملاقات اور سماع ہی میں حضرت علی کرم اللہ وجہہ فیہ محدث
 کو کلام خرقة کا کیا ذکر ہے عوارف میں مرقوم ہے لا خفاء فی ان لیس خرقة علی الہیاء الہی لعلہ
 الشیوخ فی ہذا الزمان لم یکن فی زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور مختصر ہجۃ الاسرار میں مرقوم ہے قال
 والدی رحمہ اللہ تعالیٰ قلت ان سند خرقة لم یصح وانکر علی ذلک و اما قلت ذلک مراجمۃ
 علماء الحدیث اور شرح برزخ میں مسطور ہے و ما شہر علی السنتہ الناس من لیس خرقة و کون الحسن
 البصری لبسہا من علی کرم اللہ وجہہ فیہ صحیح و اما ہو بدعۃ من شیخان البصری الشیوخ اور بھی کسی
 شرح برزخ میں مسطور ہے و ما شہر من لیس خرقة و العمامۃ و الفلنسویۃ و المکتوب لیس فی الاعادیث
 الصحیح و لا الحسن و لا المراسیل و اما ہو موضوع اور فتاویٰ نے مقاصد حسنہ میں لکھا ہے حدیث
 لیس خرقة و کون الحسن البصری لبسہا من علی کرم اللہ وجہہ فیہ قال ابن دحیۃ و ابن الصلاح انہ باطل
 و کذا قال شیخنا اور بھی مقاصد حسنہ میں لکھا ہے و لم یفرد شیخنا بہذا بل سبقہ جماعۃ حتی ممن لبسہا
 و البسہا کالدیماعی و الذہبی و الہکاری و ابی حبان و العلانی و مغطانی و الترمذی و ابن الملقن
 و لابن ہارث و البرکان الجلی و ابن ناصر الدین و تکلم علیہما فی جز و مفرد کذا الفرماغیرہ ممن توسل
 من اصحابنا و اوصحت ذلک کلمہ مع طرقی لہما فی جز و مفرد اور جواہر مکملہ میں لکھا ہے قال شیخنا لیس
 فی شئی من طرقہما ما ثبت ولم یرونی غیر صحیح و لا حسن و لا ضعیف ان البنی صلی اللہ علیہ وسلم لبس
 خرقة علی صورتہ المتعارفۃ بین الصوفیۃ لاحد من اصحابہ و لا امر احد من اصحابہ ان یفعل ذلک و کل ما
 یرد من ذلک صریحاً باطل اور بھی جواہر مکملہ میں لکھا ہے ثم ان من الکذب لمفتری قول من قال
 ان علیا لبس خرقة الحسن البصری فانہ زعم الحدیث لم یشہد الحسن سماع من علی فضل علی ان یلبسہ

الخرقة اور ایسا ہی لکھا ہے کہ رقیانی مالکی نے مختصر المقاصد میں اور ابن ربیع شافعی نے مختصر صنوع میں
اور شوکانی نے فوائد المجموعہ فی الاحادیث الموضوعہ میں اور سیوطی نے در منثورہ میں لکھا ہے
لبس الخرقة المشہور بین الصوفیۃ بالاسناد الی الحسن البصری اذہ لبسہا من علی بن ابی طالب
قال بن وحیہ باطل قلت وکذا قال بن الصلاح اور بدر الدین زکشی نے تنقیح میں ایسا ہی لکھا ہے مسلم
نے مقدمہ صحیح میں لکھا ہے ما حدثننا الحسن عن بدری مشافہۃ اور ابن حبان نے کتاب الثقات میں حسن کو
ترجمہ میں لکھا ہے ما شافہ بدر یا قضا الاعثمان و عثمان لم یشہد بدرًا اور ترمذی نے اپنے جامع میں لکھا ہے
ولانور الحسن سماع علی بن ابی طالب ایضاح شرح حاوی صغیر علامہ نانزی میں جو جواب
قاضی جمال الدین ابن ظہیرہ کی کا متعلق سوال بعض فضلاء منقول ہے اوسمیں مرقوم ہے و اما طریقہ
الحسن البصری عن علی رضی اللہ عنہ فعلماء اخرین یسکرون سماعہ منہ وروایتہ عنہ لعدم اتصالہ ان کان
ممکنًا اور ابن تیمیہ رحمہ نے منہاج السنۃ میں لکھا ہے یقولون ان الحسن صحیح علیہ و ہذا باطلی اتفاق اہل المعرفۃ
فانہم متفقون علی ان الحسن لم یجتمع بعلیؑ و انما اخذ عن اصحاب علی رضی عنہم الاحنف بن عیسیٰ بن عباد
وغیرہما عن علیؑ اور جواب امر چہارم کا یہ ہے کہ اگر وہ خرقة ایسا ہی کہ کفن مشروع میں شمار ہو سکتا ہے
تو منجملہ کفن او سکوکردنیا جائز ہے جیسی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے اپنا تہمت حضرت زینب
یا حضرت ام کلثوم علی اختلاف الروایتیں کے کفن میں کرایا ہے والا بدعت ہے صحیحین میں روایت ہے
ام عطیہؓ سے کہ قالت دخل علینا النبی صلی اللہ علیہ وسلم و نحن نعسل بنتہ فقال غسبنا ثلثا و خمساً و اکثر من ذلک
ما و سدروا بجلن فی الآخرة کافوراً و شیتاً من کافور فاذا فرغتن فاذا ننی ظمافر عن اذناہ فاعلمی الیست
بحقوة فقال شعرنا فودی فی شرح مسلم میں لکھا ہے نفیہ تبرک بآثار الصالحین لباسمہم اور شیخ
عبد الحق نے شرح مشکوٰۃ میں لکھا ہے و ہذا الحدیث اصل فی التبرک بآثار الصالحین و لباسمہم
لما یفعل بعض مریدی المثلک من لبس قمصہم فی القبر و اللہ اعلم اور قبر میں شجرہ رکھنا بدعت ہے
جسپر کوئی دلیل شرعی قائم نہیں بلکہ نہ رکھنا کسی چیز کا اندر قبر کے سوائے کفن کو ساتھ میت کی سنت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے ثابت ہے یہ بدعت اوسکی رافع ہے اور وہ جو آیا ہے کہ اوصی ہر مرد
الاسلمی ان یجعل فی قبرہ جردتان سو قطع نظر اسکے کہ فعل ہر صحابی کا دلیل نہیں ہے اوسمیں بعضی علی
کے ہر لہذا روایت مستحکم من بجای فی علی ہی عینی نے شرح صحیح بخاری میں لکھا ہے قولہ قبرہ

روایت الاکثرین و فی روایت المستملی علی قبرہ و اللہ اعلم و علمہ ثم فقط محرم ۱۲۶۴ اہل بیت علیہم السلام

واصاب من اصحاب و اللہ اعلم بالصواب ہمام بن ابی ایمن الجوزی سنہ ۱۲۸۸ محمد شمس الدین سہمی امام طلح الحق و جمع المطبوع

وسطع الصدق حق المطبوع شیخ الاسلام ابن تیمیہ سنہ ۷۲۸ ہجری محمد تقی الدین سہمی امام ہذا الجواب مطابق للکتاب و السنۃ

و ہو للجبیب فی الدارین الجنة محمد عبد الصمد بن ملا عبد الواحد خان کفی بالجواب حجتہ علی المجوزین و الحمد للہ

رب العالمین امیر علی ۱۲۹۲ درین پناہ صحیح الجواب و اللہ اعلم بالصواب حررہ الراسخ

عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی محمد عبد الحی ابو الحسنات تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی

استغفرا بسم اللہ الرحمن الرحیم ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ جناب رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور صحابہ اور تابعین اور تبع تابعین اور ائمہ اربعہ رضوان اللہ تعالیٰ

علیہم اجمعین سے مصافحہ کرنا وقت رخصت کی مسافری ہو خواہ غیر مسافری ثابت ہے

یا نہیں در صورت ثبوت کی سنت مؤکدہ ہے یا کیا ہی حکم اور سکا بینوا و افتوا بسند الکتاب و جردا

عند اللہ بحسن المآب ہو المصوب مصافحہ بوقت ملاقات کی سنت ہے آنحضرت صلی اللہ

علیہ وآلہ وسلم اور صحابہ وقت ملاقات کے مصافحہ کرتے تھے اور اوپر ترغیب فرماتے تھے

ابو داؤد نے ابو درسی روایت کی بالقیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قطا الا صافحی اور طحاوی نے

شرح معانی الآثار میں شعبی سے روایت کی ہے ان اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما لو ا

اذا التقوا تصافحوا و اذا قدموا من سفر تعانقوا اور ترمذی نے برائین عازب سے روایت کی

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا التقوا المسلمان فصافحوا و حمدا للہ و استغفر

عفرا لہما اور اسی طرح احمد اور طبرانی اور بزار وغیرہ نے روایت کی ہے ان احادیث سے معلوم ہوا

بوقت ملاقات مصافحہ سنت ہے نا بوقت رخصت کی پس کسی حدیث صحیح سے ثابت نہیں

کہ آنحضرت یا صحابہ بوقت رخصت کی بھی مصافحہ کرتے تھے اور ملا علی قاری شرح مشکوٰۃ میں

لکھتے ہیں ان مصافحۃ المشرعۃ اول الملاقات اتنی اس سے معلوم ہوتا ہے کہ بوقت رخصت کی

سنت نہیں و اللہ اعلم حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی

و الخفی ابو الحسنات عائکہ کرام رضوان اللہ علیہم الی یوم القیام سے مصافحہ کرنا وقت رخصت کی

مسافری ہو خواہ غیر مسافری کتاب شرعیہ الا سلام میں مذکور ہے و نصہ لکذا و کان اصحاب

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تلا قوال تعالوا اذا اذ التفرقوا القاسموا و الحمد والثناء واستغفروا عند ذلك
وان التفرقوا و افرقوا في اليوم مرارا انتهى البتہ جناب رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام اور تابعین اور
تابع تابعین اور ائمہ اربعہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین سے اب تک کسی کتاب میں نظر نہیں آیا
اور صحابہ کرام سے بھی اب تک اور کتاب میں دیکھا نہیں گیا اور در صورت ثبوت سنت ہو کہ وہ
نہیں ہی واللہ اعلم بالصواب حمزہ ابو الاحیاء محمد بن نعیم عفی عنہ ۱۲۹۱ھ و بحجہ اصحاب الحبیب محمد بن الحق عفی عنہ
استفتا کیا فرمائی ہیں علمای دین ان سب مسائل میں قری میں جمعہ واجب ہی یا نہیں اور

اگر واجب نہیں ہی تو اسکا کیا جواب ہو کہ آیہ کریمہ اذ الودعی للصلوٰۃ من یوم الجمعة فاستسجروا
الی ذکر اللہ مطلق ہی اور حجۃ الوداع میں عرفات میں ٹھہرنا حضرت کا اگرچہ حدیث احادیث سے
ثابت ہی مگر زیادت علی الکتاب بحديث احمد و حنفیون کہ نہ ایک درست نہیں علی شہرون میں
بعد نماز جمعہ کے چار رکعت نماز ظہر کی پڑھنا اور نیت یہ کہ نیت کرتا ہوں میں چار رکعت نماز
اخیر ظہر کی جبکہ وقت پایا اور ادا نہ کیا کیسا ہے شک میں دو نون نمازین فاسد ہوتی ہیں میں
اور اگر فاسد ہوتی ہیں تو اسکا کیا جواب ہو کہ حجۃ الوداع میں حضرت علی رضی اللہ عنہ تشریف لے

تو آنحضرتؐ نے پوچھا کیف اہل بیت حضرت علیؑ نے جواب دیا اہل بیت کا ہلال لینی
صلی اللہ علیہ وسلم حال آنکہ بیان ہی شک موجود ہی کیونکہ حضرت علیؑ کو معلوم نہ تھا

کہ آنحضرتؐ صلی اللہ علیہ وسلم نے منع کیا ہو یا قرآن یا افراد بعد شروع ہونی جماعت فجر کی
ادا کرنا سنت فجر کا زادی مسجد میں یا ایسی مکان میں جو خارج مسجد کو ہو درست ہی یا نہیں

اور اس باب میں کوئی حدیث قابل احتجاج کی ہی یا نہیں اور حجاج بن نصیر اور عباد
ابن کثیر کہ جن دو نون پر مدار حنفیت کا اس مسئلہ خاص میں ہی فی الواقع ضعیف ہیں یا نہیں

یعنی شرح بخاری میں باب اذا قمت الصلوٰۃ فلا صلوا الا المکتوبہ کے ہے و استدلال
من اجازہ ذلک بقولہ تعالیٰ ولا تبطلوا عما کم و بار و اہ البیہقی من طریق حجاج بن نصیر عن

عباد بن کثیر عن لیث عن عطاء عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ علیہ السلام قال اذا قمت
الصلوٰۃ فلا صلوا الا المکتوبہ الا رکعتی الفجر قال البیہقی ہذا الزیادۃ لا اصل لها و حجاج و عباد

عنہما فان قلت قال یعقوب بن شیبہ سالت ابن معین عن حجاج بن نصیر الفیضا طیطی البصری

کتاب الصلاۃ
و نماز اللہ تعالیٰ

فقال صدق وذكره ابن حبان في الثقات وعباد بن كثير كان من الصالحين وعن ابن مسعود
 انه دخل المسجد وقد اقيمت صلاة الصبح فركع ركعتي الفجر الى اسطوانة بمحضر خذيفة والي موسى
 قال بن بطلان وروى شاذ عن عمر بن الخطاب والي الدرداء وابن عباس وابن عمر رضي الله عنهما
 المسجد لصلاة الصبح فوجد الامام يصلي فدخل بيت حفصة فصلّى ركعتين ثم دخل في صلاة الامام
 انتهى بمكة بعد اداء نماز فجر کے سنت فجر کا ادا کرنا قبل طلوع شمس کے درست ہے یا نہیں
 اور کوئی حدیث اس باب میں وارد ہے یا نہیں ۵ اگر کوئی شخص چار رکعت نماز کی نیت کرے
 اور بعد دو رکعت کی غلطی سے سلام پھیر کر کلام کرے تو اس حالت میں بعد یاد آنے کی دو رکعت
 پڑھنا واجب ہے یا چار رکعت اگر چار رکعت پڑھنا چاہیے تو حدیث ذوالیہدین کی ناسخ کون حدیث
 ہے آیہ کریمہ تو موافقہ قانتین کی شان نزول یہ ہے کہ لوگ نماز میں عہد کلام کرتے ہیں
 او سپر یہ آیت نازل ہوئی پس اس آیت سے نسخ حدیث ذوالیہدین ثابت نہیں ہوتا ہے
 ۶ جو جنازہ نظر مصلیوں سے غائب ہو او سپر نماز پڑھنا جائز ہے یا نہیں اور اگر نہیں جائز ہے
 تو جنازہ بخاشی پر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی پڑھنے کا جو حدیث صحیح سے ثابت ہے کیا جواب
 ہے محرم اگر حالت احرام میں مر جاوے تو تکفین اور سکی مثل عامۃ امورات کو چاہیے یا بطور
 خاص اگر مثل عامۃ امورات کو چاہیے تو اس حدیث کا کیا جواب ہے کہ ایک شخص حالت احرام
 میں اونٹ سے گرا اور گردن ٹوٹ کر مر گیا او سپر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا اغسلوه بماء
 و سدر و کفنوه فی ثوبہ ولا تخمدوا رأسہ فانہ یبعث یوم القیمۃ یہاں نستی بینا تو جردا ہو ملصوب
 جواب سوال اول حنفیہ کو نزدیک جمعہ قری میں واجب نہیں اور شافعیہ اور حنابلہ
 قائل وجوب کر ہیں بسند حدیث بخاری وغیرہ کہ عصر نبوی میں جو اٹھائیں کہ ایک قریہ تھا
 جمعہ قائم کیا گیا اور حنفیہ او سکونہ کہتے ہیں اور اپنا استدلال ساتھ قول علی مرتضیٰ علی لاجمۃ
 الانی مصر کہ بسند صحیح مروی ہے کرتی ہیں اسوجہ سے کہ قول صحابی مالا یدرک بالرای میں حکم
 مرفوع میں ہے اور بدون اطلاع حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امور کو بیان کرنا ممکن نہیں ہے
 یعنی بنایہ شرح ہدایہ میں کہتے ہیں انما قال لا تجوز فی القری نفیاً لقول الشافعی فانہ لا یشرط
 المصر بل یجوز فی کل موضع اقامۃ سکنة اربعون رجلاً اعرار او بہ قال احمد و اجتہاد حدیث

ابن عباس نے کہا کہ اول جمعہ جمعہ تہی مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جو انامہ البحرین
رواہ البخاری و فی لفظ ابی داؤد و بخاری قریۃ من قری البحرین و لنا ما ذکرہ المصنف من الحدیث
جو انامہ قال الجہری ہی اسم حصن فی البحرین و فی المبسوط ہی مدینۃ والمدینۃ تسمی قریۃ کما قال
اللہ تعالیٰ من ہذہ القریۃ الظالم اہلہا انتہی اور حافظ ابن حجر عسقلانی درایہ فی تخریج احادیث
الہدایہ میں لکھتے ہیں حدیث لا جمعہ ولا تشریق ولا فطر ولا اضحی الا فی مصر جامع لم اجده مرفوعا
وروی عبد الرزاق عن علی موقوفہ لا تشریق ولا جمعہ الا فی مصر جامع و اسنادہ صحیح و رواہ ابو
الشیبہ مثله و زاد ولا فطر ولا اضحی و زاد فی اخیرہ او مدینۃ عظیمہ و اسنادہ ضعیف انتہی اور صینی شرح ہدایہ
میں بعد نقل اس حدیث کہتے ہیں قل ذکر الامام خواہر زادہ فی المبسوط ان ابابوسف ذکرہ
فی الاملا مسنداً مرفوعاً الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابو یوسف امام الحدیث جمعہ فاولم یثبت
عندہ کونہ مرفوعاً لما قال مسند مرفوع و لکن سلمنا انہ موقوف منہ موقوف صحیح و ہو محمول علی
السمع لانه لا یدرک بالعقل انتہی اور آئیہ فاسعوا الی ذکر اللہ کا اطلاق باب المکنہ میں خیر مسلم ہے
اجماعاً و نہ جو از جمعہ صحرا میں لازم آوے گا اور اسکا کوئی قائل نہیں ہو اسلئے جماعاً یہ آیت مخصوص
ساتھ چلے آگے کی ہو اور تخصیص ساتھ حدیث علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ سب ہو ابن ہمام فتح القدیر میں
لکھتے ہیں والقاطع للشعب ان قوله تعالیٰ فاسعوا الی ذکر اللہ لیس علی اطلاقہ اکتفاً
بین الامۃ اذ لا یجوز انما فی البراری اجماعاً و لا فی کل قریۃ عند الشافعی بل لیشرطان لا یطعن
اہلہما حیثما صیقا و لا اشتاء فکان خصوصاً لمکان طرقتہا اجماعاً فقیر القریۃ الخاصۃ و قدرنا المصر
و ہر اولی الحدیث علی وہو لو عورض بفعل غیرہ کان علی تقدیم علیہ فلیف و لم یحقق معارضۃ ما ذکرنا
ایاہ و لہذا لم یقل من الصحابۃ انہم لما فتحوا البلاد و استغلوا بحسب المناہج و جمیع الا فی الامصار دون
القری و لو کان لکن لروا احادیث انتہی پس مانحن فیہ میں حنفیہ نے تخصیص اطلاق قرآن ساتھ خبر
احاد کے نہیں کی بلکہ تعیین ایک امر مبہم کی کی جواب سوال دوم چونکہ تعداد جمعہ میں
ایک بلکہ میں اختلاف و رقع ہوا اسوجہ سے متاخرین نے احتیاطاً چار رکعت پڑھنے کا حکم یا ہونہ بوجہ
شک کی کیونکہ صحت جمعہ میں بروایات معتبرہ شبہ نہیں بلکہ محض بنظر احتیاط و الاحتیاط میں ہے
حال ہی شرح المنیۃ الاصلی ہوا احتیاط لان الخلاف فی جواز التعدد و عدمہ قوی و کون الصحیح الجواز

حدیث ذوالیدین مفید اس امر کو ہو کہ مصلی اگر گمان اسکے کہ نماز تمام کر چکا کلام کرے وہ کلام
مفسد نہیں ہے اور اس امر خاص میں کوئی حدیث ناسخ نظر سے نہیں گذری جواب سوال
ششم خبر صلوۃ بنجاشی کی مجوز صلوۃ علی الغائب ہو لیکن حنفیہ اس کا جواب دو طرح سے
دیتے ہیں ایک یہ کہ وہ مختصات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے ہی دوسری یہ کہ وہ جنازہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کے مقابل کر دیا گیا اور حجاب مرتفع کر دیا گیا تھا امام محمد و طائین لکھتے ہیں کہ بنی
صلی اللہ علیہ وسلم فی ہذا غیرہ الا یہ انہ صلی علی النجاشی بالمدينة وقدمات بالحبشة فصولہ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم برکت و طوراً فلیست کغیرہا من الصلوۃ انتہی اور زر قانی شرح مؤطا میں لکھتے ہیں
فیہ الصلوۃ علی الغائب وہ قال الشافعی واحمد و اکثر السلف وقال الحنفیۃ والمالکیۃ لا للشرع ولبہ ابن ابی البر
الی اکثر العلماء وانہم قالوا ذلک خصوصیتہ لہ صلی اللہ علیہ وسلم ودلائل الخصوصية واضحة لانه والله اعلم
احضروا حدیثاً ہذا جنازۃ ولابن حبان عن عمران بن حصین نقاموا وصفا خلفہ و ہم لا یطہون الا
ان جنازۃ بین ید یہ انتہی جواب سوال ہفتم ظاہر اس حدیث کا اس میں رد ال ہے
کہ محرم کی تکفین مثل عامۃ اموات کے نہیں ہے اور حنفیہ اس کو خصوصیت پر محمول کرتے ہیں اور
حدیث اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث وغیرہ استناد کرتے ہیں واللہ اعلم بالصواب
حدیث الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی شجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحنفی
استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے شریعت محمدیہ صلعم اس صورت میں کہ قوم مسہر یا ڈوم یا
چار یا دو سادہ جو ہندو کا فر مرد اور خور ہوتی ہیں اور اکثر چیزیں حرام مثل چوہا اور بلا اور غضب
یعنی گویہ اور کیکڑا وغیرہ کو کھا یا کرتے ہیں اونکے یہاں کی چیزیں از قسم حلال بکی ہوئی کھانا
یا اونکے ہاتھ کا پانی کنوئیں یا دریا سے نکالا ہوا پینا کہ جسمیں کچنی شہہ تلویث اشیاء سے حرام
یا نجاست وغیرہ کا نہو شرعاً ممنوع ہے یا جائز اور انکے ہاتھ سے چیزیں مثل روٹی اور گوشت
یا خشک اور دال پکوانا یہ سب چیزیں اونکے کھانے کی چھوٹی ہوئی مسلمانوں کو کھانا روا ہو گا
یا نہیں بینواتو جروا ہو المصوب جب تک کوئی نجاست ظاہری یقیناً اعضا ظاہرہ کا فرہر
نہو انکے ہاتھ سے کھانا پکوانا یا پانی نکلوانا یہ سب درست ہو وجہ اسکے کہ نجاست کا فر کی
صرف اعتقادی ہو نہ نجاست ظاہری جیسا کہ بحر الزمیں ہر لما انزل لنبی صلی اللہ علیہ وسلم

بہا

بعض المشركين في المسجد ولكنه من المبيت فيه على ما في الصحيحين علم ان المراد بقوله تعالى انما المشركون نجس النجاسة في اعتقادهم اور بھی اوس میں ہی سور الادی طاهر لافرق بین الجنب طاهر و الحائض و النفساء و الصغیر و الکبیر و المسلم و الکافر و الذکر و الانثی یعنی ان اکمل طاهر و طہور من غیر کرامتہ انتہی و اللہ اعلم حرره الراجی عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج و زائد عن ذنبہ الحلی و الحنفی ^{محمد عبدالحی} ابو الحسنات واقعی و اہوگا جب تک تیقن نجاست نہیں ہوگا کتاب فتاویٰ حمادیہ میں مذکور ہے و الا طعمۃ النبی

یتخذ اہل الشک و یوہم فیہا اصابۃ النجاستۃ کل ذلک محکوم بطہارتہ حتی تیقن نجاستہا انتہی مختصر و اللہ علیم حرره ابو الاحیاء محمد المدعو بالنعیم عفی عنہ

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم بخبرہ و نصلی علی رسولہ الکریم اما بعد کیا فرمائی ہیں علمائے فحول و مفتیان ذوی العقول اس مسئلہ میں کہ ایک شخص حنفی المذہب تقلید شخصے کو واجب نہیں جانتا بلکہ جائز کہتا ہے اور نماز میں شرائط اور ارکان و سنن موافق حنفیوں کے بجالاتا ہے اور آئین بالجہر کہنے والے کو بھی فعل مسنون کا عامل کہتا ہے نماز پیچھے ایسے شخص کے بلا کر اہت جائز ہے یا نہیں اور جو شخص مذکور کی اقتدا کو ناجائز کہے اور سکا کیا حکم ہے سن اور نماز میں آئین پکار کر کہنے والے کو مسجد سے نکلوا دینا کیسا ہے البسط و الجواب لکم الثواب الجواب خمدہ و مستعینہ و نصلی علیہ عقیدہ جواز تقلید شخصی موافق ہے محققین حنفیوں کے

جیسا کہ فرمایا علامہ عبد العلی بحر العلوم حنفی نے شرح مسلم الثبوت میں للکجب الاستمرار ویصح الانتقال و ہذا ہو الحق الذی یشغی ان یؤمن یو یعتقد اور کہا علامہ ابن الہمام حنفی نے تحریر میں لیا التزم مذہبنا معینا کابی حلیۃ رحمہ و الشافعی رحمہ فقیل بلزمتہ و قیل لا وہو الاصح اور کہا علامہ شہر تہالی حنفی نے عقد الفرید میں لیس علی الالتزام مذہب معین یہی مختار ہے علامہ محمد عبد الغنی حنفی مفتی مکہ وہ شاہ ولی اللہ صاحب و شاہ عبد العزیز صاحب و امیر حاج و سید بادشاہ و قاضی ابو عاصم اور بہت سی مشائخ کبار کا حنفیوں کو جبکہ عقیدہ اوسکا موافق ہوا محققین احناف سلف و خلف کو اور مذہب حنفی رکھتا ہے اور نماز میں رعایت کرتا ہے شرائط اور ارکان و سنن حنفیوں کے پس نماز پیچھے ایسے شخص کے بلا خلاف احدی جائز ہے رسالۃ الاہتداء فی الاقتصار للملا علی قاری میں ہی مذہب عامۃ مشائخنا الی الجواز اذا کان یحیط فی موضع الخلاف

والا فلا ولا ملحقی انہ یجوز فی المرامی بلا کراہتہ و فی غیرہ معہا ثم المواضع المستعمۃ للمراعاة ان یتوضا من القصد
والجماعۃ والتمی والرعاف ونحو ذلک لافیمایہو سنۃ عنده مکروہ عندنا کر فی الیومین سنۃ
الاتقالات وجہ البسملۃ واخفاہا من ذلک امثالہ لایکن الخروج عن عمدۃ الخلاف فکلکم یتبع مذہبہ
والا یکن مشربہ انتہی و فی حاشیۃ الاشباہ والنظائر الذی یبیل الیہ خاطر فی القبول بعدم
الکراہتہ اذ الم یحقق منہ مفسد کذا فی الشامی ^{باب الامارۃ} مطبوع مصر اور قول سدید میں ہے
بجوز صلوۃ المسلمین لقیضہم خلف بعض کما کان الصحابۃ رضہ والتابعون ومن بعدہم من الایمان
الاربعۃ رضہ یصلی بعضهم خلف بعض مع تنازعہم فی ہذہ المسائل المذکورۃ وغیرہا ولم یقل احد من
السلف انہ لا یصلی بعضهم خلف بعض ومن انکر ذلک فهو مبتدع ضال مخالف للکتاب السنۃ وجماع
سلف الائمۃ وایمنا وقد کان فی الصحابۃ والتابعین ومن بعدہم من یقر بالبسملۃ ومنہم من
لا یقر بہا ومنہم من یجہر بہا ومنہم من لا یجہر بہا کئی سطور من کتبہم کما د مع ہذا کان بعضهم یصلی
خلف بعض مثل ما کان ابو حنیفۃ واصحابہ والشافعی وغیرہم یصلون خلف ائمۃ المدینۃ
من الممالکۃ وغیرہم وان کانوا لا یقرؤن البسملۃ لاسرۃ ولا جہراً وکذا فی حجة الشرب الباقیۃ
اور قول عدم جواز اقتداء محض ضلالت وکراہی ہی فقہ اکبر لابی حنیفۃ رحمہ من سبب الصلوۃ
خلف کل برو فاجر من المؤمنین جائزۃ اسکے تحت میں ملا علی قادی فرماتی ہیں من ترک الجموعۃ
والجماعۃ خلف الامام الفاجر فهو مبتدع عند اکثر العلماء الصبیح انہ یصلیہا ولا یعیدہا اور پھر منتقہ
سے نقل کیا کہ سبیل ابو حنیفۃ رحمہ عن مذہب اہل السنۃ والجماعۃ فقال کذا وکذا ان فصلی
خلف کل برو فاجر وشرح عقائد میں ہی یجوز الصلوۃ خلف کل برو فاجر لقولہ صلوا الخ
ولان علماء الائمۃ کانوا یصلون خلف الفسقة واہل الاہواء والبدع من غیر تکرار اور
کما حاشیہ میں اسکے خلاف الشیعۃ فانہم قد اشرطوا العصمۃ فی الائمۃ الصغیرۃ
کما فی الکبری والخارج الضافان الکافر عندہم فاجر پس ثابت ہوا کہ امام اعظم رحمہ اور
شامی اہل سنت والجماعۃ کا یہی عقیدہ ہے کہ نماز پیچھے ہر مومن کے جائز ہی اور جو شخص
چھوڑ جماعت ترک کرے سبب فاجر ہونے امام کے وہ مبتدع اور ضال ہے اور عقیدہ
شیعہ اور خارجی کا رکھتا ہے اور یہ اختلاف شیعہ اور خارجی کا امام کے بد ہونے کی

تقدیر پر ہی اور جبکہ نیک ہو جیسا کہ سوال سے ظاہر ہوتا ہے تو اس میں کسی اہل قبلہ کا اختلاف نہیں
پس قائل عدم جواز صلوٰۃ کا پیچھے شخص مسئلہ عند کے محض ضلال و مضل ہو نعوذ باللہ من ہذہ
العقیدۃ الفاسدۃ جواب سوال دوم مومن کو مسجد سے روکنا خصوصاً فعل
شروع کے سبب سبب گناہ ہے فرمایا اللہ تعالیٰ نے ذمہ اظلم یمن تنع مساجد اللہ
ان یدکر فیہا اسمہ و سنی فی حرابہا اولک ما کان لہم ان یدخلوا الا خائفین لہم فی الدنیا
عذابی و لہم فی الآخرۃ عذاب عظیم علیہ السلام الجیب الراعی الی رحمۃ ربہ الرحیم ابو محی الدین محمد ابراہیم
غفرلہ ولوالدیہ واقعی نماز پیچھے ایسے شخص کے بلا کراہت جائز ہے اور جو شخص مذکور
کی اقتدا کو ناجائز کہے وہ مخطی ہے اور آمین پکار کر کہنے والے کو صرف بوجہ اس عمل کے
مسجد سے نکلنا درست نہیں ہے واللہ اعلم۔ حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ علی
الرب المحکیم ۱۲۰۹ ۱۲۰۹ یہ جواب صحیح ہے فی الواقع جو حنفی تقلید شخصی کو واجب بناتا ہو
اور اور کان وغیرہ موافق حنفیہ کے کرتا ہو اور آمین بالجو کہ بھی سنوں سمجھتا ہو اس کے پیچھے نماز
بلا کراہت جائز ہے اور حکم کرنا عدم جواز امامت اس شخص کا ضلالت ہے واللہ اعلم حررہ الراعی
عقوبہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی سبحان اللہ عن ذنبہ البلی والحنفی محمد عبدالحی
ابو الحسنات
استفتا ہوا اللہ الاکبر چہ میفرماید علمای دین محققین دین مسئلہ کہ خواندن قنوت در
نوازل در صلوٰۃ جبر یہ یا صرت در نماز فجر چنانکہ در بحر الرائق و در مختار و اشباہ والنظائر ناقلاً
عن فتح القدیر وغیرہ نوشتہ معمول بہ است یا نسخ و از صحابہ کرام بعد از جناب سرور
صلی اللہ علیہ وسلم منقول است یا نہ و اگر کسی در حادثہ سلطان روم خواند مصیب است یا مخطی
میثواتو جردا ہوا المصوب نزد حنفیہ قنوت در فجر وغیرہ سوائے وتر وغیرہ نوازل نسخ است
غالباً بوقت نزول نوازل و دقالت پس نزد حنفیہ ہم در فجر شروع است و از آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم صحابہ کرام بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قنوت بوقت نزول نوازل منقول است
و حادثہ سلطان روم حادثہ ایست عظیمہ خواندن قنوت و دعا برای فتح سلطان اسلام و ہزیمت
اہل کفر و ضلالت و در نماز فجر براہل اسلام متاکد و مستحب است بلکہ از درجہ سنیت مستحب است
بدرا الدین عینی در عمدۃ القاری البشرح صحیح البخاری می نویسند روى الطبرانی فی الاوسط

در جامعہ فتاویٰ علامہ ابو نعیم

من حديث ابراهيم بن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود قال قمت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في شيء من صلواته الا في الوتر انه كان اذا حارب قمت في الصلوات كلها لا قمت ابوبكر ولا عمر
 ولا عثمان حتى ماتوا ولا قمت على حارب اهل الشام فكان لقيت في الصلوات كلها و كان معاوية
 يدعو عليه ايضا وقال شيخنا زين الدين العراقي ان ابن مسعود لم يدرك محاربة اهل الشام
 ولا موت عثمان فانه مات في زمن عثمان فقلت يحتمل ان يكون قوله ولا عثمان الخ من كلام ابراهيم
 او علقمة او الاسود انتهى و علامه مرتضى حسيني زبيدي مصري حنفى در كتاب خود عقود الجواهر
 المنيقة في اولى مذاهب الامام ابى حنيفة مى نويسند اخراج عبد الرزاق في مصنفه عن ابى جعفر الرازى
 عن الربيع عن النس لم يزل رسول الله صلى الله عليه وسلم يقمت في الفجر حتى فارق الدنيا وكذا عند
 الطبراني وصححه الحاكم في الاربعين والدارقطنى و يعارضه اعند الطبراني ايضا من رواية غالب بن
 فرقد الطحان كنت عند النس بن مالك شهر بن قلم لقيت في صلوة العداة والجواب ان المراد بالحدوث
 الاول انه كان يقمت فيه عند النوازل واختصاصه بالنوازل قد ثبت بحديث النس نفسه عند الخطيب
 في كتاب القنوت واسناده صحيح قاله صاحب التلخيص بلفظ كان لا يقمت الا ان يدعو لقوم او صلى قوم
 وحديث ابى هريرة عند ابن حبان بلفظ لا يقمت في صلوة الصبح الا ان يدعو لقوم او صلى قوم واسناده
 صحيح قاله الحافظ فيكون حديث النس المتقدم منسوخ بصرح حديثه وعليه يحل قول من قال من الصحابة
 به فلا يكون بالنسبة الى النازلة منسوخا بل مستمر اذ به قال جماعة من اهل الحديث اذ ليس في الحديث
 ما يعارضه الا حديث ابن مسعود المتقدم فانه فيه لم يقمت قبله ولا بعده وقول الطحاوى والتردد ليل
 المنسوخ ظاهره ان المراد به نسخ القنوت مطلقا اى سواء كان في النوازل او غير ما هو مشكل لما ثبت
 عن ابى بكر قمت عند محاربة مسيلمة وكذلك عمر وكذلك على ومعاوية عند محاربة بني النضير
 من جميع الاخبار انه صلى الله عليه وسلم كان لا يقمت الا في النوازل ومن ثم ذهب جميع من العلماء الى
 عدم نسخه فيها بل هو امر مستمر مشروع وجعلوا مخصوصا ما روى من قنوت في الفجر عند النوازل ناسخا
 للعموم الذي روى انه لم يزل يقمت في الفجر حتى فارق الدنيا فقالوا ان المحنى لم يترك القنوت
 في الفجر عند النوازل حتى فارق الدنيا وجعلوا الترك المزوى عن ابن مسعود بمعنى ترك الدعاء على
 انك لا تقوم بعينهم لا ترك القنوت قال في الملتقط قال الطحاوى انما لا يقمت عند ناسخ الفجر

من دون وقوع بلیه قال وقعت قنوته اربعه فلا بأس به وقال ابراهیم الجلی فی شرح المینیة بنو مینیا
 وعلیه الجمهور وانما نهت علی هذه المسألة لان غالب مشائخنا یحملون الترتیب علی نسخ نفس
 الحكم انتهى وعلینی در بنایه شرح برای می آرند ان نزولت بالمسلمین نازلة قنت الامام فی صلوة النحر
 ویه قال اکثره وواحد وقال الطحاوی انما لا یقنت عندنا فی صلاوة الفجر من غیر بلیه فان وقعت
 بلیه او قنوته فلا بأس به فعلم رسول الله صلی الله علیه وسلم انتهى اورا بن بام حنفی ورفیع القدر
 می گویند قد روی عن الصادق انه قنت عند محاربة الصحابة مسیلة الذاریة عند محاربة اهل کتاب کذا
 عمر وکذا علی فی محاربة معاویة و معاویة فی محاربة و هذا فی شیئ لنا ان القنوت للنازلة مستمر لم یسح
 ویه قال جماعة من اهل الحديث وحملوا علیه حدیث ابی جعفر عن النبی زال رسول الله قنیت فی
 الفجر حتی فارق الدنیا می عند النوازل وما ذکرنا من اخبار الخلفاء یفید تقرره لقناعه ذلك بعد لنبی
 علیه الصلوة والسلام انتهى وابراهیم طلی در غنیة المستملی شرح غنیة المصلی می آرند القنوت
 لو كان سنة راتبة لفعله علیه السلام کل صبح یجبر و یؤی من من خلفه كما قال الشافعی او لیسر به یحیی لقطع
 القراءة الجهریة ولیست طینا كما قال مالک الی ان توفاه الله لم یحقق فی هذا الاختلاف بل كان سبیلہ
 ان ینقل کنقل جهر القراءة و یخالفتها و جمع ما ورد من قنوته وقنوت الخلفاء انما هو قنوت النوازل فانه یحل
 الاجتهاد فان حدیث النبی انه علیه السلام لم یزل یقنت حتی فارق الدنیا و نحوه مما عن الصحابة
 یتبته فان روی عن ابی بکر انه قنت عند محاربة مسیلة و کذا کانت عمرو علی و معاویة حدیث
 ابی حنیفة انه علیه السلام قنت شهر الم یقنت قبله ولا بعده ینفیہ فوجب کون بقاء القنوت فی النوازل
 مجتهدا فیہ و ذلک انه لم یشر عنه علیه الصلوة والسلام انه قال لا قنوت فی نازلة بعده بل یجوز له
 بعد ما فی صحبه الاجتهاد بان یظن ان ذلک انما هو لرفع شرعیته و نسخة نظر الی سبب که دیوانه لما نزل
 قوله تعالی لیس لک من الامر شیئ او انه لعدم وقوع نازلة تستدعی القنوت بعد بان تكون شرعیته
 مستمرة و هو محمل قنوت من قنت من الصحابة و هو مذہب الجمهور و اما القنوت فی الصلوات
 کلها عند النوازل فلم یقل بها الا الشافعی انتهى و ابن عابدین شامی در رد المحتار بعد نقل قدری
 از عبارات مذکورة غنیة می گویند هو صریح فی ان قنوت النازلة عندنا یقتضی صلوة الفجر و ان
 غیره من الصلوات الجهریة و السریة و ان القنوت مستمر من قبل الم کوع ام بعده لم اره و الذی یظهر

انہ یقیناً بعد الرکوع لا قبلہ برکلی ان ما استدل به الشافعی علی قنوت الفجر و فیہ النصیح بالقنوت
 بعد الرکوع حملہ علما و نا علی قنوت النازلہ ثم رأیت الشر بنیالی فی مرانی الفلاح صرح بانہ بعدہ
 واستظهر الحموی بانہ قبلہ والاظهر ما علناہ انتہی واللہ اعلم بالصواب حرره الراجی عفو ربہ القوی
 ابو الحسنات محمد عبد الحمی تجاوز الشرح عن ذنبہ الجلی والنفی محمد عبد الحمی
 استقفا کیا فرماتی ہیں علمائے دین کہ ثبوت ایمان والدین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا
 ہی یا نہیں اور جو کوئی ان دونوں کی طرف تحریر یا تقریر نسبت کفر کرے اس کا کیا حکم ہے
 ہو المصوب اس مسئلہ میں علماء کا اختلاف واقع ہے بعض بیان عبدالاحیاء کے
 قائل ہوں ہیں اور بعض حدیث احیاء کو موضوع کہتے ہیں اور عدم ایمان کے قائل ہیں
 اور وجہ ہونے اور نہ ہونے کے باب فطرت سے نجات کے قائل ہیں علامہ جلال الدین سیوطی نے
 اس باب میں سات رسالے تحریر کیے ہیں اور بشد و مد نجات ثابت کرتے ہیں اور ملا علی قاری
 اور ابن تیمیہ حلبی اور ان کے بعض رسائل کی رد لکھ چکے لیکن چونکہ اس باب میں لائل متعارض ہیں
 اس وجہ سے سکوت اسلم ہی اور یہ کہنا کہ والدین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے کافر ہیں یا فی النار
 ہیں بڑی بڑی ادبی اور موجب اذیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی جمعی شرح اشیاء میں
 لکھتے ہیں ان السلف اختلفوا فی ابوی الرسول صلی اللہ علیہ وسلم بل ما علی الکفر ما قرب
 الی الاول جمع منہم صاحب التیسیر و ذہب الی الثانی جماعۃ و نفر من الجمع الاول قالوا بنجا تہما من
 النار و سئل القاضی ابوبکر بن العربی احد الائمة المالکیۃ عن رجل قال ان ابا البنی صلعم
 فی النار فاجاب بانہ ملعون لان اللہ تعالیٰ قال ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی
 الدنیا و الآخرة ولا اذی اعظم من ان یقال عن یہ انہ فی النار و قال السیسی فی الرد ص لا لفت لیس لنا
 نحن ان نقول ذلک فی ابویہ لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تؤذوا ولا حیات بسبب الاموات و ان نقول
 ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ الآتہ و امرنا ان نمسک اللسان اذا ذکر اصحابہ بنسبہ یہ رجوع ذلک
 الی العیب فیہم فلان نمسک عن ابویہ احق و احری فجملة المرام فی ہذہ المسألة ان ہذہ المسألة
 لیست من الاعتقادات فلا حظ للقلب منها و اما اللسان فحقہ الامساک عما یتبادر منہ النقصان
 انتہی لمختصر او اللہ اعلم حرره الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحمی تجاوز الشرح عن ذنبہ الجلی والنفی

در کتاب التفسیر
 در بیان آیات و روایات

استفتا ما توکم رحمکم اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ اگر شفیع نے طلب تملیک ایک
 اہ تک بغیر عذر ترک کی تو شفیع اوسکا باطل ہوا یا نہیں بینوا تو جر و الجواب
 ہو الموفق للصواب صورت مرقومہ میں نزدیک محققین کو شفیع کا باطل ہوا
 کیونکہ اگرچہ اس مسئلہ میں دو قول ہیں ایک امام ابو حنیفہ رحمہ اور دوسرا امام محمد رحمہ اور زفر رحمہما اللہ
 کا لیکن محققین نے بنظر رفع ضرر و اضرار کے قول ثانی پر فتویٰ دیا ہے فتاویٰ عالمگیری میں
 مرقوم ہے وعن محمد وزفر رحمہما اللہ و ہوروا یہ عن ابی یوسف رحمہ ان اشہد و ترک الخاصۃ شہراً
 من غیر عذر تبطل شفعۃ و الفتویٰ علی قولہما کذا فی محیط السرخسی اور زیلعی فرماتے ہیں الفتویٰ
 الیوم علی ہذا التخیر احوال الناس فی الاضرار بالغیر انتہی اور المختار میں مرقوم ہے
 قالہ شیخ الاسلام وقاضیخان فی فتاواہ و شرحہ علی الجامع و مشی علیہ فی الوقایۃ و النقایۃ و الخیرۃ
 و الخفی و فی النشر نہالیۃ عن البرہان انہ اصح ما یفتی بہ قال یعنی انہ اصح من تصحیح المذابیۃ و الکافی
 و تمامہ فیہا و عزاء القسستانی الی المشاہیر کالمحیط و الخلاصۃ و المصنعات و غیرہما انتہی
 واللہ اعلم و علمہ اتم تحررہ محمد بشیر السہسوانی ھ فی الواقع اگرچہ اس مسئلہ میں امام ابو حنیفہ رحمہ
 نزدیک موافق ظاہر الروایات کے شفیع باطل نہوگا اور ہدایہ کافی میں اوسی کو مفتی بہ لکھا ہے
 لیکن جماعت کثیرہ و محققین خفیہ کے قائل فتویٰ قول امام محمد ہی نہایت شرح ہدایہ میں ان ترک
 ہذا الطلب بغیر عذر لا تبطل شفعۃ و ان طالت المدۃ و علی قولہما تبطل اذ اطالت المدۃ و خلت
 الروایات عنہما فی طول المدۃ ففی روایۃ عن محمد ثلثۃ ایام و فی اخری لبشر و ہواحدی الروایات
 عن ابی یوسف قال شیخ الاسلام الفتویٰ الیوم علی ہذا و کذا ذکر الیضا فی الجامع الصغیر لقاضیخان
 فکان ما اختارہ فی الكتاب ان الفتویٰ علی قول ابی حنیفۃ مخالف الروایات ہذا لکتب انتہی
 و تصحیح فتاویٰ حامدیہ میں ہے قال فی شرح الجمع و فی الجامع الخانی الفتویٰ الیوم علی قول محمد لتفسیر
 احوال الناس فی قصد الاضرار انتہی و بہ ظہر ان افتائہم بخلاف ظاہر الروایۃ لتغیر الزمان و نظائرہ
 کثیرہ و قصد الاضرار فی زماننا کثیر انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفوریہ القوی ابو الحسنات
 محمد عبد الحمی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی ھ و اقصی شفیع اوسکا باطل ہوا مطالب فتویٰ متاخرین متجربین
 فی کمال الدراتیۃ فی شرح النقایۃ و بتاخرہ شہراً من غیر عذر منضی و حبس بطل عند محمد و ہو قول زفر

مسلک مولوی محمد بشیر صاحب سہسوانی علیہ السلام
 کتاب الشفوعہ

واختیار الکفری: یہ ای بقول محمد بن قتیب الیوم لقصد اہل الزمان الی الاضرار بغيرہم انتہی مختصر اوست

شرح البرجندی المختصر الوقایہ: یہ ای بقول محمد بن قتیب ميسوط الامام خواہر زاده والمخطط والروضۃ

والنقمة وفتاویٰ قاضی خان والخلصة انتہی واللہ علیم حرره ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ العالی الرب الحکیم ۱۲۹۵ھ

استفتنا بسم اللہ الرحمن الرحیم چه قول ست مر علمای دین متین را حکم اللہ در جواز عدم جواز

تیمم بضر دست بر وسادہ و بساط و نمده و بانات وغیرہ از قسم پارچہ کہ غبار نہ بران و نہ بر دست

محسوس میگردد مگر بوقت ضرب در ہوا چیزی پیدا شدہ میشود و بودن غبار بر اشیای مذکورہ بقدر

ما یجوز بہ التیمم بضر الید علیہا چگونه شناختہ میشود بینوا بالتفصیل والاسناد تو جرد امن رب

العباد فی یوم التناد ہوا المصوب ہر گاہ بوقت ضرب دست بر وسادہ وغیرہ در ہوا غبار

محسوس شدہ و در ان غبار ضربات تیمم و مسح وجہ و کفین ادا کردہ شد نہ تیمم جائز خواہد شد

خواہ آن غبار بر دست محسوس باشد یا نباشد و خواہ بران وسادہ وغیرہ بدون ضرب ید باشد

باشد یا نباشد یعنی در شرح کنز میں لیسد یجوز التیمم ایضا بالنقع بان لفض ثوب و حصیر اطہر ثم تیمم

بغبارہ جاز انتہی و در خزائن المفتین می آید لرفع لیدہ او ثوبہ او الاشیاء الطاہرۃ فیتیمم بغبارہا

جاز و صورتہ ان ینفض ثوبہ او لیدہ فی رفع غبارہ فرقع یدہ فی الہوا و قریباً منہ فوقع

الغبار فی یدہ و تیمم و لو ضرب یدہ علی اللبد و الثوب و ارفع غبارہ فرقع یدہ و تیمم جاز

انتہی و در رد المحتار ست قال الر علی الظاہر التفصیل ان استبان اثر الغبار جاز والا فلا

لوجود الشرط خصوصاً فی ثیاب ذوی الاشغال انتہی و همچنین ست در بسیاری از

کتب فقہ و اشترط محسوس شدن غبار بر وسادہ وغیرہ بدون ضرب ید وغیرہ یا محسوس

شد نش بر ہر دو دست از عبارت کتب معتمدہ بدرجہ ثبوت نرسیدہ واللہ اعلم حرره

الراجی عفوریہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الحفی ۱۲۹۵ھ

الجواب نقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ ایک شخص قوم چمارسی ہے اور

ایک وہ اپنی آبا اور اجداد کی دین پر ہی لیکن بالدار ہی اوسنی اپنی لڑکی کی شادی کی اور

اوسمیں تمام رسومات مثلاً شرب خوری و باجا و قح و آتش بازی و پوجا پڑیو تاؤن کا وغیرہم

کتاب الطہارۃ

کتاب الطہارۃ

فان قدر علی المنع فعل والا صبر ان لم یکن یمن یقتدی به فان کان مقتدی اولم یقدر علی المنع
خرج ولم یقدر لان فیه شین الدین وان علم اولاً باللعب لا یحضر اصلاً سواء کان یمن یقتدی
به اولاً لان حق الدعوة انما یلزمه بعد الحضور لا قبله انتهى لمحضاد الله اعلم حرره الراسی
عفور به القوی ابو الحسنات محمد عبد الحمی بتجاوز الله عن ذنبه اسبغ واسکف
صح الجواب نمقه خادم اولیاء الله الکریم محمد ابراهیم عفر له الله الرحیم محمد ابراهیم
استفتایه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که جماعت نساء منفردات شرعاً جایز است
یا نه و از احادیث نبویه و اخبار صحابه رض مشروعیست آن ثابت است یا نه و بر تقدیر ثبوت
مشروعیست آن طریق قیام امام چیست آیا نه که امام باشد مثل رجال ز جمله مقتدیات مقدم
باشد یا بواسطه و آنچه مشهور است که جماعت نساء مکروه است بکراهت تحریم آیا سند معتد به کراهت
یا نه شده است یا نه بینوا التوجر و الجواب در باب کراهت تحریم جماعت النساء و حدیث
که امام سند معتد به از نظر مگذشته است لیکن اتفاق فقهای حنفیه که عموماً در متون یافته می شود
دلالت دارد بر آنکه نزد ایشان اصلی و دلیل باشد والله اعلم بالصواب لیکن عمل بران دلی و
احسن معلوم میشود چرا که در احادیث صلوة النساء در بیت که استروا ظلم باشد قرنیه بر نبودن
جماعت ایشان ظاهر است که ظلمت خانه مناسب جماعت نیست والله اعلم کتبه احمد علی عینی عنه
استفتایه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که جماعت نساء منفردات شرعاً جایز است
یا نه و از احادیث نبویه و اخبار صحابه رض مشروعیست آن ثابت است یا نه و بر تقدیر ثبوت مشروعیست
آن طریق قیام امام چیست یعنی زکے که امام باشد مثل امام رجال ز جمله مقتدیات مقدم باشد
یا بواسطه آنها قیام سازد و آنچه مشهور است که جماعت نساء مکروه است بکراهت تحریم نزد امام رحمه الله
آیا سند معتد به کراهت یافته شده است یا نه بینوا التوجر و الجواب الله الموفق للصواب
نفس جواز جماعت نساء منفردات و مشروعیست آن از احادیث و اخبار ثابت بوده است و در نقض
باین که زن امام و مقتدیات قیام سازد و الا قول فی فتح القدر نقله شیخ المسلم در کف فی حق عالیه
رضی الله عنهما انها کانت یؤذن و یقیم و تؤم النساء و تقوم و یصلون و عن کتاب الامام محمد رح
اخبرنا ابو حنیفه رح عن حماد بن ابی سلیمان عن ابی ابراهیم الخنجر ان عالیه یعنی الله تعالی عنهما

کتاب الصلاة
و از این کتاب در حدیث آمده است که

کتاب الصلاة
و از این کتاب در حدیث آمده است که

كانت تؤم النساء في شهر رمضان تقوم وسطها وعن أبي داود في بعض طرق حديث أمارقة
 بنت عبد الله بن الحارث بن عمر الأنصاري كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزورها وجل لها
 مؤذنا وامرأتان تؤم أهل دارها عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال تؤم المرأة النساء تقوم وسطهن
 انتهى لمحضه وسند كراهية تحريمي نزد حنفية این است که قیام زن امام وسط عقدايت که جزا و طلاق
 جماعت ایشان به ثبوت نرسیده مخالف است وجوب تقدم امام را که ثابت است بمواظبت
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم و لهذا مثال روایات مسطوره نزد حنفیه محمول بر ابتدای اسلام و تسبیح
 و حال اجتماع ایشان بوجه تحقق نفس بشر الطحطاوی از صلوة و مخالفت وجوب مذکوره جائز بکراهت
 تحريمي است قال فی البحر الرائق علی قول اکثر الجماعة النساء ای و کراهة الجماعة النساء و حدیث
 لانها لا تخلو عن ارتکاب محرم و هو قیام الامام وسط الصف فیکره کراهة لذاتی الهدایة و هو بدیل
 علی انها کراهية تحريم لان التقدم واجب علی الامام للمواظبة من النبي صلى الله عليه وسلم و ترک الواجب واجب
 لکراهية التحريم بالمقتضية انتهى ثم قال بعيد هذا علی قوله فان فعلت الامام وسطهن کراهة لان
 عائشة رضي الله عنها فعلت كذلك و حمل فعلها الجماعة علی ابتداء الاسلام انتهى و قد بحث فی الفتاوی
 هنا بان المذهب عندنا ان اتقاء صفة الوجوب يستلزم اتقاء صفة الجواز کما عرفت و لا فرق بین
 الوجوب و السنية فی ذلك لوجود الموجب فیها کوجوده فیہ و هو واضح للمراو لین فی علم آخر و قرآن
 فی التقرير فاذا نسخت السنية نسخ الجواب و الاستدلال بالمنسوخ غیر صحیح ثم اجاب بان الجواز الباقی
 جواز مع الکراهية و الذی کان فی ضمن السنية نسخ معها و الاستدلال به لبيان انها كانت و نسخت
 و انما جوزت فی زماننا لمقتضی الجواز الذی کان من اجتماع شرائط و رفع موانع الموجب ہست
 من ارتکاب محرم انتهى و آری جماعت نسائے مفردات و در نماز جنازہ بلا کراهت ہست بکمال البسط
 فی البحر و الفتح ثقط

بن حیدر علیخان عفا اللہ عنہما محمد عبدالقادر	الجواب صحیح محمد عبدالقادر	احمد احمدی غلام الدین	الجواب صحیح محمد عبدالقادر	الجواب صحیح محمد عبدالقادر
العبد محمد امداد حسین	محمد مجتبیٰ امداد حسین	محمد مجتبیٰ امداد حسین	محمد مجتبیٰ امداد حسین	محمد مجتبیٰ امداد حسین

بسم اللہ الرحمن الرحیم کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ
 میں کہ بکری چھ مہینے کی اگر توڑا اور فریہ ہو قربانی اوسکی درست ہی یا نہیں جیسا کہ دینیہ اور بھیٹر
 درست ہو اور اس مسئلہ میں کہ ایک شخص بیان کرتا ہے کہ جس لڑکی کی طرف سے عقیقتہ

درج ذیل فتاویٰ
 درج ذیل فتاویٰ

نہوا ہو اگر وہ لڑکا مر جاوی تو اوس کے مان باپ مستحق شفاعت کے نہون گئے یعنی وہ لڑکا
 اپنے مان باپ کی شفاعت نہ کرے گا اور سند میں اس کے حدیث نقل کرتے ہیں الغلام مرتن بعقیدۃ الحق
 پس حدیث شریف کا خلاصہ مطلب کیا ہے بیوا تو جردا ہو المصوب بکری چہ مینے
 کی نہیں درست ہے اور دنیہ چہ مینے کا اگر فریبہ و توانا ہو درست ہے یہی
 مذہب حنفیہ کا بلکہ جمہور علماء کا ہے اور احادیث سے بھی یہی ثابت ہے و بنا یہ شرح ہدایہ
 میں ہے و یجزی من ذلک کلمۃ الثنی نساعدا الا الضان فان الجذع منه یجزی و البقیر بالضان لان
 الجذع من الابل و البقر و الغنم لایجزی بل لایجزی منها الا الشبی انتہی اور من الغنم لایجزی من الابل
 میں ہے و صحیح الجذع من الضان و صحیح الثنی نساعدا من الثلاثة ای من النشاء اعم من ان یكون
 ضانا او معزا و من البقر و من الابل و الجذع ضاة لہا سنۃ اشہد الضان ما یكون لہ سنۃ
 انتہی اس سے صاف واضح ہے کہ بکری اور بھیر اور ایسی ہی گاسے اور اونٹ چہ
 مینے کا نہیں درست ہے فقط دنیہ چہ مینے کا درست ہے اور ایسی ہی اور کتب فقہ میں بھی
 موجود ہے اور شرح سند امام اعظم میں ہے فی صحیح مسلم عن جابر لاندیکو الا سنۃ الا ان یسر علیکم
 فقد یجو اجزئۃ من الضان و بہ قال جہوز یجوز الجذع من الضان لا من غیرہ انتہی اور حدیث
 الغلام مرتن بعقیدۃ الحق معنی محدثین کو نزدیک یہی ہیں کہ وہ لڑکا جس کا عقیدہ نہوا ہو وہ والدین
 کی شفاعت کرنے سے محروم رہے گا شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السجادی اپنی کتاب تیاح الاکباد
 فی فقد الاولاد میں لکھتی ہیں ذکر البیہقی عن سلیمان بن شریب حدثنای عن بن جریر قال قلت
 لعطاء الخزازانی ما معنی مرتن بعقیدۃ فقال تحرم شفاعۃ والدہ و لہذا قال الامام احمد انہ مرتن
 عن الشفاعۃ لو والدہ و انتحسۃ الخط الی حیث قال حکم الناس فی ہذا لوجود ما قبل فیہ مذہب الیہ
 احمد ان ہذا فی الشفاعۃ یرید انہ اذا لم یعق عنہ فمات طفلا لم یشفع والدیہ انتہی و اللہ اعلم حررہ
 الراہی عفور بہ العتوبی ابو الحسنات محمد عبدالحی سجاد و اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی و اقصی بکری چہ مینے
 کی اگر فریبہ ہو قربانی اوسکی درست نہیں فی جامع الرموز و انما قال من الضان لان
 لانہ لہ جوز من المعز و غیرہ بلا خلاف کما فی المبسوط و نحوہ انتہی اور حدیث شریف کا خلاصہ
 نزدیک جناب امام ہمام شیخ الکرامہ لانا احمد بن حنبل کا ہے کہ وہ لڑکا شفاعت نہ کرے گا

فی منافع الجنان و مصابیح الجنان و عن سمره رضی اللہ عنہ انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 الغلام مرتین بعقيقته قبل معناه انہ یجوز سلامته عن الآفات بعقيقته او انہ کالتشی المرہون
 الایمہ الاستمتاع بہ دون ان یقال بالعقيقۃ و قبل معناه ان شفاعتہ لا یوید معلق بعقيقته لا یشفع
 لہا الطفل ان لم یعق عنہ انتہی و فی کاشف صفات السنین المحمدیہ شرح مشکوٰۃ المصابیح و قال
 صاحب النہایۃ معنی قولہ رہینۃ بعقيقۃ ان العقيقۃ لازمتہ لا بد منها فشبہہ فی لزومہا لہ و عدم
 انفکاکہا منہ بالزہن فی ید المرتین قد تکلم الناس فیہ و اجد ما قالہ احمد بن حنبل معناه انہ اذا
 مات طفلا ولم یعق عنہ لم یشفع فی والدیہ و روی عن قتادۃ انہ یحرم شفاعتہم اقول ولا ریب
 ان الامام احمد بن حنبل ما ذهب الی ہذا القول الا بعد ما تلقی من الصحابی و التابعین علی انہ
 امام من الایمہ الکبار یجب ان یتلقى کلامہ بالقبول و بحسن الظن بہ انتہی مختصر اللہ علیم بالصواب
 و عنہ ام الكتاب حرره العبد الفقیر الی العلی الرب الحکیم ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۹۵ ۱۲
 استفتا چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرح متین درین مسائل مندرجہ سوالات
 مفصلہ ذیل سوال اول صوت زن در نماز سترست یا نیست و زن برادر نماز بر سینه
 دست بستن سنت است یا زیر سینه و زیر ناف ہم و زن را قعدہ اولی و جلسہ اخیرہ مثل مرد
 سنت است یا تو رک و زن را در سجده تجا فی اعضا مثل مرد سنت است یا بالعکس و اگر
 زن در قعدہ ہر دو جلسہ مثل مرد کرد و تو رک نکرد و در سجده تجا فی اعضا مثل مرد کرد پس
 ترک سنت کرد یا نماز فاسد شد و زنان جمع شدہ کسے زن را اگر امام کنند پس ادای اقتدا
 نمایند پس بکدام ہیأت جماعت کنند یعنی امام متوسط و داخل صفت اول باشد یا مقدم
 مثل جماعت مردان و این جماعت جائز است یا مکروہ سوال ثانی کسے صحابہ زنان را
 جمع کردہ بنفسہا امام شدہ بجماعت نماز خواندہ است یا نہ اگر خواندہ است قرأۃ تائید تکبیرات
 انتقال تسبیح تحمید و تسلیم بالجہر کردہ است یا بانخفا و کسی حدیث صحیح در صحاح و غیرہ
 مشتمل بر کیفیات مذکورہ مفصلہ بروی سنت یا نہ اگر نیست چہ طور نیست و سند حسن نیست
 و در کدام کتاب است و اقوال ہمہ مجتہدین و محدثین و تحقیق درین مسئلہ بکدام نہج منقول است
 سوال ثالث حدیث مراسیل ابی داؤد المذکور فی بحر الرائق و شرح المنہاج لا یجوز الاستقلال

کتاب الصلوٰۃ
 از جناب مولانا محمد رفیع عثمانی

الحمد لله رب العالمین السند انه عليه السلام مر علی امرأتین تصلیان فقال اذا سجدا فاصما بعض
 العلم الى الارض فان المرأة لیست فی ذلک کالرجل انتهى سند این حدیث مرویست یانه
 و اگر مرویست بکدام طریق مرویست و سندی که در مرا سیل ابو داود و است تعدیل و توثیق
 روایة آن حدیث چه طور است و کدام کدام محدثین بحواله شان مقررستند و این حدیث
 مخصوص عموم حدیث صلوات الله علیه ایتمونی اصلی شدن میتواند یانه و حدیث مرسل صحیح مخصوص
 عموم حدیث موصول مرفوع صحیح میتواند شد یانه و اگر میتواند شد پس این فریب مختار کدام
 کدام علمای مجتهدین و محدثین است و حدیث مرسل اگر بطریق روایة مجهول العدالة مروی باشد
 و بطریق آخرین موصولاً مروی باشد لیکن در آن هر دو یک راوی متروک الحدیث باشد
 پس آن حدیث مرسل حکماً موصول شد یانه و اگر حکماً موصول شد پس مخصوص عموم حدیث
 صحیح مرفوع موصول شدن میتواند یانه و جیش پیست و قائلش کیست اگر کسی در حالت
 رکوع پس اقامت کرده در نماز داخل شود رکوع کرد پس رکعت خود را یافت یانه و اگر یافت
 پس اگر رکعت را در شمار نیاورد و گفت که بوجه بخواندن من سورة فاتحه را رکعت قابل شمار
 نماند و همون فرصت آن رکعت بر من باقی ماند و ادانش پس قول شخص موافق جمهور صحیح
 است یانه هو المصوب در بودن صوت زن ستراختلات فقها واقع است صاحب
 محیط در بحث اذان و صاحب کافی قاضی خان تصریح صوت المرأة عورة کرده و عدم
 جواز اذان زن را مبنی کردند و صاحب بحر و اشباه و صاحب هنر و در مختار ترجیح اینکه
 آواز زن ستر نیست کرده اند و در نوازل ابواللیث است نعمة المرأة عورة صاحب فقه قدیر
 می نویسد و علی هذا فلو قيل بانها اذا جهرت بالقراءة فی الصلوة فسدت صلاته كان مبتها و حق
 درین باب آنست که مطلق آواز و ستر نیست البتة رفع صوت مع تطیط و غیره سترست
 شربلالی در مراقی الفلاح شرح نور الايضاح می نویسد تقدم فی الاذان ان صوتها عورة
 و لیس فی المروج و کلامها بل ما يحصل من تلمیذ و تطیطه و لا یجوز له سماعها و ابوالعباس قرطبی در کتاب السماع
 نوشته لا یطین من لا قطنه عندنا اذا قلنا صوت المرأة عورة انا نری بذلك کلامها لان
 ذلک لیس بصحیح نانا بحیز الکلام مع الاجانب و مجاورهم عند الحاجة الی ذلک و لا یخیر لهم

رفع صوتهن ولا تطیطنها ولا تقطیعها لما فی الک من استماله الرجال لیهن تحریک الشهوات ومن هذا
لم یحجز ان تؤذن المرأة وجماعت زنان نزد اکثر حنفیه مکروه است لیکن دلیل معتدیه بر کراهت
یافتن نمیشود و ادله فقها بر کراهت قائم کرده اند مخدوش اند چنانکه از معانی فتح الفتیر
و بنایه شرح هدایه للعینی واضح میشود و از آثار و اخبار مشرعیات جماعت نسائیه منقذات ثابت
میشود و در سنن ابی داؤد و در حدیث طویل مروی است و کانت ایام و رقة قد قرأت القرآن
فاستأذنت ابنتی صلی الله علیه وسلم ان تتخذنی داراً مؤذناً فاذن لها و امر بان تؤم اهل دارها
و در کتاب الآثار لمحمد بن الحسن است اخبرنا ابو حنیفه نا حماد عن ابراهیم عن عائشة انها کانت تؤم
النساء فی شهر رمضان فتقوم وسطهن و ابن حجر عسقلانی در تخریج احادیث شرح رافعی مینویس
اخرج ابن شیبہ ثم الحاکم من طریق ابن ابی لیلی عن عطاء عن عائشة انها کانت تؤم النساء فتقوم
ممن فی الصف و اخرج الشافعی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق عن ام سلمة انها است النساء
فقامت وسطهن و در مستدرک حاکم مروی است ان عائشة کانت تؤذن و تقيم تؤم النساء
فتقوم وسطهن فذكره العینی فی البنایه ازین روایات معلوم شده که زن که امام باشد در جماعت
و زنان در وسط صف قیام سازد و تقدم مثل رجال برای آن مشروع نیست و این هم معلوم شد
که زن امام را جهر بالقراءة و جهر تکبیرات و غیره باید چه بدون آن صورت اقتدای بنده و آواز زن
اگر چه بیهوده است لیکن آن در حق رجال نه در حق زنان و تحقیق این بحث کما یبغی در رساله
خود تحفة النبلاء فیما يتعلق بجماعة النساء کرده ام من شاء فلیرجع الیه و زن را در نماز دست بر سینه
بستن مسنون است چه این هر دو امر برای زن باعث شترست ملا محمد قائم سندی در رساله خود
نوز الکرام بما ثبت فی وضع الیدین تحت السرة او فوقها عن الشفیع المظلل بالغمام مینویسد لما تبیین
ان البنی صلی الله علیه وسلم ثبت عنه الامر ان وضع الیدین علی الصدر و تحت السرة و کذا عن الصحابة
و التابعین و اجمعوا علی دسوها و الاصل فی اعمال البنی صلی الله علیه وسلم التقید و التعليم و الموافقة
بین الرجال و النساء الا فیما استثنیت و روی ابو داؤد فی مراسیله عن یزید بن ابی حنیب ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأتین تصلیان فقال اذا سجدا فاضما بعض اللحم الی بعض فان المرأة
لیست فی ذلک کالرجل قال البیهقی هو احسن من موصولین فی هذا الباب و استنبط

المختارون منه ان امره بضم اللهم لكونه استر له من مع اختيار علمائنا في حق الرجال لو وضع تحت السقوف
 المرأة الوضع على الصدر لانه استر لها انتهى وحافظ ابن حجر در تخریج احادیث را فنی می نویسد
 روی ابو داود فی المراسیل عن یزید بن ابی حبیب انه علیه السلام مر علی امرأتین تصلیان
 فقال ان سجدة تافضا لبعث اللحم الى الارض فان المرأة فی ذلک لیست كالرجل ورواه البیهقی
 من طریقین موصولین لکن فی کل منهما متروک واین حدیث اگر چه در سلسل است لیکن بجهت اعتقاد
 طریقین موصولین اگر در ان هر دو متروک واقع است قوی حاصل شده و بموجب سلسل قبول
 و مخصوص حدیث موصول میتواند شد شمس لدین سخاوی در فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث
 می نویسد المرسل بالسند یقتضی و بصیرة لیللا آخر فی رجح بهما الخبر عند معارضة خبر السلسل الا طریق
 مسند و بما یكون المسند حسنا فی تعلق المرسل به لکن هذا اثباتی اذا کان المسند بمفرده صالحا
 للحجة اما اذا کان مما یفتقر الی اعتقاد فلا اذ کل منهما اعتقد بالآخر و صار به حجة قال شیخنا حنفی
 فیکون اعتقاده بهذا المسند کاعتقاده بمرسل آخر لا شتر الکیافی عدم الصلاحیة للحجة و لکن
 قد اجیب بان القوة انما حصلت من هیأة الاجتماع اذ بانضمام احد بهما الی الآخر قوی الطن
 بان له اصلا و وزن را در قعه تورک مسنون است و اگر مثل رجال قعه کرده نمازش صحیح
 خواهد شد در مسند خفکی می آرد ابو حنیفة عن نافع عن ابن عمر انه سئل کیف کان النساء تصلین
 علی عهد رسول الله قال کن تیر یمن ثم امرهن ان یقفن ملا علی قاری در شرحش مینویسد
 هو بالحاء المهملة و الفاء و الراء المبهمة ای یضمین اعضائهن بان یترکن و در صحیح بخاری است
 کانت ام الدرداء تجلس فی صلوتهما جلست الرجل و کانت فقیهة و عینی در شرح بدایه می نویسد
 ان کانت امرأة جلست علی الیئها الیسری لان مراعاة الست لهما اولی و کانت ام الدرداء
 تجلس جلست الرجل و هو قول النخعی و مالک و کانت صفیة و نساء ابن عمر تجلس مترجعات لان
 ذلک استر لهن و در رک امام مدرک رکعت است بوجه سخاوندن فاتحه رکعتش غیر معتد به
 نخواهد شد نزد جمهور العلماء من الصحابة و التابعین و من بعدهم و تحقیقش مع بسط و الاکل در
 رساله خود امام الکلام فیما یعلق بالقراءة خلف الامام کرده ام من اراد الاطلاع فلیرجع الیه
 و الله اعلم حرره الراعی حضور به القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی الخفی

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین انذریں مسئلہ کہ باہم زید اور عمرو کو نزاع اس بات کی ہے کہ زید نسبت عمرو کے مدعی اس امر کا ہے کہ تو نے مجھ سے وعدہ کیا تھا کہ میں جب مال کھنڈ سار مستاجر سے خرید کر دنگا تو میں تجھ کو شراکتیں لگا دوں اور عمرو اس سے منکر ہے عمرو نے خود مستقل بذات شرکت احدی بآدا و زرع خود مال کھنڈ سار مستاجر سے خرید کیا اور بیعنامہ جانب مستاجر سے بنام عمرو مشتری کے مستقل رہا اور کسی طرح تعاقب زید مال مشتریہ عمرو میں شرعاً یا حقیقتہً ہے یا نہیں و بضرع قول زید نفس وعدہ موجب تحقق شرکت و مستلزم وجوب مال ذمہ عمرو شرعاً ہے یا نہیں یا شرعاً عمرو مذکور مالک مستقل کل مال مشتریہ اپنے کا ہے فقط ہو المصوب اگر فی الواقع عمرو نے وعدہ اشتراک کا کیا تھا تو اس کے وفائے نہ ہو

گفتار ہو احمدی حاشیہ اشباہ میں لکھتی ہیں فی الدرر و الخیر من کتاب العارۃ المفیدان

خلف الوعد مكر وہ انتہی اور اشتباہ میں ہے الخلف فی الوعد حرام لہذا فی اضحیۃ الذخیرۃ انتہی

لیکن بجز دو عدد عمر و پر لازم نہیں ہے اور زید کو استحقاق شرعی اوس مال کا جس کو عمر و نے

بالاستقلال خرید کیا نہیں ہے فتاویٰ بزاز یہ کی کتاب الکراہیۃ میں ہے لا یتحقق بالشروط شیئاً

لعدم العقد انتہی اور بھی اوسمیں کتاب الکفالات میں ہے لو قال الذہب الذی ملک علی فلان

ادفعه او اسلمه اليك لا يكون كفالة ما لم يقل لفظا يدل على اللزوم كضمنت او كفلت او على او

الی انتہی اور اشتباہ میں ہی لا یلزم الوعد الا اذا کان معلقاً و فی زیج الوفاء انتہی و اللہ اعلم

حرره الرعي عفو ربه القوي الوكسنيات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنوبه الحار و الحفتر محمد عبد الحی

استفتا سو ال و احوال شخصه و حدیث و فقه سیاسی که روایت می‌گردد در حدیث صحیح مسلم

و در این شهر که در راهی مسلمانان را قتل و غارت می نمودند و راه را از آنکه خداوند در راه او قرار داده بود

میں مروی ہے کہ یہ راوی ستم و غاسل سخی یا حسین حالانکہ علمای دین پر یہ امر ظاہر ہو

لہ او میں سحر اسحاب فروغ تلالہ واکا برائیہ ہدی ہیں جبین سے التریے اوصاف بحسب

ایہا بالعموم احادیث سنی ثابت ہیں اور اس شخص کو ادنیٰ بزرگی کتب رجال وغیرہ سے

لکھائی بھی لہی پس سب اس شبہ کے اوپر کیا علم ہوگا

عبر وادی کتب رجال میں منجملہ الفاظ ثقہ ثبت صدوق کے ایک یاد دہا تین لفظ اس کے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و در میان اینها که در این کتاب مذکور است

جو اصول فقہ میں بیان کیے گئے ہیں یعنی عقل و اسلام و ضبط و عدالت تا وقتیکہ کچھ حرج مشل صدوق سے الحفظ صدوق بہم اور مانند اسکے اوس میں نہ کی گئی ہو ثابت ہو جائے یا نہیں ہو جائے اور یہ تردد رہیگا کہ یہ راوی مسلم تھا یا نہیں عاقل تھا یا نہیں ضابطہ تھا یا نہیں عادل تھا یا نہیں سوال سوم اگر کوئی کہے کہ تقریب میں جو حرج و تعدیل رجال مذکور ہی صرف اویسی پر اعتبار مجھو نہیں آتا کوئی اور بھی صاحب تقریب کے سوا اسکے قول کی تصدیق کرے جب قابل اخذ ہو گا یہ کہنا اور سکا بجائے یا جہالت اور گمراہی کی بات ہی سوال چہارم صحیح مسلم کے باب صفة الجالس فی الصلوۃ و کیفیۃ و منع الیدین سے

الفخذین میں اس اسناد میں حدیثنا عبد بن حمید بحال نالیونس بن محمد بحال اسناد بن کلمہ

عن ابی یوسف عن نافع عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قعد فی التشہد الحدیث ابن عمر سے راوی نافع مولیٰ ابن عمر ہیں جنکی نسبت تقریب میں مسطور ہے ثقہ ثبت فقیہ مشہور من الثالثۃ یا اور کوئی نافع اور اسی اسناد میں حماد بن سلمہ جو ابیوب سے راوی ہیں اونکی نسبت تقریب میں مسطور ہے تغیر حفظہ آخرہ پس قبل تغیر حفظہ احادیث کے یہ روایت صحیح مسلم میں اخذ کی گئی ہے جیسا کہ نووی فی مقدمہ شرح صحیح مسلم میں لکھا ہے واعلم ان ما کان من ہذا القبیل محتجاً بہ فی الصحیحین فهو ما علم انہ اخذ قبل الاختلاف یا بخلاف اسکے بعد تغیر حفظہ احادیث کے سوال پنجم رفع سبابہ کی حدیث جو باسانید متعدد و صحیح مسلم میں مروی ہے اسکے سب راوی تقریب میں مذکور ہیں یا نہیں سوال ششم زید کہتا ہے کہ تشہد میں رفع سبابہ جو حدیث شریف میں آیا ہے میں جب کرونگا کہ یہ معلوم ہو جائے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پر کیا تھا فرضاً سنت یا استحباب یا مباح پس یہ کہنا اور سکا درست ہے یا مبنی بر جہالت و گمراہی ہے سوال ہفتم زید کہتا ہے کہ حدیث جبکہ متواتر یا مشہور ہو تو اوپر عمل کرونگا اور اگر خبر واحد ہی تو اوپر عمل کرنا واجب نہیں حالانکہ اصول فقہ میں مرقوم ہے خبر واحد کے نسبت و انہ یوجب العمل دون العلم والیقین پس موافق اصول حنفیہ کے یہ کہنا اور سکا صحیح اور حدیث کو بوجہ خبر واحد ہونے کے غیر معمول بہ شمار آنا جائز نہی

یا نہیں اور اگر نہیں ہی تو زید پر بوجہ اس قول و عقیدہ کو کیا حکم دیا جاوے گا سوال ششم
متعلقہ مصنفہ مرقاة شرح مشکوٰۃ میں مصنفہ بعد الصلوٰۃ کو بدعت مذمومہ اور ردالمحتار حاشیہ
ردالمحتار میں بحوالہ تبیین المحارم نقلاً عن الملتقط مکروہ سنت روافض اور مجموعہ ماوراء النہر میں
بحوالہ کافی مکروہ سنت روافض اور فتاویٰ ابراہیم شاہی میں مکروہ سنت روافض اور
محیط میں مصنفہ بعد صلوٰۃ الجمعة والعیدین کو مکروہ سنت روافض اور مجالس الابرار میں
بدعت و مردود اور وظائف النبی میں بدعت ممنوعہ اور ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبدالحق رح میں
بدعت لکھا ہے یا نہیں بینوا تو جرداً ہو المصوب جواب سوال اول یہ شخص جو
رواۃ صحیح مسلم میں شبہ کرے کہ مسلم و عاقل تھے یا نہیں وہ شخص یا تو شخص اجل ہی فتویٰ حدیث
و اسماء رجال سے مطلقاً واقفیت نہیں رکھتا ہے یا معاند اور گمراہ ہے ایمہ حدیث سننے اس
امر پر اتفاق کیا ہو کہ اصح الکتاب بعد کتاب اللہ صحیح بخاری پھر صحیح مسلم ہے اور اسل مرکہ
رواۃ صحیحین کے سب قابل قبول و مستجمع شرائط قبول ہیں بجز چند رواۃ بخاری و مسلم کے
کہ ان پر درقطنی وغیرہ فی جرح کی ہو لیکن اکثر ان جرحوں کا دفع شرح حدیث فی خصوصاً
حافظ ابن حجر عسقلانی نے مقدمہ فتح الباری میں کر دیا ہے ملا اکرم بن عبد الرحمن ہندی حنفی
امعان النظر بشرح شرح نخبۃ الفکر میں لکھتے ہیں ویلحق بهذا التفاضل ما اتفق الشیخان علی
تخریجه بالنسبة الی ما انفرد به احدهما و ما انفرد به البخاری بالنسبة الی ما انفرد به مسلم فالاول من المرتبة
العلیاء والثانی مما یلیها والثالثہ مما یلیها بالاتفاق العلماء بعد ہما علی تلقی کتابیہما بالقبول و اختلاف
بعضہم فی اولئہما انتہی اور بھی بعد چند سطور کو لکھتے ہیں ورواہما قد حصل الاتفاق علی القول
بتعدیلہم بطریق اللزوم فان العلماء لما تفقوا کتابیہما بالقبول لزم القول بتعدیل رجالہما فہم مقدمون
علی غیرہم فی روایاتہم و ہذا اصل لا یخرج عنہ الا بدلیل انتہی اور سیوطی تدریب الراوی شرح
تقریب النوادی میں لکھتے ہیں قال بن دقین العید فی الافتراح یعرف ثقتہ الراوی بالتخصیص
علیہ من رواۃ او تخریج احد الشیخین لہ فی الصحیح وان تکلم فی بعض من خرج لہ فلا یلیفت الیہ او تخرج
من الشیخ اطا الصحیحة انتہی اور ملا علی قاری کی حنفی شرح شرح نخبۃ الفکر میں لکھتے ہیں ورواہما قد حصل
الاتفاق علی القول بكونہم عدولاً وناہضاً و غیر ہما من اوصاف الصحیۃ غالباً بطریق اللزوم فہم

جو احادیث صحیح مسلم میں ہیں اونکے سب رواد کا حال تقریب میں مذکور ہے جیسا کہ ناظر القریب
 وغیرہ پر ظاہر ہے اور احادیث رفع سبایہ کی سوائے صحیح مسلم کے اور کتب حدیث میں بھی بطریق
 متعدد وہ مروی ہیں مثل سنن ابوداؤد و سنن ابی یوسف و سنن دارمی و جامع ترمذی و سنن بیہقی
 و مسند احمد و مؤطا مالک و مؤطا احمد و مصنف عبدالرزاق و مسند ابویعلیٰ و مصنف ابن اثیر
 و معجم طبرانی و سنن سعید بن منصور وغیرہ چنانچہ ملا علی قاری حنفی نے اپنے رسالہ ترمذی عبارۃ
 بتحسین الاشارة میں بعد ذکر ان سب روایات کو تحریر کیا ہے وبالجملة خود مذکور فی الصحاح
 المست و غیر ہما کا دان یکون متواترا بل یصح ان یقال انه متواتر معنی خلیف بخیر لو من
 بالشر و سولہ ان یعدل عن العمل بہ و یاتی التعلیل فی معرض النص الجلیل مع ان ذلک
 مدخول صدر من التعلیل انتہی اور بعد اسکے تفصیل تہنیت اشارت کو ثابت کیا ہے اور قول
 عدم رفع کو مردود کر دیا ہے جواب سوال ششم و ہفتم یہ دونوں قول زید کو مخالف
 اصل حنفیہ کو ہیں تمام نسب سوال ز مختصرات تا مطولات اس کی تحقیق اس سوال مالک ہیں بلکہ ظاہر
 ائمہ شمس ابو حنیفہ و محمد و ابو یوسف کو بھی ہے کیونکہ امام ابو یوسف فی امالی میں سنت اشارۃ
 کی تصریح کی ہے اور امام محمد نے مؤطا میں بھی اسکو ذکر کیا ہے اور اسکو امام ابو حنیفہ کی طرف
 منسوب کیا ہے جواب سوال ہشتم متعلقہ مصافحہ فی الواقع کتب میں مصافحہ بعد الصبح و بعد العصر
 کو بدعت و مکروہ و ممنوع وغیرہ لکھا ہے اور ایسا ہی اور کتب محققین میں بھی موجود ہے و الحمد للہ
 حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی الخفی محمد عبدالحی
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ مثلاً زید سے
 کسی قدر روپیہ حبہ شہد ایک مسلمان کی دوکان میں جمع کر دیا اس غرض سے کہ اس سے کادوکان
 تجارت کا ہو اور اسکی اصل یا منافع سے صرف مدرسہ اسلامیہ کا جو طلبان مسجد جامع میں
 ہے عمل میں آیا کرے اور ایک وصیت نامہ بھی اس مضمون کا لکھ کر حبہ اشخاص سلام کو بشکو
 مشورہ سے مہمات مسجد مذکور سے چند مساجد دیگر کے انجام ہو کر پھر اور بچھلے اولیٰ اشخاص کو
 زید خود بھی تھا واسطے انصرام اس وصیت کو وصی مقرر کیا اور یہ اشخاص ممبران کمیٹی مساجد
 مذکور کہلاتے تھے بعد ممبران کمیٹی نے بصواب و بدید کثرت رائے کے اس مدرسہ سے ممبران کمیٹی کو

ازادہ سے زیادہ دیکھو

مع طلبہ اوس مسجد سے اٹھا کر دوسری مسجد میں لے گئے جس کے مہات متعلق ممبران کمیٹی مذکور کو نہ تھی بلکہ وہ اہتمام میں صرف خالد کے تھے جو اس کمیٹی کا افسر تھا مگر نام اوس جہز و مدرسہ کا جو مسجد آخر الذکر میں اٹھ گیا وہی مدرسہ اسلامیہ واقع مسجد اول الذکر قائم رہنے دیا اور ایک مدرس حافظ قرآن مع طلبہ مسجد اول الذکر میں رہنے دیا اور چندہ جو نام سے مدرسہ اسلامیہ واقع مسجد اول الذکر کے وصول ہوتا تھا اوس سے تنخواہ دو نوں مدرسوں کی دیجاتی تھی بعدہ زید فوت ہوا اور عمر و بجای اسکے ممبر اوس کمیٹی کا بشورہ جملہ ممبران کمیٹی باقی ماندہ کی مقرر ہوا بعدہ مگر ممبران کمیٹی کے ایک شخص شرکت مجلس شوریٰ مساجد مذکور سے اور مدرس مذکور داخل مسجد مذکور یعنی داخل مسجد اول الذکر سے باتفاق جملہ بقیہ ممبران کمیٹی ممنوع کیے گئے مگر خالد افسر کمیٹی نے مسجد آخر الذکر میں اوس کو قائم رہنے دیا و برخواست نہ کیا اوس وقت مسجد اول الذکر میں دوسرا مدرس عربی مقرر ہوا اور چندہ جو واسطی مدرسہ کی مسلمانوں سے وصول ہوتا تھا متفرق ہو گیا کچھ مسلمان مدرسہ جدید واقع مسجد اول الذکر میں دینے لگے اور کچھ مسلمان مسجد آخر الذکر میں اور اہتمام دو نوں مدارس کا علیحدہ ہو گیا مدرسہ مسجد اول الذکر باہتمام عمر و کر رہا اور مدرسہ آخر الذکر باہتمام بکر کے لیکن مدرس حافظ قرآن کی تنخواہ کسی مصلحت سے مسجد آخر الذکر کی چندہ بدستور ملتی تھی بعدہ مدرس حافظ قرآن متعینہ مسجد اول الذکر بہ ترک نوکری رخصت ہوا اور بجای نئے دوسری حافظ کو مقرر کرنا چاہا لیکن عمر و متعم مدرسہ مسجد اول الذکر نے بنا منظور ہی اوس کے دوسرا حافظ مقرر کیا الا بکری اوس حافظ کو جس کو حافظ معزول نے مقرر کرنا چاہا تھا مسجد آخر الذکر میں مقرر کر دیا اور مدرسہ حفظ قرآن وہاں بھی جاری کیا اور تنخواہ مدرسہ حفظ قرآن متعینہ مسجد اول الذکر کی جو چندہ مسجد آخر الذکر سے ملتی تھی موقوف کر دی اب دو نوں مسجد بکر مدرس کے چندہ اور مصارف بالکل علیحدہ ہو گئے ایک کی آمدنی اور مصارف سے دوسرے مدرس اور مسجد سے تعلق نہیں ہی پس اب وہ روپیہ جو زید نے واسطی مصارف مدرسہ جامع یعنی مسجد اول الذکر کے دوکان مذکور میں جمع کیا تھا کس مدرسہ کی مصارف میں خرچ ہونا شرعاً واجب ہی آیا ممبران کمیٹی کو صرف کرنا اوس روپیہ کا مدرسہ اسلامیہ مسجد جامع میں داخل ہے یا مدرسہ واقع مسجد آخر الذکر میں و اگر اوس روپیہ کسی کوئی جائداد تعمیر ہوئی ہو تو اوس کی آمدنی

کس مدرسہ میں شرعاً صرف ہونا چاہیے اور کس مدرسہ میں صرف ہونی سے تعمیل وصیت ہوتی ہے
 اور کس مدرسہ میں صرف ہونا خلاف تعمیل وصیت ہے اور اس خلاف تعمیل وصیت سے ممبران
 کمیٹی جو ادویا عند اللہ میں گنہگار ہونگے یا نہیں بینوا با کتاب توجروا بالصواب ۵ ط
 ہو المصوب چونکہ شرط واقف کی لازم العمل ہے اور صورت سوال میں واقف فی تقیید مدرسہ اسلامیہ ساکن واقع
 مسجد جامع کو کی ہے بنا علیہ اوس روپیہ کا مصروف ہونا مدرسہ مسجد جامع میں چاہیے نہ مسجد اخیر کے
 مدرسہ میں بحر القی شرح کنز الدقائق میں ہے فان قلت اذا كان له درس في جامع ولازم بان يكون
 عما عليه في مدرسته بل يستحق المعلوم في المدرسته قلت لا يستحق الا اذا باشر في المكان المعلن بكتاب
 الوقت لقوله في شرح المنظومة الو شرط الواقف في ذلك كله شروطا تبعت انتهى حرره الراجی
 عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحقنی
 استحقاقہ میفرماید علماء دین و مفتیان شرع متین دین مسائل دل آنکہ قیام امام
 در محراب بطوری کہ در کتب فقہیہ مذکورست سنت است یا استحباب یا مباح زیر کہ در اکثر کتب معتبرہ
 بلفظ لا بأس گفته اند و در تاتارخانیہ بہ نقل شامی سنت فرمودہ دوم آنکہ احادیث محارب مسجد
 واحد جائزست یا نہ در تاتارخانیہ و جامع الرموز و صلوة مسعودی و در مختار و عالمگیری و غیرہ
 خبری آورده اند کہ نصب محارب از صحابہ و تابعین رضی اللہ عنہم صادر شدہ و قد جذب القلوب
 و سفر السعادت آورده کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم محاربیت بودند و در فتح القدر
 و کبیری باین لفظ آورده فانه یثبني في المساجد المحارب من لدن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ولولم يكن كان السنة ان يقدم في محاذات ذلك المكان و در رد المحتار فی ذیل قوله فوق بیت
 او آورده ای موضع اعد السنن و النوافل بان یخذله محراب و نیت و طیب کما امر به صلی اللہ علیہ وسلم
 فذا منسوب و در غرر النکب و ردہ بہ امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم اصحابہ لیتخذوا فی منازلهم محارب
 صلواتہم ازینجا معلوم میگردد کہ در عصر آنحضرت نیز محارب بودہ اند پس بعد تحقیق مزید گفتیش
 بلیغ بروایات کتب ظاہر الروایۃ مع اولہ شروع آنها بینوا توجروا فقط ہو المصوب
 عبارات فقہاء در باب محارب مختلف اند بعضی از آنها دال بر آن اند کہ وجود آنها در عصر نبوی
 بودہ و بعضی بر آن دال اند کہ بنای محارب محدث است و آنچه از مسائتہ کتب احادیث واضح میشود

کتاب العلم

محمد عبدالحی
 ابو الحسنات

در بیان فضیلت مدرسہ اسلامیہ و در بیان فضیلت مسجد جامع و در بیان فضیلت مسجد اخیر

این است که حدوث محاریب بطوری که مروج اندر در عهد نبوی نبوده بکمال اصل آن از نصاری است
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن منع فرموده و حدوث آنها در عهد تابعین گذشته و از جمعی از صحابه
بر آن انکار رفته علامه جلال الدین سیوطی در تفسیر منثور زیر آیه کریمه فنادته الملائکه و هو قائم یصلی
فی المحراب ینویسند اخرج الطبرانی و البیهقی فی سننه عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال تقوا هذه المذابح یعنی المحاریب و اخرج ابن ابی شیبہ فی المصنف عن موسی الجعفی قال قال
رسول الله لا تزال امتی بخیر ما لم یتخذوا فی مساجدہم مذابح کذا بح النضاری و اخرج ابن ابی شیبہ
فی المصنف عن ابی مسعود قال التقوا هذه المحاریب و اخرج ابن ابی شیبہ عن عبید بن ابی الجعد
قال کان اصحاب محمد یقولون ان من اشراط الساعة ان یتخذ المذابح فی المسجد یعنی لطافات
و اخرج ابن ابی شیبہ عن ابی ذر قال ان من اشراط الساعة ان تتخذ المذابح فی المساجد
و اخرج عن کعب بن کعب کراه المنزح فی المساجد انتهى و نیز سیوطی در کتاب الوسائل بمعرفه الاول می نویسد
اول من احدث المحراب الجوف عمر بن عبد الحمید بن حنین بنی المسجد النبوی ذکره الواقدی عن محمد بن
ہلال انتهى و نیز سیوطی در رساله خود اعلام الارباب بحدوث بدعت المحاریب نوشته ان قوما
خفی علیہم کون المحراب فی المساجد بدعت و ظنوا انه کان فی مسجد النبی صلی الله علیه وسلم فی زمنہ ولم یکن
قط فی زمانہ و لانی زمان الخلفاء فمن بعدہم الی المائۃ الاولى و اما حدث فی اول المائۃ الثانیۃ
مع ورود الحدیث بالنہی عن اتخاذہ و انہ من شان الکناکس و ان اتخاذہ فی المسجد من اشراط
الساعۃ انتهى پس سیوطی در آن رساله ذکر اخبار و آثار مع ذکر سند آنها و توثیق روایات کرده منجمه آن
همان اخبار اند که از در مشور منقول اند و منجمه آن قول بن مسعود و اما کانت المحاریب للکناکس
فلا تشبهوا بابل الکتاب یعنی انه کراه الصلوۃ فی الطواق اخرجہ البزار فی مسنده بر جال ثقاست
و ہر گاہ حال حدیث محاریب معلوم شدہ پس در مسجد و احداث محاریب متعذر کہ مفضی بہ
تکرار جماعت بلا ضرورت است بدرجہ اولی تا جائز خواهد شد و لهذا ہنگامیکہ در آخرین شریفین تعدد
محاریب شدہ علماء آن زمان منع کردند لیکن سلاطین ممانعت شان را بخیاالی نہ آوردند
ملا باقر آگاہ در رساله خود و ایضا فی النیام می نویسند در سلسلہ تکرار جماعت و حدوث محاریب
و ائمہ در چارہ بت کعبہ فرسیدہ نیست این تکرار مکرر از حوادث زمان و نواقب دوران

وحدوث این محاربت مکہ معظمہ در سنہ ہفت صد و سی سال است و حدوث جماعت ثانیہ در مکہ مکرمہ در سنہ ہشت صد و شصت سال و حدوث محراب ثانی آن بعد از مکہ نہصد و چہل سال بوقوع پیوست ہر چند علمای آن زمان مساعی نمایان در منع آن کار فرمودند مفید نشد فکان قدر المقدور آپس در طلبون و اوہام عوام این خیال خام استحکام یافت کہ ادریست معروف کہ اہل حرمین آن را پسند کردہ اند انتہی و چون ثابت شد کہ تقدیر محارب بلکہ نفس احداث آن در عصر نبوی و عصر صحابہ نبودہ لاجرم قیام در آن سنت نخواہد بود ہمین جہت اکثر فقہاء آن را بلفظ لا باس کہ اشارت بترک اولی می سازد ترقیم فرمودہ اند اما امتیاز امام تقدیمش بر سایر صفوف و قیامش بمجازات وسط صفوف سنت است کہ از احادیث مرفوعہ و غیرہ ثابت است و اللہ اعلم بالصواب و عندہ ام الکتاب جہرہ الرجمی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی

سوال کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین ان مسائل میں سوال اول سجدہ سورہ صاد کا شافعیہ کے نزدیک واجب ہے یا نہیں اور حالت نماز میں اوس کے نزدیک سجدہ صاد کا درست ہے یا نہیں سوال دوم تراویح میں امام اگر شافعی ہو اور مقتدی حنفی ہو اور سپر سورہ صاد کا سجدہ واجب ہو گا یا نہیں اور اگر مقتدی پر واجب گنا تو اوسکو حالت نماز یا خارج نماز ادا کر سکتا ہے یا نہیں اور اگر ادا نہیں کر سکتا تو اوس کے ذمہ پر باقی رہتا ہے یا ساقط ہو جاتا ہے اور حالت اقتدا میں اگر ضمن رکوع و سجود صلوٰۃ میں نیت کرے تو ادا ہو سکتا ہے یا نہیں سوال سوم تراویح میں اگر امام شافعی ہو بلحاظ اسکے مقتدی و نسبی جو حنفی ہیں سجدہ صاد کا اچھی طرح ہی ادا ہو جاوی ایک ترویجہ کا امام حنفی ہو کے رکوع سجدہ صاد کا پڑھ کرے سجدہ کرے اور شافعی اوسکی اقتدا کرے تو جائز ہے یا نہیں اور اگر امام سے تراویح میں کچھ خلل ہو تا ہے یا نہیں اور ایک توجہ میں حنفی کے امام ہونی سے تحقیر و استخفاف شافعیہ لازم آتا ہے یا نہیں بینوا تو جہر و اٹھ ہو المصوب جواب سوال اول سجدہ سورہ صاد کا شافعیہ کے نزدیک جب نہیں بلکہ خارج نماز مستحب ہے اور حالت نماز میں حرام ہے بلکہ مفسد صلوٰۃ ہے اگر سجدہ کرنے والا عمدتاً سجدہ کرے اور حکم

محمد عبدالحی
ابو الحسنات

درمان تھان شہرہ الرجمی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی

حرمت سے واقف ہو علامہ عسقلانی شافعی ارشاد الساری شرح صحیح البخاری میں کہتے ہیں
 يستحب السجود ليعش في غير الصلوة ويحرم فيها فان سجد فيها عامدا عالما بشهرها بطلت صلاته بخلاف
 اذا سجد سهوا او جهلا لعذر انتهى جواب سوال دوم وجوب سجدة تلاوت کی تین سبب ہیں
 ایک تلاوت آیہ سجده و دوسرے سماع آیت سجده تیسرے اعتقاد اگرچہ سماع نبوی جیسا کہ غنیۃ المستمل
 شرح منیۃ المصلیٰ میں ہے کہ جب علی التالیٰ و علی السامع و علی المؤمن تلاوة امامہ وان لم سمعها وجوب
 المتابعة علیہ انتهى اور وجوب سجده میں بوجہ سماع کے مذہب سماع معتبر ہے نہ مذہب تالی
 جیسا کہ بحر الرائق میں ہے فی التحذیر التالی و السامع ینظر کل واحد منهما الی اعتقاد نفسه کیل سجدة
 الثانیۃ فی سورة الحج لیس بموضع السجدة عندنا وعند الشافعی ہو موضع السجدة لان السامع
 لیس بتابع للتالی تحقیقا حتی یلزمہ العمل برایہ لانه لا شرکۃ بینہما انتهى بناء علیہ جب مقتدی حنفی
 نے آیت سجدة صادقی امام شافعی سے سنی سجده او سپرد جب ہو گیا نہ امام پر جیسا کہ سجده
 ثانیہ میں حج کے امر بالعکس ہے لیکن اس واجب کی مقتدی کے ادا کرنے کی کوئی
 صورت نہیں ہے نہ نماز میں اور نہ خارج نماز لیکن نماز میں پس اس وجہ سے کہ مخالفت
 لازم آتی ہے اور مقتدی کو متابعت امام کی ضرورت ہے استیوجہ سے جب امام حنفی ہو اور وہ
 باوجود وجود سجده کے او سپرد اور اسکے مقتدی پر کسی وجہ سے سجده نکرے مقتدی کو بھی لازم
 ہے کہ سجده کرے پس جب امام شافعی کہ سپرد سجده واجب نہیں ہوا سجده نکرے مقتدی حالت اقتدا
 میں بدرجہ اولیٰ سجده نہیں کر سکتا غنیۃ المستمل میں ہے لو لم یسجد الامام لا یسجدون سمعہا لاندہ امور
 بالمتابعة وعدم المخالفة انتهى اور بھی اوسمیں ہے فی نظم الزند و نسی خمسة اشیاء اذا لم
 یفعلها الامام لا یفعلها القوم القنوت و تکبیرات العیدین و القعدة الاولى و سجود التلاوة و
 سجود السهو انتهى اور بھی اوسمیں الاصل فیہ وجوب متابعت الامام فی الواجبات فعلا
 کذا ترکا کان تفعلیۃ او قولیۃ یلزم من فعلها المخالفة فی الفضل انتهى اور لیکن خارج نماز کے
 پس سوجہ سے کہ جو سجده تلاوت صلا تہ ہو وہ خارج نماز کے ادا نہیں ہو سکتا بحر الرائق میں ہے
 ولم یقض الصلا تہ خارجا لان السجدة المتلوۃ فی الصلوة افضل من غیرہا فلم یجز
 اداؤها خارج الصلوة لان الکمال لا یتادی بالناقص اقلے اور در مختار میں

ذکر واجبات صلوٰۃ میں مذکور ہو رہا ہے تا بعہ الامام یعنی فی الجہت فیہ لانی المقطوع بنسخہ او بفسد
سنیۃ کقنوت فجر انتہی اور پڑھا ہر کسی سورۃ صاود کا مجتہد فیہ ہی جیسا عبارت رد المحتار
المراد بالمجتہد فیہ ما کان مبنیاً علی دلیل معتبر شرعاً بحیث یسوغ للمجتہد بسبب مخالفت غیرہ
انتہی سے واضح ہے پس سہین بھی متابعت امام شافعی کی ضرور ہے جیسا کہ سجدہ ثانیہ
حج میں متابعت امام شافعی کی ضرور ہے حواشی طحاویہ للدر المختار میں ہی قولہ للمتابعۃ
ظاہرہ انہ یجب علیہ متابعتہ الشافعی فی سجود الثانیۃ من سورۃ الحج لوجود الشکۃ بخلاف خارج
الصلوٰۃ انتہی ہر گاہ یہ معلوم ہوا کہ مقتدی حنفی سجدہ کو نہ خارج نماز ادا کر سکتا ہے اور نہ نماز میں
بوجہ متابعت امام کے پس بالضرورت یہ سجدہ مقتدی سے ساقط ہو جائیگا باقی رہا ادا ہونا اور سکا
ضمن میں رکوع یا سجدہ نماز کے پس نزدیک حنفیہ کے سجدہ تلاوت رکوع میں یا تہنیت کے
اور سجود میں بدون نیت کے اور بعض کے نزدیک بشرط نیت کے ادا ہو جاتا ہے بشرطیکہ
رکوع اور سجدہ بعد قرات آیت سجدہ کے فی الفور ہو اور فصل بمقدار چار آیت یا تین آیت
علی الاقل تلاوت نہ ہو تحریر الحق میں ہی لو لم یرکع حتی طالت القراءة لم یجز ان لو اذعن السجدة
وکذا السجدة الصلاۃ لا یزوب عنہا اذا طالت القراءة واذا لم تطل القراءة لا یحتاج الی رکوع
والمسجود فی اقامتہا عن سجود التلاوة الی النیۃ ومن المشیخ من قال یتحتاج الی النیۃ
واکثر المشیخ لم یقدر واطول القراءة لیسے بعضهم قالوا ان قراۃ آیتہ او آیتین لم تطل و ان
قراۃ ثلاثا طالت والظاہر ان الثالث لا یدعم الفور انتہی ملخصاً اور بھی اوسہین شرح قول کثر وہم
الصلاتیۃ خارجا میں ہی محل سقوطہا ما اذا لم یرکع لصلاتہ ولم یسجد صلاۃۃ اما اذا رکع او سجد صلاۃۃ
فانہ ینوب عنہا اذ کان علی الفور انتہی اور در مختار میں ہی لو اذاع الامام فی رکوعہ ولم یؤا لم یؤکم لم یجزہ سجد
اذا سلم الامام یعد القعدة ولو ترکها فسدت صلاتہ کذا فی القینۃ وینبغی عملہ علی الجہتۃ قسم
لو رکع وسجد لہما ذرا ناب بلانیتہ انتہی اور حواشی طحاوی میں ہے قولہ نعم اسعد رکع
علی قولہ لم یجز یعنی ان عدم الاجزاء لم یجز فیما اذا لم یؤا الامام فی رکوعہ اما اذا لم یؤا فیسہ بان
لو اذاع السجود اذ لم یؤا صلاۃ فلاشی علی المؤمن انما اولہ یؤا انتہی اور در المختار میں ہے
قولہ نعم لو رکع وسجد لہما ذرا ناب بلانیتہ انتہی اور حواشی طحاوی میں ہے قولہ نعم اسعد رکع

التبغیہ علی انہ یشی اللام ان لایؤیہا فی الركوع لانه اذا لم یؤیہا فی الركوع ونوا فی السجود واد
لم یؤیہا اصلا لاشی علی المؤتم لان السجود هو الاصل فیہا انتہی ان عبارات سی یہ معلوم ہوا کہ اگر
امام فی الفور بغیر فصل طویل رکوع وسجدة صلاتیہ کرے اور نیت ادا سے رکوع وسجود کی
کرے نہ سجدة تلاوت کی اس صورت میں بھی مقتدیوں سی ضمن سجدة صلاتیہ میں نیت
کرین یا نہ کرین سجدة تلاوت ادا ہو جاوی گا بناؤ علیہ امام شافعی کو بہتر ہے کہ بعد قرأت
آیت سجدة صداد کے دو تین آیت پڑھ کے رکوع اور سجدة نماز بدون نیت سجدة تلاوت
کرے تا مقتدیوں سی سجدة تلاوت خود بخود ادا ہو جاوی کیونکہ اگر نیت سجدة تلاوت
کی کرے گا تو اس کے مذہب کی موافق فساد ہو گا اور اگر بعد فصل طویل کے رکوع وسجود
کرے گا تو مقتدی حنفی سے سجدة تلاوت فوت ہو جاویگا اور اس صورت میں کہ بعد دو تین
آیت کر رکوع اور سجدة کرے نہ بقصد سجدة تلاوت بلکہ بقصد اتمام رکعت کسی مذہب کی کا
نقصان نہوگا جواب سوال شوم تراویح دو امام سی بھی پڑھنا درست ہے جیسا کہ
فتاویٰ قاضی خان وغیرہ میں مصرح ہے لیکن اس کے یہ کہ ایک ایک ترویجہ سی کہ نہ ادا کرے
فتاویٰ قاسم بن قطلوبغا حنفی میں ہے اذا صلی الترویجة الواحدة امان کل واحد منہما بتسلیم
اختلاف المسالخ فیہ قال بعضهم لا بأس بہ والصحیح انہ لا یستحب کثرت کل ترویجة یؤدیہا امام واحد
وعلیہ عمل اہل الحزین وغیرہم ویکون تبدیل الامام بمنزلة الانتظار انتہی اور ملایا قرآن گاہ شافعی
رسالہ الیقاظ النیام فی التقليد بقلہ کل امام میں کہتے ہیں در فتح الجواد فرمودہ ولہ من یعنی
سجدة صحتی مستثنی است از وجوب مفارقت نزد فعل امام مبطی را در اعتقاد اماموم نظر بہین کہ
بسی سجود تلاوت معتبر شود در نماز انتہی اور بھی وسین ہی قول تحفہ بمنزلہ ساہی و قول ابن
قاسم بمنزلہ جاہل بن معنی دارد کہ ہر چہ از ساہی و جاہل معتبر شود اگر امام حنفی آن را بعیل آرد
از دہ معتبر شود و شافعی از اقتدای او محتجج نکر دو انتہی ان دونوں عبارتوں سے معلوم
ہوا کہ اگر بعد ترویجہ سجدة صداد کے امام حنفی کیا جاوے تو بہتر ہے کہ تراویح کے
ادامین خلل نہوگا اور سجدة بھی حنفیوں سے ادا ہو جاویگا اور شافعی کی نماز انتہا میں
کبھی کبھہ فتور نہوگا اور یہ خیال کرنا کہ وسین تحقیر و تنقیض شافعیہ ہی قبیل و سادہ میں سے ہے

واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والنجی محمد عبدالحی
بسم اللہ الرحمن الرحیم محمدہ ونصلی علی محمد وآلہ وصحبہ الکریم۔ اے بعد بے عالی خدمت فیض درجت
نکتہ دال کلام الہی یا بندہ رموزات احادیث مصطفوی امام العلماء قدوة الفضلا مولانا
داولانا مولوی حافظ محمد عبدالحی صاحب قبلہ ادا م اللہ تعالیٰ فیوضا حکم۔ بعد التماس
آداب و تسلیم واضح راجی شریف ہو دی کہ عنایت نامہ والا مع فتویٰ حسب خواہش
مسکینان ۲۹ شعبان روز پچشنبہ وصول مسرت شمول ہو کر جمیع احناف کو عموماً
و خصوصاً آنکھوں کو نور دلون کو سرور بخشا جزاکم اللہ۔ غرض یکم ماہ رمضان شریف بروز
جمعہ بعد نماز جمعہ اکثر علمائے دین شہر اور اکثر شافعیہ مسجد امیر الامراء میں جمع ہو کر فتوے
جناب کو پڑھ کر سنانے سے سب لوگوں نے قبول کیا اور رفع فساد مطلق ہو گیا حنفیہ اور
شافعیہ میں جو مناقشہ در باب ادائی سجدہ صاد حنفیہ امام کو بھر کر کے بیک تر و یخہ کے
ضمن میں سجدہ صاد ادا کرانے پر کچھ قباحت اور تحقیق امام شافعی کی ثابت نہیں کر کے کل
شافعیہ اور حنفیہ سے رفع شک و گمان کیا چنانچہ صورہ صاد پر حنفی امام ہو کر ادائی سجدہ کر دیا
بائیس سال کا قضیہ جناب عالی کی تحریر سے مطلق دفع ہو جانی سے جمیع ساکنین ہر چنانہلی
دست بستہ شکریہ ادا کر کے حق تعالیٰ سے مناجات کرتے ہیں کہ یا اللہ یا کریم مولانا سے
موصوفت کو خلعت مجددین محمدی کا جلد عنایت فرما آمین ثم آمین مولانا یہاں کو دین
شافعی مذہب والی مسئلہ مرقومہ الصدر میں ازراہ تعصب مذہبی فتوے سے مرسلہ میں
خوض کر کے دیکھ کر بولتے ہیں کہ جناب عالی نے حنفی مذہب ہونی سے مضبوطی احناف
کی کر دی مگر لا علم شافعیہ کو ورغلانستے ہیں امید کہ ترجیاً پالی سے کوئی شخص فتویٰ مرسلہ
طلب کری تو فقیر حقیر کی طرف رجوع کر دیوین۔ مردم خانہ فقیر مع فرزند صغیر پر درو افغان
بتوجہ ملک خدا وانی ہو جانی سے جواب کو لکھنے سے مقصر رہا معاف فرما نا دعا کی مغفرت فرماتا
زیادہ آرزوی اقدام بینی چہ نگار شاہ محمد فضل اللہ عفی عنہ ۱۸ شوال روز پچشنبہ ۱۳۸۱ ہجری
۱۳۸۱ھ استغفار کیا فرمائی ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین بہ نسبت اس مسئلہ کہ جو عوام
کہتے ہیں کہ لفظ ولا الضالین کے حرف ضاد کو اگر بصورت ظا یا ذال یا زاء پڑھا

از مقام آری ایامی محمد طہران صاحب خان صاحب جمہور در شعبان ۱۳۸۱ھ

تو مفسد نماز ہے اور اگر بصورت دال پڑھا تو مفسد صلوٰۃ نہیں اور لیل سون عوی پڑھیں جوہ
ذیل لائے ہیں اول ضاد ظا کا مشتبہ الصوت و قریب المخرج نہیں ہی اور نہ متحد المخرج ہے
اور بھی حال ذال و زاکا یہی ہے بلکہ اگر اشتباہ الصوت یا قریب المخرج یا اتحاد مخرج ہے
تو ضاد و دال میں البتہ ہے اس واسطے کہ اگر ضاد و ظا میں اشتباہ الصوت سے الواقع

ہوتا تو از روی عمومیت عبارت فتادی قاضیخان دان کان لایکن الفصل بین الحرفین
الابستہ کا لصاد مع الظاد المضرور تھا کہ جہاں کہیں کہ حرف ضاد ہو اگر اس کے بدلے ظا
پڑھ لیا جاوی تو مفسد صلوٰۃ نہو حالانکہ یہ حکم مطلقاً است نہیں آتا ہی کیونکہ اسی فتاویٰ میں
موجود ہے و کذا الوقف غیر المغضوب بالظاد و بالذال تفسد صلاتہ پس عمومیت اس قاعدہ کی باطل
ہوئی دوم ذخیرہ کہ کتب معتبرہ اور متداولہ بین الناس سے ہے اوس میں لکھا ہے کہ اگر
دو حرف ایسی ہوں کہ درمیان ادن و دون حرفون کو نہ اتحاد مخرج ہو اور نہ قرب ادسکا
مگر یہ کہ بیچ ابدال ایک کو بجای دوسرے کے بلوی عام ہو جیسے انا زای محض کا بجائے
ذال معجمہ کے یا ظا و معجمہ کو بجای ضاد معجمہ کے پس اس صورت میں نزدیک بعض مشایخ
کے نماز فاسد نہو گی انتہی ترجمتہ لکذا فی المنیۃ اور فتادی قاضیخان میں اس کے برخلاف
لکھا ہے کیونکہ مذہب ابدال ظای معجمہ بجائے ضاد معجمہ و بالعکس اس کے منسوب باکثر فقہاء
کیا ہے اور قول فساد صلوٰۃ کو اس صورت میں منسوب بعض کیا ہے جیسا کہ ملاحظہ عبارت
مرقوم الصدر دان کان الخ سے ظاہر ہوتا ہے اور صاحب درمختار فی بھی رقیل میں موافقت

قاضیخان کی کی ہے چنانچہ عبارت درمختاریہ ہی کا لصاد مع الظاد فاکثر ہم علی انہ
لم تفسد بالیس یا ان دون عبارت یعنی قاضی خان و ذخیرہ میں تطبیق دی جاوی یا کوئی
قول ان دون سی غلط قرار دیا جاوی ورنہ اجتمع النقیضین لازم آتا ہے اور ہر دو روایات
میں تعارض واقع ہوتا ہے اور اصول کا مسئلہ ہی اذ التعارض انما یقاسم بعض لوگ
اس عبارت فتادی قاضیخان سے استدلال کرتے ہیں اس بات پر کہ ضالین
کو صافحہ دال کے پڑھنا مفسد صلوٰۃ ہی اور ظاد و ذال سے پڑھنا مفسد نماز نہیں ہے
و عبارتہ لکذا و کذا الوقف الظالین بالظاد و بالذال لا تفسد صلاتہ و لو استرو الدالین

بالذال نقصد صلاۃ الا اس عبارت سے استدلال کرنا اس بات پر مخدوش ہے کیونکہ جس نقطہ
 ولا الضالین میں یہ بحث ہے وہ صرف ضادی ہے اور صاحب فتاویٰ مذکور نے یہ حکم
 اس لفظ ولا الضالین میں بیان کیا ہے جو حرف بدلہ ظا سے ہے جیسا کہ ملاحظہ عبارت
 فتادی مذکور مطبوعہ قدیم کلکتہ سے ظاہر ہوتا ہے پس دلیل دعویٰ پر منطبق نہ ہوئی اور
 اگر یہ تاویل سکی کیجاوے کہ یہ زلہ قلم ناسخ سے ہے تو جب بھی خدشہ باقی ہو لا اسکی
 کیا دلیل کہ یہ زلہ قلم ناسخ ہے اور بر تقدیر صحیح ہونے اور تسلیم کر لیں اس بات کو کہ بیشک
 ناسخ سے سو ہوا تاہم مفید مدعا مستدل نہیں کیونکہ طحاوی میں تحت قول صاحب
 درخوار الامايشق تمیزہ بزازیہ سے نقل کیا ہے کہ غیر المغضوب کو ظا و سی پڑھنا اور ضالین کو
 وال سے یا ذال سے پڑھنا موجب فساد صلوٰۃ نہیں ہے بلکہ پڑھنا درست ہے اور اسی پر
 فتویٰ اکثر مشایخ ہی اور فتاویٰ حجتہ میں بھی لکھا ہوا ہے پس روایت صاحب قاضی خان
 اور طحاوی و بزازیہ و فتاویٰ حجتہ میں تعارض واقع ہو گیا و اذا تعارضوا فسطا چہاء م
 تمامی علماء و قراء عرب و عجم ولا الضالین کو ساتھ وال کے پڑھتے ہیں پس فعل جمہور علماء کیونکہ
 غیر وجہ موجب غلط قرار دیا جاوے پس مستفتی مستدعی ہے کہ جواب شافی استفسار نہ دیا کاسے
 دفع جمیع شکوک مندرجہ و باقی اور جو کچھ کہ پیدا ہوتے ہیں موافق مذہب مفتی بہ ملت حنفیہ کے
 مع نقل عبارات کتب معتبرہ فقہیہ و تفسیر و قراءت و حدیث کے حوالہ قلم عجاز رقم ہوتا کہ تحقیق
 وافی کہ جس میں مجال چون و چرا پھر باقی نہ رہی ہو جاوی اور زاویہ نشینان ضلالت کی حق میں ہدایت
 ہووے بینوا تفصیلاً تو جبراً اکثر فقط ہوا المصوب مخفی نہ رہے کہ در باب زلہ قاری کے
 ساتھ ابدال ایک حرف کے دوسرے حرف کے ساتھ اختلاف متقدمین و متاخرین میں
 واقع ہے متقدمین کی راسی یہ ہے کہ اگر ایسا تغیر موجب فساد معنی کے کفر لازم آتا ہے
 تو نماز فاسد ہو جاوے گی اور اگر ایسا تغیر نہ ہو پس اگر بعد تغیر کے ایسی لفظ پڑھی کہ مثل وسکا کہیں
 کلام اللہ میں موجود نہ ہو اور معنی اس لفظ کے اصل لفظ قرآن کے معنی سے بعید ہو جیسے عذاب
 کی جگہ عتاب پڑھنا تو بھی نماز فاسد ہو جاوے گی اور ایسی ہی اگر اس لفظ کو کہ بعد تغیر کے پیدا ہوئی ہے
 کچھ معنی نہ ہوں جیسے سار کی جگہ سائل پڑھنا اور اگر مثل وسکا قرآن میں موجود نہ ہو اور معنی وسکا

بعید ہوں لیکن متغیر بہ تغیر فاحش نہوں تو بھی نماز فاسد ہوگی امام ابو حنیفہ و محمد کی نزدیک ابو یوسف کے نزدیک و اگر مثل اس کا قرآن میں نہ ہو لیکن معنی متغیر نہوں جیسے قوائین کی جگہ پر قیامین پر نماز اس صورت میں ابو یوسف کے نزدیک نماز فاسد ہوگی نہ نزدیک ابو حنیفہ و محمد کی اور یہ تفصیل قدام کے نزدیک ہر صورت تغیر میں ہے خواہ بوجہ اعراب کے ہو یا بوجہ بدل حرف کے یا غیر ذلک و متاخرین کی رائے یہ ہے کہ اگر تغیر بوجہ خطائی الا اعراب کے ہو نماز نہ فاسد ہوگی تغیر معنی ہو یا نہ ہو اور اگر خطا بتبدیل حرف ہو پس اگر دونوں حرف میں بغیر مشقت فصل و امتیاز ممکن ہے تو نماز فاسد ہوگی اتفاق المتأخرین جیسے صالحات کی جگہ طالحات اور اگر اون دونوں حرف میں مشقت امتیاز ہوتی ہو جیسے طحا مجرمان ضاد و معجمہ اور صاد و مصلہ مکان سین مملہ اور ط مکان ت پس نزدیک اکثر متاخرین کے نماز فاسد نہ ہوگی لعموم البلوی اور بعض متاخرین کے نزدیک اگر دونوں حرف قریب المخرج ہیں تو فساد نہ ہوگا اور اگر نہیں تو فساد ہوگی غنیۃ المستملی شرح غنیۃ المصلی میں ہے ان الخطا فی القرآن اما ان یکون فی الاعراب اسی الحركات والسکون ویدخل فیہ تخفیف المشدود و قصر المسد و عکسہما و فی الحرف موضع حرف مکان آخر اولم یکن لا مکان من تبدیل الجمل مقصود لا یوقف تام والالم یکن التتغیر کذلک فان الاصل فیہ انہ ان لم یکن مثله فی القرآن والمعنی البعید معنی لفظ القرآن متغیر فاحشاً قویاً بحیث لا مناسبتہ بین الحقیقین اسلاف قدس سیدنا و آئمہ الثماریہ مکان نہ الاعراب و کذا والالم یکن مثله فی القرآن ولا معنی له کما اذا قرأ یوم تبلی السائل مکان السرائر وان کان مثله فی القرآن ومعنی اللفظ الذی قرأ البعید من معنی اللفظ المراد ولم یکن تغیر فاحشاً فساداً یضاع عند ابی حنیفہ و محمد و موالات و قال یوسف الشافعی لا تفسد لعموم البلوی و یقول ابی یوسف حیوان لم یکن مثله فی القرآن ولكن لم تغیر المعنی نحو قیامین مکان قوائین فالخلاف علی العکس فالمعتبر فی عدم الفساد عند تغیر المعنی کثیراً و جود المثل فی القرآن عنده و الموافقة فی المعنی عند ما فنده قواعد المتقدمین و اما المتأخرین لمحمد بن مقاتل و محمد بن سلام و اسمعیل الزاهد و ابی بکر بن سلیمہ البانی و المنذر و ابی و الخلو فی فائقوا علی ان الخطا کان فی الاعراب ان تفسد بطلاناً وان کان مما اعتقده کفر لان اکثر الناس لا یرون بین جوه الاعراب ان کان الخطای ببدل حرف فان کس الفصل بین کثرین بلا کشفه کالصاد مکان اطراف فائقوا علی انه

مفسد وان لم یکن الا بمشقة كالتاء مكان الضاد والصاد مكان السين والتاء مع التاء فاشبههم
على عدم الفساد لعموم البلوی وعن ابن مقاتل یقرب قریب المخرج وعدمه انتهى بلخصا اورقنا وی
بزازیمین ہے ان تغیر المعنی و لیس مثله فی القرآن فسد ولا عبرة لقرب المخرج وانما العبرة بالاتفاق
المعنی عندهما ولو جرد المثل فی القرآن عنده والاصل فیہ انہ ان لم یکن لفصل بین المحرفین بلا کلفة
كالصاد مع الطاء بان قرء الطالحات مكان الصالحات فسد عند الكل ان لم یکن لا بمشقة
كالطاء مع الضاد والصاد مع السين والطاء مع التاء فالاكثر علی انہ لا یفسد لعموم البلوی
اطلق البعض الفساد ان تغیر المعنی وقال لقاضی ابوالحسن وابو عاصم ان تعد فسد وان جرى علی لسانه
لو كان لا یعرف التیمیز لا یفسد وبواحد الاقاویل وهو المختار انتهى اوررد المختارین یقال
فی الخانیة والجلالة الاصل فیما اذا ذکر حرفا مكان حرف غیر المعنی ان لم یکن الفصل بینهما بلا مشقة
تفسد وان كان لا یکن لا بمشقة كالتاء مع الضاد والمجتمین والصاد مع السين الملتئین والطاء
مع التاء قال اکثرهم التفسد فی خزائن الامل قال لقاضی ابو عاصم ان تعد ذلك فسد وان جرى
علی لسانه ولا یعرف التیمیز لا یفسد وهو المختار حلیته انتهى اورخزانة الروایات من ہے فی المتهذیب
لو قرء الضاد مكان الطاء او علی العکس فسد عند ابی حنیفة ومحمد وعذرة عامة المشایخ کابی مطیع ومحمد
ابن سلمة لالان الجع بلوی عاما وفي الخیاتیة ان قرء الله السم مكان الصم والسیف مكان السیف
او السالحین مكان الصالحین وقرء غیر المغضوب بالطاء والضالین بالطاء او بالذال قال بعضهم
لا تفسد لانه بلوی عام فان العوام لا یخبرون ولا یعرفون مخارج الحروف منهم ابی القاسم ونحوه من یلمون
و اکثر من المشایخ افتوا به وبعضهم قالوا ان تغیر المعنی تفسد صلوة مثله ابو مطیع وقال القاسم الامام
ابو الحسن والقاضی الامام ابو عاصم ان تعد فی ذلك فسد وان جرى علی لسانه ولا یعرف التیمیز
لا تفسد وهذا عدل الاقاویل وهو المختار وفي الذخيرة ان المحرفین اذا كانا من مخرج واحد
او كان بينهما قرب المخرج واحد كما یبدل بالآخر كان ذکرهما الحرف کذا کره الحرف فلا یوجب فساد
الصلوة وكذا اذا لم یکن بین المحرفین اتحاد المخرج ولا قرب الا ان فیہ بلوی العامة نحو ان یأتی بالذال
مكان الضاد وان یأتی بالزاء المحض مكان الذال والطاء مكان الضاد لا تفسد عند بعض المشایخ
انتهی اورخزانة المفتوحات فی علوم القرآن

وغير المعنى فان المكن الفصل بين الحرفين كالطاء مكان الصاد تفسد صلوة وان كان لا يمكن الفصل بين
الحرفين لا بمشقة كالطاء مع الضاد والطاء مع التاء والصاد مع السين فالأكثر على انه لا يفسد
انتهى ان عبارات سے یہ معلوم ہوا کہ مفتی بہ اور اکثر مشایخ کا قول یہ ہے کہ مدار فساد و عدم فساد
حصول امتیاز میں الحرفین بمشقت و بلا مشقت ہے اور بعض کے نزدیک بر تقدیر تغیر معنی کے
صورت مشقت میں تعد موجب فساد ہے اور عدم تعد عفو ہے اور بعض کے نزدیک اعتبار قرب
مخرج و بعد مخرج کا ہے اگر تغیر قریب المخرج کی ساتھ ہو و و نماز نہ فاسد ہوگی ورنہ ہوگی اور
بعض کے نزدیک اگر بلوی عام ہو نماز نہ فاسد ہوگی اگرچہ قرب مخرج و اتحاد مخرج نہ ہو و معنی
بھی متغیر ہوں یہ سب اقوال متاخرین کے ہیں ہر گاہ یہ امر محمد ہوا پس سمجھنا چاہئے کہ غیر المغضوب
علیہم ولا الضالین میں بنا بر قول متقدمین کے فتاویٰ قاضی خان میں مرقوم ہے لو قرء
غیر المغضوب بالطاء او بالذال تفسد صلوة و لو قرء الضالین بالطاء او بالذال لا تفسد و لو قرء
الدالین بالذال تفسد انتہی اور غنیۃ المستملی میں ہے غیر المغضوب بالطاء والذال المجتہدین
تفسد اذلیس لهما معنی و اما الضالین بالطاء المعجۃ والدال المهملة لا تفسد لوجود لفظهما فی
القرآن و قرب المعنی لصحة تقدیر ولا الطالین می المستمرین فی الظلال والدالین می القائلین
ہل ندکم علی رجل لایۃ و لو قرء بالذال المعجۃ تفسد لبعدها لانه اسم فاعل من ال الخلة اذا وضع
عند فاعلی البحرۃ الخ لیس من الذلۃ اذ لم یستعمل لوصف منها علی فاعل بل فاعل انتہی و بنا بر
نہیب اکثر مشایخ کے ظا اور ذال ساتھ پڑھنے سے نماز نہ فاسد ہوگی بوجہ تعد امتیاز و درمیان
ض معجہ و رظ معجہ اور ذال معجہ کے بخلاف دال مہملہ کے کہ اسمیں و رضا و معجہ میں امتیاز بمشقت
نہیں ہے اور ایسا ہی بنا بر مذہب مختار کے در صورت عدم تعد کی جیسا کہ عبارت خواثہ للروایۃ
و غسیرہ سے واضح ہے پس لازم ہے کہ ض معجہ اپنے مخرج سے کہ ممتاز ہی مخرج
تمام حروف سے اخراج کیا جاوے اور بقصد اداسے ضاد معجہ کے اگر ظا و معجہ یا ذال معجہ
ہوگا تو نماز مذہب مختار صحیح رہیگی اور اگر دال مہملہ ادا ہوگی نماز فاسد ہوگی ہذا ہو خود حصہ
الحکم فی ہذا الباب واللہ اعلم بالصواب جواب سوال اول جو شخص کہتا ہے کہ حرف
ضاد کو اگر بصورت ظا یا زار پڑھا تو مفسد ہے اور بصورت دال مفسد نہیں ہے

اوسکا قول نہ موافق مختار اکثر مشایخ کے ہے کیونکہ اوتکے نزدیک ظاہر اور زائد سے نماز نہیں
 فاسد ہوتی ہے اور نہ موافق متقدمین کے کیونکہ اونکی رائے پر بھی ظاہر والا الضالین میں مفسد نہیں
 ہے جیسا کہ عبارت قاضیخان وغنیہ سے ظاہر ہے بلکہ موافق عبارت قاضیخان کی ذال مجہم
 بھی والا الضالین میں مفسد نہیں اور ذال مہملہ مفسد اور عبارت غنیہ سے عکس پر ذال ہی اور
 دلیل وس شخص کی بھی قابل التفات نہیں کیونکہ تمام کتب فقہیہ وغیرہ میں مذکور ہے کہ ضاد اور ظا
 مشتبه الصوت و متعسر التیاز ہیں اور بر بناء اس قاعدہ متاخرین کے حرف ضاد جہاں ہو وہ
 بدلے اگر ظا پڑھ لیا جاوے نماز نہ فاسد ہوگی اور عبارت قاضیخان کی ولو قرء غیر المغضوب
 بالظاہر والذال لفسد متفرع طریقہ قدما پر بلحاظ تغیر معنی وعدم تغیر ہی نہ طریقہ مختار پر جیسا کہ
 صاحب غنیہ بعد ذکر فروع مذکورہ فتاویٰ قاضیخان کے کہتے ہیں ہذا مذکورہ قاضیخان میں
 ابدال ہذہ الاحرف الثلثہ لبعض من بعض و کلمہ مخرج علی قواعد المتقدمین انتہی جواب سوال دوم
 جو قاعدہ فتاویٰ قاضیخان وغیرہ میں منسوب بطرق اکثر مشایخ ہے اوسمیں اعتبار فصل مشقت
 وبلا مشقت و تعسر امتیاز وعدم تعسر امتیاز کیا گیا ہے اور جو قاعدہ ذخیرہ میں منسوب بہ بعض
 مشایخ ہے اوسمیں قطع نظر اسکے اعتبار بلوی عامہ کا کیا گیا ہے پس و نون قاعدہ حدی حدی گانہ
 ہیں اسوجہ سے صاحب غنیہ شرح غنیہ نے اولاً قاعدہ مذکورہ فتاویٰ قاضیخان کو بطرف اکثر منسوب
 کر کے بمقام قاعدہ ذخیرہ تحریر کیا ہذہ قاعدہ آخری لبعض المتاخرین اعتباراً فیہ البلوی العامۃ
 انتہی جواب سوال سوم عبارت مذکورہ قاضیخان میں والا الضالین نسخ مطبوعہ میں زلت
 نامیخ ہے اسوجہ سے کہ اس فرع کو اوسنے بعد ذکر المغضوب کے لکھا ہے پس ظاہر یہ ہے کہ وس
 ضالین کا ذکر ہے جو اوسکے ساتھ متصل ہے اور وہ نہیں ہے مگر ساتھ ضاد مجہم کے اور بھی اسوجہ سے
 کہ اگر ظالین ظاہر مجہم ہی ہو تو لفظ بالظاہر کے اوسکی کلام میں لغو ہو ہی جاتی ہے اور بھی اسوجہ سے
 کہ اور کتب فقہیہ میں مسئلہ والا الضالین کا مذکور ہے پس یہ عبارت والا الضالین بالضاد مجہم میں
 متفرع اور قول مشایخ متقدمین کے ہے اور جو طحاوی و برازیہ وغیرہ میں مذکور ہے کہ ذال
 مجہم اور ظا مجہم والا الضالین میں مفسد نہیں ہے وہ متفرع ہی مذہب مختار متاخرین پر فلا توافض
 والا تساقط عبارت طحاوی یہ ہے فی البرازیۃ قال غیر المغضوب بالظاہر والذالین

بالذال والظاویل لا یفسد لعلوم البہدوی فان العوام لا یعرفون مخارج الحرمات وکثیر من المشایخ
افتوا بہ انتہی اس عبارت میں کہیں دال مہملہ کا ذکر نہیں جیسا کہ سائل نے ذکر کیا ہے شاید اوسے معجزہ کو
مہملہ سمجھا اور یہی مسئلہ اور کتب میں بھی اسی طور سے مذکور ہے کہیں دال مہملہ کا نشان نہیں ہے
بلکہ ذال مجسمہ اور ظا مجسمہ پر جواز کا ذکر ہے اور بر طبق مذہب متاخرین دال مہملہ کے ساتھ
جواز ممکن بھی نہیں کیونکہ ضاد مجسمہ اور دال مہملہ میں تعسرا متیاز جو باعث جواز ہے نہیں ہے
ذنبہ بر طبق مذہب متقدمین دال مہملہ میں جواز غنیہ میں مذکور ہے جیسا کہ عبارت سابقہ سے
واضح ہے لیکن ظاہر یہ ہے کہ صاحب فنیہ سے اس مقام پر عبارت فتاویٰ قاضی خان کو سمجھنے میں
غلطی واقع ہو گئی ذال مجسمہ کو مہملہ اور مہملہ کو معجزہ سمجھنے سے حکم صاحب غنیہ کا عکس حکم قاضی خان ہو گیا
جواب سوال چہارم قرآن عرب و عجم کا ولا الضالین کو دال مہملہ سے پڑھنا غلط محض ہے
کیونکہ جسکو امتیاز مخرج ضاد اور دال میں نہیں اور دونوں میں امتیاز پر قدرت نہیں فتاویٰ
نہیں اور علمای عرب اور عجم بھی جو فن قرأت سے واقف ہیں اور مسائل فقہیہ پر مطلع ہیں
وہ دال مہملہ نہیں پڑھتے ہیں اور جو ایسی نہیں وہ حکم عوام میں ہیں اولیٰ کا اعتبار نہیں اللہ اعلم بالصواب
وعدہ ام الكتاب رہ الراعی عفو بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الشریعۃ فی الجلی والحقنی
محمد عبدالحی ابو الحسنات
استفتا کیا فرمائی ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین ان صورتوں میں کسی ہندو و سید
بت پرست و زانی کسی تہوار یا تقریب شادی یا غمی میں کسی مسلمان دیندار پر سیزگار یا مسلمان
در شازدنا کار شرا بخوار بدعتی کی دعوت کی اور اون مسلمانوں نے اس کی دعوت قبول کی
اور کوئی چیز مثل کھانے کی کھانی و یا کھانیکا سامان یا نقد روپیہ لیا اور اسی اپنے ہاتھ سے
لیکا یا اور کھایا تو اس طرح کا ہندوؤں کا کھانا اور دعوت کینا درست ہے یا نہیں فقط اس کے
طرح کا کھانا ہندوؤں کا درست ہو تو فہماور نہ اون کھانی و الوں کی کیا سزا ہے فقط۔ مسلمان
مبتدع شیعہ و سود خوار و رشوت خوار و شرا بخوار کے گھر مسلمان دیندار کو کھانا اور نوکری کرنا
درست ہے یا نہیں اور جو کھانا و سگ گھر کھیتی بھی ہوتی ہے اور مال حلال بھی ہے فقط۔ ایک شخص
کبھی نماز پڑھتا ہے اور کبھی غفلت سے نہیں پڑھتا ہے اور ایک شخص مقیم ہمیشہ نماز
پڑھتا ہے اور مسئلہ دلائل اور قرائت اور عجمیہ برابر لے کر دیندار کو کھانا دینا درست ہے یا نہیں

مسئلہ دیندار کو کھانا دینا درست ہے یا نہیں

اور کون کسکے پھر نماز پڑھ سکتا ہے فقط ۵۔ ایک شخص معذور جب کہ غسل کرے عیاجز اور
احتمال بیماری بڑھتی کا ہے اور وضو کرنے میں کچھ ضرر بھی نہیں پس وہ شخص وضو کر کے نماز ادا کرے
یا تیمم کرے فقط ۶۔ ایک شخص فی اپنی زوجہ اور لڑکے کو سوا ہی ظلم کر کبھی شفقت شو پرانہ اور
پدرانہ سے نہیں دیکھا اور نہ پرورش کیا اس لیے وہ زوجہ اور لڑکا اس سے دور ہو گیا
اور اب کسی طرح پرورش پا کر ہو گیا ہو چونکہ شوہر و پدر واجب اطاعت ہیں اور
یہ دونوں بسبب ہمہری اسکی اطاعت سے محروم رہی پس اس میں گناہگار کون ہے اور کون
کس کو واسطی پوچھا جائیگا باوجودیکہ زوجہ اور لڑکا اپنی خواہش سے اطاعت سے محروم نہیں ہے
فقط ۷۔ ایک شخص بارہا اپنے لڑکے کو نماز کے لیے تاکید کرتا رہا لیکن وہ نہیں سنتا ہی پس لڑکی
لڑکا اگر حسب شرع دور کرنا چاہے یا بسبب محبت کو رکھنا چاہے اور بسبب پیار کر رکھی بھی تو
وہ شخص اپنے لڑکے کی نمازی کو لے کر یا خود ہوگا یا نہیں فقط ۸۔ ایفون اور گاجا اور مدکت
کھانا پینا حرام ہے یا نہیں مع تاڑی فقط ۹۔ عصبہ نفسہ اور عصبہ بالغہ میں کسکو ترجیح ہے امثال

ام بنت اخت - ابن الاخ - زوجہ - ام بنت - اخت - ابن الاخ - زوجہ - ام بنت اخت - ابن الاخ - بنت
ہوالمصوب جواب الی وکل ہندو کے توار کردن ہدیہ یا دعوت لینا مسلمان کو

نہیں درست ہے جیسا کہ فتاویٰ ذخیرہ میں ہے لاینبی للمومن ان یقبل ہدیۃ الکافر فی یوم

عید ہم لو قبل لایرسل لیم شیدا انتی اور خزائنہ الروایات میں ہے فی الفصول والاثار فانہ

من المحیط ما یأتی الجوس فی یوم نیروز ہم من الاطعمۃ الی الا کا بزرگ السادات من کانت بیئہ و بینہم

معرفۃ و ذاب و حجب نقد قبل من اخذ ذلک علی اوہ الموافقۃ لیضرو ذلک بدینہ انتی باقی تقریب

شادی اور غمی میں اگر ہندو دعوت کرے تو اسکا قبول کرنا درست ہے بعض فقہاء کے نزدیک

اور بعض کے نزدیک مکروہ ہے جیسا کہ خزائنہ الروایات میں ہے فی مفید المستفید من الوقایح

لا باس بالذباب الی ضیافۃ اہل الذمۃ لکن المذکور فی النوازل یخالف ہذا فانہ کرہ

فیہ الا جائزۃ انتی اور بر تقدیر جواز قبول ضیافت وہ مشروط ساتھ اس امر کے ہے کہ مجلس دعوت

غنا و مزامیر بہت پرستی و شرابخواری و اطوار کفر و شرک و محرمات سے خالی ہو اور اگر اس مجلس

میں ایسی امور ہوں تو جائز نہ ست نہیں ہے جیسا کہ در مختار میں ہے فی الی و لیمۃ و کلمۃ الخیب

او غناء و اکل و المنکر فی المنزل قلو علی لما ندر لا ینغنی ان یقعد بل ینخرج فان قدر علی المنع
 فعل و الا صبر و ان علم اولاً باللعب لا یحضر اصلاً سواء کان ممن یعتقد یبداً و لا انتہی لمخصاً جو آ
 سوال دوم جس شخص نے دعوت ہندو کے تہوار کی قبول کی یا ضیافت تقریب میں
 باوجود موجود ہونے منکرات شرعیہ کے کیا او سپر توبہ و استغفار لازم ہے جو اس
 سوال سوم اگر مال حلال غالب ہو تو اس کے یہاں کھانا کھانا اور نوکری کزنادرست
 او اگر حرام غالب ہو تو نہیں درست ہے جب تک یہ معلوم نہ ہو کہ یہ کھانا یا یہ تنخواہ مال حلال
 ہے یا شبہ میں ہے اذاکان غالب مال لہدی حلالاً فلا بأس بقبول ہدیہ و اکل مالہ مالم
 یتبین انہ من حرام و ان کان غالب مالہ الحرام لا یتقبلہا ولا یاکل لا اذ قال انہ حلال و رثہ
 او استقرضہ انتہی جواب سوال چہارم جو شخص ہمیشہ نماز پڑھتا ہے وہی قابل امامت ہے
 تنویر الابصار اور درختار میں ہے الاتی بالامامۃ الا علم باحکام الصلوۃ ثم الاحسن تلاوۃ و
 تجوید القراءۃ ثم الادب و اسی الاکثر اتقاء للشبهات و التقوی القار للمحرکات انتہی لمخصاً جواب
 سوال پنجم ہر گاہ وضو سے اوسکو بجز نہیں چاہیے کہ تیمم خابت کا کرے اور وضو کر کے
 نماز ادا کرے مدارا بحت تیمم بجز ہے اصل سے جیسا کہ کتب فقہ میں مبسوط ہے و
 اذلیس فلیس جواب سوال ششم ایسی صورت میں کہ نافرمانی کی ابتدا و زیادتی
 پسر و زوجہ کی جانب سے نہ ہو وہ مانع و نہون گے جواب سوال ہفتم اگر ایسے لڑکے کو
 باقتضای محبت پدری رکھیا تو بعد اسکے کہ وہ بقدر طاقت خود نصیحت کرتا جاتا ہے مانع و نہونگا
 جواب سوال ہشتم یہ سب چیزیں کہ مسکر میں حرام ہیں احادیث صحیحہ میں وارد ہیں کل مسکر
 حرام اور بھی وارد ہے ماسکر کثیرہ فقیلہ حرام اور فتاویٰ ہزار یہ میں ہے قال محمد ماسکر
 کثیرہ فقیلہ حرام ہو جس ایضا قالوا و بقول محمد ناخذ انتہی جواب سوال نہم ان صورتوں میں
 عصبہ بالغیر لوجہ قرب کے مقدم ہے اور عصبہ بنفسہ محبوب ہے فتاویٰ عالمگیری میں ہے العصبۃ
 مع غیرہ اذ کان اقرب الی المیت من العصبۃ بنفسہا کانت العصبۃ مع غیرہا اولی بیانہ
 اذ ہلک لرجل و ترک بنتاً و اختاً لاب و ام و لم یخ لاخ لاب فنصف المیراث للبنت و النصف
 للاخت و لاشی لابن لاخ لان لاخت صارت عصبۃ مع البنت و لی الی ایت من ابن الاخ

وکلک اذا کان مکان ابن الاخ اخالاب لاشئ للاح کذا فی المحیط النقی والدرا علم حرره الراجی عفو
ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد المحی تجاوزا سر عن ذنبه الجلی و الخفی محمد عبد المحی
ابو الحسنات

استفتاء سوال خطبہ آخر جمعہ رمضان من الوداع بالفراق پڑھنا درست ہے یا نہیں
سوال مردے کو قبر میں جمال مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا دکھانا یا چاہنا یا نہیں
ہو المصوب الوداع بالفراق کا خطبہ آخر رمضان میں پڑھنا اور کلمات حسرت
درخصت کے ادا کرنا فی نفسہ امر مباح ہے بلکہ اگر یہ کلمات باعث ندامت و توبہ سامعین
ہوئے تو امید ثواب ہی مگر اس طریقہ کا ثبوت قرون ثلثہ میں نہیں ہے البتہ آخر شعبان میں
خطبہ استقبال رمضان احادیث میں وارد ہے جیسا کہ درمنثور میں ہے اخرج العقیلی و خضعفہ

ابن خزمہ و البیہقی و الخطیب و الاصبہانی عن سلمان الفارسی قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم فی آخر یوم شعبان فقال الحدیث بطولہ آور شاید جس نے اس طریقہ کا ایجاد کیا اوسے خطبہ آخر
رمضان کو خطبہ استقبال پر قیاس کیا لیکن اہتمام کرنا خطبہ وداع کا جیسا کہ اس نے مانہ میں مروج ہے
اور اوسکو حد التزام تک پہنچانا خالی ابتداء سے نہیں علماء سے متعین کو لازم ہے کہ اس طریقہ کے
التزام کو چوڑی میں تا عوام اعتقاد استحباب و سنیت بلکہ ضروری ہونے اس طریقہ کا خاص سے
نجات پابین۔ اور مردے کو قبر میں جمال مبارک کا دکھانا نہیں ثابت ہے جلال الدین سیوطی کے

رسالہ شرح الصدور میں مرقوم ہے سئل الحافظ ابن حجر عن یوسف الشافعی عن یحییٰ بن یسوع عن رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم فاجاب بانہ لم یرد ہذا فی حدیث و انما ادعاہ بعض من لا یجوز بہ لغیر مستند سو ہی قولہ

فی ہذا الرجل ولا حجة فیہ لان الاشارة الی الحاضر فی الذہن انتی والدرا علم حرره محمد عبد المحی عفا اللہ عنہ

استفتاء سوال جو سفیر مابین علماء سے دین و مفتیان شرع مشین اندرین مسئلہ کہ کسی نابکار یا ذونیت

حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشفاعت امت باسند لال آیا کہ یہ من ذالذی یتشفع

عندہ الا باذنہ جم غفیر سلمانان رالذ شفع المذنبین بودن آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در شک اندازد در حق این چنین کس چہ باید گفت و ما ذونیت حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین صلی اللہ علیہ وسلم

بشفاعت امت چہ در دنیا و چہ در آخرت از روی قرآن مجید و حدیث ثابت است یا نہ بینوا التوبوا

ہو المصوب آن کسیکہ در شفیع بودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شک اندازد یا معاند

محمد عبد المحی
ابو الحسنات
محمد عبد المحی
ابو الحسنات

محمد عبد المحی
ابو الحسنات
محمد عبد المحی
ابو الحسنات

پکایا گیا ہے مسلمان کو کھانا جائز ہے یا نہیں فقہ اسی ہند عبارتہ فی الفتاوی الغریبۃ لایکرہ للمسلمین
ان یعزی الکافرین ویعود مرضاہم ویاکل طعامہم وفی السراجیۃ للباس بطعام الجوسی الا الذبیحۃ انتہی فقط
ہو المصوب جائز ہے جیسا کہ خزائنہ الروایات میں ہے فی تفرقات دستور القضاۃ

عن الینابیع للباس بعبادۃ اہل الذمۃ وحضور جنازہم واکل طعامہم والمعاملۃ معہم و فی
المضمرات لایکرہ للمسلمین ان یعزیم ویعود مرضاہم ویاکل من طعامہم انتہی والنداء علم حررہ
الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذنبہ السجلۃ والخفیۃ -
استفتا کیا فرماتی ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ مثلاً ایک حافظ نے ایک مسجد میں بصرہ
دس روز کے ختم تراویح ساتھ ایک قوم کی پڑھا بعد ازاں حافظ موصوف نے دوسری مسجد میں
ساتھ دوسری قوم اپنی مقتدی کے ختم تراویح پڑھا تو آیا تراویح سنت ختم مذکورہ واسطی اوں
قوموں کے ادا ہوگی یا نہیں و ثواب پاؤں گے یا نہیں بینواتوجرواۃ ہو المصوب ادا ہوگی

خزائنہ الروایات میں ہے قد روی بعض اہل العلم عن کثر الفتاوی رجل ام قوما فی التراویح
وختم فیہما ثم ام قوما آخرین لہ ثواب الفضیلۃ ولہ ثواب الختم انتہی والنداء علم حررہ الراجی عفور بہ
القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذنبہ السجلۃ والخفیۃ -
استفتا کیا فرماتی ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ بعض کہتے ہیں کہ فرما یا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی تہمتی احترام کرے تم بھی اوس سے احترام کرو آیا یہ
احترام صرف اکل شرب میں ہی یا ہمہ امور مثل موائست و مشاورت وغیرہ میں فقط بینواتوجرواۃ
ہو المصوب جملہ امور موائست اور محبت میں کفار سے احترام اولی ہے
والنداء علم حررہ الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذنبہ السجلۃ والخفیۃ -
استفتا کیا فرماتی ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ نفل نماز بعد دو رکعت ہنت
نماز ظہر و مغرب و عشا کی اکثر عوام پڑھتے ہیں آیا اصل اسکی سنت و اجماع و قیاس سے ثابت ہے یا نہیں و
پڑھنا اسکا موجب ثواب ہے یا سراسر بدعت قابل عذاب ہے بینواتوجرواۃ ہو المصوب آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم سے بعد وتر کے دو رکعت نفل پڑھنے کے پڑھنا ثابت ہے جیسا کہ صحیح مسلم میں مروی ہے یہی سالت
عائشہ رضی اللہ عنہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نکالت کان یصلی ثلث عشر رکعات ثم یصلی

کتاب الصلوۃ

کتاب النکاح والایات

کتاب الصلوۃ

ثمان رکعات ثم یوتر ثم یصلی رکعتین و هو جالس فاذا اراد ان یرکع قام فركع ثم یصلی رکعتین بین
الدعاء والاقامة من صلوٰۃ الصبح نوری شرح صحیح مسلم من لکھنؤ میں الصواب ان ہاتھین رکعتین
فعلہما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد الوتر جالساً البیان جواز الصلوٰۃ بعد الوتر و بیان جواز انفصال
جالساً لم یطلب علی ذلک بل فعلہ مرة او مرتین او مرات قليلة انتہی اور بعد دو رکعت سنت ظہر
و مغرب و عشا کے دو رکعت نفل پڑھنا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا ابتک نظر سے نہیں گذرا
لیکن جو شخص بقصد ثواب برون اعتقاد سنت پڑھے گا وہ ثواب پائیگا کیونکہ حدیث میں وارد ہے
الصلوٰۃ خیر موضع من شاء فلیکثر البتہ ان اوقات میں نفل دو رکعت کھڑے سے
ہو سکے پڑھنا چاہیے نہ بیٹھ کے جیسا کہ اکثر عوام کی عادت ہے اسوجہ سے کہ صحیح مسلم و مؤطا مالک
وغیرہ کتب معتبرہ میں مروی ہے صلوٰۃ الرجل قاعدا نصف صلاتہ قائماً و اللہ اعلم بحرہ الہدی
عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجا و ز الدین ذنبہ البلی و انھنی ۵
استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ اکثر کتب فقہ
میں دیکھا جاتا ہے کہ جو ملا آدمی کا مسلم ہو یا کافر پاک ہی آیا اس قیاس پر اگر کوئی ہندو حقہ یا فلون
مسلمان کا سہوا یا قصداً جو ملا کر دیوی اور پھر مسلمان اس چیز کو سہوا یا قصداً دھوکہ یا بد و ن
اسکے اپنے استعمال میں لا دے تو کچھ ضرر اسلام میں ہی یا نہیں بینو التوجہ و اٹھ ہو بل صوب فی الواقع
جو ملا کافر کا اور تھوک او سکا پاک ہی پس حقہ جو ملا او سکا پینا یا جوٹے برتن میں او سکا کھانا کھانا بغیر
دھونسے کے درست ہی جبتک کہ کسی نجاست کا اختلاط معلوم نہ ہو یا ان اگر کافر نے شراب پی
اور فی الفور کسی چیز کے ساتھ او سکا تھوک مل گیا یا حقہ او سکی منہ میں فی الفور دیا گیا ایسی صورت میں
حکم نجاست کا دیا جاوے گا کثر للہ فائق اور او سکی شرح بحر ائین میں ہے سور اللادھی و الفرسیس و
الکحل محط طہرہ اللادھی فلان لعابہ متولدین محط طہرہ و لافرق بین الجنب و الطاہر و الحسانق
و النفسا و الصغیر و الکبیر و المسلم و الکافر و الذکر و الانثی کذا ذکرہ الترمذی یعنی ان الکحل طہرہ
طور من غیر کراہتہ فی اخلاصہ و انجیس رجل شرب الخمر ان ترد فی فیہ من البزاق نجس
لو کان الخمر علی نوب طہرہ ذلک البزاق لا نجس و الکراہتہ انما ہو فی الشرب من ساعتہ فان
سور نجس لا نجاستہ لمحہ بل النجاستہ فمہ ولو کثرت قدر الغسل فمہ بلعابہ ثم شرب لا نجس انتہی لخصاً

کتب الصلوة

کتب التعمید والاباء

سوال مرسله مولوی عبدالحق دلاور لکھنؤی صاحب فتاویٰ دکنیہ
 بکرمہ زینتہ علیہ السلام نے فرمایا ہے کہ اگر کسی کو نماز میں کھڑے ہو کر
 نماز پڑھنی ہو تو اس کے لئے کھڑے ہونے کا طریقہ کیا ہے؟

زید پر حرام ہی یا نہیں ہو المصوب جواب اول دارالکرب میں اہل اسلام کو کفار سے
 ہٹو ہوں یا یہودی یا نصاریٰ امام ابوحنیفہ رحمہ کے نزدیک سو دلینا جائز ہی جیسا کہ ہدایہ وغیرہ میں ہے
 لارہو ابین المسلم والكافر فی دارالکرب لیکن بلاد ہند جو قبضہ نصاریٰ میں ہیں دارالکرب نہیں ہیں انہیں
 کافر سے سو دلینا نہیں جائز ہے جواب دوم خالدہ ہمیشہ رضاعی صالحہ ہوتی لیکن نہ وہ
 زید پر حرام ہے نہ اسکی برادر پر جیسا کہ درمختار وغیرہ میں مصرح ہے وفس علیہ یعنی فی اکمل اخت
 ابنہ و بنتہ والہ اعلم قررہ الراجی عنہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تاجاوار السد عن ذنبہ ابجلی والخطی
 استفتا، یقول العلماء فی ہذہ المسألة ذکر فی کتب الاحناف قاطبہ لا یقضي سنة الفجر
 الا اذا فاتت مع الفجر یقضيها بتمام القضاء قبل الزوال واما اذا فاتت وحده فلا تقضى قبل طلوع
 الشمس بالاجماع لکراہۃ النفل بعد الصبح والاصل فیہ قولہ علیہ السلام لا صلوة بعد الصبح حتی
 تطلع الشمس ولا صلوة بعد العصر حتی تغرب الشمس رواہ ابوداؤد و لکن یعارضہ ماروسے
 قیس بن عمر رای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی بعد صلوة الصبح رکعتین فقال صلوة الصبح رکعتین
 فقال الرجل انی لم اکن صلیت الركعتین اللتین قبلہما فیصلتہما الآن فسکت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم رواہ ابوداؤد فما وجه التوفیق و دفع التعارض بینہما تو جہد ہو المصوب لاشک
 فی صحۃ الاحادیث الی وردت بالمنع عن الصلوة بعد طلوع الفجر حتی تطلع الشمس وبعد العصر حتی تغرب
 من الطوائف علی ما فی الصحیحین وغیرہما و کذا لا شبہ فی کون الحدیث الدل علی جواز اداء سنة
 الفجر بعد صلاۃ الفجر قبل طلوع الشمس محتجاً بہ الا ان اصحابنا لما ثبتوا فی الاصول ان النفل المبیح
 والمحرّم اذا تعارضّا یقدم المحرم وان القول مقدم علی الفعل والتقریر حکموا ہما بالمنع علیما باحادیث
 النبی العلامۃ للقولیہ المحرمۃ ولذا قال العینی فی البناۃ شرح الہدایۃ بعد ذکر المتعارضین ان المبیح
 والمحظّر اذا تعارضّا جہل المحظّر متاخر وقد ورد النہی فی کثیر من الاحادیث استثنیٰ والسر اعلم
 قررہ الراجی عنہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تاجاوار السد عن ذنبہ ابجلی والخطی
 استفتا، یمیز ما یندر علما یدین درین مسئلہ اگر زن تا بعد از شوہر نکند و غن او نشود
 باوجودیکہ با و فہما نش تا چنانکہ باید کردہ شد پس شوہر او را چه لازم خواہد بود و ہم تا بعد از بی الدین
 از تا بعد از شوہر مقدم دارد و دانہد اگر کسی کلام محمد با و از بلند خواند و کسانیکہ

هر چهار جانب شخص خوانده نشسته اند بوجه چند گوش نه دارند یا بوجه در پیش کارهای دنیاوی
 به شنیدن آن میل نکنند همچون حالت شخص خواننده را لازم خواهد بود یا نه که آهسته بخواند
 اگر بخواند در آن حالت بمسأله چه می گوید؟ هو المصوب تا بعد از می شوهر بر زن مقدم است
 از تا بعد از می والدین و زنی که در خلاف مرضی شوهر سرگرم ماند اولاً شوهرش نصیحت لسانی
 سازد و اگر مؤثر نگردد و زجر از ترک کلام و مجامعت سازد تا او را تنبیه حاصل شود اگر برین هم اثری
 نشود ضرب آن بشرطیکه زائد تکلیف ده نگردد و درست است قال الله تعالی فی کتابه و اللّٰهُ تَعَالٰی
 تَشَوُّزُهُمْ فِیْ طَوْنٍ وَ اَبْجَرُوْهُمْ فِی الْمَضَاجِجِ وَ اضْرِبُوْهُمْ فَاِنْ اَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغَوْا عَلَیْهِمْ سَبِيْلًا وَ
 اَخْرَجَ الْحَكِيْمُ التِّرْمِذِيُّ فِی نَوَادِرِ الْاَصُوْلِ عَنْ النَّسَائِیْنِ رَجُلًا اَطْلُقَ فَازِيَا وَ اَوْصَى لَامْرَأَةً اَنْ لَا تَنْزِلَ
 مِنْ فَوْقِ الْبَيْتِ وَ كَانَ وَالِدُهَا فِی اسْفَلِ الْبَيْتِ فَاشْتَكَى اَبُو بَا قَارٍ سَلَتْ اِلَى رَسُوْلٍ اَشَدَّ
 صَلَی اللهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ تَجَرَّه وَ تَسَامَرَه فَارْسَلِ الْبَيَّهَاتِقِی السَّوْطِیَّ طَبِیْعِی زَوْجُکَ ثُمَّ اَنْ وَالِدُهَا تَوَفَّی فَارْسَلَتْ
 اِلَیْهِ قَسَامَ فَاَرْسَلَ الْبَيَّهَاتِقِی ذَلْکَ وَ اَخْرَجَ الْبَزَارُ وَ الطَّبْرَانِی فِی الْاَوْسَطِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ عَنْهَا
 رَسُوْلُ اللهِ صَلَی اللهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ اِی النَّاسِ عَظُمَ حَقُّا عَلَی الْمَرْأَةِ قَالِ زَوْجَهَا قُلْتُ اِی النَّاسِ عَظُمَ
 حَقُّا عَلَی الرَّجُلِ قَالِ مَهْ وَ اَخْرَجَ ابْنُ جُرَیْرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَ ابْنُ اَبِی حَاتِمٍ وَ اَبُو یَعْقُبٍ فِی سَنَنِ عَمْرِو بْنِ عَبَّاسٍ
 فِی قَوْلِهِ تَعَالٰی وَ اللّٰهُ تَعَالٰی تَشَوُّزُهُمْ فِی طَوْنٍ وَ اَبْجَرُوْهُمْ فِی الْمَضَاجِجِ قَالِ تِلْکَ الْمَرْأَةُ تَشَوُّزُهَا وَ تَسَامَرُهَا وَ لَا طَبِیْعَ اَمْرَه
 فَامَرَ اللهُ اَنْ یُعْطَاهَا وَ یَذْکُرَ بِاَسَدِفَانِ قَبْلَتْ وَ اَلَا یَجْرُی فِی الْمَضَاجِجِ وَ لَا یُکَلِّمُهَا مِنْ غَیْرِ اَنْ یَذْکُرَ
 لَهَا مَا قَانَ رَجَعَتْ وَ الْاَضْرِبُهَا ضَرْبًا غَیْرَ مَبْرُجٍ وَ لَا یُکْسِرُهَا عَظْمًا وَ لَا یُجْرِجُ جُرْحًا کَذَا فِی الدَّرِّ الْمَشْهُورِ
 بِجَلَالِ الدِّیْنِ السَّیُوْطِیِّ وَ اَلَا عِلْمُ جَوَابِ سَوَالِ دَوْمِ شَنِیدِیْنِ قُرْآنِ شَرِیفِ فَرَسَنِی سَتِ
 بِرِ سَامِعِیْنِ وَ اِکْرَامِیْنِ وَ حَاضِرِیْنِ مَشْغُوْلِیْنِ بِکَارِ بَاشَنْدِ وَ تَوْجِهَ بِسَامِعَتِ نَسَا زَنْدِ دَرِیْنِ صَوْرَتِ
 قَارِی رَ اَلَا زَمَ کِهْ اَهْمَسْتَه بَخَوَانْدِ وَ بَاعَثَ کُنْگَا رِشْدِیْنِ حَاضِرِیْنِ نَشُوْدِ عِلَامَهْ مِنْقَارِی زَادَه دَرِ رَسَالَه
 خُودِ الْاِتْبَاعِ فِی مَسْأَلَةِ الْاِسْتِمَاعِ کِهْ دَرِ بَحْثِ سَمَاعَتِ قُرْآنِ تَالِیْفِ سَاعَهْ وَ تَفْصِیْلِ وَ اَفِی دَرِیْنِ مَسْئَلَه
 کُودَه می نویسد فِی الْحَبِیْطِ یُکْرَهُ رَفْعُ الصَّوْتِ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ عِنْدَ الْغُلَّیْنِ لِاَنْ فِیْهِ مَنَعٌ غَیْرُهُ عَمَّنْ یَسْمَعُهُ
 وَ فِی مَشْرِحِ التَّحْقِیْقِ نَقْلًا عَنْ ظَهْرِ الدِّیْنِ التَّمَرَّاشِیِّ لَا یَقْرَأُ الْقُرْآنَ جَهْرًا عِنْدَ الْغُلَّیْنِ بِالْاَعْمَالِ الْمَنَافِیْهِ مِنْ
 قَطْعِهِمْ عَنِ الْاَعْمَالِ وَ تَرْکِ الْاِسْتِمَاعِ وَ فِی مَهْمَةِ امْرَأَةٍ تَعْمَلُ فِی الْبَيْتِ یُسَلِّحُهَا عِدَانُ یَقْرَأُ الْقُرْآنَ عِنْدَ بَابِهَا اَنْتَهی الْمَخْصَا

والسلام علم حرره للراجی عفوره القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی بخاؤز السعدین ذنبہ ابلی و الحنفی محمد عبدالحی
 ۱۹۵
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ تعریف صحیح
 مصر کی کیا ہے اگر یہ ہے کہ اس جگہ کے رہنے والوں سے اکر مساجد بہر جا دے تو رہنے والوں میں
 بعض لوگ ایسے ہیں کہ اون پر جمعہ واجب نہیں مثل صبی اور مرآة اور اعمی اور کافر وغیرہ کے
 ان لوگوں کا اعتبار ہو گا یا نہیں بنیو بالتفصیل بحوالہ الکتاب التوجیر واسن الشرح الجلیل نعم الثواب
 ہو اللہ محبوب مصر کی تعریف میں فقہا کا اختلاف واقع ہے اور مختار اکثر فقہاء و مفتی بہ نزدیک
 جمہور متاخرین کے تعریف مصر میں یہی ہے کہ اس جگہ کے رہنے والوں کو اکر مساجد اس جگہ
 کے کافی ہو اور مراد ان لوگوں سے وہ لوگ ہیں جن پر جمعہ فرض ہے اور صبی اور کافر وغیرہ
 جو مکلف جمعہ کے ساتھ نہیں خارج از بحث ہیں بر جندی شرح مختصر وقایہ میں لکھتے ہیں
 وما لا یصح اکر مساجدہ الہ مصر و ہذا التفسیر مروی عن ابی یوسف رحمہ و المراد بالاہل الذین یحبب علیہم
 الجمعة و عنہ ایضا کل موضع فیہ لیکن عشرة الاف رجل و عنہ ایضا ان کل موضع لہ امیر و قاض
 یتخذ الاحکام و یتیم الحدود و ہواختیار الکرمی کذا فی الہدایۃ نعم الظاہ ہ ان المراد بالاکبر مساجد ہو المسجد
 الجامع لکن فی الخزانۃ ان احسن ما قیل فی الباب انہم اذا کانوا بحال لو اجتمعوا فی اکبر مساجد یتیم
 حتی احتاجوا الی بناء المسجد الجامع فہذا صریح فی ان المراد بالاکبر مساجد غیر المسجد الجامع و قد صرح فی
 فتاویٰ الزاہدی من ان المراد بالاکبر مساجد للصلوات الخمس و قال بعضهم ہو ان یعیش
 کل محنت بحرفۃ من سنتہ الی سنتہ من غیر ان یحتاج الی حرفۃ اخرى و قال بعضهم ہو ان یکون بحال
 لو قصدہم عدد و یتیم دفعہ و قال بعضهم ہو ان یولد فیہ کل یوم و یموت فیہ انسان و قال بعضهم
 ہو ان لا یعرف عدد و الہ الا بکلفۃ و منقۃ انتہی لمختصا ورتویر الالبصار اور در مختار میں یہی ہو ملائع
 اکبر مساجد اہل مکلفین بہا و علیہ فتویٰ اکثر الفقہاء مجتبیٰ انتہی رد المحتار میں یہی قولہ مکلفین بہا
 احقر زہدین اصحاب الاعتذار مثل النساء و الصبیان و المسافرین عن القستانی قولہ و علیہ فتویٰ
 اکثر الفقہاء و قال بوشجاع ہذا احسن ما قیل فیہ و فی اللوالبیۃ و ہو صحیح بحر و علیہ منشی فی الوقایۃ
 و متن المختار و شرحہ و قدمہ فی متن الدر علی القول الآخر و ظاہرہ ترجیحہ و ایدہ صدر الشریعہ
 بقولہ لظہور النوائی فی احکام الشرع سیما فی اقامۃ الحدود فی الامصار انتہی اور بحر الرائق میں ہے

فی المجتبى عن ابی یوسف اذا اجتمعوا فی البر مساجدہم للصلوات الخمس لم یسبحم وعلیہ الفتوی لا یشتر
الفتی ووقال ابو شجاع ہذا حسن فاقیل انتی وایضا علم حرره الراجی عفو ربہ القوی

محمد عبدالحی
ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید اپنی زوجہ
کو حکم دے کہ نہ کھانا کھائے نہ پہن کرے نہ بیوی کا نہ بچہ دیتی ہو اور کہیں قصد اقضا کرتی ہے اسوجہ سے
زید منکر کھانہ مذکور سے ناراض رہتا ہے اس صورت میں شرع شریف کیا حکم کرتی ہے آیا زید اس سے
بخوانی ترک کرے یا تنبیہا دے مارے یا طلاق دیوے بیوا بالتفصیل بحوالہ الکتاب النہج
من ابی جلیل رحمہ اللہ اب ہو المصوب اگر وہ عورت نصیحت زبانی نہیں مانگی تو اس سے
بہ نیت تنبیہ اور زجر کے بخوانی ترک کرے اور تنبیہا دے مارے یا نہی درست ہی گنہ اس طرح پر کہ
اوسکو زائد تکلیف ہو اور طلاق دیوے یا نہی درست ہی گنہ اور نہ ہی طہر سیرہ مانے
اوسکو اپنی زوجیت میں بانی رکھنا ممنوع نہیں ہے کیونکہ ذمہ شوہر کا بوجہ نصیحت کرنا پاک ہے کیا

عدم قبول نصیحت کا وبال اس عورت پر ہے گا اشیاء میں ہی للزوج ان یضرب نہ وجہ

علی ترک الزنیۃ بعد طہار علی عدم جابتہا فی شرع وہی طہارۃ من کبخل والتفاس علی خروجہا

من منزله بغير حق وعلی ترک النکاح فی رواتہ انتی حموی عاشر اشیاء میں گنہ میں قولہ علی ترک

الصلوۃ فی رواتہ مثنی علیہ فی اکثر تبعات الشیخین و فی النہایۃ بحالہا فی الکاملۃ لا یؤثر لان النفس

لا تعد الیہ بل الیہ انتی اور عروۃ الروایۃ میں ہی فی الخاتمۃ لہ ان یضرب علی راسہا ترک الزنیۃ

از الارادۃ زوج الزنیۃ و الثانیۃ ترک النکاح من کبخل والتفاس و الخاتمۃ ترک الصلوۃ

والرابعۃ الخروج من منزله بغير اذن بعد الفاء المہر و فی النہایۃ لامرۃ فاصبح لا یخرجہ بالشرع

لا یجب علیہ طہارۃ فی الخاتمۃ رجل لا امرأۃ لا یصل کان لہ ان یطلق انتی وایضا علم حرره

الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذلیہا بکلی و انتی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید اپنی زوجہ

کو حکم دے کہ نہ کھانا کھائے نہ پہن کرے نہ بیوی کا نہ بچہ دیتی ہو اور کہیں قصد اقضا کرتی ہے اسوجہ سے

زید منکر کھانہ مذکور سے ناراض رہتا ہے اس صورت میں شرع شریف کیا حکم کرتی ہے آیا زید اس سے

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید اپنی زوجہ کو حکم دے کہ نہ کھانا کھائے نہ پہن کرے نہ بیوی کا نہ بچہ دیتی ہو اور کہیں قصد اقضا کرتی ہے اسوجہ سے زید منکر کھانہ مذکور سے ناراض رہتا ہے اس صورت میں شرع شریف کیا حکم کرتی ہے آیا زید اس سے بخوانی ترک کرے یا تنبیہا دے مارے یا طلاق دیوے بیوا بالتفصیل بحوالہ الکتاب النہج من ابی جلیل رحمہ اللہ اب ہو المصوب اگر وہ عورت نصیحت زبانی نہیں مانگی تو اس سے بہ نیت تنبیہ اور زجر کے بخوانی ترک کرے اور تنبیہا دے مارے یا نہی درست ہی گنہ اس طرح پر کہ اوسکو زائد تکلیف ہو اور طلاق دیوے یا نہی درست ہی گنہ اور نہ ہی طہر سیرہ مانے اوسکو اپنی زوجیت میں بانی رکھنا ممنوع نہیں ہے کیونکہ ذمہ شوہر کا بوجہ نصیحت کرنا پاک ہے کیا عدم قبول نصیحت کا وبال اس عورت پر ہے گا اشیاء میں ہی للزوج ان یضرب نہ وجہ علی ترک الزنیۃ بعد طہار علی عدم جابتہا فی شرع وہی طہارۃ من کبخل والتفاس علی خروجہا من منزله بغير حق وعلی ترک النکاح فی رواتہ انتی حموی عاشر اشیاء میں گنہ میں قولہ علی ترک الصلوۃ فی رواتہ مثنی علیہ فی اکثر تبعات الشیخین و فی النہایۃ بحالہا فی الکاملۃ لا یؤثر لان النفس لا تعد الیہ بل الیہ انتی اور عروۃ الروایۃ میں ہی فی الخاتمۃ لہ ان یضرب علی راسہا ترک الزنیۃ از الارادۃ زوج الزنیۃ و الثانیۃ ترک النکاح من کبخل والتفاس و الخاتمۃ ترک الصلوۃ والرابعۃ الخروج من منزله بغير اذن بعد الفاء المہر و فی النہایۃ لامرۃ فاصبح لا یخرجہ بالشرع لا یجب علیہ طہارۃ فی الخاتمۃ رجل لا امرأۃ لا یصل کان لہ ان یطلق انتی وایضا علم حرره الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذلیہا بکلی و انتی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید اپنی زوجہ کو حکم دے کہ نہ کھانا کھائے نہ پہن کرے نہ بیوی کا نہ بچہ دیتی ہو اور کہیں قصد اقضا کرتی ہے اسوجہ سے زید منکر کھانہ مذکور سے ناراض رہتا ہے اس صورت میں شرع شریف کیا حکم کرتی ہے آیا زید اس سے بخوانی ترک کرے یا تنبیہا دے مارے یا طلاق دیوے بیوا بالتفصیل بحوالہ الکتاب النہج من ابی جلیل رحمہ اللہ اب ہو المصوب اگر وہ عورت نصیحت زبانی نہیں مانگی تو اس سے بہ نیت تنبیہ اور زجر کے بخوانی ترک کرے اور تنبیہا دے مارے یا نہی درست ہی گنہ اس طرح پر کہ اوسکو زائد تکلیف ہو اور طلاق دیوے یا نہی درست ہی گنہ اور نہ ہی طہر سیرہ مانے اوسکو اپنی زوجیت میں بانی رکھنا ممنوع نہیں ہے کیونکہ ذمہ شوہر کا بوجہ نصیحت کرنا پاک ہے کیا عدم قبول نصیحت کا وبال اس عورت پر ہے گا اشیاء میں ہی للزوج ان یضرب نہ وجہ علی ترک الزنیۃ بعد طہار علی عدم جابتہا فی شرع وہی طہارۃ من کبخل والتفاس علی خروجہا من منزله بغير حق وعلی ترک النکاح فی رواتہ انتی حموی عاشر اشیاء میں گنہ میں قولہ علی ترک الصلوۃ فی رواتہ مثنی علیہ فی اکثر تبعات الشیخین و فی النہایۃ بحالہا فی الکاملۃ لا یؤثر لان النفس لا تعد الیہ بل الیہ انتی اور عروۃ الروایۃ میں ہی فی الخاتمۃ لہ ان یضرب علی راسہا ترک الزنیۃ از الارادۃ زوج الزنیۃ و الثانیۃ ترک النکاح من کبخل والتفاس و الخاتمۃ ترک الصلوۃ والرابعۃ الخروج من منزله بغير اذن بعد الفاء المہر و فی النہایۃ لامرۃ فاصبح لا یخرجہ بالشرع لا یجب علیہ طہارۃ فی الخاتمۃ رجل لا امرأۃ لا یصل کان لہ ان یطلق انتی وایضا علم حرره الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذلیہا بکلی و انتی ابو الحسنات

ہو المصوب اوسکی تقسیم ترکہ میں تیسرا اور انتظار چاہئے تا نوے برس و سکی عمر کے پورے ہو جاوین بعد اوسکی جو ورثہ موجود ہو گئے اذیر وہ ترکہ تقسیم ہوگا اور اتنی مدت تک ماں اوسکا اوسکی وکیل و امین کے قبضہ میں رہے گا اگر وہ کسی وکیل یا امین کو گیا ہو ورنہ حاکم کسی عاقل کو مقرر کرے گا اور ورثہ اوسکی مال سے نفع نہیں اٹھا سکتے ہیں در مختار میں ہے فی معروضات المفتی

الی السعدانہ لیس لاین بیت المال نزعہ من بد من بیدہ ممن آمنہ علیہ قبل ہا بہ اور تنویر المالبصار میں ہے لا یقسم مالہ و تصب القاضی ممن یاخذ حقہ و یاخذ مالہ و یقوم علیہ عند الحاجة الی موت اقرانہ نے

بلدہ علی المذہب انتہی ملخصاً اور در المختار میں ہے قولہ علی المذہب قبل بقدر تسعین سنتہ من حین ولادۃ واختارہ فی الكنز و ہوالا رفیع ہدایہ و علی الفتویٰ ذخیرہ انتہی و السد اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذنبہ البجلی و الخفی ۱۶۸

استفتائین یعنی دسمہ سیاہ کا موی ریش سفید میں خضاب لگانا حرام نہیں ہے اور مرکب اسکا مفہم ظلی ہے یا مرکب گناہ بنو التجر و اہو المصوب خضاب بزرگ سیاہ خالص ممنوع و گناہ کبیرہ ہے ابن حجر مکی نے زواج میں اسکو کبائر میں شمار کیا ہے اسوجہ سے

کہ حدیث میں وارد ہے یون فی آخر الزمان قوم یخضبون بالسواد کخوانہ الحمام لا یجدون راحۃ الجنۃ رواہ ابوداؤد والنسائی یعنی آخر زمانہ میں ایسی لوگ ہونگی کہ سیاہ خضاب کرینگے مانند رنگ دانہ دان کبوتروں کے وہ لوگ نہ پاویں گے بوی جنت کو اور طہرانی نے روایت کیا ہے من خضب بالسواد سواد و جہہ یوم القیامۃ یعنی جو شخص سیاہ خضاب کرے گا بزرگ قیامت حق تعالیٰ اوسکو سیر کرے گا اور طاہ علی قاری شریعہ شافعی میں لکھتی ہیں ذنب اکثر العلماء الی کراہۃ الخضاب

بالسواد و جنح الثوری الی انہا کراہۃ تحریم وان من العلماء من رخص فیہ للہما داؤد لم یخص فیہ لفرہ انتہی پس بزرگ نیل سے اگر سیاہ خضاب ہو وی وہ ممنوع ہے مثل اسکی کہ پہلی بالوں کو مہرے سے رنگین کرے اوسکی بعد استعمال نیل کا کرے اس صورت میں رنگ سیاہ ہوتا ہے اور اگر رنگ

خالص سیاہ نہور سے مثلاً نیل کے ساتھ ہندی وغیرہ شریک کیجاوے جس سے رنگ مائل بہرخی ہو تو درست ہے جیسا کہ امام محمد مؤطا میں لکھتی ہیں لا نری بالخضاب بالسودۃ و الخنا و الصفرة باسنا انتہی و السد اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذنبہ البجلی و الخفی

خالص سیاہ نہور سے مثلاً نیل کے ساتھ ہندی وغیرہ شریک کیجاوے جس سے رنگ مائل بہرخی ہو تو درست ہے جیسا کہ امام محمد مؤطا میں لکھتی ہیں لا نری بالخضاب بالسودۃ و الخنا و الصفرة باسنا انتہی و السد اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذنبہ البجلی و الخفی

در مختار میں ہے فی معروضات المفتی

استفتا ساند کا کھانا درست ہی یا نہیں یعنی جب وہ کسی شخص خاص کی ملک نہیں ہے تو بنام خدا ذبح کر کے کھانا جائز ہوگا یا نہیں بنوا تو جروا ہوا المصوب نہیں جائز ہوگا جب تک مالک اس کا اجازت نہ دیوے اس وجہ سے کہ چوڑ دینا کسی جانور کا بغیر اجازت اس شخص کے جو پاوے ملک مالک سے اس کو نہیں نکالنا ہے جیسا کہ رد المختار میں ہے المختار فی الصيدانہ لایکملہ اذ المہجہ وکذا فی الدابة اذ اسیدھا کما بسطہ الشربلہ الی انتہی اور رد مختار میں ہے ان کان مرسلًا فہو مال الخیر فلا یجوز تناولہ الا باذن صاحبہ زیلعی انتہی والد علم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی حجازی والحد عن ذنبہ بجلی و الخفی

استفتا بکر پر اور زادہ ہندہ اور زید خواہر زادہ ہندہ ہی اور ہندہ لا ولدہ ہی اور زید کو اس کی فرزند ہی میں لیکر پرورش کیا ہی اس وجہ سے ہندہ کی کل جائداد اپنی زید کو مہیہ کر دی تو اس مہیہ کرنے سے ہندہ مواخذہ دار عندہ و عند الرسول ہوگی یا نہیں ہو المصوب اس مہیہ سے ہندہ گنہگار ہوگی کتب فقہ و حدیث میں تصریح اس امر کی ہے کہ اگر بعض اولاد کو مہیہ میں فضیلت دی بغیر وجہ شرعی کے تو گناہ لازم ہوتا ہے جیسا کہ سراج منیر میں ہے لو اعطی بعض ولدہ شیئاً دون البعض لزیادۃ رشدہ لا باس بہ ولو کان سوار یجوز فی بقضاء و لکن ہوا ثم کما فی الدر المختار انتہی چہ جائیکہ ایسی شخص کو کل مال مہیہ کرے جو وارث شرعی نہیں ہے کہ اس سے حرمان وارث لازم آوے والد علم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی حجازی والحد عن ذنبہ بجلی و الخفی

استفتا مالش کرنا چربی شیر کا دوا جائز ہی یا نہیں اور بغیر دھوئے ہوئے اسکی نماز درست ہے یا نہیں ہوا المصوب چربی شیر کی حرام ہی اور نجس ہی اور تداوی بالمحرم میں اختلاف فقہاء کا ہے بعض مطلقاً ممنوع کہتے ہیں اور بعض بشرط ضرورت اس طرح پر کہ باخبا طیب ماذق مسلم بہ معلوم ہو کہ اس مرض کی اور کوئی دوا نہیں ہے اور مہین شفا منطون ہے جائز رکھتے ہیں جیسا کہ رد مختار میں ہے اختلاف فی التداوی بالمحرم قطا ہر المذہب المنع کیا فی رضاع البحر لکن نقل لمصنف عن السخاوی قبل ترخص اذا علم فیہ الشفاء ولم یعلم دوا آخر کما رخص الخمر للعطشان و علیہ الفتوی انتہی اور بتقدیر استعمال بغیر دھوئے ہوئے کوئی نماز نہیں جائز ہے والد علم حررہ محمد عبدالحی حجازی عفا اللہ عنہ

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ رویت ہلال ایک ملک کی دوسرے

کتاب الخطر والاباحۃ
بماہ ذیقعدہ سلسلہ الاجری

کتاب البیت
بماہ ذیقعدہ سلسلہ الاجری
کتاب الخطر والاباحۃ
بماہ ذیقعدہ سلسلہ الاجری

ملک میں معتبر ہے یا نہیں اور اگر معتبر ہو تو وہ دونوں ملک کتنی بعد پر واقع ہوں اور اختلاف مطالع
کا کتنی مسافت زمین میں معتبر ہے کتب معتبرہ و حدیث صحیحہ سے مع عبارت و نام کتاب تحریر فرمائیے
بینوا تو جروا ہو المصوب عقیقہ کا اس باب میں اختلاف ہے بعض کی رائی یہ ہے کہ اختلاف
مطالع کا مطلقا اعتبار نہیں ہے حتیٰ کہ اہل شرق پر رویت ہلال مغرب جب خبر وہاں کی طہر شرعی
پہنچ جاوے روزہ واجب ہے اور بعض کی رائی ہے کہ بقدر مسافت میں حسب قواعد
مہینہ علم ہیأت اختلاف مطالع ہوتا ہے اور ایک شہر میں رویت ہو سکتی ہے دوسرے میں نہیں
اوستقد میں اختلاف مطالع معتبر ہے اور اس سے کم میں معتبر نہیں اور ادنیٰ مسافت اختلاف مطالع کا
بمقدار ایک مہینہ کے راہ ہے پس جب ایک شہر میں مثلا لکھنؤ یا اوسکو اطراف میں چاند رمضان کا
دیکھا گیا پس جو شہر اس سے ایک مہینہ کے یا زائد اس سے مسافت رکھتا ہے وہاں تک لوگوں پر
یہ حکم لازم ہوگا اور جو شہر اس سے کم مسافت رکھتا ہے وہاں تک گوئی یہ حکم لازم ہوگا
اور یہی مذہب محدثین حنفیہ کا ہے اور موافق حدیث ابن عباس کے جو صحیح مسلم اور جامع ترمذی
وغیرہ میں مروی ہے یا تار خانہ میں ہے اہل بلدہ اذا راى الهلال يلزم في حق كل بلدة
اختلف المشايخ فيه فبعض قالوا لا يلزم وفي النجاشية لا عبرة باختلاف المطالع في ظاہر الروایۃ و فی
القدوری ان كان بين البلدین تفاوت لا یختلف به للمطالع یلزم و ذکر الشمس الایمۃ املوا فی
انه الصحیح من مذہب اصحابنا انتہی اور طحاوی و سی حاشیہ مراقی الفلاح میں لکھتے ہیں یختلف
باختلاف المطالع واختاره صاحب التجرید و هو الاشبہ لان انفصال السلاسل من شعاع الشمس
یختلف باختلاف الاقطار و ہذا مثبت فی علم الافلاک والہیات و اقل ما یختلف بہ المطالع سیرۃ
شہر کما فی بحر الجواہر انتہی اور زیلعی شرح کنز میں لکھتے ہیں اکثر المشایخ علی انہ لا یعتبر اختلاف المطالع
والاشبہ انہ یعتبر لان کل قوم مخاطبون بما عندہم و انفصال السلاسل عن شعاع الشمس یختلف
باختلاف الاقطار والدلیل علی اعتبارہ ما روی عن کریب ان ام الفضل بعثتہ الی معاویہ قال فقدرت
الشام و قضیت حاجتہا و استہل شہر رمضان و اتینا الشام فرأینا السلاسل لیلة الجمعة ثم قدرت بالمدینۃ
فی آخر الشهر الی ابن عباس و ذکر السلاسل فقال یتى رأینا السلاسل فقلت لیلة الجمعة فقال انت
رأیتہ قلت نعم و راہ الناس و صاموا و صام معا و یتى الی کثیرا و راہ لیلة السبت فاما الی النہدیم

حتیٰ تک کل ثلاثین او نراہ فقلت اولاً لتفتی برویۃ معاویۃ وصیامہ قال لا یزال یکرہ امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال
فی التفتی رواہ الجماعة الا البخاری وابن ماجہ انتہی اور مختارات التوازل میں ہی اہل بلدہ
صاموا تسعة وعشرين یوما بالرویۃ و اہل بلدہ اخری صاموا ثلاثین بالرویۃ فعلى الاولین قصدا و
یومہ اذا لم یختلف المطالع بینہما واما اذا اختلف لا یجب القضاء انتہی اور یہ جو عوام میں مشہور ہے
اکل اہل بلدہ رویتہم اس سے مراد نہیں ہے کہ مطلقاً ایک جگہ کی رویت دوسری مقام پر معتبر نہ
ہو بلکہ لازم آئے گا کہ اگر ایک شہر میں رویت ہو اور دوسری شہر میں کہ اس سے صرف دو ایک
منزل یا دو چار کوس دور ہو رویت نہ تو رویت اول لوگوں کی حق میں معتبر نہ ہو اور
یہ امر کوئی عاقل کہ جسکو کتب حدیث کے ساتھ ماریت اور فن ہیأت کی ساتھ مناسبت ہی
تجوہز نہ کر لیا بل لا یقول بہ الا جاہل غبی او غوی بلکہ مراد اس سے یہی ہے کہ جن دو بلاد میں
اختلاف مطالع ہوتا ہے اور یہ ممکن ہے کہ ایک جگہ ہلال دیکھا جائے اور دوسری جگہ نہیں ایسے
دو بلدوں میں ایک جگہ کا حکم دوسری جگہ لازم ہوگا اور اگر ایسا نہ ہو جیسے دونوں شہروں میں
مسافت ایک مہینہ سے کم ہو تو ضرور حکم ایک جگہ کا دوسری جگہ پر لازم ہوگا اور ایک روزہ تھا کہ
پڑ لگا واسد اعظم حررہ الراحمی عفور بہ لقوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز السدین بہ الجلی و الخفی محمد عبدالحی
ابوالحسنات
استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اور مفتیان شریع متین اس مسئلہ میں کہ ایک مسجد
میں نماز جمعہ کی ایک مسجد میں کجاعت کثیرہ ہوتی تھی اور اون نمازیوں میں بعض بعض شخصیں آتے ہیں
باجہ و رفع یدین کرنے والے تھے اور برسوں سے اسکا جگہ رہتا اتفاقاً ایک جاہل نے عین نماز
میں آمین باجہ کرنے والی کو مارا تو اس صورت میں اس مسجد میں اذن عام دیا نہیں اور
حال یہ کہ امام نے کسی کو منع نہیں کیا کہ تم یہاں نماز پڑھو اور سبب مار پیٹ کی عالم آمین
باجہ والی یہ فرماتے ہیں کہ اس مسجد میں نماز جمعہ کی نہیں ہوتی اور اس مار پیٹ کو سبب عدم
اذن عام قرار دیتی ہیں تو اس صورت میں کیا حکم ہے آیا نماز جمعہ کی اس مسجد میں ہوتی ہے یا نہیں
بینوا وجر و اہو المصوب آمین باجہ کہنے والے کو کہ جس نے ایک فعل موافق احادیث سے
اور موافق ایک جماعت ائمہ مجتہدین و محدثین کے کیا مارنا حرام ہے ماریہ لا قابل مواخذہ کی ہے
لیکن جس نے اس قدر سی اذن عام میں غفلت نہیں ہوتا اگر مسجد میں نے کسی جمعہ کی روز نماز کو مواخذہ نہ کیا تو

فی الثمن لاجله اذا ذكر الاجل بمقابلة زيادة الثمن قصد انتهى ازين عبارت صان جواز مسئول عنه
معلوم شد و همچنین است در بسیاری کتب فقهیه و اما عبارت صلح بدایه لو كانت له الف مؤجله
نصاحه علی خمس بانه حاله لم یجز لان المجل من المؤجل وهو غیر مستحق بالعقد فیکون بازاء ماحظه
عنه وذلك احتیاض عن الاجل وهو حرام انتهى پس بنوعی مخالف عبارات سابقه نیست چه
احتیاض عن الاجل امر دیگر است و زیاده ثمن لاجل الاجل امر دیگر است چون درین مسئله از سابق
حق اجل ثابت بود و صلح بر افسد حال واقع شده احتیاض من الاجل الذی لیس به مال
لازم آمد بنا بر علیه حکم حرمت داده شود در صورت زیادت ثمن برای اجل حق اجل از سابق ثابت نیست
بلکه ابتدای مقصود تا جیل ثمن میشود پس در جوازش کلامی نخواهد بود و السلام حرره الراجی
عفوره القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزه السعد عن ذنبه الجلی و الخفی محمد عبدالحی
استفتا استعمال کپڑا جو کا مدانی سے بنا جادری جبہ یا پاجامہ یا کرہ کہ سفید
کپڑی پر بولی چاندی خالص کے ہونے سے ہی یا نہیں ہو المصوب اس قسم کا
کپڑا پہنا جائز ہے و شرط سے ایک یہ کہ بوٹا عرضا چار انگشت سے زیادہ نہ ہو اگرچہ طولا از او ہو جیسا کہ
رد المحتار میں ہے بل المراد قدر ربع اصابع طولاً و عرضاً بان لا یزید طول العلم و عرضه عن ذلک
او المراد عرضها فقط و ان زاد طولاً اتقباد من کلام الثانی و دوسرے یہ کہ اس قدر بولی کثرت سے
قریب نہوں کہ اصل کپڑا اس سے چھپ جادری او برتوسط مقامی بالکل کام معلوم ہو
جیسا کہ در مختار میں ہے ظاہر المذہب عدم جمع المتفرق ولو فی عمامۃ کما بسطہ فی القنیۃ المستتر
رد المحتار میں ہے اسی الا اذا کان خط منہ قرا و خط منہ غیرہ بحتیری کلمۃ تلافی بجز و مقتضاه حل الثوب
المنقوش باحریر بطریق ادنیٰ اذا لم تبلغ کل واحدة من نقوشه ربع اصابع و ان راوت بالجمع ما لم یبر
کلمۃ حیرا قال الطحاوی و بل حکم المتفرق من الذہب و الفضة کذلک بحریر انتہی یعنی جس کپڑی میں
ایسا کا مدانی کا کام کثرت سے ہو کہ زمین کپڑی کی معدوم ہو گئی ہو یا کوئی بوٹا چار انگشت سے زیادہ ہو
وہ ناجائز ہے و السلام حرره الراجی عفوره القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزه السعد عن ذنبه الجلی و الخفی
اصح الجواب و السلام حرره ابو الایاء محمد نعیم عفی عنہ
استفتا چه میفرایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ از روی تہذیب نفیس

باب التیس
ما ذکرہ فی ۹۰ سہ ہجری ۱۲۹۰

کتاب الطلاق
ما ذکرہ فی ۹۰ سہ ہجری ۱۲۹۰

صورتش انیکہ زیر وجہ خود مسماہ ہندہ را در حالت غضب طلاق را و باین طور کہ بار فقط طلاق
بر زبان آورد پس درین صورت بر ہندہ طلاق واقع شد یا نہ بر تقدیر اول چہ صورت مست کہ
بہ ہندہ رازید نکاح آرد البتہ الجواب فیہو المصنوب بر ہندہ سے طلاق واقع شد نہ
حالاً بدون تحلیل نکاحش بازید درست نیست و البتہ علم تحریرہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجا وز المدین ذنبہ الجلی و الخفی

۱۶۹
استفتا چہ میفرمایند علمائے دین درین مسئلہ زوی شریع شلا ہندہ کی لڑکی نے سیانہ کا
دو مہر یا اس حالت میں کہ جب اس لڑکی کی عمر و برس کی زائد تھی خواہ دوسہ ماہ خواہ
ایک روز خواہ دور و ز خواہ زیادہ اس سے لیکن بہر تقدیر چہ ماہ کی زیادتی نہ تھی تو اس
صورت میں ہندہ کی لڑکی کا نکاح سلیمہ کے لڑکے کے ساتھ شرعاً ہو سکتا ہی یا نہ اور
رضاعیت مرغضبت ثابت ہوتی یا نہیں بنو اتوجہ و ابو المصنوب جو رضاعت بعد و ہر
ہو اس سے حرمت ثابت نہیں ہوتی تو اور شرعاً حکم رضاعیت و مرغضبت ہی نہیں ہو ثابت
مطلوبہ امام محمد میں ہے لایجوز الرضا ع الا ما کان فی الحولین فما کان فیہا من الرضا ع وان کان ہندہ
واحدہ فی حرم کما قال عبد اللہ بن عباس و سعید بن المسیب و عمرو بن الزبیر و اکان ابو الحسن

الحکم محمد بن شمس الان السمری و جل قال و الوالد استفتی عنہ عن لڑکی کا مہر لڑکی کے آباء
ان یتم الرضا ع فتمام الرضا ع اکملان فہما رضاعۃ بعد ما ہما تحریم شیئاً انتہی و البتہ علم
حریرہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجا وز المدین ذنبہ الجلی و الخفی
۱۷۰
استفتا چہ میفرمایند علمائے دین و مفتیان شریعتین میں مسئلہ میں کہ بعد نماز وتر کہ جو
دو سجدہ اکثر لوگ کرتے ہیں اوس میں بیوہ قدوس رہنا و رب الملائکہ و الروح پڑھتی ہیں
اسکی نسبت کیا حکم آیا کہ وہ ہی یا مباح اور وہ جو اسکی فضیلت میں بعض کتب فقہ میں ایک حدیث
بروایت حضرت غلطہ رضی اللہ عنہا مذکور ہے وہ حدیث نزدیک تحقیق محدثین کے صحیح ہے یا نہیں
بنو اتوجہ و ابو المصنوب یہ دو سجدہ بعد وتر کے اصل میں اور حدیث غلطہ جو مشہور ہے
موضوعی در مختار میں مرقوم ہے سجدۃ الشکر سجدۃ بقی لکننا نکر بعد الصلوۃ لان الجملہ بقدر رضا
ستر او واجب ہو کل مباح و ذی الیہ کمر وہ انتہی اور المختار میں ہے قال فی شرح المذنب

وہ لڑکی کا مہر

وہ حدیث غلطہ رضی اللہ عنہا

واما ما ذكر في المصنفات ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لفاطمة ما مؤمن ولا مؤمنة يسجد سجدين الى آخره
 فحديث موضوع باطل لا اصل له انتهى اوربهي اوسيمين بي قال في شرح المنية عن شروع القدوري
 للزاهد في ما يفصل عقيب الصلوة فمكروه لان الجهال يعتقدونها سنة او واجبة وكل مباح يؤدي اليه مكروه
 انتهى والله اعلم حرره الراعي عفو به القوي ابو الحسنات محمد عبد المحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخبثي
 انشا الله تعالى به ميفر بن علي دين اندرين مسلكه که در اکثر از تفاسیر سنیان مثل تفسیر کبیر و تفسیر واحدی
 و غیر آن مسطور است که چون حضرت از حجة الوداع مراجعت فرموده در موضع غدیر خم رسید آیه یا ایها
 المرسلون بلغ ما انزل الیک من ربک آه نازل شد پس حضرت با وجود آنکه موضع صلاحیت
 نزول نداشت و هوا بحدی گرم بود اهتمام ببلغ فرموده در موضع مذکور فرود آمد و خطبه بلیغ بر خواند
 که آخر آن حدیث مشهور غدير است من كنت مولاه فعلي مولاه و همین که از خطبه فارغ شد آیه
 الْيَوْمَ اكملت لکم دینکم نازل گردید درین مقام مفسرین مذکور در وجوه و شبهه نشان
 نزول آیه اولی آورده اند انما نزلت فی علی و در روایات آمده که صحابه جناب امیر
 علیه السلام بشارت مولانیت دادند و حسان شاعر قصیده در مدح جناب امیر انشا فرموده
 بحضور فاضل النور جناب سرور کائنات گذرانید که در یکی از ابیات آن این الفاظ است
 وجعله اماما و بادیا لکون استفسار می رود که آیا روایت مذکوره شان نزول آیه اولی صحیح است
 یا نه و در صورت صحیح بودن از قول تعالی شان ما نزل الیک که حکم تبلیغ مستثنی از دست بقول
 مفسرین انما نزلت فی علی تعلق جناب امیر و اورد چیست یعنی مراد از ان امامت یا ولایت
 و آیه ثانیة در خم غدیر پس از خطبه نازل شده یا بوقتی دیگر و مقامی دیگر و صورت اول مراد
 از کمال دین و اتمام نعمت همان اظهار مولانیت جناب امیر است یا چیزی دیگر و اگر مراد از ان مولانیت
 است و مولانیت عبارت از ولایت پس کمال دین و اتمام نعمت به اظهار ان حسیب مولی مقرر
 چگونه صحیح تصور تواند شد و وجه آن ارفاق هم فرموده شود و حسان چون در قصیده مذکور اشاره
 طرف عطای منصب امامت و ولایت مطلقه است جناب امیر نمود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 او را از جبر و منع نمودند بلکه تشا و صفت نموده در معرض قبول آوردند ازین معنی بدلالة عقلی واضح می شود
 که مراد حضرت از الفاظ حدیث همان بود که حسان در قصیده خود داشت آن نمود جواب

اینجا
 در حدیث
 آمده که
 حضرت
 امیر
 علیه السلام
 فرمودند
 که
 من
 کون
 فی
 الدنیا
 و
 الاخری

این امر نیز حواله قلم هدایت رقم فرموده آید و واضح باد که مستفتی سنی المذهب است و بمکمل خطه کتب
مناظره خدشه در دل افتاد و فعیه آن میخاهم هو المصوب نزول آیه **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** در
ختم غدیره بود و روایت نزولش در آن موضع قابل اعتبار نیست صحیح آنست که در حجة الوداع
بمقام عرفات بر روز عرفه نازل شده مراد از آن کمال دین است با تمام شرائع و احکام و مناسک
و غیره و امامت علی رضی الله عنه این آیت را علقه نیست سیوطی در تفسیر درمنثور می نویسد

اخرج الحمید بن محمد و البخاری و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن حبان
و البیهقی فی سننه قال قالت اليهود لکم تقرؤن آیه فی کتابکم لو علینا معشر الیهود نزلت لا تخشونا

ذلک لیهیم عیدا قال و ای آیه قال **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** قال عمر و الله لا أعلم الیوم من الذی

نزلت علی رسول الله و الساعه التي نزلت فیها نزلت عشية عرفة فی یوم الجمعة انتهى و یحیی بن جریر
از قتاده و ابن منذر و ابن جریر از شعبی و اسحق بن راویه و عبید بن حمید و ابن جریر از عمر رضی الله عنه

و طیارسی و عبید بن حمید و ترمذی و ابن جریر و طبرانی و بیهقی و ابن عباس رضی الله عنهما و ابن جریر و الطبرانی
از معاویه رضی الله عنه و ابن جریر و ابن مرویه از سمره و غیره روایت کرده اند که نزول این آیت بر روز عرفه

شده چنانچه منجمه آن روایات در درمنثور مسوطا و ابن تیمیة در منهاج السنة در رد قول خلی که دعوی

نزول این آیت بغدیر خم می کرد می نویسند و از من الکذب الموضوع باتفاق اهل المعرفة بالموضوعات

و هذا بعرفة اهل العلم بالحديث و لهذا لا یوجد فی شی من کتب الحديث التي يرجع اليها اهل العلم بالحديث

انتهی و نیز می نویسند قد ثبت فی الصحاح و المسانید و التفاسیر ان هذه الآية نزلت علی النبی صلی الله علیه و سلم

و بعد واقف بعرفة و هذا مستفيض و منقول فی کتب المسلمین و هذا الیوم کان قبل غدیر خم تسعة ايام فاد

کان یوم الجمعة تاسع ذی الحجة فکیف یقال انها نزلت یوم غدیر و نیز می نویسند هذه الآية ليس فيها دلالة

على امامة علي ابوجه من الوجوه بل فيها اخبار الله بالكمال الدين و اتمام النعمة علی المؤمنین انتهى اما آیه

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک پس شان نزولش اینکه هرگاه آنحضرت صلی الله علیه

و سلم را کفار تکلیف دادند از تبلیغ دین لایبوی نگذاشته ملاطفت بخاطر راه رفت برای دفع آن

این آیت نازل شده حکم سافت که ای رسول تبلیغ کن احکام الهی را بغیر خوف و ملال که حق جل شان

مافوق است و درین آیت تعیم تبلیغ احکام الهی نیست از امامت علی و غیره علقه نیست و آنچه در بعض

تفاسیر نزولش در شان امامت و ولایت علی رض مذکور است و تعلی وغیرہ آنرا روایت کرده است نزد
محدثین قابل اعتبار نیست و در منهاج السنۃ می نویسند التفقوا علی ان الحدیث المذكور الذی رواه الثعلبی فی
تفسیرہ ہومن الموضوع و اما قصہ من کنت مولاه فعلی مولاه اگرچہ صحیح است لیکن در ان دکیانیت نیست
مولا یعنی ناصر و محب و مقتدی و غیر ذلک آمدہ است این قدر برای عاقل کافی است کہ اگر درین قصہ
یا در آیات مذکورہ اشارہ خلافت علی رض بودی بعد رحلت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروقت منازعت
مہاجرین و انصار حضرت علی رض این حجج را پیش فرمودی و از لیس فایز و بچو مباحث مستفتی را باید
کہ مطالعہ کتب کہ در رد و انقض تالیف شدہ اند مثل منهاج السنۃ لابن تیمیہ کہ عمدہ ترین تصنیفات
درین بحث است و تحفہ اثنا عشریہ وغیرہ را ساز د تا رفع خلجان گردد۔ و السلام حررہ الراجی
عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی شجاع الدین ذنبہ الجلی و الخفی محمد عبدالحی
ابو الحسنات
استفتا سوال کیا فرماتے ہیں علمائے محققین و واقفان رموز شریعت اس صورت میں
کہ ہندہ نے فہیدہ کو دودھ پلایا بعد القضا سے مدت رضاعت زید نے ہندہ سے زنا کیا پس اب
زید ساتھ فہیدہ کے نکاح کر سکتا ہی یا نہیں اور اگر زید و فہیدہ کا نکاح قبل اس دریافت کی ہو چکا ہو
تو آنکواب کیا کرنا چاہی آیا انکو جدا ہونا چاہی یا بلا امتناع شرعی نکاح قائم رہیگا جواب ان مستفسر
کا بحوالہ سند بہتر تحریر فرمائی بینو فتوہ رد جواب یہ ہو المصدا سب زید ساتھ فہیدہ کے نکاح نہیں
کر سکتا بجز اذن میں سے اراد بکرمۃ المصاہرۃ الحرات الاربع حرمة المرأة علی اصول الزانی و فروعہا
و رضاعا و حرمة اصولہا و فروعہا علی الزانی نسبا و رضاعا کما فی الاطالی کلال انتہی اور رد المختار میں ہے
فی البرازیۃ المتارکۃ فی الفاسد بعد الدخول لا یكون الا بالقول کخلیت سبیلک او ترکتک استفتی
و السلام حررہ الراجی عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی شجاع الدین ذنبہ الجلی و الخفی فقط محمد عبدالحی
ابو الحسنات
استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم و الحمد لله فی علی رسول الکریم وآلہ واصحابہ و احببہم
کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ مثلاً ایک شخص اور اسکی ہمیشہ اور
اسکی زوجہ اور والدہ زوجہ ایک مکان تاریک و تنگ میں سوئی ہوئی تھی ناگاہ وہ شخص خواب سے
ٹھا اور اپنی کمر پر شہوت پایا اور اپنی ہمیشہ کو جگانے اور اٹھانے لگا تا کہ وہ اسکی زوجہ کو جگا دیوے
اتفاقاً ہاتھ اس شخص کا زوجہ کی والدہ کی بدن پر پڑ گیا اور گرمی اور حرارت بدن کی بھی اس شخص کو

از مقام شاہ پور پیر گزشتہ سال در مقام ضلع فتح پور سلاطینہ پورہ عا دس مکان خورشید امیر محمد علی

بہار نور خلیفہ دلاور پور مکان شاہ فقیر اللہ صاحب اسلم مولوی
محمد ظفر الدین صاحب کوثر شمس پور سلاطینہ پورہ

کتاب النکاح

کتاب النکاح

معلوم ہوئی مگر فوراً اس شخص نے اپنے ہاتھ کو کھینچ لیا پھر اعادہ نہیں کیا آیا اس حالت میں مساس
بالشہوت پائی گئی یا نہیں اور کونسی مساس شرع شریف میں معتبر ہے آیا حالت شہوت میں ایک
انگشت یا دو یا تین یا جمع انگشت چپے کف دست پڑ جانے سے بھی زوجہ اسکی اور احوال و فروع
اس عورت منسوسہ کے اس شخص پر نزدیک ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ کے حرام ہو گئی یا نہیں اور اگر حرام
ہو گئی تو کونسی شکل میں ہو گئی اور فتویٰ علمای کرام کا کون امام کو قول پر ہے مینوا توجروا ابو حنیفہ
اس صورت میں زوجہ حرام ہو گئی اور سکا ترک کرنا لازم ہے در مختار میں ہے قبل ام امراتہ حرمت علیہ

امراتہ ما لم یظهر عدم الشہوة وفي المس لا تحرم ما لم تعلم الشہوة انتہی اور یہی اسی میں ہے ولا تفرق بین
المس والنظر بالشہوة بین عمد ونسیان وخطار واکراہ انتہی والبراعلم حرره الراجی عفو ربہ القوی

ابو الحسنات محمد عبد الحمی تاجا وز السدر من ذنبہ الجلی واخفی نقہ محمد عبد الحمی

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس صورت میں کہ زید کا دروازہ ہے کہ مرور اور سکا

زمین عمر و میں واقع ہے عمر وہ دروازہ بند کرتا جاہتا ہے اور کھتا ہے کہ یہ دروازہ جدید ہے اور حق مرور
زید کا اس زمین میں ثابت نہیں ہے اور زید کہتا ہے کہ دروازہ میرا قدیم ہے اور حق مرور ثابت ہے
اور دونوں کو گواہ اپنے اپنے دعوے پر ہیں آیا اس صورت میں گواہ زید کی نفی کے ہیں
یا نہیں اور اگر گواہ نفی کر نہیں ہیں تو پھر گواہان عمر و پر ترجیح کتنی ہیں یا نہیں مینوا توجروا
اچھو اب صورت مسئلہ میں گواہ عمر و کی اولی و لائق قبول ہیں سو اسطرح کہ گواہ مذکور ثبت امر حادث
ہیں یعنی جدید ہوتے دروازہ کی زمین اور جو گواہ کہ ثبت امر حادث ہوتے ہیں انکو تقدیم ہے اور پر
گواہان ثبت امر قدیم کی بموجب روایات معتبرات کتب فقہ اور قواعد اصول فقہ کہ درج جالب ہیں

فتاویٰ قنیہ کے باب بیئین متضادین میں مسطور ہے لکن فی طریق العامة فزعم غیرہ انہ محدث و زعم
صاحبہ انہ قدیم و قال البینۃ فالبینۃ بینۃ من یدعی انہ محدث اور فتاویٰ الانفردیہ کی فصل ترجیح بینہ

میں تحریر ہے قال احد الجارین للآخر هذا السباط الذي اخرجه محدث وقال الآخر كان كك في القديم
فالقول للدمعي ككوه متمسكا بالاصل ولم البینۃ من یدعی انہ محدث نعم علی حکسہ قال رضی اللہ عنہ

والصیح ہو الاول انتہی اور تنقیح الفتاویٰ الحامدین میں تحریر ہے فی رسالۃ الحج والبیئات ان البیئات فی
ترجیح البینۃ علی ما ذکر فی الاصول انما ہو کو نہا مشتبہ خلاف الظاہ ہر اذ البینۃ انما شرعت لاثبات

بہا صفر ۱۲۸۵ ہجری قمری
کتاب الشہادۃ

امر حادث و البین بالبقاء علی ما کان فعلی بذاتہ الحدوث تقدم و البین بالعلم قول ان نیتہ الحدوث تقدم
 فی صورة السؤال و کذا فی البناء و الکنت لما ذکر من التخیل الموافق لما ذکر من التاویل فان الحدوث
 امر عارض و التقدم اصل فلما کان القول قول مدعی کون البینة لمدعی الحدوث جاز علی القواعد
 الفقهية و الاصولية لا ثباتها خلاف الاصل بلافرق بین الکنت و غیرہ اور فتاویٰ حادیه اور بحر الرق بین ہی
 قاعدہ اصول مطابق قواعد مذکورہ بالا کے تخریر ہے ملک الانسان لا یكون سعة بد غیرہ المباحث
 و البینة یكون علی مدعی العارض و لا یكون علی صاحب الاصل علاوہ اسکی گواہوں زید کی شہادت جو
 مندرج سوال ہی ناقص ہے مثبت دعویٰ حق مرد زمین ہے گواہوں فقط و جو دروازہ کا قدم
 سے بیان کیا ہے یہ زمین بیان کیا کہ زید کا حق مرد و فلان زمین میں ہی حالانکہ بدون ایسی تصریح
 کہ حق مرد ثابت نہیں ہوتا یہاں تک کہ اگر گواہ بیان کرے کہ فلان شخص کو دیکھا ہے کہ فلان
 زمین میں مرد کیا تھا تو ہی حق مرد ثابت نہیں ہوتا جیسا روایت ہذا فتاویٰ عالمگیری سے
 ثابت ہے لو ادعی علی آخر حق المرء رقبۃ الطريق فی دارہ فالقول قول صاحب الدار و لو اقام المدعی
 البینة انہ کان یمر فی ہذہ الدار و لم یستحق بہذا شیئا کذا فی الخلاصۃ روایت مذکورہ کہ شریب تخریر ہے
 و اشہد الشہود ان لہ طریقاً فی ہذہ الدار جازت شہادۃ تم اتقی و البینة فی العلم بالصواب اور فتویٰ
 گذرانیدہ زید میں مجیب نے زید کو خارج البید اور عمر کو بنظر ملکیت رقبہ زمین کی ذمی البید قرار دیکر زید کی
 گواہوں کی اولویت تجویز کی ہے تجویز مذکور سراسر بی محل مع اولویت کو ایہوں خارج البید کی ذمی البید
 سے جو کتب فقہ میں مذکور ہے وہ دعویٰ ملک مطلق عقار و غیرہ میں ہے یہاں دعویٰ
 ملکیت عقار و غیرہ نہیں ہے اور نہ نسبت ملکیت رقبہ زمین کے زید اور عمر و میں اختلاف ہے بلکہ
 زید کی دعویٰ حق مرد کا زمین عمر و میں ہے اور نہ نسبت حدوث او قدم دروازہ کے آپس میں اختلاف
 ہے پس اس صورت میں اگر عمر و کو خارج البید کہا جاوے اور زید کو ذمی البید تو سجا ہی نہ بالعکس
 اس واسطی کہ زید بذریعہ دروازہ کے تصرف زمین عمر و میں ہو گیا ہے تو زید ہی ذمی البید ہوا لہذا
 اسکی دست تصرف کارفع عمر و نے حکام سے چاہا ہے اور اپنی گواہوں سے تصرف عارضی
 اور حادث زید کا اثبات کرایا ہی فقط و افعی اس صورت میں گواہ زید کی گواہان عمر و پر ترجیح
 رکھتی ہیں نزدیک اصحاب بزازیہ اور خلاصہ لود شرح متقی کے و البینہ فی البزازیہ و ان اختلافاً

تبرین احدهما علی القدر والاخر علی الحدوث فبینة القدم اولى انتی و فی العقود الدرایة فی تنقیح النکاح
الحامیة اذ ان عارضت بینه الحدوث والقدم ففی الخلاصة بینه القدم اولى و ذل العلامی فی شرح الملتقی ان
بنیة القدم اولى فی البناء انتی منقصر اور ترجمہ نہیں رکھتی ہیں نزدیک برہان بخاری اور برہان
صاحب المیخا کے جیسا کہ صاحب قنیۃ المنیۃ للتحقیق الغنیۃ نے نقل کیا ہے اور یہی حاوی زاہدی میں بھی
منقول ہے فی العقود و نقلہ فی حاوی الزاہدی بالحر ف معلما بقولہ فالبنیۃ بینۃ من یدعی انہ محدث لانہا
ثبت ولایۃ البعض انتی اور قول اخیر کو صاحب عقود نے صحیح دی ہے اور کہنا ہے وہ ظہر ترجمہ مافی
الغنیۃ و الحاوی علی باقی البزازیۃ و الخلاصۃ انتی و السد حلیم بالصواب و عندہ ام الكتاب کتبہ ابو الاحیاء
محمد نعیم غفرلہ العلی الرب اعلیہ ص ۹۹ فی الواقع صورت مذکورہ میں گواہان عمر و کہ مدعی
حدوث ہے گواہان زید پر ترجیح رکھتی ہیں بحسب قول مرجع فقہاء محققین و موافق قواعد صولیین
والسد اعلم حررہ الراجی عفورہ القومی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن نبیہ الجلی و الحنفی
۱۸۲۷
استفتا کیا فرماتے ہیں علما سے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ ایک شہر میں لوگوں
نے ۲۹ ذیقعدہ کو چاند بقرعید کا دیکھنا شروع کیا اور مطلع ہی صاف تھا اور اس شہر والوں کو نہ دکھائی دیا
اور اس شہر میں دوسرے شہر سے دو شخص آئے اور نہایت تھکے اور پیہر گار تھو اور ان لوگوں نے
شہادۃ ایک مفتی کے پاس یہ بیان کیا کہ ہم نے اپنی آنکھوں سے چاند دیکھا ہے بتاریخ ۲۹ ذیقعدہ کو
فلان شہر میں بعد ادا سے شہادت کی ایک کا یہ بیان ہے کہ ہم نے فلان شہر میں ایک مکان دو محل پر
نماز پڑھی اور وہاں قریب سو دو سو آدمیوں نے نمازی جمع ہوتے ہیں سبوں نے چاند دیکھا
اور دوسرے کا یہ بیان ہے کہ ہم ایک میدان میں ساتھ کئی ہمراہیوں نے اپنی کرریل سے اتر کے
چلے جاتے تھے عین مغرب کے وقت ہم سبوں نے اپنی آنکھوں سے بالاتفاق دیکھا بعد اس شہادت کی
ایک دوسرے قصبہ سے خط ڈال کر آیا دیکھیں کہ لکھا تھا کہ ہاں چاند ۲۹ ذیقعدہ کو بہت لوگوں نے
دیکھا ہے فلان روز بحساب ۲۹ کو نماز ہو گئی اور علاوہ اس کے چند جگہوں سے اور بھی خبر آئی بنا علیہ
مفتی مذکور نے گواہی اشخاص مذکورہ کی قبول کی کیونکہ کثرت قرائن سے مفتی مذکور کو یقین کامل ہوا
کہ بیشک بتاریخ ۲۹ چاند دیکھا گیا بیان کے لوگوں کا قصور ہے کہ بتوجہ نہ دیکھا مقتضا سے
مبارک فتاویٰ قاضی خان کو جو یہ لکھا ہے عن ابی حنیفہ فی نوادر الشہادۃ علی ہلال الاضحی

کتاب الصلوۃ
الوضو کیا جوئی و ترجمہ وضع بدو سرائی مدرسہ مولوی محمد اسحاق صاحب دارالافتاء کراچی

الشہادۃ علی ہلال الرضوان لما يتعلق بہا امر دینی و ہنوز طور وقت الحج گواہی کو قبول کر کے فتویٰ نماز
بقرعید بحساب ۲۹ کے دیا اور نماز بھی پڑھی گئی اور بعد نماز کے بذریعہ تار برقی کو جہان شاہد
نے چاند دیکھا تھا خبر بھی طلب کی گئی یقینی باہر ہوا کہ واقعی چاند اس کے ساتھیوں نے دیکھا تھا پس
صورت ہذا میں بعض متعصب جو یہ کہتے ہیں کہ نماز ان سب کی نہیں ہوئی اور مفتی حنفی المذہب نہیں ہے
آب حاصل سوال کا یہ ہے کہ نماز صورت مذکورہ میں درست ہوئی یا نہیں اور مفتی حنفی المذہب یا
حنفی سے خارج ہوا یا نہ ہو اور المصوب نماز صورت مذکورہ میں درست ہوئی اور مفتی مذہب حنفی
سے خارج نہیں ہوا یا ہاں علم تحریرہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السعین ذنبہ الجلی و الخفی
استفتا کیا فرما رہے ہیں علماء شریعت غر و فضلا سے طریقت حقا اس مسئلہ میں اگر وقت
کہ خود ہی متولی ہے اس طور پر وقف کیا کہ جو جائداد موجود ہو وہ مبنی وقف کی اور جو جائداد آئندہ
زمانہ تولیت میں پیدا ہو گا وہ بھی وقف کی سوال یہ ہے کہ نسبت جائداد آئندہ کو وقف حال
درست ہو گا یا نہیں فقط بینوا توجروا ہو المصوب بہ نسبت جائداد آئندہ کو وقف حال درست
ہو گا شرائط وقف سے مملوک ہونا موقوف کا بوقت وقف ہوا ذلیس فلیس بکھرا لئق میں ہر من
شرائطہ الملک وقت الوقف انتہی اور یہی اوسمین ہے فی الخانیۃ لوقال اذا ملک ہذہ الارض سے
صدقہ موقوفہ لایجوز لائے تعلیق والوقف لا یقبل التعلیق انتہی و السلام علم تحریرہ الراجی عفور بہ القوی
ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السعین ذنبہ الجلی و الخفی
استفتا کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ وقف شارع
جائز ہے یا نہیں خواہ حصہ واقف کا دوسرے شریکوں سے علیحدہ ہو خواہ شئی موقوفہ درمیان
موقوف علیہم کہ منقسم اور معین نہ ہو فقط بینوا بالکتاب توجروا من السد الوہاب ہو المصوب وقف
مشاع مشترک محتمل القسمہ بقول مفتی بہ نہیں جائز ہے بکھرا لئق میں ہے الحاصل ان وقف
المشاع مسجد او مقبرہ غیر جائز مطلقا اتفاقا و فی غیرہا ان کان کمالیہ محتمل القسمہ جاز اتفاقا و خلاف

فیما یحکمہا فلا یجوز وقف المشاع عند محمد رحمہ اللہ و یجوز عند ابی یوسف و صرح فی الخلاصۃ من الاجارۃ بان الفتویٰ

علی قول محمد فی وقف المشاع و کذا فی البزاریۃ و والواجبۃ و فی شرح المجمع لابن ملک فی التحنن بہ مفتی و تبعہ نے

غایۃ ابیان انتہی و السلام علم تحریرہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السعین ذنبہ الجلی و الخفی

۱۸۴
استفتا کیا فرماتے ہیں علماء شرع شریف و فضلاء دین لطیف اس مسئلہ میں کہ اگر واقف
نے اسطور سے وقف کیا کہ کسی حاکم وقت کو اختیار ہو گا کہ اپنی راہی کسی کسی دوسرے کو
متولی مقرر کرے یا متولیان مقرر کردہ میرے ک نسبت معزولی و کمی بیشی کری یا نسبت او کے
کوئی جرم خیانت کا لگاوے تو سوال یہ ہے کہ آیا اسوجہ سے دست اندازی حاکم یا قاضی ممنوع
ہوگی اس بات پر لحاظ رکھیں کہ موقوف علیہ اور متولی ایک ہی ہوں فقط بینوا باللیل تو جبر و
عند اسد الجلیل ہو المصوب ایسی شرط کی صورت میں دست اندازی قاضی و حاکم ممنوع ہوگی
اور تغیر اور تبدیل کسی حاکم کو جائز نہ ہوگی مگر جبکہ متولی کی خیانت بطور صحیح ثابت ہو اسوقت حاکم
شرع کو تبدیل کا اختیار ہوگا اور شرط وقف کا اعتبار نہ کیا جاوے گا تحریر الحق مشیح کنز الدقائق
میں ہے ولایۃ القاضی توخر عن الشرط و لا وصیۃ انتہی اور یہی او میں ہے بعزل القاضی المتولی لو کان

خائفاً لظن اللوقف ولا اعتبار بشرط الواقف ان لا یعزلہ القاضی و السلطان لانه شرط
مخالف بحکم الشرع انتہی والہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی
تجارت اسد عن ذنبہ الجلی و الخفی

محمد عبدالحی
ابو الحسنات

۱۸۵
استفتا کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید نے
اپنی جائیداد غیر منقولہ کو عمر و پر وقف کیا اور اوسکو متولی مقرر کیا اور یہ شرط کی کہ عمر و جسکو چاہے موقوف علیہ
اور متولی بعد اپنے مقرر کرے تو آیا اس اختیار عطا کردہ واقف سے عمر و دوسرے کو
موقوف علیہ اور متولے کو سکتا ہے یا نہیں اور بعض لوگ یہ کہتے ہیں کہ موقوف علیہ مالک نہیں ہے
اور سو امی مالک کے دوسرے شخص موقوف علیہ مقرر نہیں کر سکتا ہے کہ مالک نے اوسکو اختیار دیا ہو
فقط بینوا تو جبر و المصوب شرائط سے مملوک ہونا موقوف کا واسطہ واقف کی ہے اور شرط
موقوف ملک موقوف علیہ میں داخل نہیں ہوتی ہے جیسا کہ فتاویٰ عالمگیریہ میں ہے و اذا خرج عن ملک
الواقف لا یدخل فی ملک الموقوف علیہ کذا فی الکافی و ہو المختار کما فی فتح القدیر انتہی بنا علیہ
موقوف علیہ کو اختیار وقف موقوف کا نائباً حاصل نہیں ہو سکتا اور متولی کر نہ سکا اوسکو اختیار ہے
رد المختار میں ہے معنی العیون مکافی نفع الوسائل انه ولاہ واقا مقام نفسه و جعل له ان یسند ویوصی
الی من شاء و فی ہذہ الصورۃ یجوز التفویض منہ فی حال الحیاء و فی حال المرض المتصل بالموت انتہی

برای

محمد عبد الحمي
ابو الحسنات

عمر بن حفص بن البخت

بسم الله الرحمن الرحيم

三

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

2111

در اخلت ا

۱۹۱
استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ خضاب کرنا مسند
ہی تو کس چیز کا اور کس حدیث سے ثابت ہے جس چیز کا مسنون ہے اور کس سوا دوسری چیز کا خضاب

اون سے مناکحت و مواکلت و مجالست نہیں جائز ہی مثل اون کی جو کہتی ہیں کہ علی خدا تھی یا جبریل میں نے
 خطا کی یا علی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے افضل تھے اور ایسی ہی جو حضرت عائشہؓ کو تہمت زنا
 کی کرتے ہیں اور بعض فرق فاسق ہیں جیسے کہ سابقہ شخصین اون سے مناکحت و غیرہ درست ہے مع
 اکثر ائمہ رد المتارمین ہے الرافضی ان کا نہ لیتے الا الوہیت فی علی او ان جبریل خطا و غلط فی الوحی

اور کان جگر عجبہ الصدیق ہو کا فرم لفتہ القوطع المعلومۃ فی الدین بخلاف ما اذا کان بفضل علیا
 اولیٰب الصحابة قائم بتد مع لا کافر انتی بل نشط و اسد اعلم تحریر الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات
 محمد عبدالحی تاجا و السعدین ذنبہ الجلی و الخفی محمد عبدالحی
ابو الحسنات

^{۱۹۳} **استفتا سوال** ما قولکم حکم اللہ تعالیٰ اندرین مسئلہ کہ مادر زید در عروہ بنت سالمی زید کہ
 شیر پستانش بوجہ مصنی زمانہ رضاعت بالکل خشک گشتہ بہ ہندہ در ان حالت کہ از کنار مادر خویش
 جدا گشتہ فغان می بر آورد سر پستان خودش برای تسلی بوطمانیت ہندہ در دہنش داد و مادر زید
 با ذعن و یقین بلکہ کلف میگوید کہ امتصاص لبن بہرگز واقع نشدہ است پس دین صورت رضاعت
 مادر زید ہندہ ثابت میشود یا نہ بینوا تو جرد الجواب در نیصورت رضاعت مادر زید ہندہ

ثابت نمیشود در اشباہ و النظائر می آر دلوا دخلت المرأة حلت ثديها فی فم رضیعة و وقع الشک فی وصول
 اللبن الی جو فہا لم تحرم لان فی المانع شکا کما فی اللؤلؤ المچیة و فی القذیة امرأة کانت تعطی ثدی صبیۃ و اختبر

ذلک فیما بینہم تقول لم یکن فی ثدی لبن صین القنہا ثدی و لا اعلم ذاک الا من جہتھا اجاز لا یبہا ان یتزوج
 ہندہ الصبیۃ انتی و اللہ اعلم تحریر الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجا و
 السعدین ذنبہ الجلی و الخفی محمد عبدالحی
ابو الحسنات

^{۱۹۴} **استفتا سوال** ما وصلیاد مسلمانوں کی فراتے میں علماء سے دین اس مسلمان کہ ایک
 شخص امام ہوتا ہے اور بعد سلام کہ یہ دعا جو خاص بانی نفس کیواسطی سے پڑھتا ہے رب انت ولی
 فی الدنیا و الآخرة و الخفی بالصالحین اور رب اشرح لی صدری و یسر لی امری اور مقتدی سبا و سکر
 پچھو آس آس کہتی ہیں پس ایسی صورت میں کہ وہ سب کا امام ہے یہ فعل اس کا جو خاص اپنے
 لیے کرتا ہے یا نہی یا بھلا اور وہ خائن ہے یا امانت دار اور لایوم عید قوما الحدیث کے تحت میں
 داخل ہو سکتا ہے یا نہیں فقط سوال دیگر دوسرے شخص امام ہوتا ہے اور وہ بعد سلام کہ اسی دعا کو

بناہ روحانی سے پیر کی از حدیث آباد کن میں سلام محمد و آلہ
 در فیض الدین صاحب از خانقاہ شاہ خاموش عقیدہ کہ مسجد

بناہ صاحب کتب ضلع کربلا مدحوت آنکجا کہین شری و ملامت از مولوی محمد صاحب
 مولانا مولوی محمد اسحاق صاحب کربلا ۱۴۰۵ ہجری ۱۰۱۱ شمسی ۱۳۲۵

کتاب الصلوۃ

بلفظ جمع تلفظ کرتا ہی یعنی یون پرستایو ریختانت ولینا فی الدنیا والآخرۃ والحقنا بالصالحین رب
اشرح لنا صدرنا ویسر لنا امورنا اور سب مقتدی آمین کہی ہیں پس ایسی صورت میں امام دوسرا
قابل ملامت کی ہی یا قابل جمع جس کے اور خائن ہی یا امانت دار اور ایسی امام کو اصلاح دینے والا
قرآن کا کہیں گے یا کیا سوال دیگر حدیث لایا کہ عہد قویا جو ترمذی میں بروایت ثوبان منقول
ہو وہ حدیث موضوع ہے یا کہ حسن ہو اور اس حدیث کا محل یہ دعا جو بعد تسلیم کے مانگتی ہیں ہو سکتا ہی
یا نہیں اور حدیث ثوبان کی ساتھ ان حدیثوں کے جن میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے بوقت
امامت اندر نماز بلفظ مفرد دعا منقول ہے متعارض اور مخالف ہوتی ہے یا نہیں اگر ہوتی ہی تو اس کی
تطبیق یا طرح ایک شخص نقل کرتا ہی کہ حدیث ثوبان میں جو ممانعت تخصیص کی ہو وہ خارج صلوۃ
بعد تسلیم مراد ہی کیونکہ سب مقتدی اس نام کو اپنی طرزی نامی واسطی طلب خیر کے کرتے ہیں اور آپ خود
دعا نہیں مانگتے بلکہ لفظ آمین آمین کہتی ہیں اور وہ اس صورت خاص میں خیانت کر کے خاص
اپنی لیے بھلائی چاہتا ہی تو بیشک خائن ہو اور اندر نماز کو تو ہر کوئی خواہ مقتدی ہو خواہ امام دعا
مانگتا ہی تو پس امام ان سبکا دعا مانگنے میں نائب شر خائن کیون ہوگا بلکہ صریح ہے یا غلط
بینا تو حیر و افق ہو المصوب چونکہ اکثر ادعیہ صلوۃ جو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے
منقول ہیں بلفظ افراد وارد ہیں اور حدیث ثوبان عدم جواز بالکرامت پر دل ہے بحالت امامت
اس وجہ سے علماء کی رائیں اس باب میں مختلف ہو گئیں بعض نے حدیث ثوبان کو موضوع کہا اور
مطلقاً افراد کو جائز رکھا لیکن یہ تو ان محض غلط ہے حدیث مذکور جامع ترمذی وغیرہ میں موجود ہے
اور اس کی وضع ہر کوئی دلیل قوی نہیں ہے اور مجرد تعارض ہی یا وجود مکان جمع کے کسی حدیث کو
موضوع کہنا نہیں درست ہی اور بعض نے مطلقاً ادعیہ صلوۃ میں افراد کو ممنوع لکھا اور بعض
محدثین نے یہ تقریر کیا کہ مراد حدیث ثوبان سے وہ دعا ہی جو بلفظ جمع وارد ہی اور جو دعا بلفظ
افراد وارد ہی وہ اس سے خارج ہے اور اکثر محدثین کی یہ رائی ہی کہ تخصیص ممنوع اور عامین ہی
جس کے ساتھ امام مفرد ہو اور مقتدی آمین کہتا ہو جیسے دعای قنوت صبح اور سوای اس کی اور
ادعیہ میں کہ امام مقتدی دون کو جائز ہیں تخصیص منع نہیں ہے فاضل یعنی بوجہ المحافل میں گنتی
ہیں جمع الادعیۃ المردیۃ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت بلفظ التوحید قال الشیخ

مشائخنا المجید الغیرازی فان قبل ورود مرفوعہ لا یوم عبد قوما فیخصہ بدعوة دوہم فان فعل ذلک فقد خانہم
 ثم نقل عن ابن خزيمة ان ہذہ الحدیث موضوع وقال بعض العلماء ان ثبت ہذہ الحدیث فیکون
 المراد دعاء ورد بلفظ جمع قلت وظہری والسادا علم ان کل دعاء یدعو بہ الامام والمأموم یکون بلفظ الافراد
 وکل دعاء یوم فیہ المأموم الدعاء امامہ یکون بلفظ الجمع فان افرد وقع فی النہی وہذہ ادسہ مما ذکرہ
 القاضی لان الحدیث الذی نقل عن ابن خزيمة وھذہ خبر جہودا ودو الترمذی انتہی کلامہ اور شرح الدین
 ابن الملحق شرح سنن ابن ماجہ میں لکھتے ہیں اما تخصیص بالدعاء فتحقق کلام النووی فی الاذکار
 اطراہ فی سائر ادعیۃ الصلوۃ ویدصرح غزالی فی الاحیاء ونقلہ ابن المنذر فی الاثر اق عن الشافعی
 والصواب ان ما امر الامام والمأموم بقولہ یتذکرہ الامام بصیغۃ الافراد واما الامام بقولہ کالقنوت یا قی
 بہ بلفظ الجمع انتہی اور ابن قیم زاد المعاد میں لکھتے ہیں المحفوظ فی ادعیۃ صلی السد علیہ وسلم
 کلہا بلفظ الافراد کقولہ رب اغفر لی وارحمی ومنہا قولہ فی دعاء الاستفتاح اللھم اغسلنی من خطایا
 اللھم باعد بینی وبين خطایا وروی الامام احمد وابل السنن من حدیث الثوبان مرفوعا لا یوم عبد
 قوما فیخص نفسه بدعوة قال ابن خزيمة فی صحیحہ وقد ذکر حدیث اللھم باعد بینی فی ہذہ دلیل علی
 رد الحدیث الموضوع لا یوم عبد قوما الحدیث وسمعت شیخ الاسلام ابن تیمیہ بقولہ ہذہ
 الحدیث عندی فی الدعاء الذی یدعو بہ الامام لنفسہ وللمأمومین کدعاء القنوت وغیرہ انتہی
 اور شمس الدین جزیری مؤلف حصن حصین مفتاح حصن حصین میں لکھتے ہیں ہذا من المنہیات
 حدیث ثوبان والمعنی ان امامہ فی الدعاء کالقنوت وغیرہ لا یخص فائدہ اذا دعاهم یومنون وہ تخص
 نفسه بالدعاء وہم لا یعلمون فہو خیانتہ لھم واما الذی ادعی فی السجود لنفسہ مثلاً او بین السجدتین
 او التشهد وھو امام فلیس بخیانۃ لان کل واحد من المأمومین یسمی ان یدعو لنفسہ انتہی پس بناء
 علی ہذہ الجمع الذی اختارہ الشہم بعد نماز کوجب امام دعائہم اور مقتدی آمین کہیں
 او سکو تخصیص بخا سہیہ بلکہ تیمم جیسا کہ شیخ دہلوی نے تصریح کیا ہے اگر ان دعاء کہ امام بعد سلام
 میکند و مقتدیان تائین ینمایند ثابت شود چنانکہ ذکر یہ یکم ان نیز محل ابن احادیت تواند بود یعنی
 درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست واز دیانت نہ انتہی کلام الشیخ فی شرح السفر السعادت
 اور جو امام ربانیت دینا فی الدنیا والاخرۃ پڑھتا ہے وہ بدلتی والاقرآن کا نہیں پڑھتا گا

اسوجہ سے کہاد علیہ قرآن جب بطور دعا کے تلاوت کیا تو وہ قرآنیت سے خارج ہو جائے گا
 جیسا کہ مشاہدہ و النظر کتاب اصولہ میں ہے القرآن بخریج عن القرآن بقصد التثانی و انتہی
 پس تبدیل اور نہیں تبدیل قرآن نہوگی اور حدیث ثوبان کو خاص و عابعد الصلوۃ پر محمول کرنا
 نہیں صحیح ہے اسوجہ سے کہ یہ طریقہ جو فی زمانہ مروج ہے کہ امام بعد سلام کر ساتھ رفع یدین کے
 دعا مانگتا ہے اور مقتدی آمین کہتی ہیں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو رمانے میں نہ تھا جیسا کہ
 ابن القیم نے زاد المعاد میں نصیح کے ہر جگہ اولیٰ ہی ہے کہ حدیث ثوبان عام بھی جاویں اور خاص میں
 امام مفسر ہو اور مقتدی آمین گوہر اور صیحت ہی افراد عام میں داخل کیا و محمولہ علم بالصلوۃ و انتہی
 فقط حررہ الراحمی عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحمی تجاوز السہن فی ذنبہ البلی و الخفی **محمد عبد الحمی**
۱۹۵۰ **استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم سوال** کیا حکم ہے اس مسئلہ میں کہ ایک شخص کو ہی علم ہے
 جسکو فی الجملہ تمیز کتاب و سنت کی اور کتب فقہ میں مثل علما اس زمانہ کے نظر و قدرت رکھتا ہے
 وہ شخص ایک عارضہ سخت میں بیمار ہے اور علاج بقدر امکان بہت کیا ہے مگر طبایہ و دوائے
 دوا دس عارضہ کی ایسی مجرب اور قوی العمل نہیں ہے سکتی ہیں جس سے صحت ہو مگر اسکو واسطے
 بعض جانور حشرات الارض سے تجویز کرتے ہیں کہ وہ بحسب تصریحات کتب طبیبہ اور تجزیہ طبایہ اس
 زمانے کی بہت مجرب ہیں پس نظر اختلاف فقہاء بمسئلہ تداوی بالکرم و نظر عبارت مرقاۃ الصعود
 شرح سنن ابی داؤد کے اور نظر اختیار صاحب ہدایہ کہ تجلیس میں لکھا ہے وہ شخص
 دوائی مذکور کو حالت موجودہ مصرعہ صدر میں اکلا استعمال کر سکتا ہے یا نہیں حکم اس
 مسئلہ کا بکمال احتیاط در مختار و جاشیہ شامی و ہدایہ و شروح ہدایہ وغیرہ ملاحظہ صحاح خصوص
 حدیث عزیزین بآدۃ استعمال بول شتر کے بسند کتاب ارقام فرمایا جاویں عبارت مرقاۃ الصعود
 کی یہ ہے **ولا تداووا الحرام قال البیہقی فی سننہ** ہذا الحدیث و حدیث النبی عن الدوا و الخبیث
 ان صحاح مجملان علی النبی عن التداوی بالکرم و عن التداوی بالکرم فی غیر حال الضرۃ فیکون
 حراما بینما و بین الحدیث الغریبہ فقط ہو المصنوب ہر چند کہ اس باب میں فقہاء کا اختلاف و اختلاف
 ہے اور فتویٰ بھی مختلف ہیں ایک جماعت فقہاء کی مطلقاً عدم جواز تداوی کے فتوے سے دست بردار
 اور ایک جماعت بضرورت تداوی بالمحرم جائز کہتی ہے لیکن بظاہر اگر کوئی شخص موافق فتوے سے

از تصنیف ہر سرام ضلع شاہ آباد محلہ ۱۴۵۰ مکان بولوی علی حکیم حسن علی صاحب رسالہ دوائی و صمد الفی صاحب تجزیہ و تفسیر
 کتاب الخط و الاصحاح

بم غیر علماء عبارت بعض محدثین عند الضرورت استعمال اشیا و عرومه کا کر لگایا و اخسندہ ہندوگا
 ان شاد اللہ تعالیٰ عینی عمدۃ القاری شرح صحیح البخاری میں لکھتے ہیں اجابوا عن حدیث العزیزین
 بانه قد کان للضرورة فلیس فیہ دلیل علی انه مباح فی غیر حال الضرورة لانه یثبت استیادہ و انتہ
 فی الضرورات و لم یصح فی غیرہا کما فی لبس الحر یقانه حرام للرجال و قد یصح لبسه فی الحرب و المحکمہ
 لشدة البرد اذ لم یجد غیرہ و لا مثل کثیر فی الشرع و قال ابن حزم صح یقینا ان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم انا امرهم بذلك حتی سبیل التداوی من التعم الذی کان اصحابہم و التداوی
 من غیر ضرورة و قد قال ابوالاعلیٰ مہذب رحمہ اللہ فیما یقتضیہ فی غیر حرم علیہ من الماکل و الشرب انتہی
 و اللہ اعلم بحقرہ المراجعی عنہ و بہ التوسی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذنبہ الجلی و الخفی محمد عبدالحی
 استفتا محمد و فصلی کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شریعت میں مسئلہ میں کہ سوانح
 اور وقائع شہادت امام حسینؑ و غیرہا میں سامان کرنا اور اوپر دنا اور رولانا اور واسکی دھپے
 انشاء مجلس تعزیت کرنا موجب ثواب ہے یا باعث عقاب علی قول مفتی بہ اور نوحہ اور مرثیہ خوانی
 کہ جیسے و غیر نازل ہوئی ہے و سکی ہی حقیقت ہے کہ موتی کے مصائب تکالیف بیان کیا دین
 یا بچہ اور بنواستندین بالکتاب ہو المصوب نفس ذکر محاسن موتی و تحسیر بران ممنوع نیست
 بلکہ گریستن با و از بلند و غیر آواز بلند کردن یا بیان مصائب و مناقب ممنوع و داخل نوحہ است
 و کشف الغما لا یرم موتی علی الاحیاء شیخ الاسلام محمد بن یونس گریستن بہ نوحہ بلند کہ آن را
 در احادیث و از شیطان خواندہ خصوص کہ با ذکر مناقب مردہ جمع کنند چنانکہ عادت جاہلیت
 است و قبیحہ گفتہ مذکور در کتب است کہ حرام است مطلقا اما اصل نہاد ذکر محاسن مردہ بروح
 عمدہ جائز است بلا کراہت و همچنین اصل گریستن کہ ناشی از رقت قلب باشد بے حرج و اطمینان
 لایاس بہ است بلکہ انرا در احادیث رحمت خواندہ و از ان حضرت در وقائع متعددہ و وقو
 یافتہ انتہی و نفس بیان وقائع شہادت گریستن بران بشرطیکہ از نوحہ و متعلقات آن معرا باشد
 و از عقد مجلس کہ موجب تشہد و انفض است تبرہ درست است و مخصوص عقد مجلس برای آن
 خالی از تشہد و کراہت نیست و رجاء مع الرموز می نویسند از ارا و ذکر مقتل حسینؑ یعنی ان نیز کرا و لا
 نقل سایر الصحابہ کلا ایضا بہ طور افش کافی العون و در صراط المستقیم می آرد ذکر قصہ

از کتب معتبرہ و صحیح بخاری
 از کتب معتبرہ و صحیح بخاری

محمد عبد الحمى
ابو الحسنات

در کتب معتبره در علمای اهل بیت علیهم السلام

و قال فاه وفي شرح الجامع الصغير لابن زردی كان ابو القاسم الصغار يفتي في المنع بقول ابي يوسف رحم
 ومحمد رحم وفي السفر بقول ابي حنيفة ثم قال وفي احسن في الفتيا يعني الدخول لا يمنع نفسها ولو امتنعت
 لانفقة بها ولا يسافر بها ولها الامتناع منه لطلب المهر ولها النفقة كذا في غاية البيان انتهى والسد اعلم حرره
 الراعي عفور به القوي ابو الحسنات محمد عبد المحي تجاوز السد عن ذنبه اسجله وانحفه
 ١٩٨ **فتا** چه میفرمایند علماء دین درین صورت که یک شخص جماعت خود را دعوت خطبه داد و مردمان
 بدعوت خطبه جمع شدند و در مجلس خطبه ایجاب و قبول فیما بین بالفاظ دادم و پذیرفتم نیز جاری شد
 پس باین ایجاب و قبول که بالفاظ مذکوره در مجلس خطبه جاری شده است موافق مذہب امام ابي حنيفة
 رحمة الله عليه نکاح ثابت شد باینه و دختر مخطوبه بنکوحه خاطر شد باینه بنیوانه جرد و آخر گم الله فقط
 البو المصلوب درین مسئله اختلاف فقها واقع است نزد بعضی از لفظ دادم و پذیرفتم نکاح منعقد
 میشود و نزد بعضی نه مادامی که لفظ دیگر مثلاً بزنی دادم و غیره ملحق نشود پس مقتضای احتیاط آنست
 که نکاح بالفاظ صریحه کرده شود و در خزانه الروایات می آرد فی الفیاضیه سئل بحکم الدین للنسفی عن
 قال لرجل دختر خویش فلانة بمن دای گفت دادم وی گفت پذیرفتم او قال لامرأة خویش
 بمن دای او قال ده فقال دادم فقال هو پذیرفتم بل منعقد النکاح فیه اختلاف المشایخ عند بعض
 لا منعقد حتی یقول بزنی دادم و عند بعض یقول نکاحا بدون ذکر ذلک و هو الاصح لان لفظ الاخطاء
 ینبئ عن التملیک والنکاح بلفظ التملیک جائز عندنا انتهى و در جامع مضمرات شرح مختصر قدوری می آرد فی
 النسفیة سئل عن قال لامرأة بحضرة الشهد و دختر خویش بمن دای فقالت دادم بل منعقد النکاح فقال
 نعم لان الناس تغار فواء التزویج بهذا اللفظ وان لم یقلوا بلفظ النکاح لان النکاح منعقد عندنا بلفظ الہبة
 خلافا للشافعی انتهى و در مجمع النوازل می نویسد بحکم الدین النسفی ان قوله دختر خویش بمن دای او بمن ده
 لابد ان یقول بزنی ده ویقول الاخر بزنی دادم قایم باین ذلک لا منعقد النکاح عند بعض و عند بعض
 منعقد فلا بد من هذه الزیادة لتفسیر المسئلة متفقا علیها انتهى و السد اعلم حرره الراعی عفور به القوی
 ابو الحسنات محمد عبد المحي تجاوز السد عن ذنبه اسجله وانحفه

فتا کیا فرمائی ہیں علماء دین اس باب میں کہ تعریف مرض الموت کی فقہاء نزدیک
 کیا ہو اور اگر زید نے مرض الموت میں بموجودگی چند پسران کو ایک پسر کو کل جائداد بیہ کردی و قبضہ ہی

کتاب النکاح
ابن زبیر در ۵۰۰ جلدی

کتاب النکاح
ابن زبیر در ۵۰۰ جلدی

کرادیا پس یہ ہبہ جائز ہے یا نہیں اور اگر ہبہ ثلث مال میں جائز ہوگی تو یہ ہبہ حکم وصیت میں ہوگی
 یا نہیں بنیوا توجروا بہو المصوب مرض الموت کی تعریف نزدیک فقہاء کی مختلف ہے بعض کے
 نزدیک مرض الموت وہ مرض ہے جس میں مریض حوائج ضروریہ کو واسطیٰ آدورفت نہ کر سکے
 اور بعضوں نے صاحب فراش ہونا معتبر کیا ہے اور مختار و مفتی یہ ہے کہ جس مرض میں ظن غالب
 موت کا ہو وہ مرض الموت ہے صاحب فراش ہو یا نہ فتاویٰ بزاز یہ میں ہے کہ مریض الذی
 یكون تصرفه من الثلث من یكون ذافراش لا یطیق القيام بحاجته ویجوز له الصلوة قاعدا
 وحاجات علیہ الموت ولو طال المرض وصار بحال لا یحافظ علیہ الموت کالعالج او صار مرضا او
 یا بسبب الشق لا یكون له حکم المرض الا اذا تغير حاله عن ذلك ومات من ذلك التغير فما فعل فی
 حال التغير فمن الثلث قال الفضلی ان لا یخرج الی حوائج نفسه وعلیہ اعتمد فی التجرید وقال الفقیہ کون
 صاحب فراش لا یعتبر بل الغبرة للغلبة لو كانت من هذا الموت فهو مرض الموت وان خرج من البیت
 وبہ اخذ الصدر الشہید انتہی اور جامع الرموز میں ہے قالوا اذا اظنناہ المرض وصار صاحب فراش
 وعجز عن القيام بمصالحہ وازداد کل یوم فهو مرض الموت فالسلول الذی طال مرضه ولم یظن الموت
 کالصحيح وقال الفضلی المریض ان لا یخرج الی حوائج نفسه وعلیہ الاعتقاد کما فی الخلاصۃ والمختار ان
 کان الغالب منہ الموت وان لم یکن صاحب فراش کما فی ہبۃ الذخیرۃ انتہی اور مرض الموت میں
 ہبہ کرنا حکم وصیت میں ہے زائد از ثلث نافذ نہیں ہو سکتی ہے شمنی کی شرح مختصر الوقا یہ میں ہے
 واعتاد انی المریض مرض الموت ومحایا ہبۃ وضمانہ وصیۃ اسی کالوصیۃ فی انہا تعتبر من الثلث
 ویضرب بہا مع اصحاب الوصایا اور فصول عمادیہ میں ہے اما المریض یعتبر احکامہ فی وصیۃ وصدرتہ
 وصیۃ وعقۃ ومحایا ہبۃ فی بیع او اجارۃ او کتابة او عتق علی مال من الثلث ولا یجوز الا من الثلث انتہی
 اور وصیت کرنا کسی وارث کو مرض الموت میں اور ایسی ہی ہبہ کرنا حکم وصیت میں ہے
 مطلقا ناجائز ہے اگرچہ کم از ثلث ہو مگر باجائز بقیۃ ورثۃ تنقیح الفتاویٰ المحامدیہ میں ہے ووجوب
 شیعۃ لوارثۃ لا یجوز لانہا وصیۃ انتہی اور خزائن المفتین میں ہے لو اوصی لواحد من الورثۃ فانه لا یجوز
 الا باجازۃ سائر الورثۃ وہم اصحاب الغول انتہی اور جامع الرموز میں ہے ولا تصح الوصیۃ فی
 غیر منہ اسی من الثلث ولا یصح شیء لوارثۃ الا باجازۃ ورثۃ الموصی الوصیۃ باکثر من الثلث

للاجنبي اولى بشئى للدارت فانها تفصح لاسقاطهم حقهم انتهى والسدا علم حرره الراجى عفوره به القوسى ابو الحسنات

محمد عبدالحی تاجا و زائد عن ذنبه الجلی و الخفی محمد عبدالحی
ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علماء دین اس مسئلہ میں کہ مسجد قدیم کی دیوار بنی تختہ
اور محراب موجود ہے اور آبادی محلہ مسلمانوں کی واقع ہے اب دیواریں اوسکی خراب شہید
کر کر قریب اوسکی بقا صلہ پانچ سات درعہ مسجد جدید تیار کرنا اور اینٹ اور چوٹہ مسجد قدیم کا
مسجد جدید میں لگانا جائز ہے یا نہیں اور مسجد قدیم کی زمین میں نہر بنانا جائز ہے یا نہیں اور جو
مسجد قدیم منہدم کی گئی اوسکی اراضی کیو اسطرح کیا حکم ہے بینوا تو جروا ہو المصوب جو مسجد
منہدم ہو جاوی اور اوسکی تعمیر و ترمیم نہ ہوگی اور بسبب قرب دوسری مسجد کے یا کسی اور وجہ
سے اوس مسجد سے استغنا بھی حاصل ہو جاوے ایسی صورت میں اسباب اوس مسجد کا
دوسری مسجد میں نقل کرنا مذہب صحیح روایت مفتی بہ نہیں درست ہے جیسا کہ رسالہ سعادۃ المساجد
بعمارة المساجد میں فاضل ربانی حسن شرنبلالی تحریر کرتے ہیں لایحوز نقل اوقات المزمع ولا تعمیر

ما شرطه واقفا وكذلك المسجد على المفتي به من المذهب واليضا حج ذلك بما قاله العلامة الشيخ زين في

البحر الرابع قلل محمد اذا خرب المسجد وليس له بالبحر به وقد استغنى الناس لبناء مسجد اخر واخر بالقرية

اولم شرب كنن خربت نبيل اهلها واستغفوا عنه فانه يعود الى ملك الواقع وقال ابو يوسف هو مسجد ابراهيم

الى قيام الساعة لا يعود ميراثا ولا يحوز نقله ونقل ماله الى مسجد آخر سواء كانوا ايتامون فسيه او

لا يصلون وعليه الفتوى كذا في الحاوي القدسي وفي الجنبى والتر المشايخ على قول ابى يوسف

اور حج فی فتح القدر قول الی یوسف انتہی چہ جائیکہ مسجد قدیم کی دیواریں وغیرہ قائم ہوں اور آبادی

عین واقعہ ایسی مسجد کو منہدم کرنا اور اسکا اسباب دوسری مسجد میں نقل کرنا کسی طرح سے

نہیں درست ہوگا بلکہ منہدم کرنے والا اوسکا داخل وعید شدید کلام الہی کا دین ظلم عن منع مساجد الہی

ان نیز گنہیہا اسمہ و سی فی خرابہا ہوگا اور اسید طرح سے مسجد قدیم کی زمین کو نہ بنانا نہیں جائز

سے تمام کتب فقہین مصرح ہے لایجوز تغیر بشرط الواقف ہر گاہ اس میں کوئی

واقف نے مسجد بنایا تا قیام قیامت اور اس کا حکم مسجد کا رہیگا اور کی طرح سی اور سچین تصرف جائز نہوگا والد

الحاكم حمزة الراعي عفوريه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحى تجاوز السد عن ذنبه اجل والحفيظ احمد عبد الحى ابو الحسنات

عاجه جادى كانيه سلاطيه كاجورى اذى على كنج ضلع فرخ آباد مر سكاو اكرم احمد خا انا حسب ازى مكان جولى حسن الدين دكيس

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کیا ایک موضع ٹھہنا سو گھر کا ہو اس موضع میں زیادہ ہنود ہیں مسلمان کم مدت سے ایک مسلمان نے مسجد تیار کی اوس میں نماز پڑھنا اور جمعہ جاری تھا اب ایک دوسرے شخص نے ایک مسجد دوسری بمقام سچا پس دست بلا ضرورت تیار کی اس صورت میں حق کون مسجد کا ادا کیا جاوے؟ بینو اتوجروا ہو المصوب نماز دونوں میں جائز ہے لیکن افضل مسجد قدیم ہو در مختار میں ہو افضل المساجد ثمة المدينة ثمة القدس ثمة قبا ثمة الاقدم ثمة الاکثر ثمة الاقرب انہی اور شرح منیہ میں ہے ذکر فی الخانیة وغنیة المفتی وغیرہا ان الاقدم افضل فان استویا فی القدم فالاقرب انہی والد اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ

استفتا اول چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرح منین کہ زیر عقیدہ دار و کتلفای جناب سرور کائنات علیہ الف الف تحیات فضائل بسیار دارند لکن حضرت علی کرم السد و جمہ فضیلت کجک لھی و دیک دمی این طور دارند کہ بر فضائل دیگر خلفای ثلثہ اولی فضیلت دارد و ہمین وجہ حضرت علی را بر ثلثہ اولی فضیلت و زعم خود میدہد و میگوید کہ اگرچہ ثلثہ ممدوحہ اولی را فضائل دیگر بستند مگر کدامی فضیلت مثل این فضیلت حضرت نیست پس ازین فضیلت جزئیہ فضیلت کلیہ لازم آمد حضرت علی را بر دیگر باینو اتوجروا ہو المصوب اہل سنت کہ بفضیلت حضرت صدیق رضی قائل اند مراد شان فضیلت من حیث کثرة الثواب ست نہ مطلقا پس اعتقاد وجود بعض فضائل در حضرت و تفضلی رضی اختصاص شان بآن منافی عقیدہ اہل سنت نخواہد بود و این فضیلت جزئیہ مرتضی قاضی اخلاص بفضیلت صدیقیہ نخواہد شد جلال الدین و روانی در حواشی جدیدہ شرح تجریدی نویسنده انما اختلفوا فی الافضلیۃ من حیث

الثواب کما هو الشائع فی کتب العقائد اذ لا ینکر احد من اہل السنۃ رجحان علی رضی فی تشریف الفضائل علی غیرہ انہی و ہمین است در شرح عقائد عضدیہ وغیرہ والد اعلم محمدہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السد عن ذنبہ الجلی و الخفی محمد عبدالحی استفتاویٰ

شامعی گفت کہ شطرنج مباح است ہام	کج مبارزید کہ جز راست فقرمودا مام
جنبلی گفت کہ گرز زانکہ بسم دریا ہے	بستہ بنگ تناول کن بدخوش نخرام
بوخنیفہ بیانہن گوید در باب شراب	کہ ز جو ششیدہ بخورتانہ بود بر تو حسد ام

کتاب الصلوۃ
ماہ ہادی تانیہ سلسلہ تحریری رسالہ اولی عبد الغفور صاحب نشان
مفتی شریف لکھنؤ مولوی محمد علی صاحب نظام شریعہ کاشانی

کتاب التواضع
ماہ ہادی تانیہ سلسلہ تحریری رسالہ اولی عبد الغفور صاحب نشان
مفتی شریف لکھنؤ مولوی محمد علی صاحب نظام شریعہ کاشانی

مگر کنی پیر و سنی منتفی چسارم مالک	او هم از بهر تو تجوید کنند و طمی غلام
جنگ و می میخور و کون میکن و می باز قمار	که مسلمانی برین چار امام است تمام
هو المصوب این اشعار مشتمل اند بر افتراف بر ائمه اربعه و متضمن اند بر اقوال مردوده بیا نش	
انگیز و شافیه اگر چه شطرنج فی نفسه حرام نیست لیکن خاصه از کراهت نیست و مداومت	
بر آن گناه صغیره است و اگر مشتمل بر اخذ مال و قمار باشد حرام است پس مطلقا نسبت	
حالت شطرنج مخصوصا بوقت که مشغول بر قمار باشد بطرف شان بهتان است علامه	
کمال الدین موسی و میر سی شافعی در حیوة الحیوان در بحث عقرب می نویسند لعب الشطرنج	
مکروه کراهت تنزیه و قیل حرام و قیل مباح و الاول اصح و اما اذا انضم الیه اشتغال عن صلوٰة	
او غیره با فالتحریم از ذوات لیس الشطرنج نفسه و هو مکروه و اما یؤیظ علیہ فان و اطلب علیہ	
فانه یصیر صغیره کما ذکره الفروالی فی کتاب التوبه من الاحیاء و انتهی لمخصا و ابن حجر مکی سیهتم	
شافعی در زواج عن اقتراف الکبائر میگویند فی فتاوی النووی الشطرنج حرام عند اکثر العلماء	
و کذا عندنا ان فوت بصلوة او لعب به علی عوض فان انتفی ذلک کره عند الشافعی و حرم	
عند غیره انتهی و نسبت حلت بنگ بطرف امام احمد و نیز درست نیست بنگ که بعد بی آن را	
حشیش و ورق القنب میگویند در زمانه ائمه اربعه نبوده بعد مرد زمانه کثیر شائع شده	
و فقها نذیب اربعه بالاتفاق فتوی بحر متش و ادند و زواج و میبوسند و حکم الفراسه و ابن تیمیه	
الاجماع علی تحریم الحشیشة قال ومن سخطها فقد کفر و انما لم یحکم فیها الاثمه الاربعه لانها لم تکن فی	
زمانهم و انما ظهرت فی آخر المائتة السادسة و اول المائتة السابعة حين ظهرت دوله التتار و انتی	
و حلت شراب جوشیده اگر چه در بعض کتب حنفیه واقع شده مگر آن قول مردود است و انتساب	
آن بسوی امام عظم افزار است و رمنع الفقار شرح تنویر الابصار می نویسند الطبخ لا یؤثر فیها لانه للنع	
من ثبوت الحرمة لانه بعد ثبوتها لانه لا یجذیه ما لم یسکر منه علی ما قاله الا ان المحدث فی النبی خاصه	
لما ذکر فلا یبعد می الی المطبوع ذکره فی تبیین الکفر من غیر ذکر خلاف و هذا الظاهر الذی یجب ان	
یعول علیہ و یظهر لک ضعف ما فی القیة من قوله ثم طجحت و زالت مرارها حلت انتی و همچنین است	
و در المختار و غیره و در المختار است لعل هذا الفرع متفرع علی ما قد مناه عن بعض المعترضه من ان الحرام	

من الحمر هو المسکر يدل عليه انه في القنية نقله عن القاضی عبد الجبار احد مشايخ المعتزلة انتهى ونسبت
 قلت لو اطلت بطرف امام مالك بهتان ست در رحمة الماتة في اختلاف الماتة می نویسد الفرق الماتة الاربعة
 على تحريم اللواط وانه من الفواحش العظام وبل يجب الحد قال المثلثة يوجب الحد وقال ابو حنيفة يعز في لول مرة
 فان نكر منه قتل انتهى والسما علم حرره الراعي عفور به القوي ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز السد عن ذنبه الحلی وانی محمد عبد الحی
 ابو الحسنات
 استفتا چه میفرمایند علمای دین کثر اعم الی تعالی در صورت مسو له که یک شخص جماعت خود را
 دعوت خطبه داد و مردمان جماعت بدعوت خطبه جمع شدند و در مجلس خطبه در میان ولی دختر صغیره
 و ولی پسر صغیر ایجاب و قبول بالفاظ دادم و پذیرفتم جاری شد و بعد از بالغ شدن پسر و الدین دختر از دو
 طلاق گرفتند و هنوز پدر پسر یا مخطوبه پسر خود نکاح کردن میخواهد و میگویی که نکاح پسر من نشده است پس
 باین ایجاب و قبول که بالفاظ مذکوره در مجلس خطبه جاری شده است دختر مخطوبه منکوحه پسر شد
 یانه و بعد ازین بر پدر مخاطب نکاح دختر مخطوبه جائز است یا نه بینوا توجهوا احبرکم السد فی الدارین
 هو المصوب در انعقاد نکاح بلفظ دادم و پذیرفتم اختلاف مشایخ حنفیه است بعض حکم بانعقاد
 میسازند و بعضی نه و در کتب معتبره قول اول را اصح گفته اند و در خزائن الروایات می نویسد فی الغیاثیه
 سنن نجم الدین نسفی عن قال له رجل و خیر خویش فلانة بمن وادی گفت دادم وی گفت پذیرفتم او
 قال لامرأة خولیتن را بمن وادی او قال ده فقال دادم فقال پذیرفتم بل ینعقد النکاح
 فیه اختلاف المشایخ عند بعض لا ینعقد حتی یقول بزنی دادم و عند بعض یكون نکاحا بدون
 ذکر ذلک و هو الاصح انتهى پس بنا بر این روایت اصح در صورت سوال نکاح صغیر و صغیره
 منعقد شده و پدر صغیر را بکدامی طرح جائز نیست که آن مخطوبه و منکوحه پسر را بنکاح خود آرد
 چه زوجة الابن از محرمات است خواه نوبت صحبت آمده باشد یا نه بنص قوله تعالی و حلالاً لکل
 ابنائکم الذین من جهلائکم و در مختار می نویسد زوجة اصله و فرعه ولو بعد ادخل بها اولاً و اشد
 اعلم حرره الراعی عفور به القوي ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز السد عن ذنبه الحلی وانی محمد عبد الحی
 ابو الحسنات
 استفتا مقتدی چیست پرهون اورا امام نجفی نماز پڑھتا ہو درست ہی یا نہیں جواب
 اسکا احادیث یا آثار صحابہ سے ارشاد ہو ہو المصوب درست ہی حافظ ابن حجر تلخیص الجیر
 تخریج احادیث مشرعی الراعی البکیر بن لکھنوی رومی الشافعی عن ابراهیم بن محمد حسدنی

کتاب النکاح
نکاح و طلاق و غیره

کتاب النکاح
نکاح و طلاق و غیره

صالح مولی التوامۃ اندرائی ابابہریۃ یصلی فوق ظہرہ اسی المسجد یصلوۃ الامام فی المسجد ورواہ البیہقی
من حدیث القعنبنی عن ابن ابی ذئب عن صالح ورواہ سعید بن منصور ذکرہ البخاری تعلیقاً انتہی
والسدا علم حرره ابو الحسنات محمد عبد الحمی عفا عنہ

۱۰۶ استفتاء در تسلیم صلوة دنیاوت و برکاتہ اختلاف واقع شدہ بعض قائل بدعت بعض
قائل استحسان شدہ اند چنانکہ در مختار می نویسند وجہ النووی بدعتہ ورواہ الحلبی و فی الحاوی
انہ حسن انتہی و درین باب کلام امر مختارست فقط ہو المصوب مختار حسن ابن زیادتست
و حکم ابتداء غیر معتبرست در رد المحتار می نویسند قولہ رواہ الحلبی یعنی المحقق ابن امیر حاج فی الحلیۃ
شرح المنیۃ حیث قال بعد نقلہ قول النووی انہ بدعتہ مانصد لکنہ متعقب فی ہذا بانہا جادت فی
سنن ابی داؤد من حدیث دائل بن حجر باسناد صحیح و فی صحیح ابن حبان من حدیث عبد اللہ بن مسعود
ثم قال اللهم الا ان یجاب بشذوذہ و ان صح مخرجا کما مشی علیہ النووی فی الماذکار و فیہ تامل
انتہی لمخصا و حافظ بن حجر در تلخیص الجبیری نویسند وقع فی صحیح ابن حبان من حدیث ابن مسعود زیادۃ
و برکاتہ وہی عند ابن ماجہ و ابی داؤد ایضا من حدیث دائل فیتعجب من قول ابن الصلاح
حیث یقول ان ہذہ الزیادۃ لیست فی شئی من کتب الحدیث الا فی روایہ دائل انتہی و السدا علم
حرره ابو الحسنات محمد عبد الحمی عفا عنہ

۱۰۷ استفتاء عورت بیوہ کا نکاح کسی حالت میں ایام عدت میں ہو سکتا ہے یا نہیں
اور کسی نے اگر ایسا نکاح کر لیا تو نکاح اور منکوحہ کیسے گنہگار ہوئے اور اس سے توبہ کس طور کی جاوی
اور ایسی محفل میں شریک ہونا اور نکاح پھٹنا گناہ ہے یا نہیں فقط
ہو المصوب حالت عدت میں کسب طرح سے نکاح نہیں درست ہے اور نبض قرآنی
اسکی حرمت ثابت ہی قال اللہ تعالی ولا تغزوا عقدۃ النکاح حتی یبلغ الکتاب جلد اور مرکب اس
فعل کا مرکب گناہ کبیرہ کا ہے اور سپر توبہ لازم ہے جس طرح اور کبائر سے توبہ ہوتی ہے اور ایسی محفل میں
شریک ہونا اور نکاح پڑھنا باجوہ علم اس امر کے حرام ہے و السدا علم حرره ابو الحسنات محمد عبد الحمی عفا عنہ
استفتاء سوال کیا فرمائی ہیں علما اس مسئلہ میں کہ زید نے بکر سے ایک لونڈی
خرید کی بایں طور کہ عمر و نامی ایک بچی دوست کو روپیہ دیا کہ وہی عمر و اس سے بیع کا

کتاب الصلوۃ

کتاب النکاح

کتاب النکاح

بہ شہان علیہ السلام و روایہ
مورد علیہ السلام و روایہ

از تصنیف ہذا سے ضائع فیض بادشاہ کبیر پور و مراد آبادی و تاج پور
از تصنیف ہذا سے ضائع فیض بادشاہ کبیر پور و مراد آبادی و تاج پور

از تصنیف ہذا سے ضائع فیض بادشاہ کبیر پور و مراد آبادی و تاج پور
از تصنیف ہذا سے ضائع فیض بادشاہ کبیر پور و مراد آبادی و تاج پور

ایجاب و قبول کرے اپنے نام سے اور روپیہ ادا کرے مگر مقصود اس خریداری میں تمتع زید کا ہو چنانچہ بکر نے بعت کیا اور عمر و نے اختیریت کیا اور بیع تمام ہوئی اور زید رشتہ اسکا عمرو کی بکر کو ادا کر دیا اب یہ لونڈی زید کی ملک ہوگی یا عمرو کی اور زید پر حلال ہونے کی واسطی عمر و کی جانب سے تجدید ملک نسبت زید کے ضروری ہے یا نہیں خصوصاً ایسی صورتیں کہ جب عمر و کو اسرار ہے کہ میں اپنی روپیہ سے خرید کیا اور خود اپنے واسطی لیا اب اگر زید ثابت کر دے کہ خریداری زید پر روپیہ سے ہوئی تو اسکو دعویٰ عمر و پر اپنی روپیہ پانے کا ہوگا یا لونڈی سے کے ملک کا ہوگا اور بعد ازاں زید رشتہ اگر خالہ دعویٰ سے دار ہو کہ وہ لونڈی ملک میری تھی بکر کی ملک ہی نہیں تھی چنانچہ بشہادت عدول اسکا دعویٰ ثابت ہوا اور قاضی نے ملک عمر و سے اسکو خارج کر دیا تو عمر و اسکا زید رشتہ بکر سے واپس پانے کا مستحق سمجھا نہیں اور معاملات میں نیست اور مقصود عاقدین کو باوجود ایجاب و قبول صریحی کچھ دخل ہے یا نہیں بینوا تو جہد و افتخار سوال دوم اگر اسطور سے زید کو بیعت عقال نام عمر و کی خرید بکر یعنی ایجاب بیع عمر و اپنے نام قبول کرے بقصد تمتع زید اور زید رشتہ زید سے لیکر ادا کرے اور اسوجہ سے زید اپنی کو مشتری عقال سمجھی باوجود اسکی کہ ایجاب و قبول میں ذکر زید کا کسی طرح درمیان میں نہیں آیا اور عمر و کو انکار بھی زید کی تمتع مقصود ہونے سے ہے اور وہ عقال بوجہ دعویٰ زید کی خالہ بشہادت عدول ملک عمر و سے نکل جاوے تو عمر و اصل بائع پر دعویٰ واپسی زید رشتہ کر سکتا ہے یا نہیں اور احکام مشتری ہونے کی قضاء و شرعاً عمر و سے جعین ہوئی یا نہ بکر بینوا تو جہد و افتخار المصوب جواب سوال اول اس صورت میں عمر و لونڈی کی خرید نے کیواسطی زید کی طرف سے وکیل بنوا پس اگر توکیل جاریہ معینہ کی تھی اور عمر و نے اسی کو خرید کیا تو وہ جاریہ ملک زید ہوگی اور عمر و کو اپنے واسطے اسکا خرید کرنا درست نہیں اور زید پر وہ جاریہ حلال ہوگی حاجت تجدید ملک کی نہیں آری اگر عمر و نے ہوا چہ زید کے اسی جاریہ کو خرید کیا اور تصریح کر دی کہ میں اپنی واسطے خرید کرتا ہوں نہ زید کی واسطے اس صورت میں البتہ وہ جاریہ عمر و کی ہوگی اور سوائے اسکے اور کسی صورت میں وہ جاریہ عمر و کی نہیں ہو سکتی بلکہ میں ہی لو کہ لشرائی بعینہ فلیس بلکہ بشرطہ انفس انتہی اور کفارہ میں ہر سوا و نوزی عنہ عقد الشراء لنفسہ او صرح بالخراء لنفسہ بان قال

می آرند قد تزحم الامام النووي فی مقدمه شرح المذهب للنهی الکبیر والوعید الشدیدین یوزی اوقص
 الفقهاء و احدث علی کرامهم و تعظیم حرامهم ثم اورد قوله تعالى ومن اعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب
 وقوله تعالى ومن اعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه وقوله تعالى والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير
 ما اكتسبن فقد احتملوا بهتاناً وإثماً مبيناً قلت وجه الدلالة فی الآيتين الاولين ظاهر لان علماء الدين من
 اعظم شعائر الله والمراد من شعائر الله اعلاهم فيه وهم من اعظم حرماته واما وجه الدلالة من الآية الثالثة
 فهو ان هذا الوعيد اذا ثبت لفاعل ذلك بالنسبة الى عامة المؤمنين فما لك نخاصتهم عن الى امانه في
 مرفوعه ثلاثه لا تحفيهم الا المناق ذوالشبهة في الاسلام وذوالعلم والامم مقط رواه الطبراني في الكبير وعن
 عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس مناس لم يؤكبرنا ولم يرهم صغيرنا ومن لم يبر
 لعالمنا حق رواه الترمذي وعن ابي بكره رضي سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عد عالمنا او تعلمنا او
 مستعنا او محبا لا تكمن خامسة فتلك قال عطاء وقال لي مشعر رواية خامسة لم يكن عنه والخامسة ان خفض
 العلم لاهله رواه الطبراني في الثلاثة والبزار ورجال موثقون وقال النووي في التبيين وشرح المذهب
 قال الحافظ اب القاسم ابن عساكر اعلم يا اخي ان لوم العلماء مسمومة وعادة الله في جعل ستار متفضيهم
 معلومة وان من اطلق لسانه في العلماء ابتلاه السد قبل موته موت القلب انتهى فخصوا والسر اعلم حرره
 الرازي عفو رب القدي ابو الحسنات محمد عبد الحمي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي محمد عبد الحمي
ابو الحسنات
استفتا ما قولكم عظيمكم في من صلى العشاء والتراويح والوتر في مسجد كونه اماما ثم ام قوما آخرين
 بالتاسم في ترويجه او ترويحين في مسجد آخر معتقدا بان التراويح وسائر السنن والنفل في حكم اعتمادا على رواية
 مستخرجة من بياض محمد بن شمس الطهوي ناقلا عن متانة الروايات وهي هذه وصح اقتداهم لان السنة
 والتطوع في حكم واحد ومستدلان به بكتفي مطلق النية في التراويح وغيرها من السنن كالنوافل فانه يجب
 الجمهور وعامة المشايخ وشمسكا برواية ملقطة من تلك البياض منقولة عن شرح شريعة الاسلام وعبارته
 ما اجمع المحللان واحكام الاو غلب الحرام وان صوابه در معاطات ست واما در عبادات چون نماز و روزه
 و مانند آن علماء گفته اند اگر نه روايت عدم جواز باشد و يك روايت جواز مفتي را بايد كه بر جواز فتوى دهد
 انتهى و شنبه با قائل كمال الدين ابن الهمام ان نفس النية يحصل بنفس الفعل على الوجه الذي فعله عليه
 الصلاة والسلام وهو عليه السلام ثم يمين يميني السنة بل الصلاة لله تعالى فعلم ان وصف النية ثبت بعد فعله

کتاب الصلوة
 باب وجوب التراويح في المساجد

قوم صلوا الترابیج ثم ارادوا ان يصلوا ما بعد ذلك يصلون فزادى لانه تطوع و صلوة التطوع بحجامة
 ليست مستحبة انتهى وقال في خزائن الروايات نقلا عن رسالة صدر الدين الحسام البندالي هذه الترابیج
 المتقدمة سنة مؤكدة ولم يبق للامام سنة مؤكدة بل صار تطوعا في حقه والسنة اقوى حال من التطوع وقاسوا
 على اقتدار المقترض بالمتنفل ويؤيده رواية المقصودات قوم صلوا الترابیج ثم ارادوا الخ ورواية نصاب الفتا
 هو صلى الامام الترابیج في المسجدین علی الکمال لا يجوز له ان يفعل لان الترابیج سنة وليس من الاجر في الوقت
 الواحد فاذا فعل ذلك لا يكون سنة والفتوى علی ذلك وقال بعضهم يجوز لانه اقتدار المتنفل بالمتنفل وكل سنة
 فهو تفضل بالحقيقة انتهى والذي يظهر بالنظر الدقيق في الاختلاف الاول جواز الترابیج وسائر السنن من غير مطلق
 وبنيته النقل كما حققه ابن الهمام في الاختلاف الثاني وهو ان الترابیج عن المتقدمين خلف من يصل التطوع
 الا انه لا يخلو عن كراهية المخالفة للسلف المختص في هذا ان ينذر الامام الذي صلى الترابیج ويوجب على نفسه
 قدر ما يريد ان يطوع مع الجماعة الثانية فيكون ذلك عليه واجبا ويخرج عن شبهة بناء القوي على الضعيف والاسد
 اعلم بالصواب وعند حسن الثواب تحرره الراجي عفوريه القوي بالاحسان محمد عبد الحميد حجازي السعدني ذنبه الجلي الخفي
استفتا شخصي بمريدان خود تعلیم میکنند یا شیخ عبد القادر شینا السید بطور دعاء ورد وخواند برای
 قضاء حاجات مفید است و بعض کسان باین طریق تعلیم میکنند یا شیخ برای حصول مایه درگاه خدا
 و عاقلین پس برای تعلیم کننده چه حکم است و هر دو کلام کلام شرک است یا نه و آیا شیخ عبد القادر چنین قدرت
 دارند که فریاد کس بخنیده برای نداننده دعا کنند و به فریاد در سندان بنویسند و التوجروا به المصوب
 ازین چنین وظیفه احترام لازم و واجب اولاً ازین جهت که این وظیفه متضمن شینا السد است و بعض فقها
 از این بوجه لفظ حکم کفر کرده اند چنانکه در مختار می نویسند که اقول شیء لدقیل یکفر انتهى و در رد المختار می آرد فعل
 وجه انه طلب شینا السد و السد غنی عن کل شیء و لكل منفعة و محتاج الیه و ینبغي ان یرجح عدم التکفیر
 فانه یکن لان یقول اردت طلب شیء الا ان السد مخرج الوبائیة قلت ینبغي ان یرجح التباعد عن هذه العبارة
 و قد مر ان ما فیہ غلات یومر بالتوبة و الاستغفار و تجدید التکلیح انتهى ثانیاً ازین جهت که این وظیفه
 متضمن است ندای اموات را از آنکه بعیده و شرعاً ثابت نیست که اولیا را قدری حاصل است
 که از آنکه بعیده ندارد البتة مع اموات سلام زائر قبر را ثابت است بلکه اعتقاد آنکه کسی غیر حق
 سبحانه حاضر و ناظر و عالم خفی و جلی در هر وقت و هر آن است اعتقاد شرک است و رقنای بزازیه می نویسند

کتاب
 استفتای
 شخصی
 بمريدان خود تعلیم میکنند یا شیخ عبد القادر شینا السید بطور دعاء ورد وخواند برای
 قضاء حاجات مفید است و بعض کسان باین طریق تعلیم میکنند یا شیخ برای حصول مایه درگاه خدا
 و عاقلین پس برای تعلیم کننده چه حکم است و هر دو کلام کلام شرک است یا نه و آیا شیخ عبد القادر چنین قدرت
 دارند که فریاد کس بخنیده برای نداننده دعا کنند و به فریاد در سندان بنویسند و التوجروا به المصوب
 ازین چنین وظیفه احترام لازم و واجب اولاً ازین جهت که این وظیفه متضمن شینا السد است و بعض فقها
 از این بوجه لفظ حکم کفر کرده اند چنانکه در مختار می نویسند که اقول شیء لدقیل یکفر انتهى و در رد المختار می آرد فعل
 وجه انه طلب شینا السد و السد غنی عن کل شیء و لكل منفعة و محتاج الیه و ینبغي ان یرجح عدم التکفیر
 فانه یکن لان یقول اردت طلب شیء الا ان السد مخرج الوبائیة قلت ینبغي ان یرجح التباعد عن هذه العبارة
 و قد مر ان ما فیہ غلات یومر بالتوبة و الاستغفار و تجدید التکلیح انتهى ثانیاً ازین جهت که این وظیفه
 متضمن است ندای اموات را از آنکه بعیده و شرعاً ثابت نیست که اولیا را قدری حاصل است
 که از آنکه بعیده ندارد البتة مع اموات سلام زائر قبر را ثابت است بلکه اعتقاد آنکه کسی غیر حق
 سبحانه حاضر و ناظر و عالم خفی و جلی در هر وقت و هر آن است اعتقاد شرک است و رقنای بزازیه می نویسند

فعلت وان لا تتم ترتبهم وكانوا يرون انه من الفضلهم وكرهوا ان يؤمهم غيره فلما اتاهم النبي صلى الله عليه وسلم اخبروه الخبر فقال يا فلان ما يمنعك ان تفعل ما يامرك اصحابك وما يحللك على لزوم هذه السورة في كل سورة فقال اني اجها فقال حبك ياها ادخلك الجنة انتهى پس زين حديث تقرير نبوی صلعم و سکوت آنحضرت بر فعل آن صحابی ثابت شد و این قدر در باب رفع کراهت کافی است چه اگر کرده بودی بر توجیه آن صحابی التفات نکرده مانعت فرمودی لیکن چونکه این طریق خلاف طریق غالب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جبر صحابه است ترک آن اولی است و التزام آن خلاف اولی و لهذا در فتح القدير و غیره نوشته لو جمع بين سورتين في ركعة لا ينبغي ان يفعلوا لفعل لا بأس بانتهی و السد اعلم حرره الراجی عفوره

القوى ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السعین ذنبه الجلی و الخفی

استفتا سوال سنت فجر اگر بضرورت شمول جماعت ترک شود پس ادای آن قبل از طلوع آفتاب بلا کراهت جائز است یا نه بینوا توجروا هو المصوب از حدیث قیس خرج البی

صلى الله عليه وسلم فاقامت الصلوة فضليت معه الصبح ثم انصرف النبي صلى الله عليه وسلم فوجدني صلى فقال مهلا يا قيس اصلا انا ان قلت اني لم اكن ركعت ركعتي الفجر قال فلا اذن انتهى اخرجه الترمذی و ابن ماجة و غیرهما عدم کراهت ثابت است و ضعف اسنادش چنانکه قرنی و غیر بیان کرده است نه بدرجه است که مسقط احتجاج باشد لیکن خفیة بسبب تقریر اصولی حکم کراهت میدهند عینی در عمدة القاری شرح صحیح البخاری می نویسند قلت استقرت القاعدة ان المبیح والحافظ اذا تعارضا

جعل الحافظ متأخرا و قد ورد النهی فی احادیث كثيرة انتهى و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخیرات و السد اعلم حرره الراجی عفوره القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السعین ذنبه الجلی و الخفی

استفتا نماز نفل که زائد از دو رکعت به یک سلام باشد در قعات متوسطه صرف التحیات بخواند یا مع دو و بینوا توجروا هو المصوب درین باب اختلاف فقهاست نزول بعض صرف التحیات خواندن و نزد بعضی مع دو و دیگر در سنت ظهور جمعه و مختار متأخرین قول ثانی است و در مختار

می نویسند ولا یصلی علی النبی صلعم فی القعدة الاولى فی الاربع قبل الظهر و الجمعة و بعدها و فی البواقی من ذوات الاربع یصلی و یتفتح فیعود فی القيام و لو نذر لان کل شفیع صلوة علیة و قبل لا یأتی فی الظل و صحیح فی الفقیه انتهى لمخصا و السد اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبدالحی عفا عنه

کتاب الصلاة

مسئله در نماز عید الاطروما حسب بنکالی
از کتاب الصلاة
که در حکم این بر صفا تا ظاهر ذکر بر چه وجه لا کون

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اور مفتیان شرع متین بصورت میں کہ ہر ایک مسجد خام
مائل عن القبلة تھی بعد ازاں اوس میں اور زمین شامل کر کے مسجد کو اسطوریہ مسجد بنجئے بنوائی گئی کہ ایک
جزا اوس مسجد خام کا بعینہ واسطی اشیاء مسجد مثل لوٹا ورسی وغیرہ کی بمصلحت خارج کر دیا گیا تو
آب اب اوس جز پر کہ مثل حجرہ کی قرار دیا گیا ہے احکام مسجد کے جاری ہونے یا نہیں یعنی جنب
وغیرہ اوس میں داخل ہو سکتی ہیں یا نہیں اور یہ قرار دینا جائز ہے یا نہیں بحوالہ کتب تحریر فرمائیں
عند السراجور ہو کر فقط ہو المصوب مسجد کی جمیع اجزاء احکام مسجد میں ہیں کسے جز و کو
اوس مسجد سے خارج چکنا نہیں درست ہے اور احکام مسجد کو ہمیشہ اوس پر نافذ ہونے کے سحررائق میں ہے
قال ابو یوسف ہو مسجد ابدا الی اقیام الساعة لا یعود میراثا ولا یجوز نقله ولا نقل مالہ الی مسجد آخر سوار کا نوا

یسلمون فیہ اولاً وعلیہ الفتویٰ کذا فی الحاوی القدسی انتہی اور بھی اوس میں ہے لا یجوز للقیوم ان یجعل شیئاً من
المسجد مستغلاً ولا مسکناً انتہی و السراج علم حررہ الراجی عفویہ العفی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاویز اللغات عن نہ الجلی و فی
استفتا یا قولکم حکم السراج مسلمین کہ زید نے ایک عبارت دوسرے کے اخبار سے
اپنے اخبار میں بغرض اعلان اور اشاعت کو نقل کر کے چھاپی وہی ہذہ عبارت لفافہ کی
مختصر ہوئی چاہی نہ طول طویل مثل شیطان کی آنت کی مثلاً انشاء اللہ تعالیٰ بمنہ و کرمہ لفافہ ہذا
در خاص شہر فلان و محلہ فلان ٹکٹ لگا دیا وغیرہ اوس کو عمر و فی دیکھ کر کھا کہ آپ ایسی رقمہ اور دیندار
کے اخبار میں نسبت الفالامظاہر ان شاء اللہ تعالیٰ بمنہ و کرمہ کی شیطانی آنت لکھنا سوار دینی بلکہ
منہج بکفر ہے کہ توہین استعانت باری تعالیٰ شانہ نکلتی ہے ایسی امور کا لحاظ رکھی زید نے اس کے
جواب میں کہا کہ ہرگز اس میں سوار دینی اور انہج بکفر لازم نہیں آتا اس واسطی کہ ہمیں حکم طول طویل
شیطان کی آنت کا نسبت کل عبارت مذکور کر دیا ہے اور جو حکم کل کا ہو وہی وہی اوس کی اجزاء کا ہو
ضرورت میں اگر بالفرض تحریر اوس فقرہ کی منہج بکفر اور بدی کی ہو تو ناقل اس کا بھی ہے کہ نقل کفر کفر
تباہ شامی پس تاویل اور توجیہ کرنا والا سکا ازہ و می آداب شریعت محمدیہ کی کیسا ہے بینوا
بالتفصیل توجیہ و ابالاجزائیل ۵ ہو المصوب سب اگر قصود توہین اس میں سوار دینی اس
قسم کی عبارت موجب کفر ہو جاتی اور ہر گاہ مقصود توہین نہیں اور حکم ساقط اوس عبارت شہر کچھ
من حیث المجموع یہ صورت ان شاء اللہ نہیں اسوجہ سے کفر ہو گا مگر چونکہ ظاہر عبارت سے ایہام

باب احکام مسجد
المنصفی دہلی اور جامعہ کورہ پورہ اسلام آباد سید محمد رفیع عثمانی صاحب

کتاب الخط و الاخط

خلاف مقصود کا بھی ہوتا ہے اسوجہ سے ایسی عبارت کو ساتھ تکلم منع ہے اور خالی سووا دے
 سے نہیں ہے اور توجہ اور بیان مقصود راغ سووا ادبی کا نہیں ہو سکتا رد المختار علی الدر المختار
 میں تحت قول صاحب درختارین وکرہ قولہ فی دعائہ بمعقد العزم عن عرشک ہی ان مجرد الایما حکمات فی
 التمسع عن التکلم بهذا الکلام وان محتمل معنی صحیحاً و لذلک لعل المشایخ بقولہم لانه یوم تم تعلق عزہ بالعرش و نظیرہ
 انما لادانی انا مومن ان شاء اللہ فانہم کرہوا ذلک وان قصد التہلیل دون التعلیق لما فیہ من الایما تم
 اور ہی رد المختار میں تحت قول صاحب درختارین کہ کذا قول شیئ لم قبل بکفرہ مرقوم ہے لعل وجہ ائمہ
 طلب شیئاً لیسوا لغنی عن کل شیئ والکل منفق و محتاج الیہ وینفی ان یرجع عدم التکفیر فسانہ یکن
 ان یقول یار دت ان اطلب شیئاً لیسوا لیسوا شرح الوبیانیۃ قلت فیینفی التبعی عن ہذہ العبارة
 اتی بہا نسو معلوم ہوا کہ اس قسم کی عبارتیں کہ محتمل معنی غیر مشروع کو ہوں اگرچہ مراد ان سے
 معنی صحیحہ ہوں تکلم ساتھ او نکرا جائز ہے اور نقل کفر اگرچہ کفر نہیں لیکن سووا ادبی سے خالی نہیں
 والہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجا و لیسوا عن ذنبہ الجلی و الخفی
 ۱۸۱۸
 اس مسئلہ کا کیا فرماتے ہیں علمائے دین ان مسئلوں میں کہ ائمہ اربعہ رحمہم اللہ تعالیٰ کو سووا
 کسی مجتہد اور عالم کو جو انہوں نے کوئی مسئلہ خلاف ائمہ اربعہ رحمہم اللہ تعالیٰ کے کہا ہو تو او نکی
 تفصیل اس مسئلہ کے تحت ہے یا نہیں اور گمراہ کنی والی پر شرعاً کیا حکم ہے اور داؤد ظاہری گمراہ
 ہے یا سیکو کہ وہ ظاہر چلتا تھا ایسا کہنا روا ہے یا نہیں اور داؤد ظاہری کو مطلق گمراہ کہنا یا اس
 مسئلہ میں خاص کر کے جو داؤد ظاہری نے ربانکم اللاتی فی جورکم میں کہا ہے کہ اگر ربیبہ گودین
 ہو تو حرام ہے والا نہیں اس کنی کی سبب واؤد ظاہری کو گمراہ کہنا جائز ہے یا نہیں اور داؤد
 ظاہری کے کنی کے موافق اگر کسی نے عقیدہ رکھا تو کیا وہ بھی داؤد ظاہری کے شریک
 گمراہ ہوا یا نہیں اور اس عبارت سے تفسیر آیات الاحکام کا کیا مطلب اور مراد ہے پھر ربائب
 کی حرمت میں دو قیدیں ذکر کی ہیں ایک اللاتی فی جورکم دوسرے من نساکم اللاتی دخلتم
 بہن پہلی قید اتفاقی ہے اور حضرت علی رضی موی ہی اور داؤد نے کہا ہے کہ جو ربیبہ
 اور سکی گودین ہو تو وہ حرام نہیں اور دوسرے ربانکم سے متعلق ہے الخ بینوا تو جروا
 جو المصوب قید اللاتی فی جورکم کی بذہب صحیح و مختار جمہور اتفاقی ہے اور داؤد کے

کتاب النکاح
 ج ۱ صفحہ ۱۸۱۸

مسئلہ درمیانہ و اعطاء حسب ہنگام

از کتاب سند و موثق و معتبر و در این کتاب جمیع احکام و فتاوی و مسائل و جوابات و در این کتاب جمیع احکام و فتاوی و مسائل و جوابات و در این کتاب جمیع احکام و فتاوی و مسائل و جوابات

است متناهی چه میفرمایند علمای دین درین مسئله که درین ملک هندوستان که در قبضه نصاری اند نماز جمعه واجب است یا نه و اگر جمعه گذارد و بعد از ربع رکعات آخر از نظر احتیاط گذارد یا نه و اگر گذارد منفردا گذارد یا جماعت که سنت مؤکده است باین توجردا بهو المصوب مخفی نماید که بلاد هند که در قبضه نصاری اند در اسلام هستند و شرط بودن دارالاسلام دارالحرب در آن موجود نیستند چه اگر چه در آنها احکام کفره جاری اند لیکن مع هذا احکام اسلام هم خصوصاً اصول و ارکان اسلام جاری اند و کفره در بعض امور رجوع بطرف علمای اسلام می سازند و فتاوی برآزیه می آید و قال السید الامام و البلاد التي في ايدي الكفرة اليوم لا شك انها بلاد الاسلام بعد ايصالها ببلاد الحرب وان لم يظهر فيها احكام الكفرة بل لقضاة مسلمون فاما البلاد التي عليها وال مسلم من جثم فيجوز به اقامة الجمع والاعیاد و اخذ الخراج و تعكيد القضاة و تزويج الايامی و الارامل و اما البلاد التي عليها ولالة كفار فيجوز فيها ايضا اقامة الجمع والاعیاد و القاضي قاض تبرأ من المسلمين و قد تقر ان بقاء شئ من العلة يبقى الحكم فحكمنا بامتناع بان هذه الدیارات قبل استیلاء التتار كان من ديار الاسلام و بعد استیلاءهم اعلان الاذان و الجمع و الجماعات و الحكم بمقتضى الشرح و الفتوى و التدريس شائع بل انك من ملوکهم فالحکم بانها من دار الحرب لا جنة له الى الدراسته و الدراية و اعلان بيع الخمر و اخذ الضرائب و المكسوس و الحكم من التفتيش برسم التتار كما اعلان بنی قریضه لطلب الطاغوت و مع ذلك كانت بلدة اسلام بلا ريب و ذكرنا اني انما يصير دار الحرب باجرا و احكام الكفر و ان لا يحكم فيها بحكم من احكام الاسلام و ان تحصل بدو الحرب و ان لا يبقى فيها مسلم و لازمی آمننا بالامان الاول فاذا وجدت الشرط كلها صارت دار حرب و عند تعارض الدلالة و الشرط يبقى ما كان و يترجح جانب الاسلام احتیاطا انتهى لمخصا و قاضی محمد علی بن تهاذمی و در رساله احكام الاراضی می نویسد الحق ان مانی ایدي الكفار من بلاد المسلمين فهو دار الاسلام لا شك نه غير متصلة ببلادهم ولا نهم لم يظهر فيها احكامهم انتهى و در خزانه المفتین می آید دارالاسلام لا یصح حرکة باجرا و احكام الشریک فیها و ان یکون متصلا بدار الحرب لا یکون بینها و بین دار الحرب متصل للمسلمین و ان لا یبقی فیها مسلم و لازمی بالامان الاول فاما لم توجد هذه الشرط الثلاثة لا یصح دار حرب و معنی قولنا ان لا یبقی فیها مسلم او ذمی آمننا بالامان الاول ان لا یبقی فیها مسلم او ذمی آمننا علی نفس الایمان الشریکین و قالوا اذا جری فیها احكام الشریک فانها تصیر دار الحرب سواء كانت متصلة

بدار الحرب اوله نکلن بقی مسلم او ذمی بالامان الاول ولم یبق ودار الاسلام لا تصیر دار الحرب وابقی
 شئی من احکام الاسلام وان زال غلبه اهل الاسلام ودار الحرب یصیر دار الاسلام باجرا و
 احکام الاسلام فیها وان بقی فیها کافرا صلی ولم یکن متصلة بدار الاسلام کذا فی شرح سیر الاصل فی
 سیر الاصل للابی الیسر ان دار الاسلام لا یصیر دار حرب الم تبطل به جمیع ما صارت به دار الاسلام لان
 الحکم اذا ثبت لعلیه فما بقی شئی من العلة یبقى الحکم ببقائه وفی المنثور دار الاسلام انما صارت دار اسلام
 باجرا و احکام الاسلام فما بقی علقه من علائق الاسلام یرجع جانب الاسلام انتهى وعتابی در شرح
 زیادات می طر از دوار الاسلام انما تصیر دار الحرب بثلاث شرائط احدى باجرا و احکام الکفر علی سبیل الاستتار
 والثانی ان تكون متاخمة بدار الحرب می متصلة لا تتخلل بینهما بلدة من بلاد المسلمين والثالث ان یبقی
 فیها مسلم او ذمی آمن بالامان الاول فشرط هذه الشرط لیکون علما علی تمام القهر والاستیلاء ودار الاسلام
 محتاط لا ثباته ولا احتیاط فی اثباته لهما ان یتقی باحدى هذه الشرط تصیر ورة دار الحرب دار الاسلام
 و الاحتیاط فی البقاء لهما ان کتشرط هذه الشرط الثلاثة تصیر ورة دار الاسلام دار حرب عندہا یصیر
 دار الاسلام دار حرب باجرا و احکام الکفر فیها انہی و طحاوی در حواشی گوید قوله باجرا و
 احکام الشک ای علی سبیل الاستتار وان لا یحکم فیها حکم اهل الاسلام ہندیہ و ظاہرہ انه لو اجريت
 احکام المسلمين و احکام اهل الشک لکون دار حرب انتهى اذین عبارات واضحہ است کہ بلاد ہند کہ منوز
 در ان احکام اسلام جاری اند و در باب اقامتہ جمعہ و جماعت و اذان وغیرہ شعار اسلام از کفار
 ممانعت نیست دار الحرب نیستند ہر گاہ این امر محمد شمس معلوم باید کرد کہ فرضیت جمعہ مثل
 فرضیت صلوات خمسہ از خصوص ثابت است مقید بوقت دون وقت نیست بلاد ہند ہم فرضیت الآن
 کما کان اما آنچه کہ بدین عوام میرسد کہ در کتب حنفیہ از شرائط ادای جمعہ سلطان مذکور است و آن درین بلاد مقتود
 پس مرفوع است باین وجہ کہ در جامع الرموز می نویسند و السلطان ای الخلیفۃ ای الوالی الذی فو قہ
 وال عا د لا کان او جائز او الاطلاق مشعر بان الاسلام لیس بشرط و نہ اذا اکلن استیذ انہ و الا اما السلطان
 لیس بشرط حتی لو اجمعوا علی رجل و صلوا جائز کما فی الجملی انتهى و در رد المحتار منو لیس فی معراج الوردیہ
 عن المبسوط البلاد التي فی ایدی الکفار بلاد الاسلام لا یزاد الحرب لانہم لم یظہروا فیما حکم الکفر بل القضاة
 و الولاة مسلمون یطیعونہم عن ضرر و دہ و کل مصر لہ و ذل فیہ من جمعیہم بخونہ و استامتہ

مجلس الاموال والکرام

کنہ کار ہوا تو یہ نصوص او سکول لازم ہی بغیر اطلاع حقیقۃ الامر الزام لگا دینا اور اگر ناکبار سے ہی اور
 لعن و طعن کرنا اور وہابی اور بے ایمان کہنا ہر مسلمان کے حق میں کبیرہ ہے چہ جائیکہ کسی عالم کے
 حق میں تمام نصوص قرآنیہ و احادیث ایسے امور کی ممانعت سے مالا مال ہیں واللہ اعلم حررہ
 الراعی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجا و اللہ عن ذنبہ الجلی و الحسنی
 ۱۲۳۳ھ مفتا کیا فرمائی ہیں علمای دین اس معاملہ میں کہ زید فی ایک عورت قوم پاسن کو
 کلمہ واستغفار پڑھا کر مسلمان کیا کسی مسلمان نے کوئی اعتراض کیا اسلام لانی اور زید کے
 مسلمان کرنے پر کسی طرح سے کسی طرح پر نہیں کیا تھا خود بخود زید نے اپنی بیانیہ فیہ نکاح مسماۃ کو دیا کہ نصف
 اس میں سے پی لے مابقی چھوڑ دی مسماۃ نے نصف پیا مابقی چھوڑ دیا اس پانی کو زید نے پیا اور عمر کو
 اسی طرح سے حاضرین جماعت نے حقوڑا حقوڑا تبرکات پیا جس قدر کم ہوتا تھا زید پانی ملا تا تھا بعد
 جلسہ برخواست ہوا صرف یہ بات نہیں معلوم ہوئی کہ آیا یہی قاعدہ ہے اور اسی طرح مسلمان ہوتا ہے
 کوئی آدمی کسی ملت و قوم کا ہو یا اسی قوم کے واسطے یہ خاص قاعدہ ہے حسب شرع شریف کو یا اگر
 اس قاعدہ کا برتاؤ نہوتا تو مسلمان ہونے میں شک ہوتا یا نہیں یا اگر بلا اعتراض کسی مسلمان کو
 اور بدون کسی کے شک لانی ہوئی اسکے مسلمان ہونی اور زید کی مسلمان کرنے پر اگر بلا سبب و در بلا
 وجہ ایسا فعل عمل کیا گیا تو یہ فعل داخل جہالت و حماقت و لغویت کو یا اور زید سے سرزد ہوا ہی نہیں
 جسکا کوئی نتیجہ نہیں تھا بحالیکہ وہ کلمہ پڑھ کر استغفار کر کے پاک و طاہرہ بروی شرع شریف ہوئی
 تو کیا عذر اور کیا شک او سکے اسلام لانی پر زید کو یا دوسری مسلمانوں کو تھا بلکہ شک نہوا الا کافر تھا
 انسان بعد زید نے سوالا تو قف ساعۃ اپنے مکان میں جا کر دریافت کیا کہ ایک رت مسلمان ہوئی فلاں
 ملت کی تھی وہ مکان میں ہی اور وہی پکار دی۔ تا منظر ہوا۔ تو اس سے کوئی غلط غالی زید کی پیدا
 ہوئی ہو یا نہیں مگر یہ پیدا ہوئی تو اس پانی میں پانی سے صاف صاف مافی الضمیر زید ثابت اور
 معلوم ہوا کہ یہ فعل سوچہ سے عمل کیا گیا اگر حاضرین قصبہ سب سے کچھوٹا پانی لینا تو بحالت موجودگی
 مکان زید کو کوئی صاحبان قصبہ میں اعتراض سکی قوم پر نہیں ہوئی اور اگر اہمیت نہیں کر سیکے دوسری
 وہ عورت بدستور اپنی پیشہ حرام کاری میں مقیم سراسر قصبہ ہوئی پہلے لوگ او سکی قومیت اور
 بدلت ہوئی سے یہ چیز کہ تو حقیر اب مسلمان ہوئی تو زید کی پانی میں اور چند مسلمانوں کی پانی پلانے سے

قطعاً و مطلقاً نفرت نہیں بحالی کہ زید کا تقویٰ ایسا تھا کہ کسی کا لوٹا خود واسطو و منکر نہیں آیتا تھا
 حتیٰ کہ نماز جمعہ میں خطبہ ختم ہو گیا اور رکعت اول ختم ہو گئی اور لوٹا خاص زید کا خالی نہ تھا مدت انہ
 تھی بسکے کا جب لوٹا خاص ملا تب وضو ہوا اور رکعت نماز میں ہوئی کسی کو ظنت کو پاک نہیں
 سمجھ کے کمال کراہت سے زید پانی پیتا ہی تو زید سے دفعۃً ایسا فعل گزر وقوع میں آیا تو یہ فعل
 فرض و جاہلیت و لغویت و حماقت ہوا یا نہیں فقط ہو المصوب کسی کو مسلمان کرنا نہیں
 یہ ضرورت نہیں کہ اوسکا جھوٹا پانی پیا جاوی اور پلا یا جاوی اور یہ فعل بلا وجہ موجب و بلا ضرورت
 شرعی داخل لغویت ہی علی الخصوص جبکہ بعض کتب فقہ میں مثل در مختار وغیرہ کو مرقوم ہے کہ
 جھوٹا اجنبی عورت کا مرد اجنبی اور مرد اجنبی کا عورت اجنبیہ کو اگرچہ پاک ہی لیکن مکروہ ہی
 اور ردالمحتار میں یہ مرقوم ہے کہ کراہت اس وقت ہے کہ جب مقصود استلذاذ ہو عبارت در مختار میں
 نعم بکرمہ سورۃ اللہ جل کلمۃ الاستلذاذ و استحلال ریلق الغیر و ہولایجوز مجتبیٰ انتہی اور ردالمحتار میں مرقوم ہے

مثال الرطی و یجب تقییدہ بغیر الزوجۃ و المحارم انتہی اور بھی اوسمیں ہی والذی یظہر ان العسلۃ
 الاستلذاذ فقط و یفہم نہ حیث لا استلذاذ ولا کراہتہ لاسیما اذا کان یغایۃ انتہی پس بر بنای عبارت
 در مختار یہ فعل زید یعنی اجنبیہ کا جھوٹا پینا اور پلانا مکروہ ہوا اور بر بنای تحریر صاحب المختار حاشیہ و مختار
 اگر استلذاذ حاصل ہوا تو مکروہ ہوا اور بر تقدیر عدم استلذاذ اگرچہ مکروہ نہیں ہوا لیکن اجتناب و س سے

مہرۃ تھا و اللہ اعلم خیرہ الراجی عفو ربہ الحقوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجدار الشریعۃ النبی الجلی و الخفی
 محمد عبدالحی ابو الحسنات

استغفار کیا فرمائی ہیں علمای دین کہ زید کے پاس ایک مسماۃ قوم ہنود سے آئی اور بیان
 کیا کہ میں مسلمان ہوں یعنی مسلمان کو ساتھ گھر سے خاوند کو ترک کر کے رہتی ہوں مجھے دین
 محمدی میں آنا منظور ہی اچھی طرح سی مجھ کلمہ پڑھا دو زید نے محض انکار کر کے جواب دیا کہ خوف
 سرکار ہم ایسا نہیں کریں گے مسماۃ زید سے کہا کہ میں ایک سال سی پاس مسلمان کے ہوں جسکو
 زید جانتا تھا اگر دعویٰ ہے خاوند کو تو وہ زید کا مدعی ہی عدالت میں نہ میرا کیونکہ میں اوسکے کام
 کی کب ہوں دوسری ملت میں میں آگئی ہوں مگر زید نے جواب ہی دیا ہرگز کلمہ نہ پڑھا یا دعویٰ
 جب ہ پاس مسلمان کہی اور اوسکی خاوند کو دعویٰ عورت کا نہیں بلکہ زید کا ہی اور اوسکا علم ہی
 تو جو سب دنیا اوسکو باقاعدہ کلمہ پڑھا تا کیسا ہر اہم المصوب ایسی صورتیں کلمہ نہ پڑھا تا اور مسلمان کرنا

کراہت

واللہ اعلم

حرام ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحفی
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین کہ زید نے بکری بچاں بچے قرض لیکر سودی ایک پیہا ہواری
 پر صاف تمسک لکھ دیا چند سال تک تبدیلی تمسک کرتا رہا بعدہ عزم بیت اللہ شریف کیا
 زید نے بکر سے درخواست حج جانے اور تہیدستی ادای قرضہ مذکورہ کی بیان کی بکر فودہ قرضہ مع سود کی
 سماعت کیا زید روانہ حج کو ہوا صرف بیت اللہ شریف جا کر حج کر کے مکان پر واپس آیا زید جہاز پر سوار ہوا
 ایک شخص مسافر اوسطن کا جانیوالا جس مقام پر مکان زید تھا جہاز پر ساتھی ہوا وہ طلیل ہوا اوسنی دوا شرفی
 دین کہ میری مکان میں لڑکی کو دینا وہ مسافر مر گیا جب یہ مکان پر پہونچا مسافر کے لڑکو کو خبر ہوئی
 وہ متقاضی ہوا بمشکل تمام نصف سی کم ادا کیا باقی کا غزیر ہی آرے بل ہوتا ہی اسنے تقاضا ترک کیا
 محول بقیامت کر دیا اور اب بھی زید سودی روپیہ لیکر اپنی صرفت میں لالچ ہے یہ بروی حکم
 شرع شریف کیا ہی ہو المصوب زید اس صورت میں بوجہ ارتکاب الی امور کفر فاسق ہی اوپر

توبہ بکر لازم ہے ایک توبہ بوجہ خیانت کی جو اللہ علشانہ فرماتا ہی ان اللہ یا مہر کم ان تودوا الامانات
 الی الہما اور حدیث صحیح میں وارد ہے لا ایمان لمن لا امانۃ لہ دوسری بوجہ سود دینی اور سودی قرضہ
 لینے کی حدیث صحیح میں وارد ہے لعن اللہ آکل الربا و موکله و کاتبه و شاہده اور قرآن پاک میں ارشاد
 ہی و احل اللہ البیع و حرم الربا الی آخر الآیات فی سورۃ البقرۃ واللہ اعلم حررہ الراجی عفورہ القوی

ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحفی
 محمد عبدالحی
 ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ زید نے حالت مرض سخت میں
 کہ زندگی سی نا امید تھا یہ نذر کی اگر میں اس مرض سی اچھا ہو جاؤں تو ڈیڑھ برس روزہ رکھوں اب
 اوسکو صحت ہو گئی اس صورت میں کوئی روزہ مثل روزہ ایام بیض وغیرہ کی رکھنی سی یا کسی طرح
 صدقہ دینے سے ڈیڑھ برس کے روزے اسکے ذمہ سی ساقط ہو سکتے ہیں یا نہیں بینوا تو جروا
 ہو المصوب صدقہ دینی سی نذر مذکور ساقط نہیں ہوگی ضرور ہے کہ اوسی قدر روزہ رکھے
 جاوین خواہ ایام بیض میں خواہ کسی اور ایام میں سوای عیدین و ایام تشریع کی اور چونکہ اوسنی نذر
 میں یہ نہیں کہا ہی کہ علی الانصال اسقدر روزے رکھو لگا اسوجہ سی اوسکو اختیار ہی کہ متفرق روزہ رکھے
 واللہ اعلم حررہ الراجی عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحفی

واللہ اعلم

استفتا کیا فرماتے ہیں علمایہ دین اس مسئلہ میں کہ عورت اجنبیہ کا جھوٹا پانی پاک ہو یا نہیں اگر پاک ہو تو مرد اجنبی کو اس کا پانی پینا جائز ہو یا نہیں ۱۵ المصوب پینا جھوٹا پانی آدمی کا کہنے اور سکا بنس بہ نجاست ظاہرہ نہو خواہ مرد ہو یا عورت پاک ہو اور سکا پینا اگر عورت کا جھوٹا ہو تو مرد اجنبی کو مکروہ ہو بالعکس فی الدر المختار بحکم یکرہ سورۃ الجبل کعکس استفتیہ واللہ اعلم کتبہ العبد المذنب محمد بن عبد الوہاب دار لیس النجراتی عفا اللہ عنہ

در کتب الرجال

استفتا کیا فرماتے ہیں طوطیان بوستان احادیث و حاطان قرآن و احادیث کہ منبر باین طرف یا دایمی طرف یا وسط مسجد میں تھا زمانہ حضرت صلعم میں اور درمیان منبر اور محراب کی مقدار فرق تھا اور جواب سب مسئلوں کا ساتھ عبارت عربی کے جنس مع حوالہ الکتاب مع شرط صحیح اور ضعیف کی ہو ۱۶ ہو المصوب مسجد نبوی میں آنحضرت صلعم اور خلفاء رضائے زمانہ میں محراب نہ تھی جیسا کہ سمودی زاد فاء الوفا باخبار دار المصطفیٰ میں لکھا ہے المسجد الشریف لم یکن محراب فی عہدہ صلعم ولانی زمن الخلفاء بعدہ وان اول من احداثہ عمر بن عبد العزیز فی عمارۃ الولید انتہی اور منبر مقام قیام امام کے دایمی طرف تھا جیسا کہ وفاء الوفا میں ہے قال النووی فی مناسکہ و سف

در کتب الرجال

احیاء علوم الدین انہی ایضاً علی محل عمود المنبر خدائے منکبہ الالین و یستقبل الساریۃ الی جہانہا الصندوق فذلک قف رسول اللہ صلعم انتہی اور ما بین منبر و مقام مصلی رسول صلعم کو ۱۷ اور عہد ایک الش فرق تھا جیسا کہ اوسمیں ہے قال ابن زبالة ان ما بین المنبر و مقام منبر صلی اللہ علیہ وسلم الذی کان یصلی فیہ حتی لونی اربعہ عشر ذراعاً شبر انتہی اور منبر وسط مسجد میں تھا اور فاصلہ درمیان و سکر اور درمیان دیوار چھت قبلہ کو بقدر ایک عسکر تھا جیسا کہ وفاء الوفا میں ہے قد روی سیحی

باب اعلام المساجد
بہار رمضان سنہ ۱۰۲۰ ہجری
و منبر و محراب و سکر و غیرہ

فی ترجمہ باجاء فی ذیادۃ الولید ان عمر بن عبد العزیز حضرت جلالہ قمریش فارہ مسجد رسول اللہ صلعم الذی زاد فیہ عثمان فعلم عمر بن عبد العزیز المسجد الاول الذی کان فی عہدہ صلی اللہ علیہ وسلم مکان جدار القبلة من وراۃ المنبر و ذراعاً اکثر من ذراع انتہی اور بھی اوسمیں ہے موضع المنبر لم یغیر و بعد کل لبع ان محل نبی صلی اللہ علیہ وسلم موضع منبرہ فی طرف مسجدہ ولا یؤتی وسط اصحابہ استفتی

واللہ اعلم حررہ الرازی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تاجدار الشریعہ عبد الحی و الحنفی ۱۸ استفتا کیا فرماتے ہیں علمایہ دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ ایک بزرگ کے

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

محلہ میں ایک مسجد بنوائی تھی اور بعد از مائے دراز کو وہ احاطہ مسجد منہدم ہو گیا اب اولاد ان بزرگ
یعنی بانی مسجد سے چند شخص مکر یہ چاہتے ہیں کہ اس مسجد قدیم کو بنوادیں اور آباد کر چنانچہ نامہ از نصف
تیار بھی ہو گئی اب ایک شخص اہل محلہ سے کہ جو اولاد میں اول بزرگ یعنی بانی مسجد کو نہیں ہی مانع اور قانع
تعمیر مسجد معمرۃ النصف کا ہے اور کہتا ہے کہ ہم کو استحقاق اس مسجد کو انہدام کا ہے اور ہم اسکو توڑ دینگے
کیونکہ میری داد انی اس مسجد کو بنا یا ہے میری سوا کسی کو حق بنانی یا توڑنی کا نہیں ہے اور اصل
کیفیت یہ ہے کہ بعد انہدام مسجد قدیم کے جدا مانع مسجد قدیم نے زر مرسلہ زن بیوہ سے کہ یکا از عقداں
ان بزرگ بانی مسجد قدیم کی تھی تعمیر مسجد منہدم شروع کی لیکن وہ ناتیار رہ کر تھوڑی عرصہ کو بعد
بالکل مسما ہو گئی بعد اس کے پدر مانع مسجد قدیم نے ایک مکان جدید بنام نہاد مسجد زمین مشترکہ میں
انخصین اشخاص کو جواب تعمیر مسجد قدیم کی کہتے ہیں بنایا اور اس میں دو صورت علم کی کہ جس میں چند بچین
نصب ہیں اور عشرہ محرم میں پھول در سہرہ اون بچوں میں چڑھتا ہے اور دوسری محرم کو مثل تزیہ کہ وہ پھول
اور سہرہ دفن ہوتا ہے بنوایا اور بانی مسجد جدید یعنی پدر مانع و قانع مسجد قدیم عقیدہ سب حضرت معاویہ رضاکا بھی
رکھتا ہے بلکہ اپنے مصنفات میں اون حضرت کی شان میں ادسی لکھا ہے ہر کہ لعنت براونکن لعنت برانکسن د
الحم اس سبب سے بعض اشخاص محلہ اور مالک میں مشترکہ مسجد جدیدہ کہ جواب تعمیر مسجد قدیم کرتے ہیں اس مسجد
جدید میں نماز نہیں پڑھتی ہیں اور مانع مسجد قدیم بھی صورت علم کو منہدم نہیں کرتا ہے اور کہتا ہے کہ یہ موت
علم میری باپ نے بنائی ہے اور اب وہ قضا کر گئی ہے اب اسکو نہیں توڑینگے اور جو توڑے گا اس سے
مزا حمت کرینگے کیونکہ میری باپ کا بنایا ہوا ہے اور اب تھوڑی زمانی سے مانع مسجد قدیم اس محلہ سے
دوسری محلہ میں چلا گیا ہے تو ایسی صورت میں بنانا اس مسجد قدیم کا اون لوگوں کو جو اولاد بانی مسجد
قدیم میں ہیں بحیثیت وراثت یا بحیثیت حق اسلام جائز ہے یا نہیں اور وہ مسجد جدید میں صورت علم ہی
اور زمین مشترکہ میں بلا رضامندی دیگر شرکاتیار ہوئی ہے علم مسجد میں ہی یا نہیں اور مانع مسجد قدیم کو کہ جو
اب نصف سے زیادہ تیار ہو گئی ہے حق انہدام کا ہے یا نہیں اور حقین مانع مسجد یعنی توڑنی اس کے
علماء دین کیا حکم دیتے ہیں ان سب امور مستفسرہ کو کتب احادیث اور فقہ سے جس طرح ثابت ہو مفصل
بیان فرمادیں بیوا تو جردانقظ اور مانع مسجد قدیم معمرۃ النصف یہ بھی کہتا ہے کہ عرس خواجہ عثمان فاروقی
میں جو میری طرف سے ہوتا ہے فقر آتی ہیں اور مسجد قدیم میں بیٹھتے ہیں اس واسطے ہم اسکو منہدم کر دینگے

آیات شست برخواست فقر جو تھوڑی دیر لئے سراسر مسجد قدیم میں ہوتی ہے باعث انہدام مسجد قدیم ہو سکتا ہے یا نہیں ہو المصوب وہ مسجد جو زمین مشترک میں بلارضا مندی دیگر شرکا تیار ہوئی ہے حکم مسجد میں نہیں ہے اس وجہ سے کہ شرط صحت وقف سے ملوک ہونا اس موقوف کا واقف کے لیے ہے جیسا کہ تحریر الت وغیرہ میں ہے ومن شرط الطہ ملک الوقف وقت اور ہر گاہ وہ زمین مشترکہ کل ملک بانی مسجد میں نہ تھی اور نہ شرکا کی اجازت تھی لاجرم وقف اس کا غیر معتبر ہوگا اور مسجد قدیم کی تعمیر کا حق اہل محلہ کو اور اولاد بانی کو حاصل ہے اور کسی کو اس کی ممانعت کا حق نہیں ہے والیختار میں ہے اما اہلہا ای اہل محلہ فلم ان یهدموہ ویجدوا بنائہ ویفروشوا الخصیر و

یعلقوا القنادیل لکن من بالہم لاسن مال المسجد ویضعوا حیضان الماء للشراب والو صبور ان لم یعرف المسجد بان والا فالہائی اولی ولس لورثہ من تقضہ والزیادۃ فیہ انتہی ہر گاہ تعمیر کرنے والو اہل محلہ ہیں اور اولاد میں بانی قدیم کے ہیں اونکو استحقاق تعمیر کا حاصل ہے اور مانع کو ممانعت حرام ہے اور انہدام تعمیر شدہ کی موجب گناہ ہے قال اللہ جل وعلا فی کتابہ المعلی ومن اظلم من منہ منع مساجد اللہ ان یتذکر فیہا اسمہ وسعی فی خرابہا انتہی حررہ الراجی عنور بہ القوس

محمد عبدالحی
ابو الحسنات

ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ البجلی والخصی

استفتاؤ تو لکھ ارشد کم اسد تعالیٰ مصلیان را گذاردن نماز تراویح باقتدار امامی کہ مسجد دیگر یکبار نماز تراویح با یک ختم قرآن باجماعت مقتدیان گزار دہ جائز است یا نہ تفصیل میں اجمال میں کہ اگر حافظ در مسجد نماز تراویح با یک ختم قرآن در عشرہ اولی ماہ مبارک با گروہی از مصلیان گزار دہان حافظ خواہد کہ در عشرہ ثانیہ نماز تراویح با ختم قرآن مرۃ بعد اولی در مسجد دیگر یا دیگر گروہ از مصلیان کہ ہنوز نماز تراویح با ختم قرآن نگزار دہ اند گزار دہ جائز است یا نہ بعض از متفقین میگویند کہ این حافظ را نماز تراویح چنین مصلیان را خوانانیدن و این مصلیان را نماز تراویح خلف چنین حافظی خواندن جائز نیست بدلیل میں کہ در کتب فقہیہ آور دہ اند کہ السنۃ فی التراویح الختم مرۃ پس حافظی کہ در مسجد یکبار با ختم قرآن قوم را نماز تراویح خوانانید از عمد سنت ختم فراغت کرد ختم و دیگر اگر در جزئی تفضل و تطوع منہور باشد و مصلیان مسجد دیگر کہ ہنوز حفظ تراویح مع الختم نہ برداشتہ اند سنت ختم بر دست اینانست پس اقتدا خلف نام تفضل فی الختم باید کہ کند کہ اقتدار تفسیر فی الختم

کتاب الصلوۃ
اسلامی مولوی محمد عظیم الدین صاحب مدرسہ دارالعلوم دیوبند

خلف منتفل فی الختم بیاخت لزوم بنای قوی برضعیف و بنا برمدوم جائز نیست کا اقتدار المفترض
 بالمنتفل حال آنکه این چنین طریقه تراویح خواندن و خوانانیدن در بلاد و اصا مشارق و مغارب عموماً مخصوصاً
 در حفاظ شایع و ذایع است که یک نفظ در ایام صیام در مساجد کثیره ختمات کامله قرآن یعنی تمامه بکرات
 ویرات میکند سوار کانت مع الاجرة اولاً بینوا التوجروا فقط هو المصوب فقها اختلاف دارند در اینکه
 بعد یک ختم در بقیه لیالی رمضان آیا تراویح سنت مکرره می ماند یا نه بعض میگویند که مشروعیت و
 سنت تراویح نیست مگر برای ختم هرگاه ختم حاصل گشت سنت تراویح باقی نماند بلکه از قبیل نفل
 محضه گشته لیکن بخوار و مفتی به بلکه صحیح آنست که تراویح در جمیع لیالی رمضان سنت مکرره است
 و ختم سنت عظیمه است یکے ازین هر دو تابع دیگری نیست پس بعد ختم سنت تراویح باقی خواهد ماند
 پس بر قول اول در صورت سوال بحسب تصریح بعض فقها نماز تراویح و ختم از لومه مقتدیان ساقط
 خواهد شد بلکه ایشان اگر در عشره اولی تراویح مع ختم ادا نکرده اند تراویح بر ایشان سنت باقی مانده
 پس اقتدای شان با چنین کس که از ختم فراغ حاصل کرده جائز نخواهد بود در خزانه الروایات
 ینو لیسید فی السفناتی امام ختم فی التراویح مرة و ختم ثانیاً بغیر هذه القوم لا یخرج القوم الثانی عن السنه
 لان الامام خرج عن السنه فصار له نفل لا یندر کون ثواب صلوة النفل ولا یدر کون ثواب صلوة التراویح
 و فی رساله صدر الدین الحسام البنانی فان قلت ما تقول فی امام ختم فی التراویح ثم شرح فی الختم
 ثانیاً بل يجوز الاقتدار لمن لم یسمع الختم ولو اقتدی به بل یكون هذه الختم محسوباً قلت كانت هذه
 المسأله دائره فی مجلس سائده الدبلی ز ما ناطوا لا فقال بعضهم لا يجوز لانه بناء القوی علی الضعیف
 از هذا التراویح للمقتدی سنه مؤكده ولم یبق فی حق الامام سنه مؤكده بل صار فی حقه تطوعاً و السنه
 اقوی حالاً منه و قاسوه علی اقتدار المفترض بالمنتفل انتهى و یبنی این حکم بر آنست که اقتدای مؤدی
 سنت مؤکده بیودی نفل محض جائز نیست پس هرگاه از ذمه امام سنت تراویح ساقط شد تراویح
 در حق او نفل باقی ماند و بر ذمه مقتدیان تراویح و ختم هر دو سنت اند فلذا يجوز اقتدایهم به لیکن این مسأله
 بهم اتفاق نیست اختلاف فقها در آن واقع است بعض اقتدای مؤدی سنت با مؤدی
 تطوعات جائز نمیدارند لایزم الاقتدار بالضعیف کما لا يجوز اقتدار المفترض بالمنتفل و بناء علیه
 در فتاوی قاضیان و غیره در باب اقتدای مؤدی تراویح با مؤدی تطوع مرقوم است اصح آنست

لایحوز انتہی و بعض جائز میداند آن کل سنتی نقل حقیقتة فلیس الاقتران المنفصل کما لی
 خزائن الروایات و غیره و لعل الحق پیر و روح القول الثانی و بر تقدیر قول دوم که صحیح و مختار جمیع است
 در صورت سوال عدم سقوط سنت ختم از مقتدیان و سبب معتد به معلوم نمیشود چه نفس نماز
 تراویح در حق امام و مقتدی هر دو سنت مؤکده است فلیس هناك الاقتران المنفصل بالمثل باقی ماند
 تسنن منفصل ختم پس برای هر کس این قدر سنت است و یک ختم در تراویح ادا سازد خواه
 بقراوت خود یا بسامعت از دیگر خواه آن شخص دیگر بطور استئذان خواند یا بطور نقل یا بطور وجوب
 بنزد خود و غیره و هر سنت در حقیقت نقل است چنانکه در فتح القدیر می آید و فی الاصل هو نقل
 لانه بتوقف حصوله علی نية السنة انتی بناء علیه هرگاه امام قراوت قرآن ساخته اگر چه آن قراوت
 برای او سنت مؤکده نباشد و مقتدی آنرا استماع کرده سنت ختم از ذمه مقتدی ساقط شد چه
 سنت در حق او صرف سماع قرآن بود من غیر تفصید کون القاری مفترضا و مستثانی القراة و اگر
 اشتباه این امر شود که درین صورت یک رکن امام یعنی قراوت ضعیف شد آنرا دفع باین طور باید کرد
 که همچون ضعف مانع اقتدانیست فان کل سنة نقل در خزائن الروایات مینویسد قدر وی بعضی از
 العلم عن کثر الفتاوی ام قوما فی التراویح و ختم فیها ثم ام قوما آخرین له ثواب الفضيلة و اما ثواب الختم انتی
 والله اعلم حرره الراعی عفوره القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز الشرح فی ذنبه الجلی و الخفی محمد عبدالحی
استفتا سوال چند مصلیان باعث عدم تیسیر قرآن با وجود تکلیف بر سوره تراویح مسجد
 محله خود را گذاشته که در آن مسجد مؤذن و امام مخصوصیت مقر نیست بمسجد محله دیگر حبث استماع
 ختم قرآن می روند جائز است یا نه بینوا تو جروا هو المصوب جائز است والله اعلم حرره
 الراعی عفوره القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز الشرح فی ذنبه الجلی و الخفی **محمد عبدالحی**
استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرح متین اندرین مسئله که اگر زید از عمر و
 رخصت شد و کسی ازینها مسافر نیستند و باهم مصافحه نمودند پس این مصافحه جائز خواهد شد یا نه
 مع سند کتاب بیان فرمایند بینوا تو جروا هو المصوب مصافحه بوقت ملاقات مستنون است
 ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ می نویسد محل المصافحه المشرقة و اول الملاقات انتی بوقت رخصت
 مستنون نیست البته در شرعة الاسلام مذکور است که صحاب بوقت رخصت مصافحه می کردند

کتاب المصنفات

مسند کتبات بیان فرمایند بینوا تو جروا هو المصوب مصافحه بوقت ملاقات مستنون است ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ می نویسد محل المصافحه المشرقة و اول الملاقات انتی بوقت رخصت مستنون نیست البته در شرعة الاسلام مذکور است که صحاب بوقت رخصت مصافحه می کردند

نہج احکام

مرکز تحقیقات اسلامی کراچی

وفی الطعام ان كان قليلا لا يفسده مالم يوجد ریحہ او طعمہ انتہی واللہ اعلم حرره الراجی عفو ربہ
القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج ذر اللہ عن ذنبہ الجلی واخفی محمد عبدالحی
ابو الحسنات

استفتا سوال کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ قطعہ رافضی مشرک
کر او سمن حصہ و ملکیت ہنود و مسلمانان کی ہے اور اوس رافضی مشرک میں کہ وہ تاسنوز تقسیم نہیں ہے
کوئی شخص مسجد خواہ معبد گاہ اپنا ہنود سی بلا اجازت مسلمانان کو زبردستی زمین لیکر بنو اسے تو
ایسی مسجد بنائی ہوئی میں نماز پڑھنا عند الشرع شریف درست ہے بلا کراہت یا بکراہت یا نہیں
بینوا بالکتاب تو جروا بالثواب ط ہو المصوب شرائط وقف سی یہ ہے کہ شئی موقوف بوقت
وقف ملک وقف ہو وی جیسا کہ بحرائق وغیرہ میں ہے من شرائط ملک لو وقف عند الو وقف
انتہی پس وہ مسجد جو زمین مشرک میں بلا اذن شرکا بنائی گئی وہ شرعا مسجد نہوگی اور اوس میں
نماز پڑھنے سے ثواب نماز مسجد کا نہ ملے گا بلکہ ایسی مقام پر نماز پڑھنا نہ چاہیے قصہ شہید کتاب
الواقعات میں لکھتی ہیں مسجد بنی علی سور المسجد لا ینفعی ان یصلی فیہا لان السور حق العامۃ
فلما یجمل خالصا لئلا یصار کما لو بنی مسجد علی الارض لخصب انتہی واللہ اعلم حرره الراجی عفو ربہ القوی

ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج ذر اللہ عن ذنبہ الجلی واخفی محمد عبدالحی
ابو الحسنات

استفتا سوال زید نے بحالت صحت ذات و ثبات عقل کے یہ وصیت نامہ لکھا
اور عمر و اپنے بیٹے کو وصی مقرر کر کے قابض و دخیل بنی و دبر و کل مال اپنی پر کر دیا بعد اسکے
زید مر گیا اور سوقت مسماۃ ہندہ بنت زید نے تسلیم وصیت نامہ قبضہ و دخل عمرو کا بحال رکھا اور عمرو
مذکور قریب ہیں سال کو قابض و دخیل رہ کر مطابق وصیت نامہ کو عمل درآمد کرتا رہا اب عمرو
مر گیا اور اوسنی چھوڑا اصل موہی کی دختر ہندہ کو اور ہندہ کی بیٹوں کو یعنی موہی کی نواسون کو
اور تین بیٹے نابالغ اور تین لڑکیاں نابالغہ اور مسماۃ صالحہ ایک بیٹی بالغہ اور سہمی بکر ایک بیٹی بالغہ
کو بعدہ سہمی بکر کہ سعید و صالح ہے اور بہ نسبت جملہ شہ کو لائق اہتمام امور وقف وغیرہ ہی بذریعہ وصیت
نامہ مذکور کے قابضی ملاک ہوا اور ساتھ امانت اور دیانت کے تمیزال امور مندرجہ وصیت نامہ
کرتا ہے۔ سوال دل بموجب وصیت نامہ کو وصی بہ نسبت چار آئے کے اشخاص مذکورہ میں سے
کون شخص ہوگا سوال دوسرا اور جو شخص وصی ہوگا بہ نسبت چار آئے کے وہی شخص ہی منتظم

بہ نسبت بارہ آنی کو بھی ہوگا سوال تیسرا در حالیکہ وہی شخص وصی ہو تو در ثانی موصی کو اختیار انتزاع
 قبضہ کا اور شخص سے نسبت چار آنہ کو خواہ بارہ آنہ بقیہ کے حاصل ہے۔ میزا تو جردا ۱۵
 ہوا المصوب چونکہ دفعہ ۲ میں موصی نے تصریح کر دی کہ امر انتظام وقف ہماری اولاد میں
 رہے گا اسوجہ سے موصی کو نواسون کو کچھ مداخلت نہیں ہو سکتی ہے کیونکہ لفظ اولاد سے اولاد
 بنت بقول مفتی بہ خارج ہیں تنقیح الفتاویٰ الحامدیہ ص ۵۶ ببلداول چھاپہ مصر میں مرقوم ہے
 قال الطرسوسی ما حاصلہ ان فی دخول اولاد البنات فی لفظ الاولاد بقرائن الروایۃ نفی روایۃ
 الخصائص و ہلال ید خلون و فی ظاہر الروایۃ لا یدخلون و عنیہ الفتویٰ و ذکر علامۃ البیری انہ اختلف
 علی ید خلون البیت فی قولہ علی و لدی و ولد لدی قال فی المحيط لا یدخلون فی ظہر الروایۃ و علیہ
 الفتویٰ لانہ یسبون الی الاب دون الام و اعتمدہ فی التفتیش کذا اعتمدہ المتأخرون منہم
 الشیخ قاسم الحنفی و قال ہو الذی یفتی بہ انتہی ملخصاً اور جو ورثہ بالغ نہیں وہ بھی تادم بلوغ و لیاقت
 قابل و صراحت و ولایت نہیں جیسا کہ تحریرات میں ہے فی الاسماء لو اوصی الی صبی تبطل
 فی القیاس مطلقاً فی الاستحسان ای باطلہ تادم صغیر انتہی باقی رہی اور ورثہ انہیں سے
 جو سعید صالح و لائق انجام امور وقف کی ہو وہ بحسب نص موصی امور وقف میں بابت
 چار آنہ کے وصی و منتظم ہوگا اور اگر چند ورثہ سعادت و رشد میں برابر ہوں تو جو عالم ہوگا
 اور امور وقف کا اہتمام اچھی طرح سے ساتھ دیانت و امانت کی کر سکتا ہوگا وہ منتظم قرار دیا جائیگا
 تنقیح الفتاویٰ الحامدیہ ص ۵۸ میں ہے لو احدث ہما اورع و الآخر اعلم بامور الوقف فتواویٰ
 اذا من من خیانتہ ولو استویا رشد او کان احد ہما عالماً فانہ یقدم انتہی اور جو سعید صالح و لائق
 انجام حسب نص موصی متمم امور وقف کا ہوگا وہی شخص بابت بارہ آنہ کو وصی قرار دیا جائیگا
 فتاویٰ قاضی خان کو صفحہ ۲۱۴ جلد چہارم چھاپہ کلکتہ میں ہے لو قال الواقف انت وصی
 فی امر الوقف خاصۃ قال ابو حنیفہ ہو وصی فی الاشیاء کلہا انتہی اور بھی اوسکی صفحہ ۲۶ میں ہے
 اذا اوصی الی رجل فی نوع کان وصیاً فی الالوان کلہا انتہی اور بحر الرائق کی کتاب الوقف میں ہے
 لو جعل وصیاً فی امر الوقف فقط کان وصیاً فی الاشیاء کلہا عند ابی حنیفہ و محمد انتہی اور جامع الرموز
 کے صفحہ ۸۳ چھاپہ مصطفائی کتاب الوصایا میں ہے اطلاقہ مشعر بانہ لو جعل رجلاً وصیاً

نوع صار وصیانی الالوان کما فی الذخیرۃ وغیرہ انتہی اور مجتبیٰ شرح مختصر قدوری اور منع الغفار
شرح تنویر الابصار میں ہے لوخص له الوصیۃ فی مال له فهو وصی عندنا فی حقیقتہ فی کلمۃ انتہی اور فتاوی
سراجیہ اور مجمع البرکات میں ہے الوصی فی نوع یکون وصیانی الالوان کما انتہی اور عبارات دفعہ ۶
وصیت نامہ کی اور نیلام سہ حق و دخل سہی عمر و خواہ او کچھ جو قائم مقام ہوں فتور نہ آو لگا الخ نص صریح اس امر
پر ہے کہ بابت بارہ آکر وصایت بعد عمر و کچھ جو قائم مقام کی طرف منتقل ہوگی اور ورثہ موصی کو یا عاکم
کو اختیار نہیں ہے کہ بدون ثبوت خیانت کے انتزاع قبضہ وصی ہی مقدمہ چار آئے یا بارہ آئے
کو کہیں جامع الرموز کی صفحہ ۸۳۹ میں ہے ویبقی وصی ایمن یقدر علی القیام بہا انتہی اور
شرح مختصر وقایہ للشمنی میں ہے ویبقی وصی ایمن یقدر علی التصرف ولین للقاضی ان یخرجہ عن الوصایۃ
انتہی اور ہدایہ کی باب الوصی میں ہے لو کان قادرا علی التصرف امینا فلیس للقاضی ان یخرجہ
و کذا اذا شکک الورثۃ او بعضہم الوصی الی القاضی فانه لا یمتنع لہ ان یخرجہ حتی تبدل من خیانتہ انتہی
والسید عالم حرہ الرجبی عفود بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السعد عن نبہ الجلی والحقنی
استفتا کیا فرمائی ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ مثلاً زید بنی اپنی
املاک موقوفہ اور موصی بہا کا وصی اور منتظم اپنے پسرمسی بکر کو کر کے املاک مذکورہ پر قابض و
خیل کرادیا اور یہ شرط کی کہ بعد مسمی بکر کے ہمیشہ و ہر زمانہ میں ایک شخص ہماری اولاد میں ہو
کہ سعید و لائق ہو وصی و منتظم املاک مذکورہ کا ہو اگر لگا شرعاً یہ شرط جائز اور واجب التعمیل ہر زمانہ
میں ہے یا نہیں بینوا تو جردا ہو المصوب یہ شرط جائز اور واجب التعمیل ہر زمانہ میں ہے فتاوی
عالمگیر یہ میں ہے فی فتاوی محمد بن الفضل سئل عن شرط فی اصل لوقف الولایۃ لنفسہ ولاولادہ قال
یحوز بالاجماع انتہی اور بھی اوسمیں ہے ان شرط ان یموت بعد یلیہ فلان بعد موتی ثم بعد یلیہ فلان ثم بعد یلیہ
فلان فهذا الشرط جائز کذا فی محیط السرخسی انتہی اور فتاوی قاضیخان میں ہے لو شرط الواقف فی
الوقف ان یکون الولایۃ لاولادہ فی تولیۃ القیم و سئلہ والاستبدال بالوقف و ما ہو من انواع
الولایۃ و اخرجه من یدہ الی المتولی جائز ذلک ذکرہ فی السیر انتہی اور شبانہ میں ہے شرط الواقف کنص
الشاریع بحسب اتباعہ انتہی اور خطاوی حاشیہ در مختار میں لکھتی ہیں شرط الواقف معتبرہ کالنصوص
فیرائی کا انصوح عن انتہی والسید عالم حرہ الرجبی عفود بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز السعد عن نبہ الجلی والحقنی

استفقاً ایک عورت زنا اور رقص کے ذریعہ سے روپیہ پیدا کیا اور سین سے خیرات کر کے اگر امیدوار ثواب کی ہو تو کافر ہو جائیگی یا مسلمان ہوگی۔ ایسی عورت کو ہاتھ کوئی چیز بچکر اور سکر پیہ میں سے قیمت لینا حلال ہے یا حرام۔ کوئی ڈاکٹر یا طبیب عورت مذکورہ کا علاج کرے تو حق علاج اوسکے روپیہ سے لینا درست ہے یا نہیں۔ عورت مذکورہ کو اپنی گھر میں کرایہ پر رکھ کر اوس سے روپیہ میں سے کرایہ لینا کیسا ہے۔ وہ عورت اگر کسی کو روپیہ نذر کرے تو اوسکی نذر لینا حلال ہے یا حرام۔ جو روپیہ اوس نے زنا کے ذریعہ سے پیدا کیا اور جو بیچ گا کے ان دونوں میں کچھ فرق ہے یا حرمت میں برابر ہے اوسکے واسطے اور نذر لینے والے کو واسطے وہ عورت اگر عورت کرے یا کچھ تحفہ بھیجے تو اوسکو قبول کرنا درست ہے یا نہیں۔ وہ عورت جبکہ پاس مال حلال الکل نہیں لے سکتی زنا اور رقص کی اجرت کا روپیہ اگر وہ خیرات کرنا چاہے تو کیونکر کرے۔ اگر وہ عورت فرض لیکر خیرات کرے اور پھر اپنے روپیہ سے فرض ادا کر دے تو ثواب خیرات کا پائیگی یا نہیں۔ اگر فرض لیکر وہ عورت کسی کو نذر دے تو وہ نذر قبول کرنا جائز ہے یا نہیں۔ زنا اور رقص سے ملے میں اوسکی ایک رقم تنخواہ مقرر ہے اوسکے سوا بھی اور روپیہ وہ اپنی خوشی سے دیتا ہے جسکی وہ نوکر ہے یہ دونوں زمین حرمت میں برابر ہیں یا نہیں۔ یہو المستحب زنا اور رقص اور عناق ذریعہ سے جو مال پیدا ہو وہ نجیث اور حرام ہے اور اس باب میں زنا اور بیچ کا ناسب برابر ہیں اور ایسی ہی بذریعہ اجرت کسی معصیت کو جو حاصل ہو وہ نجیث ہے ہاں وہ مال جو غنیہ یا زانیہ کو کسی فی بغیر اجرت و بغیر شرط کو ابتداءً تبرع کیا وہ نجیث نہیں ہے اور مال نجیث کا حکم یہ ہے کہ کل مال واپس کر دینا اصل الّا کہ اگر معلوم ہو واجب ہے اور اگر نہ معلوم ہو تو تصدق کل کا واجب ہے لیکن نہ بنیت طلب ثواب کے بلکہ نہ بنیت فراغ ذمہ اور اگر ایسے مال کے تصدق میں نیت طلب ثواب کی کیجاوگی پس اگر حرمت اس مال کی قطعی ہے جیسا کہ مال غصب غیرہ تو وہ شخص کل فرہو جاوے گا اور اگر قطعی نہیں ہے یعنی دلائل قطعیہ سے نہیں ثابت ہے تو وہ کافر ہو جائے گا جیسے مال زنا اور رقص کے اسکی حرمت دلائل ظنیہ سے ثابت ہے مگر اس نیت سے وہ شخص قابل مواخذہ ہوگا اور صدقہ اوسکا مقبول نہ ہوگا فان الشرط یبطل یقبل لا الطیب بالمختار حاشیہ در مختار کے کتاب الا جارہ کو باب الا جارۃ الفاسدۃ میں ہے فی المنتقی امرأۃ تکتب او تصاحب

طبل و زمر کتسبت مال و دتہ علیٰ اربابہ ان علموا والا تصدق بہ وان من غیر شرط فهو لہما وقال الامام
 الاستاذ الاطیب المعروف کالمشروط انتہی قلت و ہذا مما یتعین الاخذ بہ فی زماننا العلم انہم لایزیدون الا ما
 البتہ طحاوی انتہی اور در مختار کے کتاب الاجارہ کی باب الاجارۃ الفاسدۃ میں ہے ولا تصح الاجارۃ
 لعسب التیسر ہو نزوہ علی الاناث ولا لاجل لمعاصی مثل لعنا والنوح والملاحی ولو اخذ بلا شرط یباح
 انتہی اور بھی اسمیں کتاب الزکوۃ میں ہے فی شرح الرہبانیۃ عن البرزانیۃ انما یکفر اذا تصدق بالحرام
 القطعی انتہی رد المحتار میں ہے قوله اذا تصدق بالحرام القطعی سی مع رجاء الثواب لناشی عن تہجد
 اور شربلالی کے رسالہ حفظ الاصغرین عن اعتقاد ان الحرام لا یتعدی الی ذمتین میں ہے لا یقصد
 بہ ای بالتصدق من المال بخبث تحصیل الثواب بل تفریغ الذمۃ اور ایسی عورت جسکے پاس
 مال حرام ہے اگر اور مال حلال بھی اوسکے پاس ہے اور وہ بسبب حرام کزائد ہے تو اوسکی نذر قبول کرنا
 اور اوسکی دعوت کھانا اور اوسکا صدقہ اور ہدیہ لینا اور اجرت کرانہ مکان یا اجرت علاج وغیرہ لینا
 درست ہے بشرطیکہ یہ نہ معلوم ہو کہ یہ جو اوسنی دیا ہے عین مال حرام ہی ہے اور اگر یہ معلوم ہو یا یہ کہ
 مال حرام غالب ہو تو کچھ نہیں درست ہے اشباہ والنظائر میں ہے اذا کان غالب مال المہدی
 حلالا فلا بأس لقبول ہدیۃ واکل مالہ المذنبین انہ من حرام وان کان غالب الحرام لا یقبلہا ولا یاکل
 الا اذا قال نہ حلال ورثہ واستقرضہ انتہی اور حفظ الاصغرین میں ہے فان قلت کیف سماع للفقیر
 تناول ما فیہ حیث قلت محکم عدم علمہ بحقیقۃ الحال وان علم بہ فهو کغیرہ للحل انتہی اور خزائن الروایات
 میں ہے فی ملقط الناصری آکل لربا وکاسب حرام اہدی الیہ او احنافہ وغالب الحرام لا یقبل ولا یاکل ما
 لم یميزہ ان ذلک لہ مال حلال ورثہ او استقرضہ وان کان غالب لہ حلالا لا بأس لقبول ہدیۃ واکل
 منہ انتہی اس سے یہ بھی معلوم ہو گیا کہ اگر وہ شخص کہ کل مال اوسکا حرام ہے اگر خیرات کرنا چاہے
 تو قرض لیکے کری اور اپنے مال خبیث سے اوس قرض کو ادا کرے اور قرض لیکے جو وہ دیگا اوسکا
 ثواب اوسکو ملے گا اور نذر و تحفہ وغیرہ اوس سے لینا بھی درست ہوگا حفظ الاصغرین میں ہے فی الخلاصۃ
 قال فی شرح جلال الخصاف لشمس الملتہ ان الشیخ ابالقاسم کان بمن یاخذ جائزۃ السلطان وکان
 یستقرض جمیع حوائجہ و یقضی دینہ بما یاخذہ من الجائزۃ انتہی واللہ اعلم بحررہ الراعی عفو ربہ تعالیٰ
 ابو الحسنات محمد عبدالحی شجاع و زائد عن ذنبہ الجلی الخفی

بسم اللہ الرحمن الرحیم کیا فرماتی ہیں علمای دین ایسی موی مبارک کی زیارت کی نسبت اور نیز اس محفل زیارت میں شرکت کی بابت جو بغیر اسناد صحیح کی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی طرف منسوب کیا جاتا ہے حالانکہ اس مجلس زیارت میں بعض منہیات شرعیہ اور بدعات سیئہ کا ارتکاب بھی کیا جاتا ہے یعنی شب زیارت کو کثرت سے چراغان روشن کیے جاتے ہیں نوبت و شہنائی نوبت بنوبت بجائی جاتی ہے آتشبازی بھی چھوٹی ہو راگ بھی مع مزاویہ وغیرہ ہوتا ہے غرض کہ جملہ رسومات شادی اس محفل زیارت میں ادا ہوتی ہیں اور اسباب عیش و طرب مہیا کیے جاتے ہیں صبح روز زیارت کو مالیدہ پر آنحضرت کی روح پر فتوح پڑا تھہ مرسومہ کرنا بھی واجبات سے خیال کیا جاتا ہے اور نیز ارشاد ہو کہ شیفتگان موی مبارک اکثر نقد و جنس بطور نذر و نیاز کو موی مبارک پر چڑھاتی ہیں اور سکا لینا کیسا ہے اور کسکو لینا چاہیے اور کسقدر اراضی وغیرہ بطور احانت عرس موی مبارک کے سلاطین اہل اسلام کے عہد سے معاف چلی آتی ہے اور سپر خادمان موی مبارک کا متصرف ہونا و سمین سوا پنا اور اپنے اہل خیال کا نفقہ چلا نا شرعاً کیسا ہے بیوا تو جرواٹ الجواب جاننا چاہیے ہر مسلمان کو کہ جن چیزوں کو ذات بابرکات حضرت رسول الثقلین سیدنا و مولانا محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کسی قسم کا علاقہ ہے خواہ وہ موی مبارک ہو خواہ جبہ مبارک ہو خواہ نعلین پاک ہوں خواہ اور کوئی چیز ہو کہ جسکو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے مسخر فرمایا ہو یا اور کسی طرح آنحضرت سے اسکو علاقہ پیدا ہوا ہو ایسی تمام چیزوں کی تعظیم کرنا اور اونسے برکت حاصل کرنا نشان کمال ایمانی اور دلیل غایت محبت نبوی ہے اور جملہ آثار محمدی پر جان نثار کرنا ایک عمدہ علامت علامت سے اسلام سے ہے اس باب میں کسی عاشق جناب نبوی کو کلام اور کسی اہل ایمان کو اس انکار کی مجال نہیں ہے اور اسمیں شبہ نہیں ہو سکتا کہ ایسی آثار و مشاہد کی تعظیم و تکریم اور اونسے برکت حاصل کرنا دراصل تعظیم و تکریم جناب احمدی کی ہے جو اس لایمان ہے اور ثبوت اسکا اکثر احادیث صحیحہ اور آثار صحابہ کرام سے ہوتا ہے چنانچہ موی مبارک کی تعظیم اور برکت حاصل کرنی کی نسبت عثمان بن عبد اللہ بن مویب سے روایت ہے

ارسلنی اہلی الی ام سلمۃ بقدرح من ماء و کان اذا اصاب الانسان عین شیء لجت الیہا مخضبة فاخرجت من شعر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و کانت تمسک فی جمل من فضة فحضرت نے فرمایا کہ فشراب منہ قال

کتاب النوار
ماہ فی سیرۃ الامام از مقام علی لدہ

فما طلعت فی الجبل فرأیت شعرات حمراء واه البخاری ترجمہ عثمان بن عبد اللہ بن مہب فرماتے ہیں
کہ مجھے بامگو میری گھر والوں نے حضرت ام سلمہؓ کی پاس ایک پیالہ پانی کا لپکا اور عادت سبکی یہ تھی
کہ جب کسی آدمی کو نظر لگتی یا اور کچھ بیماری ہوتی تو وہ حضرت ام سلمہؓ کو پاس پانی کی پیالہ بھیج دیتا
پس حضرت ام سلمہؓ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا موی مبارک نکالتیں اور وہ اسکو ایک عانی کی دیا میں رکھا
کرتی تھیں پس دسی موی مبارک کو اوسے پانی میں ڈال کر ہلا دیا کرتی تھیں اور وہ اسکو پی لیا کرتا
تھا پس میں نے جھانک کر ڈبیا میں دیکھا تو اوسمیں چند بال تھے سرخ رنگ کے روایت کیا
اسکو بخاری نے اور جبہ مبارک کی تعظیم اور اوس سے برکت حاصل کرنے کی نسبت حضرت
اسماء بنت ابی بکرؓ ہمیشہ خاص حضرت عائشہ صدیقہ رضی روایت ہی انہا اخرجت جبہ
طیالستہ کسروانیۃ لما لبنتہ و یساج و فرجہا مکفو فین بالدیبا ج و قالت ہذہ جبہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کانت عند عائشہ فلما قبضت قبضتہا و کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یلبسہا فنحن نغسلہا
للمرضی استشفی بہا رواہ مسلم ترجمہ حضرت اسماء بنت ابی بکرؓ روایت ہی کہ انھوں نے نکالا ایک
جبہ طلیسان کا کسروانی کہ اوسمیں گر بیان پر ریشمی سنبھات تھی اور دونوں چاکون پر اوسکی
ریشمی سنبھات تھی اور کہا کہ یہ جبہ ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا حضرت عائشہؓ کی پاس رکھا تھا پس جب
عائشہؓ کو انتقال کیا تو یہ جبہ میں نے لے لیا اسکو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہنا کرتے تھے اور اب ہم
اوسکو دھو کر رضیوں کو پلاستے ہیں کہ اوسکی برکت سے شفا حاصل کریں روایت کی اسکو
مسلم نے اور اس سے بڑھکر یہ ثابت ہی کہ خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اپنی دست مبارک سے
اپنا تار مبارک کو تبر کا اور دن کو عطا فرمایا ہی اور بطریق تبرک اوسکا استعمال کرایا ہی حناچہ باب
حجۃ الوداع میں حضرت انسؓ سے مروی ہی قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتی منی فالت
الحجرۃ فأتانا ثم اتی منزلاً یبغی ونحن نسکھ ثم دعا بالخلق وناوأل الحالی ثم قال لا یمن فخلعہ ثم دعا
بالخلق الا انصاری فاعطاه ایاہ ثم ناوأل الشقی الا یسر فقال خلق فخلعہ فاعطاه ایاہ ثم فقال انتم
بین الناس رواہ ابن کثیر ترجمہ حضرت انسؓ سے مروی ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آئے منہ میں
اپس حجرہ کی جگہ آکر رمی کی پھر اپنے اپنے قیام گاہ پر مراجعت فرما کر قربانی کی پھر حجام کو بلا کر جانب
میں سے مبارک اسکی طرف کی اوسنی حلق کیا پھر ابو طلحہ انصاری کو بلا کر وہ موی مبارک

دیکھئے پھر حلاق کو دوسری شق بسیار کی دی اور فرمایا کہ حلق کر چنانچہ اوسنی حلق کیا تو فرمایا ابو طلحہ کو دیکر کہ یہ سبکو بانٹ دی اور ایسی ہی مروی ہے حضرت ام عطیہ سے حضرت زینب بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے غسل و تکفین کو قصہ میں انما قالہ فالتی حقہ فقال شعرہا ایاہ ترجمہ حضرت ام عطیہ فرماتی ہیں کہ حضرت نے اپنا تہبند ہماری طرف پسٹا اور فرمایا کہ اس کپڑے کو سب کپڑوں سے پہلے پہنا کر کفن دو یعنی اوسکو بدن سے متصل رکھو اور یہ حدیث دلیل ہے برکت حاصل کرنے میں صلی اللہ علیہ وسلم کی آثار سے چنانچہ صاحب لمعات نے اس کے تحت میں افادہ فرمایا ہے و ہذا الحدیث اصل

فی البرکۃ آثار الصالحین و لباسہم الخ ترجمہ۔ صاحب لمعات نے افادہ فرمایا ہے کہ یہ حدیث اصل صحیح حاصل کرنے برکت کو ساتھ آثار صلی اللہ علیہ وسلم اور لباس و ننگ کو اور اسی طرح جن چیزوں کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے مس فرمایا وہی برکت ثابت ہے چنانچہ حضرت کبشہ روایت فرماتی ہیں کہ

دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فشرب من ماء فی قربۃ معلقۃ قائمۃ فی فیہا فقطعتہا ترجمہ حضرت کبشہ روایت فرماتی ہیں کہ آنحضرت ہماری گھڑائی اور ایک مشکیزہ لٹکتا تھا اوس کے منہ سے منہ لگا کر اپنے پانی پیائیں میں نے اوس مشکیزہ کے دانے کو تراش رکھا اور قاضی عیاض رحمۃ اللہ علیہ نے شفا میں افادہ فرمایا ہے و من اعطامہ اعظام جمیع اسبابہ و اکرام شاہدہ و امکنہ من مکۃ و مدینۃ

و عبادہ و المسۃ علیہ الصلوٰۃ و السلام فیضا قال کانت فی قلنسۃ خالد بن الولید شعرات من شعرہ

صلی اللہ علیہ وسلم فسقطت قلنسوتہ فی بعض حروبہ فشد علیہا شدۃ انکر علیہ صحابہ للشرۃ من قبل فیہا

فقال لم افعلا بسبب القلنسۃ بل لما تضمنت من شعر النبی صلی اللہ علیہ وسلم لئلا یسلک کتھا

و تقع فی ایدی المشرکین الخ ترجمہ اور قاضی عیاض نے کہا کہ منجملہ تعظیم حضرت کی تعظیم سے ایک کڑا تمام

اسباب کی اور بزرگی آپ کی تشریف لائی کی مقامات اور مکانات کی کہ میں ہوں یا مدینہ میں اور آپ

کی عبادت کرنے کی مقامات اور جن چیزوں کو آپ نے لٹکا یا رحمت ہو جو اللہ کی آپ پر اور سلام

نیز کہا عیاض نے کہ حضرت خالد کی ٹوپی میں چند موی مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی تھی پس گھر گئی ٹوپی

اونکی ایک لڑائی میں پس دوڑی اوس ٹوپی کے واسطے کہ اوس موقع پر اونکی ساتھیوں نے ناپسند

کیا اوس جگہ کو قتل و قتال کو اندیشہ سے تو حضرت خالد نے فرمایا کہ میں کچھ اس ٹوپی کو ایسے نہیں

گھبرا یا تھا بلکہ اسلئے کہ اوس میں آنحضرت کی موی مبارک تھی مجھ کو اندیشہ ہوا کہ مبادا وہ مشرکین کے

ہاتھ لگے اور میں اس کی برکت سے محروم ہو جاؤں وایضا قال القاضی وعلی بن محمد الرضی عن الحسن بن علی
عن احمد بن فضالویہ الزائد وکان من الغزاة الرامة انه قال ما سئل عن شیخ سی الا علی طهارة مندی
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خذ القوس بیدہ الیمنی ترجمہ اور نیز کہا قاضی نے کہ مروی ہے عبد الرحمن
سلمی سے وہ روایت کرتے ہیں احمد بن فضالویہ زائد سے اور وہ منجملہ غازیوں تیر انداز کو تھے
انھوں نے کہا کہ جب سی میں فیہ سنا کہ میری کمان کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے دست مبارک سے
چھوا اور سوقت سے میں نے اس کو بھی بیوضو نہیں چھوا وایضا قال راوی ابن عمر واضعا یدہ علی مقعد النبی
صلی اللہ علیہ وسلم من المنبر ثم وضعها علی جہتہ الیمنی ترجمہ اور کہا قاضی نے کہ حضرت عبداللہ بن عمر کو
لوگوں نے دیکھا کہ جان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منبر پر بیٹھتے تھے اور اس جگہ ہاتھ لگا کر پیشانی پر مس
فرماتے تھے پس ان تمام احادیث وروایات سے اہل ایمان کی نظر میں بخوبی ثابت ہوتا ہے کہ جملہ آثار و
مشاہد نبوی سے برکت حاصل کرتا اور اس کی تعظیم کرنا عمدہ نعمای الہی ہے اور اس قسم کی برکت اور تعظیم کا
ثبوت خود آنحضرت و صحابہ کرام کے افعال مبارک سے ظاہر ہوتا ہے لیکن مسلمان کو چاہیے کہ وہ
اس بات پر نظر کرے کہ حسب طرح ان احادیث سے آثار نبوی کی برکت و تعظیم کا ثبوت ہوتا ہے اس طرح تعظیم و برکت
حاصل کرنے کا طریقہ بھی انھیں احادیث سے ثابت ہوتا ہے پس حسب طرح وہ شخص جو منکر برکت آثار
نبوی ہو بدین اور گنہگار ہے اسی طرح وہ شخص جو خلاف طرق مرویہ حدیث کی کوئی خاص طریقہ
تعظیم کا اپنی طرف سے اختراع کرے وہ مبتدع اور مخالف سنت سمجھا جاوے گا اس لیے کہ مخالفت
سنت میں دو نون برابر ہیں اول یہ اس صورت میں ہے جبکہ اس طریقہ مختصر میں کوئی امر خاص
صریح منہیات شرعیہ اور محرمات یقینیہ سے شامل نہ ہو اور اگر اس طریقہ مختصر میں کوئی امر محرمات شرعیہ
سے بھی شامل کیا جائے تو ایسی حالت میں دو نقصان ہونگے ایک تو طریق خاص کل احداث اور دوسری
محرمات شرعیہ کا ارتکاب اور ان دونوں باتوں کا حکم یہ ہے کہ ان کا ترک غیر مستعمل فاسق اور مستعمل کافر ہے
دوسری اس بات پر نظر رکھنی چاہیے کہ جو تعظیم اور برکت آنحضرت کی آثار کیواسطی ثابت ہے
وہ آنحضرت ہی کو آثار کو ساتھ مخصوص ہے اور دوسرے کے آثار کے ساتھ وہ معاملہ کرنا
جو آنحضرت کے آثار کو ساتھ مخصوص ہے حرام ہے پس ضرور ہوا کہ جب کسی خاص وجہ اور
خاص لباس اور خاص ہو کی نسبت یہ دعویٰ کیا جاوے کہ یہ آنحضرت کی آثار ہیں تو اول اس بات کا

یقین حاصل کیا جاوے کہ یہ آثار فی الواقع آنحضرت کی آثار ہیں یا دوسری شخص کی ہیں جسکو
آنحضرت کی طرف کسی طبع سے منسوب کر دیا ہے تاکہ اس یقین سے غیر کے آثار کو ساتھ آنحضرت کو
آثار کا سا برتاؤ لازم نہ آوے اور اس قسم کے یقین کا حصول اسی سے امور کی نسبت بخیر و شر
طریقہ کی متغیر ہے جسکو ہماری مجلسین رحمہ اللہ نے روایت حدیث میں اختیار کیا ہے کیونکہ اس بات آثار
نبوی بھی حدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہے اور حدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میں یہی طریقہ مسطور
ہے اور یہ بات ظاہر ہے کہ جب ان آثار کا ثبوت ایسی طریق روایت پر موقوف ہو تو اسکی صحت و عدم صحت بھی
صحت اسناد اور عدم صحت اسناد پر موقوف ہوگی اور جس صورت میں اسکی واسطی سند ضعیف
بھی ہو تو صرف چند جاہلون کی محض نام و کتب اسکو ثابت کر سکتے ہیں پس خلاصہ کلام یہ
ہو کہ بلاشبہ تعظیم آثار نبوی علامات ایمانی میں سے ہے جسکا ثبوت احادیث صحیحہ سے ہوتا ہے لیکن وہ
تعظیم اور تبرک منحصر ہی انھیں طریق میں جو احادیث سے ثابت ہیں اور یہ تعظیم نہیں ہے اس بات کی
کہ ان آثار و تبرکات کا انتساب آنحضرت کی ذات پاک کی طرف صحیح ہے اور انتساب موقوف ہوا
صحت روایت پر پس جو آثار بصحت روایت ثابت ہیں بلاشبہ اسکی تعظیم صحابہ کرام کو طائفہ کر
موجب کرنی چاہیے اور اسی برکت حاصل کرنی کوئی شبہ نہیں ہے اور جو بصحت روایت ثابت نہیں
ہیں اسکی ساتھ بلا تحقیق وہ معاملہ کرنا جو آنحضرت کی آثار کا ہے اسکی تعظیم صحابہ کرام
جیسا کہ بلا سند کے کلام کو حدیث کہنا اور اسپر عمل کرنا جسکی نسبت سخت وعید وارد ہے

قال بن عباس قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم القوا الحدیث عنی الا علمتم من کذب علی متعمدا
فلیتوا مقعدہ من النار رواہ الترمذی ترجمہ حضرت عبداللہ بن عباس سے مروی ہے کہ آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم میری طرف کسی بات کی منسوب کرنی سے خوف خدا کرو اور بغیر تحقیق کی محض کوئی روایت
مت کرو کیونکہ جو مجھ پر جوٹ بانڈھی جان بوجھ کر وہ اپنا ٹھکانا جہنم میں کر لے پس واجب ہے
ہر مسلمان پر یہ بات کہ جب تک اسکا اسبات کا علم نہ ہو کہ جس امر کی نسبت آنحضرت کی طرف
کیجاتی ہے وہ نسبت صحیح ہے یا نہیں اسوقت تک اسکی روایت نہ کرے اور جب روایت جائز نہیں
تو عمل بطریق اولیٰ جائز نہ ہوگا البتہ ایسی صورت میں احتیاط کا مقتضایہ ہے کہ جب کوئی شے
آنحضرت کی طرف دعویٰ کو ساتھ منسوب کیجاوے تو قبل تحقیق کی جیسی انکا اقرار جائز نہیں ہے انکار پر بھی

اصور نگری بلکہ سکوت گری چنانچہ ایسی صورت میں حدیث نبوی سے بھی توقف ثابت ہوتا ہے
صاحب مرقاة از اس حدیث کی تحت میں قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تصدقوا اہل الکتاب
ولا تکذبوہم و قولوا آمنا باللہ و ما انزلنا لہم زواہ البخاری ترجمہ مت تصدیق کرو تم اہل کتاب کی
اور نہ تکذیب کرو انکی اور کہو تم کہ ایمان لائی ہم اللہ پر اور اس چیز پر جو او سے پہلے بتا دی روایت
کیا اسکو بخاری نے لکھا ہے لا تصدقوا اہل الکتاب ای فیما لم یثبت لکم صدقہ لاحتمال ان یکون کاذبا
وہو الظاہر من احوالہم قولہ ولا تکذبوہم ای فیما حد ثوا من التوراة والا انجیل ولم یثبت لکم کذبہ لاحتمال
ان یکون صدقہ ان کان نادرا لان الکذب قد یصدق وفيہ اشارۃ الی التوقف فیما استشکل
من الامور والعلوم الخ غرض کہ اسی طرح ایسے مواقع پر بھی توقف کا طریقہ اسلام پر ترجمہ نہ تصدیق کرو
اہل کتاب کی یعنی اس بات میں جسکی تکوینی تصدیق نہیں ہوئی واسطی احتمال اس بات کی کہ شاید وہ
جھوٹ ہو یا یہ کہ انکا ظاہر حال جھوٹ ہی کو مقتضی ہے اور نہ تکذیب کرو انکی اون باتوں میں جو تورات
اور انجیل سے روایت کرتے ہیں جب تک انکی تکذیب ظاہر نہ ہو جاوے اسلیے کہ شاید سچے ہوں
گو سچ اور نہ نادری اسواسطی کہ کبھی جھوٹا بھی سچ بولدیتا ہے اور اس میں اشارہ ہے اسکا کہ جو امور
مشتبہ ہیں اعتقادی اور عملی معاملات میں تو ان میں توقف چاہیے الخ پس یہ جب تمام امور مرکوز
خاطر ہو چکے تو اب سائل کو دیکھنا چاہیے کہ جو لوگ موسیٰ مبارک آنحضرت کی زیارت طریقہ مذکورہ سوال
کے بموجب کرتے ہیں بدعات اور مخترعات کو پابند ہیں دیکھو روایت مذکورہ بالا کے بموجب
جب موسیٰ مبارک کا پانی مر لیں کرو اسطرح حضرت ام سلمہ سے طلب کیا تو اوہ خون فی ذہول تاشو
نہیں بجواؤی تیج آیت اور قرآن خوانی نہیں کرائی ترتیب مجلس اور تعیین وقت اور تاریخ نہیں کیا
غرض کہ کسی قسم کے تعینات خاصہ سے اسکو مقید نہیں فرمایا بلکہ اسکی برکت کو ہر حالت میں قابل
استفادہ تصور فرمایا بخلاف اس صورت کہ جسکو سائل نے بیان کیا ہے جس میں تعیین ماہ و یوم و تاریخ
کو ضروری اور مشرفی از یاد الثواب خیال کیا ہے جسکی سنت نبویہ میں کچھ بھی اصل نہیں ہے
بلکہ داعی اور اعتقاد محافل خاصہ کو لا بد خیال کیا ہے اور اس میں نوبت و نقارہ جلعز امیر منہا کی جاتی ہیں
جو سراسر احوال شیطانی ہیں بالبدہ موسیٰ مبارک بھی بطور نذر لغیر اللہ کیا جاتا ہے
اور بطور تبرک کہ تقسیم حال آنکہ اس سے انتفاع حرام قطعی ہے غزلیں گاتی ہیں حالانکہ ایسے

راگ بالاتفاق حرام ہیں پس برکت حاصل کرنا جو غایۃ الامر مستحب بت ہوگی باعث ہوتی ہے ایسے محرمات شرعیہ کے ارتکاب کی جنسی اجتناب جب ہی اور ظاہر ہو کہ جن میں مستحب کا ارتکاب سے منع واجب لازم آویز اس مستحب کا ترک واجب ہی نہیں اس صورت میں ہرگز شریعت غرای محمدیہ میں اتنی اجازت نہیں دیتے کہ ایسی بدعات کرائیں اس امر مستحب کا ارتکاب صحیح ہو اور نفس مستحب اس کا بھی اس صورت میں مسلم ہے جبکہ یہ بخوبی ثابت ہو جاوی کہ فی الواقع یہ موی مبارک حضرت ہی کا ہی اور اگر یہ امر بایہ ثبوت نہ پہنچے تو ایسے جلسہ میں بقصد تبرک حاضر ہونا بھی جائز نہیں ہے اور جو لوگ نہ رمانی ہیں موی مبارک کی اور اوپر چڑھا دیا چڑھاتی ہیں وہ حرام ہے کیونکہ نذر عبادت ہے اور عبادت اخیر اللہ حرام ہے اور ظاہر ہے کہ یہ نذر لغیر اللہ ہے پس حرام ہے چنانچہ لکھا ہے صاحب کے التذکرۃ انذر المخلوق لا یجوز لانه عبادة والعبادۃ لا یكون للمخلوق یعنی نذر مخلوق کی ناجائز ہے ایسی کہ وہ عبادت ہے اور عبادت کسی مخلوق کو یہ نہیں ہوتی الخ اور جس طرح یہ فعل حرام ہے اسی طرح اس قسم کے چڑھا دینا اور اس کا کھانا اور اپنے صرف میں لانا بھی حرام ہے اور ایسی نذر منعقد نہیں ہوتی اور ذمہ پر اس کا ادا واجب نہیں ہوتا چنانچہ اسی بحر الرائق میں ہے الاجماع علی حرمة النذر لمخلوق ولا ینعقد ولا یشغل الذمۃ بہ وانہ حرم بل سخت ولا یجوز لخدم الشیخ اخذہ ولا اکلہ ولا التصرف فیہ لوجہ من الوجہ الخ ترجمہ یعنی اس بات پر اجماع ہے کہ نذر مخلوق کی حرام ہے اور وہ نذر منعقد بھی نہیں ہوتی اور ذمہ پر اس کا وجوب نہیں ہوتا اور مجاوروں کو اس کا لینا اور کھانا اور کسی قسم کا تصرف کرنا جائز نہیں ہے اور جو اوقاف موی مبارک کو خدام کیواسطی مقرر ہیں اگر وہ اوقاف اس شخص ہی مقرر کیے گئے ہیں کہ وہ تمام بدعات و شرکیات جو سوال میں مذکور ہیں اس وقف کو ذریعہ سر رائج کیے جاویں اور ایسے بدعات میں ان اوقاف سے صرف کیا جاوی تو فی نفسہ یہ وقف ہی باطل ہے اور ارتکاب واقع گنہگار ہے کیونکہ منجملہ شرائط صحت وقف کی ایک شرط ہے کہ وہ کام جس کے لیے وقف کیا ہے فی نفسہ قربت اور عبادت معام فی الدین ہو اور ظاہر ہے کہ یہ امور نذر یا نہ منہا عبادت نہیں ہیں چنانچہ عالمگیری میں ہے ومنہا ای من شرائط صحتہ ان یکون قربۃ فی ذاتہ وعند التصرف الخ لوجہ اور منجملہ شرائط کی ایک شرط ہے کہ وہ امر فی نفسہ قربت ہو اور وقت تصرف کی الخ اور اگر اس سے صرف یہ نیت کی ہے کہ جو فقراء مساکین یہاں حاضر ہوں اوپر صرف کیا جاوی اور جو شخص اس کی تسویلی میں

الجواب صورت مسئلہ میں گاڑی بان سے تاوان لینا اگرچہ جائز نہیں ہے بقول امام عظیمہ رحمہ اللہ کے
 اسواسطی کہ گاڑی بان اجیر مشترک ہے اور اجیر مشترک پر در صورت ہلاک ہونی مافی یدہ کو بغیر اس کے
 عمل کی ضمان نہیں اگرچہ ضمان کی شرط اوسپر کی گئی ہو اسواسطی کہ جو مال و سکر سپرد کیا وہ امانت ہے
 اور ضمان کی شرط امانت میں باطل ہے مثل مودع کو اسی قول پر فتویٰ ہے ایسا ہی عامۃ کتب
 معتبرہ میں ادا اسی کا جرم کیا ہے اصحاب متون نے پس یہ ہے مذہب ٹھرا بخلاف روایت اشباہ کی
 کما فی الدر المختار ولا یضمن مالک فی یدہ والی شرط علیہ الضمان لان شرط الضمان فی الامتثال
 کالمودع وبیفتی کما فی عامۃ المعیارات وہ جوام اصحاب المتون نکاح ہوا لہذا یجب فالما فی الاشباہ
 انتہی و فی العالمگیریۃ وحکم الاجیر المشترك مالک فی یدہ من غیر صنعة فلا ضمان علیہ فی قول ابی حنیفہ
 وہو قول زفر و الحسن و انہ قیاس سواء مالک بامر یکن النحر زعمہ کالسرقة والغصب بامر لا یکن النحر زعمہ
 کالحرق الغالب لغارة الغالبۃ انتہی لیکن اس زمانہ میں صاحبین کو قول پر فتویٰ ہے یعنی ضمان
 لینا جائز ہے کما فی العالمگیریۃ وہو بقولہما یفتی الیوم لتغیر احوال الناس بہ بحصل صیانہ اموالہم کذا فی التبین
 انتہی اس صورت میں گاڑی بانوں سے تاوان لٹھ گم شدہ کا بقدر اوسکی قیمت اوس جگہ کو جہان
 گم ہوا اور صرف تلاش لٹھ گم شدہ اور یافتہ کا وصول کرنا درست ہے لیکن بحجہ وصول کرنے میں دشواری
 مختلف ہیں ترجیح عدم جبر کو ہے کما فی العالمگیریۃ وبعضہم افتوا بالصلح عملاً بالقولین والشیخ الامام ظہیر الدین
 المرغینانی یفتی بقول ابی حنیفہ رحمہ اللہ قال صاحب لحدۃ فقلت لہ یوامن قال منہم یفتی بالصلح بلعبر بحکم
 لو امتنع قال کنت افتی بالصلح فی الابداء فرجت لہذا انتہی جواب دوسری سوال کا یہ ہے کہ عورتوں کو
 ایسا زور پہنا جو حرکت پا کر خود آواز کری یا ایک دوسری سے لگ کر بھی جھکی آواز سے اظہار غشی
 زینت کا ہو اور جانا جاوے کہ عورت ظان زور والی ہے منع ہے اسواسطی کہ علم آواز زور زور سے
 میل و خواہش کا ہوتا ہے مردوں کو کما فی البیضا دی ولا یضربن بارجلھن لیعلمن ما یخفی عنہن زینت
 لکن یحکم خاتماً فی علم ہنات خلخال فان ذلک یورث میلانی الرجال وہو المنع من النہی عن
 اظہار الزینۃ وادل علی المنع من دفع الصوت انتہی اور یہ معلوم ہے کہ جس مرد پر غلبہ شہوت
 عورتوں کا ہوتا ہے جب دنگر لویکی آواز سنتا ہے ہو جاتا ہے یہ سبب پادتی خواہش کا اور اگر کچھ نہیں
 کما فی التفسیر الکبیر اما قولہ تعالیٰ ولا یضربن بارجلھن لیعلمن ما یخفی عنہن زینت فقالت ابن عباس

شمار کیا جاوے گا اور پھر اون دونوں میں معاشرت کی کوئی صورت ہی باقی نہ رہے کہ فتوے
 وحدیث کو طاق پر رکھو کلمہ ارتداد سمجھا جاوے گا اور بدین وجہ وہ شخص دائرہ اسلام سے خارج
 سمجھا جاوے گا اور پھر از سر نو اسلام لاکر اسی زوجہ سے تجدید نکاح کر سکتا ہے جو ایک بار از روی مذہب
 حنفیہ سے روایات مصرحہ کتب فقہیہ مع مہرود مستحظ خود و دیگر علمائے معتبرین ثبت فرمایا جاوے
 فقط ہو المصوب یہ قول کہ فتویٰ حدیث کو طاق پر رکھو کہ مفید امانت شریعت و استخفاف
 احکام شرعیہ موجب ارتداد ہی ایسی الفاظ کے ساتھ تکلم بحسب تصریحات فقہا باعث کفر ہے
 کشف الوقایہ میں ہے اگر کو یہ من نماز رابطات نہ آدم یکفر کذا فی خزائن المفتیین انتہی لفظا و بھ
 او سہل ہی لو قال شریعت را چہ کنم یکفر انتہی اور عالمگیری میں ہے لو قال با من شریعت و این چاہا
 سو نہ ارد او قال در پیش نہ رود او قال شریعت چہ کنم نہ اکلہ کفر انتہی بنا و علیہ شخص
 پر جس نے لفظ کی ساتھ تکلم کیا بجز اس تکلم کی حکم ارتداد کا دیا جاوے گا اور اس ارتداد سے نکاح
 فی الفور فسخ ہو جائے گا جیسا کہ کنز و فیہ میں ہے و ارتداد اعدہا فسخ فی الحال انتہی اور چونکہ قبل
 اس ارتداد کو وہ دومرتبہ طلاق دی چکا ہے اور یہ فسخ حکم طلاق میں نہیں ہے اور بعد اس ارتداد کے
 جو دومرتبہ طلاق اسی گناہ کا بوجہ نہ باقی رہنے نکاح کو اعتبار نہوا بنا و علیہ از سر نو اسلام
 لاکر وہ شخص تجدید نکاح کر سکتا ہے واللہ اعلم حررہ الراعی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی
 تجاوز الشد عن ذنبہ الجلی و الخفی
 محمد عبدالحی
 ابو الحسنات
 ۲۸۶
 استفتاؤ قلم حکم اٹھ کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس صورت میں کہ ہندو نامی ایک
 عورت کی دو دختر اور دو پسر موجود تھے بعدہ پسر کلان کے ایک پسر پیدا ہوا اور خود ہندو کے ایک
 تیسری دختر پیدا ہوئی ہندو نے پسر پسر مذکور کو دودھ پلایا کہ جس سے رضاعت ثابت ہو بعدہ
 ہندو کی دختر کلان ایک دختر پیدا ہوئی اب ما بین پسر پسر کلان مذکور و ہندو ہندو نے دودھ پلایا
 اور دختر دختر کلان مذکور کو عقد مناکحت از روی مذہب حنفیہ صحیح ہے یا بوجہ اسکی کہ از جانب
 شیردہ ہمہ خویش شو نہ دونوں میں حرمت رضاعت ثابت ہوگی جواب مسئلہ ہذا از روی
 مذہب حنفیہ بروایات مصرحہ کتب فقہیہ مع مہرود مستحظ خود و دیگر علمائے معتبرین ثبت فرمایا جاوے
 ہو المصوب نکاح پسر پسر مذکور کا ساتھ دختر دختر مذکور کو بوجہ حرمت رضاعت کی

نہیں درست ہے فتاویٰ عالمگیری میں ہے الموضع لو ولدت من ہذا الرجل وغیرہ قبل الارضام کو

بعدہ فالکل اخوة الرضيع واخوانہ واولادہم واولاد اخواتہ و اخواتہ انتہی و اللہ اعلم حررہ الراجی عفو

ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی سبحان اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی محمد عبدالحی
ابو الحسنات

استفسار سوال اول بعضے علما فرماتے ہیں کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے گاہی سینہ پر اور

گاہی زیر نابت نماز میں ہاتھ باندھا ہے اور آپ کا رفع یدین اور آمین بالجہر کرنا بھی ثابت ہے پھر بعضے

علما ان افعال سے کیوں منع کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ یہ طریقہ و بابی اور شافعیہ اور دوسری فرقوں

کا ہے اور کیا وجہ ہے کہ حنفیہ کو نیز دیگر افعال کا کرنا جائز نہیں ہوا اور دوسری ائمہ کی یہاں

مستفون شہر آئیہ اعمال زمانہ نبوی میں پائی گئے یا نہیں اگر حضرت نے ان افعال کو کیا اور

ہو نہ اسکا زمانہ نبوی میں ثابت ہے تو پھر کیوں ائمہ و علما باہم مختلف ہوئے کہ کوئی سنیت جواز کا

قائل ہوا اور کوئی ترک و ممنوعیت کا فتویٰ دینا لگا وجہ اختلاف علما سے اگلی بخشی جادے اور

ہم لوگ عوام حنفیہ کہ قدرت فہم اصول شرعی کی نہیں رکھتے ایسے حال میں کیا کریں یا محتسب

سابق ترک رفع یدین اور آمین بالجہر کے عامل رہیں اور ہاتھ زیر نابت باندھیں یا کیا کریں وجہ

لوگ رفع یدین اور آمین بالجہر کرتے ہیں اور سینہ پر ہاتھ باندھتے ہیں اور گمراہ اور مرتد اور کافر کرنا

اور ان پر لعن کرنا وہاں یا نہیں جواب عام فہم ارشاد ہو سوال دوم جو لوگ شافعی یا

حنبلی و طائلی ہوں اور نماز میں رفع یدین اور آمین بالجہر اور دیگر امور خلاف مذہب حنفیہ کرتے

ہوں تو اونکی اقتدا کرنا حنفی المذہب کو درست ہے یا نہیں اور ایسی لوگوں کی بھی ہوا لوگ حنفیوں کو

نماز پڑھنا مستحکم آیا احیاناً جائز ہے یا نہیں ہوا المصوب جواب سوال اول

زمانہ جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم میں مسائل جزئیہ مدون اور مدلل و متفرع اور

مدلل و براہین کو نہ تھی بلکہ عمل صحابہ کرام کا محض اوپر ظاہر قول و فعل آنحضرت کی تھانہ ایک صحابہ نے

آپ کو ایک وقت وضو میں جملہ اعضا وضو کو ایک ایک بار دھو دیکھا اور پھر انھوں نے عمل کیا اور

دوسری صحابہ نے دوسری وقت دو دو بار ہر اعضا کو دھو دیکھا اور انھوں نے اسکو

اختیار کر لیا کسی صحابہ نے کسی وقت میں تین تین بار دھوئے مشاہدہ کیا وہ اسکو اختیار

اور عامل اور ناوی ہوئے ہذا کیفیت ادا نماز میں بھی عمل صحابہ کا مختلف رہا اور

مسئلہ صحیح علی شہادہ از اولاد ملک آباد ضلع گیارہ دیکھ کر شافعیہ